

روابط متقابل اسلام و دین سکولاریسم

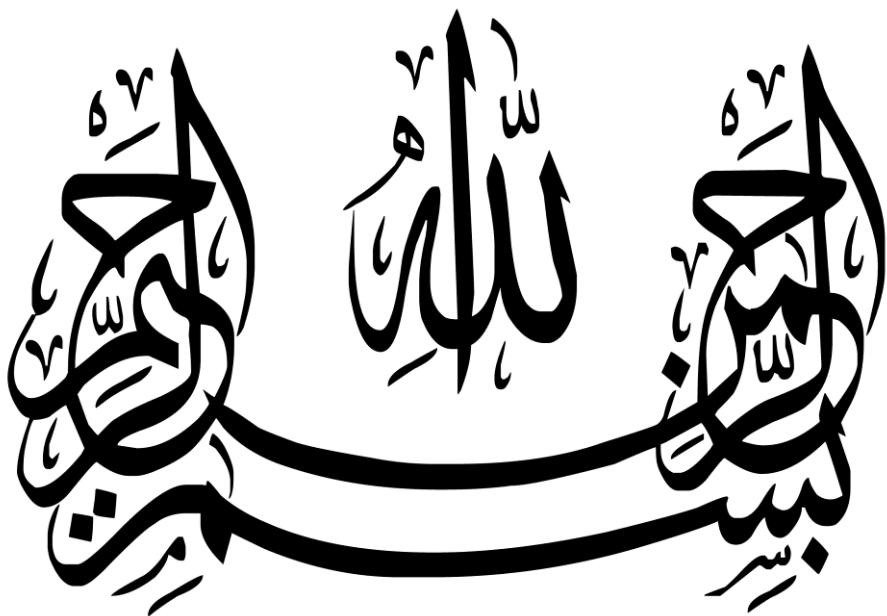
(بررسی مقایسه‌ای تاریخ صدر اسلام و معاصر)

(جلد سوم)



مؤلف: ابو حمزه عبدالرحمن بن محمد علی بن عبدالکریم یعقوبی بیسارانی

(ابو حمزه المهاجر هورامی)



أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ



عَفُورٌ رَّحِيمٌ

اصل تامین امنیت

دیپلماسی پیامبر معطوف به تامین امنیت دنیوی و اخروی برای انسان‌هاست

هدف اصلی پیامبر خاتم صلی اللہ علیہ وسلم انجام رسالت و تکلیفی بود که از سوی خداوند برعهده ایشان گذاشته شده بود، البته هدف اصلی ابلاغ وحی الهی و در مرحله دوم تلاش برای اجرای آموزه‌های وحیانی بود؛ بر این اساس به نظر می‌رسد که در طول بیست و سه سال نبوت پیامبر اسلام، چهار عنصر شکل می‌گیرد. عنصر اول وحی به عنوان کلام خداست. عنصر دوم خود رهبری است که به خود شخص پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم اشاره دارد که وحی برای این پیامبر توسط جبریل فرود می‌آمد. عنصر سوم امت اسلامی است که البته امت اسلامی در دوره مکه شرایط لرزان و بی ثباتی داشت و این بی ثبات بودن وضعیت امت اسلامی باعث شد که به دستور خداوند پیامبر برای تحقق عنصر چهارم یعنی تشکیل دولت اسلامی اقدام کند.

در ۱۳ سالی که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در مکه به رسالت الهی خود عمل می‌کردند، دولتی در اختیار نداشتند بنابراین در شرایط مکه با وجود عنصر وحی، رهبری و امت، بحث دیپلماسی مطرح نبود، چون هنوز دولتی شکل نگرفته بود، اما در مدینه که این دوره ۱۰ سال طول می‌کشد با توجه به اینکه دولت شکل گرفته است، عنصر دیپلماسی هم شکل می‌گیرد. در وهله اول هدف اصلی این دیپلماسی این است که دولت اسلامی تثبیت شود چرا که این دولت از یک سو امنیت امت اسلام را تأمین می‌کند و از سوی دیگر به اجرای شریعت مخصوصاً احکام اجتماعی و عمومی کمک می‌کند به همین دلیل دیپلماسی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در این دوره صرف تثبیت دولت اسلامی و جایگاه امت اسلامی می‌شود.

مرحله تثبیت تا صلح حدیبیه ادامه داشت منتها صلح حدیبیه خود زمینه ساز فتح مکه هم شد و بُعد جهانی آن گسترده‌تر شد. ما در جنگ خندق این بعد جهانی را از پیامبر می‌شنویم. آنجا که خندق را حفر می‌کردند وقتی جرقه‌هایی در اثر ضربه کلنگ به سنگ به رویت می‌رسد، ایشان بحث فتح ایران و رم را پیش بینی می‌کنند. در این مقطع جدید پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به منظور دعوت مردم به اسلام، نامه‌هایی را برای سران کشورها می‌نویسد و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کند. از تحلیل محتواهای این نامه‌ها می‌توانیم این نکته را استنباط کنیم که هدف دیپلماسی پیامبر در خارج از شبه جزیره همان هدفی بود که در داخل شبه جزیره پیش از این پیامبر پیگیری کرده بود. در دعوت

سران کشورها تلاش پیامبر علاؤه بر دعوت مردم به اسلام، معطوف به گسترش اسلام به منظور تحقق عدالت و امنیت مطرح بوده است.

در تعریف اسلام و قرآن از امنیت، عنصر بقای ابدی به بقای دنیوی افزوده می‌شود. خداوند می‌فرماید: «الذِّينَ آمَنُوا وَلَمْ يُلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام/۸۲)؛ کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند. آنهایی که ایمان آورده‌اند، ایمانشان را به ظلم آمیخته نکرده‌اند و کسانی که این دو ویژگی را دارند از امنیت برخوردار هستند. بنابراین ایمان به اضافه پرهیز از ظلم امنیت را نتیجه می‌دهد. در نهایت می‌توان گفت دیپلماسی پیامبر صلی الله علیه وسلم معطوف به تامین امنیت برای همه انسان‌هاست. دیپلماسی پیامبر صلی الله علیه وسلم ناظر به امنیت دنیوی و اخروی است که البته اصالت آن بر امنیت اخروی است.

البته یکی از اساسی‌ترین اهداف حکام فراهم نمودن امنیت و تثبیت آن در تمام نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دیگر نهادهای جامعه در راستای منافع تعیین شده آنها می‌باشد. اما امنیت واقعی اقامه نخواهد شد مگر بر پایه قسط، عدل و عدالت، پس هرگاه عدالت فراهم شود امنیت نیز تامین خواهد شد و اگر عدالتی نباشد، امنیت نیز وجود نخواهد داشت. زیر بنای قسط و عدل تحکیم قانون شریعت الله در جامعه می‌باشد.

با این وجود در سرزمینهای مسلمان نشین و به واسطهٔ حکومتهاي دست نشانده سیاستهای وضع شده در راستای تامین امنیت کفار سکولار جهانی و حفظ منافع آنها و جلوگیری از تطبیق قانون شریعت الله و دفاع از یکی از مذاهب دین سکولاریسم می‌باشد.

کفار سکولار جهانی این استراتژی را در پیش گرفته و به وسیلهٔ خائنین بومی فساد و تباہی را در تمام جوانب زندگی مسلمین اشاعه و منتشر می‌کنند. به طوری که هرگاه اسلوب و شیوه رعایت مصالح غرب افزایش یافته است به دنبال آن فساد دستگاه‌های حکومتی سرزمین‌های مسلمان نشین افزایش یافته است و بر پایه آن، سیاست‌هایی منطبق و موافق با سیاست‌های تعطیل‌کننده شریعت اسلام، عدل و برابری را بر مسلمین واجب گردانده‌اند. و این چیزی است که در نتیجه عدم وجود امنیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سرزمین‌های مسلمان نشین، که زیر سایه چنین سیاست‌هایی و با زور و قدرت تحمیل می‌شوند، نشأت می‌گیرد.

تطبیق «لا الله» که در بردارندهٔ اصول کفر به طاغوت، برائت از شرک و مشرکین بوده و به دنبال آن «الا الله» که در مجموع دوستی و دشمنی را بر اساس میزان دوری یا نزدیکی به قانون شریعت الله تنظیم می‌گرداند مقدمه و کلید اجرای عدالت و تامین امنیت در جامعه بوده است.

این سخن ابراهیم علیه السلام به قومش: "إِنَّى وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ" (انعام/۷۹). بی گمان من رو به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را افریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم. اعلامی است کاملاً صریح و روشن از سوی ایشان در برائت و بیزاری جستن از شرک و اهل آن . به این معنی که دین و عبادت خود را برای آنکس که آسمان‌ها و زمین را آفرید، خالص می‌گرداندم.

لازم است که خواننده توجه داشته باشد که سوره انعام، سوره‌ای است مکی که در مرحله ضعف و ناتوانی مسلمانان نازل شده است در این صورت بر انسان موحد و یکتاپرست واجب است که برائت و بیزاری خود از شرک و اهل آن را به طور کاملاً واضح و روشن اعلام نماید. اساس و پایه شرک زمان ما، قوانین سکولاریستی‌ای است که سبب و دلیل همه بلاها و مصیبت‌های واردہ بر مسلمین می‌باشد و هیچگاه چنین برائت و بیزاری‌ای کامل نخواهد شد مگر بعد از دوری جستن و برائت از حاکمانی که این قوانین را وضع و تشریع می‌نمایند و با قدرت و زور آهن و آتش بر مسلمین حکم می‌کنند و شریعت خداوند متعال را از بین می‌برند. پس هیچگاه توحید انسان مسلمان تصحیح و کامل نخواهد شد مگر با برائت و بیزاری از شرک و مشرکین.

خداوند متعال می‌فرماید : قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبْدَأَ حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أُمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوْكِنَنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. (ممتحنه/۴) (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند : ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتناییم، و دشمنانگی و کینه‌تزوی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید . (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت : من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم . (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید) . پروردگارا ! به تو توکل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم ، و بازگشت به سوی تو است (و همه‌ی راهها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد) .

شیخ حمد بن عتیق رحمه الله در تفسیرش در خصوص آیه بالا بیان کرده است: «در این سخن خداوند متعال» : إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ «نکته بدیع و قابل توجهی وجود دارد و آن این که خداوند متعال، برائت و بیزاری از مشرکانی که غیر خداوند را پرستش می‌کنند را بر برائت و

بیزاری جستن از بت‌ها و معبدوها باطل و دروغینی که غیر خداوند عبادت می‌شوند، مقدم قرار داده است چرا که قضیه اول از دومی مهم‌تر بوده و دارای اهمیت بیشتری است. بر همین اساس اگر کسی، از بت‌ها و معبدوها دروغین برائت جوید ولی از کسانی که آن بت‌ها و معبدوها را پرستش می‌کنند دوری و برائت ننماید، همانا که وی به آنچه بر روی واجب شده است، عمل ننموده است. و اما اگر از مشرکین برائت و بیزاری جست، همانا که این مستلزم برائت از معبدات باطل و دروغین آنها می‌باشد.

و خداوند متعال می‌فرماید : **وَأَغْتَرْلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ . (مریم / ۴۸)** و از شما (ای پدر ! و ای قوم بتپرست !) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم بر این اساس روی گرداندن از آنها بر دوری نمودن و روی برخافتن از آنچه غیر خداوند عبادت می‌کنند، مقدم شده است. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: **فَلَمَّا اغْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ . (مریم / ۴۹)** هنگامی که از آنان و از چیزهایی که بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد هنگامی که از آنان و از چیزهایی که بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد و می‌فرماید : **وَإِذْ اغْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ . (کهف / ۱۶)**

و (به آنها گفتیم): هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا می‌پرستند؛ کناره‌گیری کردید، «...بنابراین بر تو لازم است که به این نکته توجه داشته باشی، چرا که برای تو باب عداوت و دشمنی با دشمنان الله را باز می‌نماید. چه تعداد انسان‌هایی که شرکی از آنها سر نمی‌زند ولی با اهل شرک و مشرکان نیز دشمنی نمی‌کنند، که در این صورت فقط با عدم ابراز شرک، مسلمان شمرده نمی‌شوند و چنین کسانی در حقیقت دین و آیین تمام پیامبران را ترک گفته‌اند.»^۱

و این چیزی است که ابراهیم علیه السلام آن را برای قومش اعلام و بیان نمود و آن دقیقاً همان چیزی بود که خداوند متعال به پیامبرمان محمد صلی الله علیه وسلم امر نمود که آن را به قومش اعلام نماید . خداوند متعال می‌فرماید : **قُلْ إِنِّي نُهِيَتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَّتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهَتَّدِينَ * قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِّي حُكْمٌ إِلَّا لِلَّهِ يَقْصُصُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ**» (انعام / ۵۶-۵۷) بگو : من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنها را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نماید) . بگو : من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم ، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمرة راهیافتگان نخواهم بود بگو : من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم

^۱ حمد بن عتیق ، سبیل «النجاة والفكاك» ، ص ۲۱۸

نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می کنید (که در برگیرندهٔ شریعت غرّا و آشکارا است . بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول و وقوع) آن شتاب می ورزید در قدرت من نیست . فرمان جز در دست خدا نیست . خدا به دنبال حق می رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می شود . لذا اگر خواست عذاب واقع می گردد و اگر خواست عذاب واقع نمی شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کننده (ی حق از باطل) است .

بنابراین بر هر مسلمان موحد و یکتاپرستی لازم است که در این امر خداوند متعال به پیامبرمان صلی الله علیه وسلم تأمل و تفکر نماید که خداوند متعال می فرماید: «فُلْ» و در این کلام، دستور و فرمان به اعلام برائت و دوری جستن از شرک و اهل وجود دارد . پس باید پرسید که پیروان سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم کجای این موضوع قرار گرفته‌اند؟ و همانا که سنت فقط حفظ احادیث و تحقیق و مشخص ساختن احادیث از لحاظ صحت و ضعف آن و یا دستیابی به تخصص و مهارت در علم احادیث نیست، بلکه عملی نمودن و تجسم عقیده توحید و یکتاپرستی در زندگی است .

خداوند متعال می فرماید :وَحَاجَةُ قَوْمٌ . یعنی: «وَ قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند.» بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام برائت و بیزاری خود از شرک ورزیدن قومش را اعلام نمود، و بعد از آنچه که از اخلاصش در بندگی و عبادت خداوند متعال بر وی گذشت، مشرکان با تمام اسباب و وسائل در دسترس تلاش کردند وی را از راه خداوند متعال باز دارند.

سید قطب رحمه الله در رابطه با آیه: وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيَدْهِنُونَ، (قلم / ۹) ایشان دوست می دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی) . بعد از ذکر نمودن سعی و تلاش مشرک انسکولار برای معامله با پیامبر صلی الله علیه وسلم بر بسیاری از امور دینی و دعوتی خود مانند: ترک محکوم کردن و سرزنش معبودهای مشرکین و قوانینی که پدرانشان بر آن بودند و موضوعاتی به این شکل .. آورده است : این‌ها تلاش‌هایی است که خداوند، پیامبر را از آن حفظ نموده است، و آن سعی و کوششی است که یاران و دوستداران حاکمان و سلاطین همواره در برخورد با یاران دعوت داشته‌اند. تلاشی است فریبینده تا به وسیله آن، داعیان را منحرف سازند، هر چند اگر این انحراف به اندازه اندکی از پایداری و استقامت این دعوت و صلابت آن باشد، و به سازش و توافقی که در مقابل پرداخت مقدار زیادی پول و ثروت، آنها را به سوی آن فریب داده‌اند، راضی می‌شوند. بعضی از داعیان اینگونه در دعوتشان دچار فتنه می گردند چرا که وی این موضوع را ساده و آسان می‌دیده است، دوستداران حکام و سلاطین از وی نمی خواهند که دعوتش را به طور کلی رها

کند، بلکه از وی تعدیلات بسیار اندک و ناچیزی می‌خواهند که دو طرف را در بین راه به همدیگر برساند و با یکدیگر همسو و همراه شوند.

و همانا شیطان از این شکاف بر حاملان دعوت وارد می‌شود، و وی چنان تصور و گمان می‌کند بدست آوردن جلب رضایت اصحاب سلطان برای دعوت بهتر است، گرچه با تنازل از جانب او همراه باشد! اما انحراف ناچیز در ابتدای راه به انحراف تمام و کمال در پایان راه منجر خواهد گشت و دعوتگری که در جزئی از دعوت خود ولو اندک، و در ترک کردن و بی‌توجهی نسبت به قسمتی از آن ولو جزئی، تسلیم شدن را می‌پذیرد و قبول می‌کند، نمی‌تواند فقط بر آنچه که اولین بار تسلیم شد، توقف کند چرا که خواسته و توانایی وی برای تسلیم شدن هر بار که گامی به سوی عقب بر می‌دارد، افزایش می‌یابد. اصحاب سلطان مرحله به مرحله یاران دعوت را فریب داده و به سوی خود می‌کشانند و اگر در جزئی تسلیم شدند، حقیقتاً شکوه و بزرگی و صیانت و امنیت خود را از دست داده‌اند. سلاطین مستبد خوب می‌دانند که مذاکره و چانه‌زنی مستمر و پایدار است و افزایش نرخ، آنها [داعیان] را از فکر کردن در خصوص به دست آوردن اصحاب سلطان به صفوغ خود، باز خواهد داشت و آن شکست روحی بزرگ در اعتماد بر اصحاب سلطان در یاری و نصرت دعوت می‌باشد. و خداوند تنها کسی است که مومنان در دعوتشان به او اعتماد می‌کنند و هرگاه شکست در اعماق قصد و عزم آدمی رخنه کرد، هیچگاه چنین قصدی، به پیروزی و نصرت مبدل نخواهد گشت.

خداوند متعال این توطئه و دسیسه‌ها را برای ما روشن نموده و چنین بازی‌های سیاسی حکام را برای ما فاش و رسوا ساخته است و ما را از آنها برحذر نموده است، راه حل و علاج آن را به ما ارزانی داشته و ما را به سوی راه راست و صحیح، هدایت و ارشاد نموده است و به طور واضح و روشن قبل از بیان آیه ۹ سوره قلم چنین می‌فرماید : **فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** . (قلم /۸) حال که چنین است، از تکذیب کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو . اطاعت از ایشان گمراهی و بدبهختی است). آنها را اطاعت و پیروی نکن .. به آنان تکیه و اعتماد نکن و راه حل‌های به ظاهر منصفانه‌شان را نپذیر .. به یقین که پروردگارت دین حقی به تو عطا نموده است و تو را به سوی راه راست و به سوی ملت ابراهیم راهنمایی و هدایت نموده است.

و بر همین اساس پیامبر ابراهیم علیه السلام فرمودند» :**قَالَ أَتَحَاجُّونَى فِى اللّٰهِ وَقَدْ هَدَانِ** «به این معنی که آیا در امر و فرمان خداوند متعال به اینکه او یگانه معبود به حق و راستین است و تنها اوست که مستحق عبودیت تمام و کمال و از جمله آن، بندگی و تسلیم شدن در برابر شرع و قانون او سبحانه و تعالی، را دارد، مرا به مجادله و بحث می‌کشانید .. به اینکه حکم فقط برای خداوند باشد و شریکی برای او قرار داده نشود، آیا مرا به مجادله می‌کشانید و همانا که او سبحانه و تعالی مرا بصیرت بخشید و به سوی حق و حقیقت هدایت نمود؟ چگونه به سوی سخنان فاسد و شباهات باطل تان روی

آورم و حال آنکه من بر روشنایی و بینهای از امر خداوند متعال قرار دارم؟ هیچ دلیلی برای مجادله و بحثتان وجود ندارد بعد از آنکه خداوند متعال مرا به سوی حق هدایت نموده است.

ابراهیم علیه السلام فرمودند :**وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسَعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا**
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (انعام / ۸۰) و (با وجود این) قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند . ابراهیم) گفت : آیا شما را سزد که دربارهی خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمائی کرده و) هدایت بخشیده است ؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می کنید نمی ترسم (چرا که می دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می رسد . داشن پروردگارم همه چیز را در برگرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی گردید و متوجه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی باشند ؟).

نفى ترس ابراهیم علیه السلام از معبدات باطلشان این را بیان می دارد که آنها وی را به ترساندن و تهدید کردن با این خدایان باطلشان عیید داده اند. و این، رفتار و برخورد هر مشرکی است، به خصوص مشرکان قانون گذاری، کسانی که موحدین و یکتاپرستان را با قوانین ستمگرانه و دادگاههای ظالمانه شان تهدید می کنند.

خداوند متعال از زبان ابراهیم علیه السلام می فرماید :**وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أُشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أُشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأُمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** . (انعام / ۸۱) چگونه من از چیزی که (بی جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می سازید می ترسم ؟ و حال آن که شما از این نمی ترسید که برای خداوند (جهان که همهی کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است ؟ پس کدام یک از دو گروه (بت پرست و خدا پرست) شایسته تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می دانید (که درست کدام و نادرست کدام است) ؟

این سخن ابراهیم علیه السلام که «**وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أُشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أُشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ** » تاکیدی است از جانب ایشان بر عدم ترسشان از آنچه که از معبداتی دروغین و باطل برای خداوند شریک قرار داده اند. سپس به آنها بیان می دارد که عدم ترس او از خدایان دروغینشان به اندازه نترسیدن آنها از خداوند متعال شگفت و تعجب آور نیست، و این بیان می دارد که قوم پیامبر ابراهیم علیه السلام ذات اقدس خداوند را می شناختند و آنها در توحید الوهیت دچار شرک شده بودند. بنابراین بر آنان

اعتراض می‌کند که بدون اینکه هیچ دلیلی از سوی خداوند برایشان نازل شده باشد، به پروردگاری که به آن اعتراف دارند، شرک می‌ورزند.

علامه طاهر بن عاشور رحمه الله می‌گوید: «و این چنین، مخالفت ما و بلکه کفرمان به قوانین وضع شده‌ی سکولاریستی مخالف با شریعت خداوند متعال، تعجب و شگفت بسیار اندکی نسبت به عدم ترس این قانون‌گذاران و تعطیل‌کنندگان حکم خداوند، از ذات اقدس خداوند عزیز و جبار و متکبر، دارد. و این قانون‌گذاران می‌دانند که شریعت و قوانینشان ناقص بوده و بلکه دارای تضاد و تناقض با شریعت و قانون خداوند حکیم و خبیر می‌باشد.»

و این سخن ایشان آنکه اُسرَكْتُمِ باللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلطَانًا به این معنی است که هیچ دلیل و برهان قاطعی از جانب خداوند متعال مبني بر صحت و درستی آنچه به سوی آن رفته‌اید، در نزد شما وجود ندارد بلکه تمام آن نتیجه پیروی و تبعیت از هوی و هوس یا تقلید از غیر در آنچه که تقليد کردن در آن جایز نبوده و یا پیروی از هوی و هوس دیگران می‌باشد. و خداوند متعال از این چنین شیوه‌ای برحذر نموده و می‌فرماید:

وَأَنْزَلَنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَمِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعْلَنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَأَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنَ لَّيْلَوْكُمْ فِي مَا آتَكُمْ فَالْسَّتِيقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبَّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَحْتَلِفُونَ * وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ شَوَّلُوا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضٍ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ * أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ . (مائده/ ۴۸ - ۵۰)

(ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است ، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردن . (ای مردم !) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم . اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما (مردمان) را ملت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامه‌ی ارشادی آنان در همه‌ی امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و امّا (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار بیزان و سرکش از فرمان منان جدا و معلوم شود) . پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکیها بشتابید (و به جای مشاجره‌ی در اختلافات به مسابقه‌ی در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتن

به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد). و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحدرا باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهای که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند). آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟

و بر این اساس می‌فرماید: **فَأَئِ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**. و آن گروه فقط دو دسته می‌باشد و فرقه و گروه سومی برای آنها وجود ندارد. گروهی در برابر شرع خداوند متعال خصوع و فروتنی در پیش گرفته و گروه دیگر از شریعت خداوند سبحانه و تعالی روی گردان شده‌اند، بنابراین کدامیک شایسته و سزاور امنیت و آرامش هستند؟

خداوند متعال در جواب می‌فرماید: **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ** (انعام/۸۲) کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند. کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

منظور از ظلم در این آیه، شرک است همچنان که از پیامبر صلی الله علیه وسلم در صحیح بخاری به ثبت رسیده است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمودند: زمانیکه این آیه **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ** نازل گردید، بر اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم سنگین آمد و گفتند: کدام یک از ما به نفس خود ظلم نکرده است؟ و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آنگونه که شما می-پندارید نیست، همانا که این ظلم، آن چیزی است که لقمان به فرزندش گفت: **يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**. (لقمان/۱۳) (یادآور شو) عزیزم! (چیزی و کسی را) انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است.

پس به میزانی که کمال توحید محقق گردد، کمال امنیت همراه با کمال هدایت نیز فرآهم می‌گردد و هرگاه در کمال و شمولیت توحید نقص و کاستی روی دهد همراه با آن، کمال امنیت و هدایت نیز دچار نقص و کمبود خواهد گشت.

امام ابن قیم رحمه الله می‌فرماید: «ظلم تام، شرک می‌باشد که آن عبادت را در موضع و جایگاهی غیر از جایگاه خود قرار داده است. و امنیت و هدایت مطلق نیز: هر دو امنیت در دنیا و آخرت و هدایت بر صراط مستقیم می‌باشند، بنابراین ظلم مطلق و کلی از بین برنده امنیت و هدایت مطلق می‌باشد و منع نمی‌شود که ظلم - غیر از شرک - مانعی برای امنیت مطلق و هدایت مطلق شود، پس به آن توجه داشته باش چرا که مطلق در برابر مطلق خواهد بود و ناقص در برابر ناقص.»

بنابراین سیستم امنیت متناسب با میزان دوری یا نزدیکی شخص از قانون شریعت الله در نوسان خواهد بود . یک مسلمان مجرم به میزانی از آن محروم می‌گردد و یک مشرک اهل کتاب یا غیر اهل کتاب به میزانهای متفاوت تری .

این حقیقت زمانی برای خواننده روشن می‌شود که وی به مقصد و هدف دینمان که همان صیانت و حفاظت بر دین و نفس و عقل و نسل و مال و تطبیق اطعمه من جوع و آمنهم من خوف و فراهم نمودن زمینه های عبادت الله است پی برده باشد و اینها بسترهای امنیت می‌باشند. اما پایه‌ی آن، که امنیت بر آن برپا می‌شود، همان محقق شدن و دستیابی به قسط ، مساوات و عدالت اجتماعی است. عمر بن سعد س، والی حُمْص در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنہ گفته است: «اسلام تا هنگامی که سلطان تندي و شدت به خرج ندهد همواره قادرتمند و شکست ناپذیر خواهد بود و قدرت سلطان، کشت و کشتار با شمشیر و یا شلاق و تازیانه زدن نیست بلکه دادگاهی به حق و برپایی عدالت است»

همچنین عمر بن عبدالعزیز به یکی از والیان خود نوشت: «نامهات را دریافت کردم و از آنچه که ذکر نموده بودی دریافتم که شهرتان خراب و ویران گشته است، پس زمانیکه این نامه‌ی من را قرائت کردی شهر را با عدل و عدالت محافظت نما و راههای ظلم و ستم را از آن پاک گردان و همانا که این، شهر را آباد خواهد ساخت. والسلام »

اصطلاح «الأمن» در قرآن

اصطلاح «الأمن» در قرآن به صورت ها و معانی زیر آمده است:

قال الله تعالى «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاقُوا بِهِ» (نساء / ۸۳) و هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل : قوّت و ضعف ، و پیروزی و شکست ، و پیمان بستن با

این قبیله و گسستن از آن قبیله) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف‌الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). امن در آیه در مقابل خوف و ترس آمده است و این تعریف چیزی است به وسیله ضدش. هم چنین: « وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حُوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (نور / ۵۵) خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبدان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده‌ی راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دائره‌ی ایمان و اسلام) بشمارند (و متمردان و مرتدان حقیقی می‌باشند). دلیل: وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حُوْفِهِمْ أَمْنًا ، این «الامن» مشروط است به توحید و عمل صالح در اول آیه: « وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » و در آخر آیه: « يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ».

در حقیقت امنیتی که حدش با شرع شناخته می‌شود مشروط است به توحید و عمل صالح هم چنان که در آیه سوره نور شناسانده شد. نیز واضح و آشکار خداوند در سوره انعام آن را روشن می‌کند که:

«وَحَاجَةُ قَوْمٍ قَالَ أَتُحَاجِجُونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسَعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ. وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أَوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ » (انعام / ۸۲) کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرك (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان راسزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

«الامن» به معنی دیگری هم آمده است و آن «امنیت» در برابر قحطی و خشکسالی است. که در قول الله تعالی چنین آمده است « وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا » (بقره / ۱۲۵) (و به یاد آورید) آن گاه را که خانه (ی کعبه) را پناهگاه و مأوى امن و امان مردم کردیم

در این جا الله تعالیٰ اهل حرم را از قحطی و خشکسالی در امنیت قرار داده است و نیز قول الله تعالیٰ است که: «أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلٌّ شَاءَ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا» (العنکبوت/۶۷) مگر (قریشیان با چشم عبرت و تفکر) نمی‌بینند که ما (سرزمین ایشان ، مکه را) حرم پر امن و امانی ساخته‌ایم، در حالی که دور و بر آنان مردم ربوده می‌گردند (و در همه جای بیرون این حرم غارت و کشتار می‌کنند ؟ !). آیا به (بتهای) باطل ایمان دارند و نعمت خدا (داد امنیت مکه و رسالت محمد) را نادیده و ناسپاس می‌گذارند ؟ «أَوْلَمْ يَرَوا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَحَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَيَنْعَمُهُ اللَّهُ يَكْفُرُونَ» (العنکبوت / ۵۷) (سرانجام همه‌ی انسانها می‌میرند و) هر کسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید (و هر یک جزا و سزای خود را می‌گیرید) .

البته شکی نیست که امنیت بزرگ همان امنیت در روز قیامت است و آن نیز از امنیت دنیا تبعیت می‌کند که بر مبنای توحید و ایمان و عمل صالح استوار است که هر شخصی غیر از این جماعت باشد مسیر هلاکت و نابودی را می‌پیماید. هم چنان که در حدیث زینب بنت جحش رضی الله عنهمای ثبت است که: «يا رسول الله أَنْهِلْكُ وَ فِينَا الصَّالِحُون؟ ، قال: نعم إِذَا كَثُرَ الْخَبْثُ »^۲

دیگر این روشن است که «امنیت» آنی است که بر اهل توحید و عمل صالح مصدق پیدا می‌کند. به تحقیق داعیان به سوی الله تعالیٰ که صادقانه و از روی اخلاص و علم و وفاء در خدمت دین خدا و بندگان خدایند شامل «امنیت» در تمامی معانی شرعی ، لغوی و عرفیش می‌شوند. برای این که آن ها داعیان به توحید و ایمانی اند که امن و امان در دنیا و آخرت شامل آن ها می‌شود.

پس در این دنیا تنها برای اهل توحید و کسانی که تحت حاکمیت قانون شریعت الله قرار گرفته اند امنیت وجود دارد و مسلمین مجرم و حکومتهای سکولار و نهادها و مجریان چنین حکومتهایی به نسبتهای تعیین شده از نعمت امنیت بی بهره هستند، ولکه برمسلمین واجب است که متناسب باقدرتی که فراهم نموده اند امنیت کاذب آنها برهم بزنند کاری که امثال سلیمان علیه السلام انجام داده اند. در این صورت کسانی که مسلمین را به حفظ امنیت در چارچوب قوانین کفار سکولار جهانی محارب اشغالگر و حکومتهای دست نشانده‌ی آنها فرا می‌خوانند نمی‌توانند دوست مسلمین به شمار آیند بلکه اینها نیز در جمیع دشمنان قانون شریعت الله قرار گرفته اند.

این واقعیت در نامه‌ی سلیمان علیه السلام به ملکه‌ی سبا در یمن و نامه‌های رسول خاتم صلی الله علیه وسلم به حکام دیگر کشورها کاملاً واضح و روشن است . نمونه فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به هرقل(بشرک اهل کتاب) است که در قالب نامه‌ای که برای وی فرستاد و در آن

^۲ صحیح مسلم: کتاب الفتن و أشراط الساعة ، رقم ۱۲۸

فرمود: «أَسْلِمْ تَسْلِمْ وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتِينِ فَإِنْ تَوَلَّتِ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرْيَسِيِّينَ»^۳ «اسلام بیاور تا در سلامت و امنیت داخل شوی و خداوند متعال دو بار تو را اجر دهد، اما اگر پشت نموده و (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه کشاورزان برگردان تو خواهد بود.»

نمونه و مثال سلیمان علیه السلام و جامعه ای که به آن اعلام جنگ نمود می تواند تصویر عینی امنیت خواسته شده در شریعت الله باشد :

در سرزمین خوش آب و هوای یمن، مملکت آزاد و آرامی بود که خداوند نعمتهای فراوان و خوشی های سرشاری نصیبیش کرده بود. مردم آن سرزمین تحت رهبری حاکمی زندگی آرامی را می گذراندند که امور آن بر اساس «دموکراسی» مستقیم نخبگان اداره می گردید . ریاستشان را ملکه ای عاقل و هوشیار به عهده داشت که مردمشان از آن راضی بودند.

خداوند در مورد این حاکم می فرماید: وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ. «همه چیز بدو داده شده است، و تخت بزرگی دارد»

این ملکه بدون مشورت اعضای مجلس ملی کار مهمی را انجام نمی داد ، چنانکه خداوند می فرماید:

فَالَّتِي يَا أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ أَفْتُونَى فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أُمْرًا حَتَّى تَشَهَّدُونِ. «من هیچ کار مهمی را بدون حضور و نظر شما انجام نداده ام و فیصله نبخشیده ام »

او نزد قوم و مردمش محظوظ و بسیار دوست داشتنی بود و امورشان را به او سپرده بودند و به خاطر رجعان عقل و نیک رایی و خردمندیش به او اطمینان داشتند. و این را خداوند بیان می دارد: وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَإِنْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ. «فرمان، فرمان توست بنگر که چه فرمان می دهی» و این ملکه محظوظ و قومش در امن و امان با قدرت و سر بلندی می زیستند، چنانکه خداوند می فرماید: قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ. ما از هر لحظه قوت و قدرت داریم و در جنگ تند و سر سخت می باشیم

و اصلاً سابقه نداشت این کشور بر فردی تجاوز کرده باشد یا در امورات داخلی سرزمینهای مجاور دخالتی کرده باشد تا چه رسد به کشورهای دوری چون کشور اسلامی تحت حاکمیت سلیمان .

ناگهان روزی بدون هیچ مقدمه ای، پرنده ای کوچک در جستجوی آب بر آسمان کشورشان به پرواز در آمد. این پرنده هدهد حضرت سلیمان علیه السلام بود. که از شمالی ترین نقطه جزیره در حالیکه بیابانهای بی آب و علف و خشکیهای زیادی پیموده، بسویشان آمده بود. هدهد خوب نگاه کرد، و ناگاه

دید این قوم مشرک غیر اهل کتاب هستند و همچون یزیدیهای کُرdestان به خورشید سجده می بردند و غافل از خدای آفریننده و حکیم می باشند.^۴

پس هدهد دوباره این صحراءها و بیابانها را پیمود تا این خبر شگفت و واقعی را برساند و در شمال جزیره به مجلس سلیمان علیه السلام باز آمد در حالیکه می گفت: ا فَمَكَثَ عَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحْطِ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَّاً بَنْبَأِ يَقِينٍ (نمل/۲۲). چندان طول نکشید (که هدهد برگشت و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافته‌ام، که تو از آن آگاه نیستی . من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده‌ام . «من بر چیزی آگاهی یافته‌ام که تو از آن آگاه نیستی. من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده‌ام» و داستان را برای سلیمان بیان نمود.

سلیمان علیه السلام بعد از اطلاع از قصه بلقیس نامه ای خلاصه در پیامی کوتاه با کلماتی اندک بوسیله هدهد به سویشان گسیل داشت: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلُوا عَلَىَ وَأَتُونَى مُسْلِمِينَ «این نامه از سوی سلیمان آمده است و آن چنین است : به نام خداوند بخشنده مهربان . برای این [نامه را فرستاده ام] تا برتری جویی در برابر من نکنید و تسلیم شده به سوی من آیید»

سبحان الله سلیمان به این سادگی ، صاف و بی آلیش و مختصر نامه نوشت.

سپس سلیمان به هدهد امر نمود تا این نامه کوتاه مختصر را به آنها برساند و بعد از ایشان کناره گیرد و از دور رفتار و پاسخشان را مشاهده نماید....

ملکه هوشیار سبا چون همیشه مجلس خاص مشورتی اش را جمع نمود و با آنها در رابطه با این قضیه به مشورت پرداخت و برایشان آشکار نمود که جنگها جز خرابی و نابودی و فسادو تخرب چیزی در بر نخواهد داشت و چنین به مجلس شوروی بیان نمود: قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذْلَّهُ وَكَذِلِكَ يَفْعَلُونَ (نمل/۳۴) گفت : پادشاهان هنگامی که وارد منطقه‌ی آبادی شوند، آن را به تباہی و ویرانی می کشانند و عزیزان اهل آنجا را خوار و پست می گردانند . اصلاً پیوسته شاهان چنین می کنند..«پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند ، آن را به تباہی و ویرانی می کشانند و عزیزان اهل آنجا را خوار و پست می گردانند .»

سپس پیشنهاد نمود که راه حل دپلوماسی مسالمت آمیز، صلح آمیز و آشتی جویانه ای در پیش گیرند، و هدایای بزرگ و با ارزش به سلیمان بفرستند تا نشانه صلح جویی و عدم دخالت‌شان در امورات سلیمان باشد و پل دوستی و محبت و آشتی باشد.

^۴ البته آتش و خورشید نماد اکثر سکولاریستهای کردستان گشته است و این نماد شیطان پرستی را اخْلِ پرچم‌شان قرار داده اند

اما.. سلیمان علیه السلام این سازش زیرکانه و سرعت عمل ماهرانه را از این مملکت آرام و بی آزار نپذیرفت و راضی نشد . و تنها به دخالت در امورات داخلی آن کشور صلح جوی سکولار پافشاری می کرد تا در صورت تسليم نشدن به قانون شریعت الله مردمش را بعد از عزت، ذلیل و سر افکنده کند و بر آنها مهر حقارت و ذلت نهد !

دست رد زدن سلیمان علیه السلام با کسانی که با او نجنگیده بودند و اصلا سابقه اذیت و آزاری به سلیمان یا یکی از شهروندانش نداشتند و تازه از طرف آنها نسبت به دعوت آرام و سالم سلیمان در مملکت سکولارشان هیچ ممانعتی انجام نگرفته بود ، محکم و قاطع، زیرک و دلیرانه و شجاع و متدرانه در عین حال رعب انگیز و خوفناک بود، آنگاه که هدیه را همراه نماینده بلقیس برگرداند و به او گفت: أَتُمْدُونَنِ بِمَا لِمَّا آتَانِيَ اللَّهُ حَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهِدِيَّتِكُمْ تَفَرَّحُونَ.«می خواهید مرا از لحاظ دارایی و اموال کمک کنید! [أو با آن فریبم دهید؟!] چیزهایی را که خدا به من عطا فرموده است بسی ارزشمند و بهتر از چیزهایی است که خدا به شما داده است. بلکه این شمایید که به هدیه خود شادمان و خوشحالید . ارجع إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتَيْنَهُمْ بِجُنُودٍ لَا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذْلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (نمل/۳۷) . «به سوی ایشان بازگرد [أو بدیشان بگو] ما با لشکرهایی به سراغ آنا می آییم که قدرت مقابله با آنها را نداشته باشید، و ایشان را از آن [شهر و دیار سبا] به گونه خوار و زار در عین حقارت بیرون می رانیم» کلماتی همچون صاعقه هراس انگیز و رعب آور ...^۵

به راستی که نتیجه اخراج مردم صلح جو و آشتی طلب و سکولار سبا از شهر و دیار و خانه هایی است که صاحب و مالک آن هستند و در آن زاد و ولد نموده اند و در گوشه کناره هایش رشد کرده و در دشت هایش بزرگ شده اند . آنجا وطن آبا و اجدادشان می باشد و سلیمان علیه السلام با صراحت تمام بر آواره نمودن آنها در صورت تسليم قانون شریعت الله نشدن پرده بر می دارد . با وجود اینکه این امر در قول سلیمان(ولنخرجنهم) واضح و آشکار و روشن است. اما باز هم سلیمان با (منها- از آن) تاکید می کند که اخراج از شهر و دیارشان می باشد و نه از جایی دیگر.

اما سلیمان علیه السلام به این اخراج ساده اکتفاء نمی کند بلکه حالشان را در حالیکه از مملکتشان بیرونشان می کند، توصیف می نماید که او آنها را (اذله) ذلیل و زبون و بسی حقیر بیرونشان می کند، در حالیکه مردمانی عزیز و سر افزار و با قوت و توان بوده اند و البته این بر حقارتشان کافی بود، اما ذلت و پستی آنها را سلیمان علیه السلام با چندین تاکید بیان می دارد.

° عدم پذیرش نماینده با صیغه امر (ارجع اليهم*بسویشان بازگرد) بعد از رد هدیه و احترار آن
سپس (لام متمم) با (نون تاکید) و استعمال (نون عظمت) در فعل فلانُتینهم.....
و سپس به او تذکر می دهد از لشکر و سپاهی که قدرت مقابله با آن را ندارند..... که خود در این جمله از تهدید و وعد است
و آنگاه سلیمان نتیجه جنگ را از قبل همچون اتفاقی مسلم یادآورشان می کند و (لام متمم) بار دیگر و (نون تاکید) بار دیگر
(نون عظمت) دگر باره (لنخرجنهم)

در پی این قول بعد از (اذله) با جمله حاليه، حال و وصفشان را در هنگام خروج از ديار و زادگاهشان حکایت می دارد. و بعد چنین از آنها خبر می دهد(صاغرون) یعنی محقر. البته می توانست چنین تعبیر نماید (اذله صاغرون) و لیکن سلیمان می گوید(و هم صاغرون) تا مفید این پیام باشد که این ذلت و زبونی و خواری به طور اجمال و تفصیل آنها را می پوشاند و مستمر با آنها می ماند و هم سلیمان بر این امر پا بر جایی می کند ...^۶

این میزان امنیتی است که یک سکولار می تواند از آن بهره مند گردد ، هر چند که این سکولار یا حکومت سکولار دارای ویژگیهای حکومت سباء در یمن باشد .

اکنون در مورد سیاست امنیتی اسلام و عمل سلیمان پیامبر ممکن است سوالات زیر برجسته گردد که :

- ۱- در این کردار سلیمان راستی جای مالکیت و ریاست ملتها بر مملکتشان کجاست؟!
- ۲- حق جهانی دولت مستقل کجاست؟!
- ۳- عدم دخالت در شئونات دیگران کجاست؟!
- ۴- حق مرزبندی و استقلال کشورها کجاست؟!
- ۵- آزادی عقیده و فکر کجاست؟!
- ۶- کجاست آن جنگی که فقط برای دفاع و رد تجاوز مشروع گردیده است؟!
- ۷- ایران و روم شرقی و آن همه کشوری که از مراکش تا ترکستان شرقی فتح شدند چگونه رخ داد ؟
- ۸- کجاست این قانون که آنگاه که از دعوت ممانعت به عمل نمی آید پس جنگ و قتالی نیست؟!

تمام آنچه که سلیمان علیه السلام انجام داد، فقط به این دلیل بود که هددهد به او خبر داده بود که مردمی مشرک غیر اهل کتاب و سکولار آرام و بی آزاری را دیده که برای خورشید سجده می برنند. پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم سالم ماندن و امنیت مشرکین اهل کتاب را نیز منوط به تسليم شدن در برابر قانون شریعت الله می دانست . این در نامه های ایشان واضح و روشن است .

اهمیت امنیت داخلی مسلمین در برابر دشمنان

^۶ و جمله را مبتدا و خبر تشکیل می دهد و مبتدا هم ضمیری است که به آنها بر می گردد

با اینکه گفته شده که امنیت موجب تحقق اصل غافلگیری دشمن خواهد شد و این اصلی عام از اصول جنگ به منظور رسیدن به پیروزی می باشد. غافلگیری در میدان جنگ نصف پیروزی می باشد، نیمی از جنگ مسئله غافلگیری است. اما این نمی تواند بیانگر تمام فوائد و کارکردهای امنیت و مفهوم دستور الله متعال باشد که می فرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حُذُّوا حِذْرَكُمْ**؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، احتیاط نمائید .

عدم وجود برنامه های امنیتی مناسب با وضع موجود و متناسب با نیازهای روز، ضربه های متوالی از سوی دشمنان به جماعت ها ی جهادی وارد نموده است که منجر به تغییر واضحی در مسیر و روند این جماعات شد، به طوری که ، عاقبت منجر به گرایش به طواغیت و مداهنه و سازش با آنان گردید . به همین دلیل است که می بینیم بسیاری از جوانان وقتی استمرار افسای اعمال مبارزاتی و بالارفتن خسارتها در برابر دشمن اشغالگر خارجی و حکومتهای دست نشانده ی محلی را در صفوف جنبش می بینند از کار جهادی دست می کشند و در مقابل، استقبال و روی آوری جوانان به جماعت جهادی وقتی که در غافلگیر کردن دشمن به همراه کمترین خسارت در صفوف خود موفق می شوند افزایش می یابد .

اهمیت مسئله امنیت آنجا واضح می شود که موجب حفاظت از استمرار و ادامه یافتن کار انقلابی می شود، دولت و جماعتی که برنامه و نظام امنیتی ندارد چنین دولت، جماعت یا سازمانی فنا و نابودی خود را رقم زده است به خصوص با وجود پیشرفت شیوه های دشمن در عمل بر ضد مخالفین خود . حتی امتها و کشورهایی که نظام امنیتی مخصوصی نداشته باشند این امتها نیز خود را به دست خود نابود می کنند

بنابراین وجود دستگاه امنیتی در دولت اسلامی و جماعت مسلمین ضروری و اجتناب ناپذیر است تا حکومت اسلامی و جماعت مسلمین استمراریت و ادامه یافتن فعالیتهایش را حفظ کند. زیرا وقتی دشمن بر جماعت مسلط می شود و ضربات کاری به آن وارد می کند آنگاه کسانی که در جماعت کار می کنند و حتی کسانی که می خواهند به جماعت بپیوندد اعتماد خود را به این جماعت به سبب ضعف آن از دست می دهند و همانطور که می دانید مردم از ضعیف پیروی نمی کنند، مردم جز از قوی پیروی نمی کنند در نتیجه وقتی این جماعت دچار ضربه های زیادی می شود مردم از این جماعت فراری می شوند و کارهای جهادی را به سبب این ضعف و به سبب این ضربه هایی که به جماعت وارد شده است ترک می کنند ، بنابراین هر حکومت و جماعتی که می خواهد خود را حفظ کند و به فعالیت ادامه دهد باید دستگاهی امنیتی داشته باشد که آن را محافظت کند.

اهمیت امنیت را در یکی از فعالیتهای پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم تجسم می کنیم که فعالیتی مقدماتی به شمار می رود و می تواند درسهای زیادی را به ما بدهد . پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی

می خواست هجرت کند به علی دستور داد که در رختخوابش بخوابد تا وقتی کفار قریش او را ببینند گمان کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم همچنان در مکان خودش است و پیامبر صلی الله علیه وسلم در این وقت به سوی خانه ابوبکر حرکت کرده بود و وقتی می خواست به خانه ابوبکر برود در وقت تصادفی نرفت بلکه هنگام خواب قیلوله نیمروز حرکت کرد چون مردم در این وقت در خواب بودند.

شما می دانید که هنگام قیلوله مردم در کوچه و خیابان نیستند، برای همین در این زمان حرکت کرد تا هیچ کس او را نبیند و نیز از در اصلی خانه ابوبکر بیرون نرفت از ترس اینکه آنجا را زیرنظر گرفته باشند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از منزل ابوبکر بیرون رفت از در دیگری خارج شد تا اگر در اول تحت نظر باشد خروج از در دیگر که استفاده از آن معمول نبود زیر نظر گرفته نشود، و نیز پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی خواست به طرف مدینه حرکت کند از همان راهی که همیشه از آن به مدینه می رفتد استفاده نکرد بلکه از بیراهه و به سمت غار رفت. بدانجا رفت و سه روز در غار ماندگار شد تا مردم از جستجوی او دست بردارند و سپس به سمت مدینه حرکت کرد.

با همه این احتیاط وقتی که حرکت کرد چوپان گوسفند چرانی وجود داشت که با گوسفندانش ردپای پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکرا در مسیر از بین می برد تا حتی ردپا مکان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مکان ابوبکر را مشخص نکند و نیز اسماء دختر ابوبکر را مأمور کرده بود که برایشان غذا بیاورد و نیز عبدالله بن ابی بکر را مأمور کرده بود که اخبار را از مکه برایشان بیاورد. تمامی اینها دلیل بر احتیاط پیامبر صلی الله علیه وسلم و چنگ زدن ایشان به اسباب بود و اگر در سیرت تأمل کنیم نمونه های بسیار زیادی در این باره می بینیم که ما را به استفاده از اسباب و احتیاط امر می کند. این وضعیت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود در حالی که ایشان اصلاً در پناه محافظت الله است اما ایشان با این روش به امت می آموزد که بعد از او چگونه عمل کند، به امت می آموزد که در احتیاط و چنگ زدن به اسباب دنباله رو او باشد و این درحالی بود که ایشان پیامبری محفوظ -به حفظ الهی- بودند.

دعوت و عدالت ابزارهای پیامبر خاتم جهت تامین امنیت عمومی

میان ابزارهای مورد استفاده در دیپلماسی دنیاگرا با دیپلماسی خداگرا یک تمایزی وجود دارد. در دیپلماسی دنیاگرا معمولاً وقتی که می گوییم از ابزارهای تبلیغاتی استفاده می شود متاسفانه ابزارهای تبلیغاتی اغواگرایانه است یعنی عنصر فریب، اغواگری و دروغ ایفای نقش می کند. امروز نیز در کشورهای مختلف چنگ نرم به کار می برند و می گویند متاسفانه بخشی از کسانی که در حوزه دیپلماسی اسلامی مشغول به اقدام هستند چنگ نرم و قدرت نرم را بیشتر به معنای اغواگرایی تفسیر می کنند در حالیکه در دیپلماسی شریعتی و خدا گرا به جای اغواگری بحث ارشاد مطرح است. آیه ای

در سوره بقره به همین دو گفتمان اشاره دارد و می‌فرماید: قد تبیین الرشد مِنَ الْغَيِّ. ما میان رشد، گمراهی و اغوا گری جدایی انداختیم. براساس آیات قرآن و وحی الهی معلوم شد که رشد و ارشاد و ضلالت، اغواگری و گمراهی چیست. بنابراین مهم‌ترین ابزار پیامبر در وهله اول ارشاد، هدایت و روشنگری مردم با محوریت وحی بود.

در مرحله دوم ابزار پیامبر عدالت بود، یعنی وقتی که مردم به وحی الهی لبیک بگویند و براساس آموزه‌های الهی ارشاد شوند در این صورت عدالت تحقق پیدا می‌کند، اگر عدالت در سطوح مختلف یعنی در سطح قوانین، ساختارها، نهادها، کارگزاران و نظام سیاسی تحقق پیدا کرد معناش این است که ظلم بساطش برچیده شده است. اگر عدالت این چنین تحقق یابد می‌توانیم بگوییم که امنیت به وجود می‌آید. در نتیجه مردم با روشنگری پیامبر ایمان آورند، با عدالت ایشان از ظلم دور شدند و به امنیت حقیقی رسیدند.

صلح در دیپلماسی اسلام

مراد از صلح در دیپلماسی، تسلیم یا استسلام نیست؛ بلکه منظور، وجود روابط عادی، طبیعی و آرام بین کشورهای است، بدون آنکه زمینه‌ای برای تهدید یا توسل به زور و برخورد مسلحانه فراهم آید. به عبارت دیگر، می‌توان آن را همزیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه تعریف کرد که براساس آن کشورها با پذیرش موجودیت یکدیگر و رعایت صمیمانه حقوق متقابل، به تعهدات و مسؤولیت‌های خود در قبال دیگر کشورها پایبند باشند^۷

صلحی سازشکارانه و تعاون بر مصالح مشترک، یکی از اهداف اساسی در صحنه دیپلماسی بین‌المللی و حالت طبیعی و بدون جنگ در میان کشورهای غیر اسلامی است؛ حالتی که در آن همزیستی مسالمت‌آمیز همراه با به رسمیت شناساندن طرف مقابل بدون توجه به عقاید و باورهای درست یا غلط اداری و حکومتی رواج دارد.

در اسلام، صلح با مشرکین اهل کتاب و غیر اهل کتاب تابع یک قاعده اصلی تحت عنوان از بین بردن مانعین بین مردم و الله و آزاد نمودن مردم از بندگی بندگان است و جنگ و جواز جنگ، به دنبال دیپلماسی و در تحقیق بخشیدن به برداشت موانع، امنیت، رفاه و عدالت برای بشریت است.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَتَقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلُّهُمْ» (ممتحنه / ۸-۹) خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و

^۷ حمیرضا ملک‌محمدی، مفاهیم تعلیق مخاصمات و حالت نه جنگ و نه صلح در حقوق بین‌الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، ص ۶۸

بخشنده بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند . خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد . بلکه خداوند شما را بازمی‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما نجنگیده‌اند ، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند ، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند . کسانی که ایشان را به دوستی گیرند ، ظالم و ستمگرند

صلح اسلامی معنای عمیق و گسترده‌ای دارد که از نگاه مطهری عبارت است «همزیستی شرافتمدانه» با رعایت حقوق متقابل و پایبندی متقابل به وظایف و مسؤولیت‌ها^۱. بنابراین، صلح اسلام به معنای عدم جنگ و صرف خودداری از جنگ، آن هم به هر قیمتی نیست.

تبليغ و رساندن دعوت اسلام بر اساس صلح و پرهیز از جنگ مسلحه

دین مبین اسلام از همان آغاز بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم مبنای دستورات و قوانین و اساس دعوت به توحید خود را بر پایه‌ی دستورات قرآن و درک وضع صحیح موجود گذارد . پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم که پیام آور و الگوی بسیار اساسی در تمامی شئون زندگی اعم از مدیریت، حکومت و سیاست می‌باشد به اهمیت جایگاه تبلیغ و دعوت پرداخته و در سیره و رفتار سیاسی خویش در روابط خارجی نقش مذاکره را پر رنگ تر از بسیاری از سنتهای فردی و شخصی معنا نموده است. در واقع زیربنای دیپلماسی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم ، رساندن پیام انسان ساز وحی به همه ملت‌ها در همه زمان هاست.

تعالیم و آموزه‌های اسلامی با اتخاذ موضع میانه در مورد سرشت و ماهیت انسان، روابط اجتماعی را با جنگ و صلح همراه می‌داند. جنگ برای برتری جوئی و صیانت ذات، جنگ برای ارضی کسب قدرت و انحصار گرائی و جنگ برای رفع تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی و در مجموع از نظر اسلام جنگ معلوم عدم تعادل رابطه فطرت و غرایز انسانی است که در آن غرایز بر فطرت چیره می‌گردد.^۲ از نظر اسلام، مکانیزم صلح قطع ریشه‌های جنگ است که عمدتاً از طریق ایجاد رابطه منطقی میان غرایز و فطرت صورت می‌گیرد. انسان‌ها فطرتاً از جنگ اکراه دارند و به صلح و ثبات علاقه مندند . خداوند متعال در این باره می‌فرمایند : كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ... (البقره / ۲۱۶) جنگ بر شما واجب گشته است ، و حال آن که (بنابه سرشت انسانی) از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد ، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد ، و خدا (به رموز کارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را) می‌داند و شما (از اسرار امور بی‌خبرید و مصلحت خود را چنان که شاید و باید) نمی‌دانید .

^۱ مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۱۶
^۲ عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل ص ۷۲

اما غریزه برتری طلبی و قدرت جوئی گاه این خواست عمیق فطری را زیر پا نهاده و روابط اجتماعی را به تعارض و جدال می کشاند. بنابراین در روابط خارجی اسلام نه جنگ اصل است، و نه صلح همیشگی است، بلکه از نظر اسلام پدیده جنگ و صلح واقعیت عینی تاریخ بشر را تشکیل می دهدن. اما در نهایت اسلام با توجه به رسالت جهانی اش در مورد دعوت همگان به سعادت و ایجاد رابطه صلح محوری و مسالمت آمیز دنبال نموده و در روابط خارجی اش با جوامع بیگانه، اصل را بر صلح و همزیستی مسالمت آمیز قرار می دهد.^{۱۰}

از سوی دیگر، چون از دیدگاه اندیشه اسلامی، صلح پایدار تنها بر محوریت قسط و عدالت اجتماعی استوار می گردد و ظلم و نابرابری مهمترین عامل تهدید کننده محسوب می شود. اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم را تجویز می کند. بنابراین صلح و رابطه مسالمت آمیز، محور شریعت اسلامی است زیرا در پرتو آن می توان دعوت دینی را انجام داد و از جدال سالم و حکمت و برهان بهره گرفت. از طرفی صلح در پرتو عدالت استقرار می یابد و لازمه تثبیت عدالت، ظلم زدائی است که آن خود نیز مستلزم جهاد اسلامی است. از همین رو از دیدگاه اسلام روابط اجتماعی صلح محوری است.^{۱۱}

بنابراین اسلام، رسیدن به صلح پایدار را قطع ریشه های جنگ می دارد و در این زمینه به مودت و خصومت، نگرشی توأم و تلفیقی دارد. اسلام خصومت و جدائی میان افراد را ناروا می دارد. اما به این واقعیت نیز توجه دارد که احساس خشم و جنگ را که ریشه در غرایز انسانی دارد نمی توان از بین برد و فرد را به دلیل داشتن این احساس، مجرم نمی دارد بلکه او را به فرو خوردن خشم و هدایت جنگ در مسیر درست آن فرا می خواند و این امر به معنای باز نمودن مسیر اعتدال و ایجاد رابطه منطقی و متعدل میان غرایز منفی و کمال جوئی انسان است.

به طور کلی، اسلام در روابط خارجی؛ صلح را قاعده و اصلی همیشگی و جنگ را استثنائی محدود به حالات ضروری و خاص می دارد. اسلام برای صلح و آرامش، به حوزه های مختلف توجه نموده و می کوشد تا برای استقرار آن راهکارهای عینی و منطبق با نیازهای انسانی عرضه کند.^{۱۲}

سیزده سال دعوت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در مکه می معظمه با آن سختی ها و مرارت هایی که بر او و بیاران با وفایش روا می داشتند، هم حکایت از تولد روش و اصول جدید دیپلماسی در جهان بعد از بعثت ایشان دارد. جالب است بدانیم دستور به جهاد و آیات مربوط به آن، بعد از هجرت

^{۱۰} حمید بهزادی، *اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی*، تهران: نشر دهدزا، ۱۳۸۶، ۵۵

^{۱۱} سیدقطب، *اسلام و صلح جهانی*، ترجمه زین العابدین قربانی و هادی خسروشاهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ۱۴۴

^{۱۲} علی الادپوش، *توتونچیان، دیپلمات و دیپلماسی*، ص ۸۷

پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره صورت گرفت؛ بدین معنا که آخرین راه دیپلماسی در اسلام جهاد است و نه اولین و سهل ترین راه.

در سیاست خارجی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم، تبلیغ و رساندن دعوت اسلام بر اساس صلح و پرهیز از جنگ مسلحانه به عنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظور گردیده و ایشان به منظور تحقق و گسترش صلح در میان ملت‌ها و جلوگیری از بروز روابط خصم‌انه و درگیریهای خونین، نه تنها برای قراردادها و معاہدات بین المللی ارزش حقوقی فوق العاده‌ای قائل شده، بلکه اصولاً ملت‌ها و گروههای دیگر را نیز برای پیشقدم شدن در انعقاد پیمانهای صلح دعوت کرده است.

به طور قطع می‌توان بیان داشت که روابط دیپلماتیک و تقدیم تبلیغ و دعوت قبل از جنگ مسلحانه در اسلام از ابتدای ظهور اسلام وجود داشته (مانند نامه سلیمان به ملکه سبأ) است و پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم نیز برای تبلیغ رسالت خود در عربستان و سایر نقاط از آن استفاده کرده است.

پیامبر خاتم (ص) پس از بعثت، اولین کسی بود که نخستین هیات را به حبشه و اولین سفیر (دحبه بن حلیفه الكلبی) را با مهر خود به دربار قیصر روم فرستاد. وقایع نگاران مسلمان شرح فرستادگان پیامبر اعظم به بیزانس، ایران، مصر و حبشه را ثبت کرده اند. این فرستادگان حامل نامه ای رسمی بودند و دستور داشتند که آنها را به سران دولت‌ها ابلاغ کنند.^{۱۳}

با توجه به سفر و نامه‌هایی که به سران قبایل و حکومتهاي غیر مسلمان ارسال می‌توان در یافت که رسول خاتم، همواره تلاش داشتند تا اسلام به صورت مسامحت‌آمیز در سراسر دنیا نفوذ کرده و به لحاظ دینی، سیاسی و اجتماعی، مایل بودند تا با فرقه‌های غیر مسلمان در حالت صلح بوده تا بتوانند در توسعه دین اسلام به هدف خود دست یابند^{۱۴}.

بنابراین، روح مدارا، مسامحت و صلح‌جویی جزء تعليمات عالیه اسلام بوده و چنانچه مانع تبلیغ و اجرایی شدن قانون اسلام نمی‌شدند و جنگ را به پیامبر خاتم که مأمور تبلیغ اسلام بود تحمیل نمی‌کردند و معارض نمی‌شدند، قطعاً هیچ‌گونه تعرضی متقابلاً از طرف مسلمین علیه آنان صورت نمی‌گرفت.

بر این اساس، یکی از راهبردهای پیامبر گرامی اسلام رساندن دعوت و تبلیغ با پرهیز از جنگ مسلحانه بوده است اما بعد از هجرت به مدینه، جهت در پیش گرفتن چنین راهبردی از خط مشی جنگ مسلحانه بر علیه سکولاریستهای قریش استفاده نمود تا اینکه با این خط مشی آنها را مجبور به پذیرش راهبرد اصلی اسلام نماید؛ بارزترین نمود عینی آن صلح حدیبیه است که در سال ششم

^{۱۳} مجید خدوری، و هربرت ج لینی، حقوق در اسلام، ترجمه: زین العابدین رهنما، تهران، اقبال، ۱۳۶۶ ش، ص. ۳۹۷.

^{۱۴} عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی (حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام) ص ۱۹۳.

هجری منعقد شد و زمینه‌ساز «فتح» مکه گردید. در ماجرای حدیبیه، پیامبر خاتم از یک موضع کاملاً «فعال» برخوردار بودند و مشرکان سکولار قریش در مراحل مختلف صلح، «منفعانه» عمل می‌کردند و موضعی «واکنشی» داشتند؛ چنانکه در آغاز، حرکت پیامبر خاتم صلی اللہ علیہ وسلم و مسلمانان به سوی مکه - به انگیزه انجام حج - خود اقدامی بود که قریشیان را به مقابله‌ای «ناخواسته» و ناگزیر، وادر نمود.

در جریان حدیبیه، پرهیز رسول اکرم از جنگ و سپس وقوع یک سلسله «میانجی‌گری» به ابتکار ایشان سبب شد تا آتش نبردی هولناک فرو نشیند. پیامبر اسلام(ص) در حدیبیه، خطاب به سران قریش فرمودند: «ما برای جنگیدن با کسی نیامده‌ایم؛ همانا آمدہ‌ایم تا این خانه را طوف کنیم، پس با هر کس که ما را از این کار بازدارد، خواهیم جنگید»^{۱۵}

رسول خدا، در برابر رفتار خصم‌مانه سکولاریست‌های قریش، از یک سو، پیشنهاد نمودند که با یکدیگر صلح کنند و از سوی دیگر، رفتاری آمیخته از مدارا و قاطعیت در پیش گرفتند. در این میان، «بیعت رضوان» که در برابر اقدامات خصم‌مانه قریش و به نشانه تجدید وفاداری مسلمانان نسبت به پیامبر خاتم صلی اللہ علیہ وسلم صورت پذیرفت در واقع، باعث شد تا قریش در مورد پایداری مسلمانان بیمناک شوند و در یک چرخش آشکار، هرگونه تردید در مورد پذیرش صلح را کنار بگذارند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكُمْ فُتُحًا مُّبِينًا». (فتح / ۱) ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم .

این پیمان دستاوردهای مهمی را برای مسلمانان در پی داشت که به برخی از موارد آن در ذیل اشاره شده است:

- این پیمان دستاوردهای مهمی را برای مسلمانان در پی داشت که به برخی از موارد آن در ذیل اشاره شده است:
- حکومت اسلامی از سوی مشرکان قریش به رسمیت شناخته شد و قریشیان پذیرفتند که دیگر نسبت به مسلمانان خیانت نکنند؛
- شمار مسلمانان، افزون گردید و آیین اسلام گسترش یافت؛ به‌طوری که تعداد افرادی که در دو سال بعد از صلح حدیبیه به دین اسلام گرویدند، بیشتر از همه کسانی بود که در طول نوزده سال بعثت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اسلام آورده بودند
- به‌رسمیت شناخته شدن اقتدار سیاسی پیامبر و دولت او در مدینه

^{۱۵} محمدابراهیم آیتی، *تاریخ پیامبر اسلام*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹. ، ص ۸۶

۵- کسب امنیت ده ساله که فرصتی را برای فعال ترشدن سیاست پیامبر اسلام در سایر نقاط فراهم می کرد

۶- افزایش قدرت و اقتدار سیاسی - نظامی مسلمانان.

با این حال، اوج موفقیت دیپلماسی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در سال نهم هجری می توان مشاهده کرد که در این سال، بیش از سی هیأت از طوایف مختلف عرب از هر سو برای بیعت و انعقاد پیمانهای سیاسی به نزد پیامبر اکرم در مدینه آمدند. جایگاه بالای تبلیغ محوری در سیاست خارجی ایشان به حدی بوده که این جنبه از دیپلماسی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم باعث تحسین اندیشمندان بزرگ غیر مسلمان شده است؛ به طوری که «ولتر» در ستایش از ایشان می گوید: «دین اسلام، وجود خود را به کشورگشایی‌ها و جوانمردیهای بنیانگذارانش، مدیون است و حال آنکه مسیحیان به یاری شمشیر و تل آتشین، آین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند. پروردگار! کاش همه ملت‌های اروپا، روش مسلمانان را در پیش می‌گرفتند»^{۱۶}

اگر دیپلماسی را هنرمندازکرده بدانیم یا آن را یک وسیله کابردی برای رسیدن به هدف ها توصیف کنیم لذا این تعریف در مورد دیپلماسی فعال پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به صورت بارزی صادق خواهد بود. ولی امتیاز دیپلماسی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در این است که شیوه های پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم بر قوانین اجتماعی و جهان بینی واقع بینانه و اصول و ارزش‌های انسانی متکی بود و اساس آن را اصول و ضوابطی تشکیل می داد که از وحی و موازین شناخته شده عقلی متکی نشات می گرفت.

پیامبر اسلام (ص) در روابط خود با قبایل، اقوام ، ملت‌ها و سران کشورها، مردم را صاحبان اصلی حق برقراری روابط دیپلماتیک می شمارد. وی این روابط را نه به مفهوم سازش، بلکه وسیله رسیدن به توافق های سازنده تلقی می کند و به طور مطلق هیچ کدام از دیپلماسی و جنگ را جانشین هم نمی کند و هر دو را وسیله لازم برای رسیدن به حقوق مشروع و اهداف عالی انسانی می داند و آن دو را به صورت دو روش در مناسبات انسانی، ضرورتی اجتناب ناپذیر می شمارد .^{۱۷}

در اسلام، صلح و روابط خارجی بر پذیرش یا عدم پذیرش دعوت و تبلیغ استوار است و جنگ حالتی است که بنا به ضرورت دعوت تجویز می شود. در زیر به چند نمونه اقدامات صلح آمیز می توان اشاره نمود:

۱- صلح با بنی‌ضمر و بنی‌مدلچ: سال دوم هجری

۲- صلح با یهودیان یثرب

^{۱۶} جواد حیدری، اسلام از نظر ولتر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۱

^{۱۷} حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلوانی، تهران: نشر تفکر، ۱۳۷۴، ص ۸۹

۳- پیشنهاد صلح در غزوهٔ خندق: سال پنجم هجری، این پیشنهاد به قبیلهٔ غطفان بود

۴- صلح در غزوهٔ خیر

و همین طور بعد از صلح حدیبیه این اقدامات صلح طلبانه را دنبال کردند

۱- صلح در غزوهٔ خیر: فتح خیر در دو مرحلهٔ غلبه و صلح محقق شد

۲- صلح با یهود فدک

۳- معاهده با یهودیان وادی القری

صلح بر اساس جزیه: این نوع مصالحه از سال نهم هجری آغاز شد و از آن تاریخ به بعد، پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم بر اساس جزیه اقدام کردند: غزوهٔ تبوک، صلح با نصرانیهای نجران، صلح با مجوس بحرین و هجر و عمان از آن جمله است.

مخالفین دولت اسلامی پیامبر خاتم

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان مخالفان پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را به سه دسته تقسیم نمود:

۱- مشرکان و اشراف غیر اهل کتاب : مشرکان و اشراف غیر اهل کتاب مکه نخستین گروهی بودند که سدی بزرگ و محکم در راه اهداف پیامبر تشکیل دادند، کسانی که با در دست داشتن قدرت در ۱۳ سال دوران پیغمبر در مکه و همچنین ایجاد جنگهای بزرگ در دوران حکومت پیامبر در مدینه، مخالفتهای جدی خود را نشان دادند.

۲- یهود اهل کتاب: دشمنی آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم و حکومت نوبای اسلامی در مدینه بود. این گروه ابتدا پیمانی را امضا کردند و به حمایت از مسلمانان متعهد شدند. اما علی رغم این تعهد دوچاره، سر ناسازگاری با دولت نبوی برداشته و در صدد انحراف مسلمانان و تخطیه دین اسلام و پیامبر برآمدند. دشمنی اصلی گروه یهود را باید با ورود پیامبر به مدینه در نظر گرفت.

هر چند شخص پیامبر در هنگام تشکیل حکومت اسلامی، با بستن پیمان معروف مدینه به حقوق این گروه احترام گذاشت و از در صلح وارد شد، اما رفته رفته یهودیان، وجود نظام جدید در مدینه را در تعارض با منافعشان می‌دیدند و در نتیجه به سیاست مخالفت با جریان اسلامی روی آوردند، چیزی که باعث شد طرف مقابل هم رفتار و روش خود را تغییر دهد. یهودیان بنیقینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه با ثروت بی شمار خود، به همکاری با مشرکان و ایجاد توطئه هایی علیه پیامبر، علاقه زیادی از خود نشان دادند. حاصل آن هم برخورد قاطعانه پیامبر با آنها بود؛ اخراج از مدینه و کشتار گروهی از

آنها. قرآن در سوره‌های آل عمران، آیات ۱۴۴-۱۴۲ و بقره، آیات ۵۷-۶۵ مسلمانان را به کناره گیری از یهودیان و عدم دوستی با آنان سفارش می‌کند.^{۱۸}

منافقان: آنان دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از همان ابتدا کلید زدند. قرآن کریم منافقان را افرادی بیماردل و فربیکار، با ظاهری مسلمان اما باطنی آلوده و شیطان صفت معرفی می‌نماید. منافقین مدعی ایمان به خدا بودند، در ظاهر به رسالت پیامبر اقرار داشتند، اما ایمان آنان ظاهری بود و نه قلبی. آنان واجبات اسلامی را با سختی و کراحت انجام می‌دادند، نماز را با سستی و کسالت به پا می‌داشتند، در برابر مردم ریا کرده و خدا را یاد نمی‌کردند. آیات ۱۴۲ سوره نساء و ۶۵ سوره توبه بیانگر خصوصیت مذکور در مورد آنان می‌باشد. بسیاری از آنان اسلام خویش را تغییر داده و به فتنه‌گری و آشوب در جامعه پرداختند. تعدادی از منافقان در مدینه و تعدادی دیگر در اطراف مدینه بودند. (توبه/ ۱۰۱)

آنان در پیشامدهای اجتماعی و حوادث، موضع گیریهای خاص داشتند که هیچ‌گاه با مصلحت جامعه، حکومت اسلامی و مسلمانان هماهنگ نبودند. هیچ‌گاه در راستای آرامش و سلامت جامعه قدم بر نمی‌داشتند و موقعیتهای خطرناکی را با هدف ضربه زدن به حکومت اسلامی و بدنه مسلمان جامعه و در راستای خشنودی دشمنان اسلامی به وجود می‌آورdenد. طه حسین می‌نویسد: «کار پیغمبر با منافقان مشکل و پیچیده بود ... امر منافقان از جهتی از امر مشرکان و یهود آسان تر بود؛ چرا که میان ایشان و مسلمانان جنگی نبود ... لیکن از جهت دیگر از گرفتاری مسلمانان با مشرکان و یهود دشوارتر بود؛ برای اینکه منافقان کار آنان و اینان (بشرکان و یهودیان) را در پیش نگرفتند و کفر خود را برای پیغمبر و یارانش آشکار نکردند ... بلکه اظهار اسلام نمودند ...»^{۱۹}

این گروه توسط قرآن بسیار مذمت قرار گرفتند، ولی با وجود برخی کارشکنیهای علنی، پیامبر در مقابل آنها در بعضی مواقع مدارا می‌کرد و البته در چند مورد چون تخریب مسجد ضرار به طور جدی با آنها برخورد کردند. منافقان همواره تا آخرین سالهای زندگی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم، به مخالفتهای خود ادامه دادند. قرآن کریم در آیات بسیاری به توصیف منافقان، رفتارها، اهداف و دشمنیهای آنان پرداخته است که بیشترین آنها در سه سوره توبه، احزاب و نساء آمده است.

کسب اطلاعات جهت تصمیم گیری در مورد مخالفین

در سیره‌ی مدیریتی رسول الله صلی الله علیه وسلم موارد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد، ایشان صلی الله علیه وسلم علاوه بر آنکه سمعنا و اطعنا تابع مخلص قوانین شریعت الله بود اما در امور قابل اجتهاد نیز هیچ تصمیمی را بدون کسب اطلاعات نگرفت. به عنوان نمونه ایشان صلی الله

^{۱۸} ابن‌هشام، زندگانی محمد(ص) پیامبر اسلام، ج ۱، ص ۵۱۳؛ ج ۳، ص ۵۱
^{۱۹} حسین طه، آئینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۳۹ش، ص ۷۶

علیه و سلم به منظور برنامه ریزی و تصمیم گیری در شهر مدینه، اقدام به سرشماری مسلمانان و ثبت اطلاعات مربوط به آنان نمود. نقل شده است که ایشان صلی الله علیه و سلم فرمودند: «أَحْصُوا كُلَّ مِنْ تَلْفُظٍ بِالاسْلَامِ» تمام افرادی که به اسلام گرویدند، را سرشماری کنید.

یا برای مقابله با دشمنان ابتدا از وضعیت دشمن به طور دقیق کسب خبر می نمودند. برای مثال ایشان صلی الله علیه و سلم در ماه ربیع سال دوم هجری، «عبدالله بن جحش» را با هشتاد نفر از مهاجران به مأموریتی فرستاد و هنگام حرکت نامه ای به دست وی داد و فرمود، تا دو روز راه نپیماید، آن را نخواند. آنگاه در آن بنگرد و به فرمان عمل نماید و کسی از همراهان را مجبور نسازد. عبدالله پس از دو روز راهپیمایی نامه را گشود و چنین فرمان یافت: «هَنَّاكَمِيْ كَهْ نَامِهِيْ مَرَا بازْ نَمُودِيْ، هَمْچَنَانْ رَهْسِيَّارْ شَوْ تَا درْ نَخْلَهْ فَرَوْدَ آيِيْ. پَسْ دَرْ كَمِينْ قَرِيشْ باشْ وْ جَسْتَجُوْ كَنْ بَرَايْ ماْ أَخْبَارْشَانْ رَا».«

همچنین ایشان صلی الله علیه و سلم به منظور کسب اطلاعات دقیق برای تصمیم گیری صحیح، افرادی به نام «عریف» و «نقیب» را منصوب می کرد، تا گزارش‌های سالم را به اطلاع ایشان برسانند.

«عریف» در لغت به معنی دانا و شناسنده و عالم به چیزی یا کسی است که یاران خود را می شناسد و جمع آن «عرفا» است و در اصطلاح به کسی اطلاق میشود که قیم امور قبیله و گروهی از مردم است و تدبیر امور و مسئولیت اداره‌ی کارهایشان به عهده‌ی اوست و در وقت لزوم گزارش کارهای آنان را به مافوق خود می دهد.

«نقیب» در لغت به معنی بزرگ قوم و کسی است که به احوال مردم خویش آگاه است و در میان آنها دارای نفوذ و جایگاه است و جمع آن «نقبا» و مانند عریف است.

تاریخ و سیره‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز مملو از به کارگیری نقبا و عرفا است. ابن حجر می فرمایند: «ابو عزیز جنبد بن نعمان ازدی به حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را عریف قومش قرار داد. نیز رافع بن خدیج انصاری عریف قومش در مدینه بود.

اتخاذ یک تصمیم صحیح، مستلزم یک سری اطلاعات کافی و صحیح در زمینه‌ی موضوع مورد بررسی است، و هیچ گونه اقدامی بدون شناخت صحیح از زوایای مختلف مسأله، میسر نخواهد بود. قانون شریعت دستور می دهد که انسان در انجام همه‌ی امور بدون تحقیق و بررسی کافی، اقدامی نکند. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» و از چیزی که بدان علم نداری (در مرحله اعتقاد و گفتار و عمل) پیروی مکن، زیرا گوش و چشم (ابزارهای مهم اندیشیدن و تعقل) و دل (ابزار مهم دیگر تفکه و درک حقایق)، هر یک مورد سؤال قرار

خواهند گرفت . اگر شخصی این مسیر را طی نکرد و ضرری متوجه او شد، باید تنها خویشتن را سرزنش کند. چون این شر از نفس و عمل خودش تراوش نموده است .

دیپلماسی پیامبر اکرم و استفاده از مذاکره و گفت‌وگو برای پیشگیری از شروع جنگ و ختم جنگ

یکی از ابزارهای بسیار مهم در دستیابی به اهداف سیاست خارجی کشورها در صحنه‌های مختلف جهانی، استفاده از دیپلماسی است که اهمیت آن در اسلام از ابتدای رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم از سوی ایشان مورد توجه و اهتمام جدی قرار گرفته است. فرستادن سفیر و نماینده به سوی قدرتهای بزرگ و سکولار آن زمان، فرستادن سفیران اسلام جهت تبلیغ و ارشاد مردم سرزمین حجاز و دیگر مناطق به دین میین اسلام و مذاکرات و بیمانهای مختلف با قبایل و سران آنها، همگی نشان از اهمیت و توجه مضاعف به دیپلماسی اصلاح و دعوت به آزادگی در اسلام و سیره رسول بوده است.

در این میان، دیپلماسی و استفاده از مذاکره و گفت‌وگو برای پیشگیری از شروع جنگ و ختم جنگ، اعاده صلح و تأمین اهداف، به بهترین شکل در حکومت پیامبر اکرم(ص)، مورد توجه قرار گرفته و ایشان در راستای تعقیب اهداف سیاست خارجی خود؛ یعنی دعوت افراد بشر به سوی تعالیم الهی، از آن بیشتر استفاده کردند. در دیپلماسی پیامبر اسلام، راهبردها و تدبیر عملی و اجرایی، همگی منطبق بر اصول و موازین الهی میباشد. بر این اساس، منظور از دیپلماسی رسول اکرم(ص)، فعالیت‌هایی است که آن حضرت به عنوان رئیس حکومت و نماینده‌گان و سفرای منتخب او در راه نیل به مقاصد و ادای وظایف سیاسی دولت اسلامی و تحقیق بخشیدن خط مشی‌های کلی اسلام در زمینه سیاست خارجی و همچنین پاسداری از حقوق و منافع دولت اسلامی در بین قبایل و گروههای دینی و دولتهای غیر مسلمان در خارج از قلمرو حکومت اسلامی، انجام میدادند.^{۳۰} به هر حال، آنچه از مجموع دیپلماسی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر می‌آید این است که ایشان، همواره نسبت به دو گروه از غیر مسلمین و در مراحل مختلف، دیدگاه متفاوتی داشته است یکی نگاهی رحیمانه به مشرکین اهل کتاب که صلح و زندگی مسالمت آمیز تحت حاکمیت قانون اسلام را مبنای سیاست خارجی حکومت خود قرار داده بودند و دیگر نگاهی حذف گرایانه‌ی تدریجی نسبت به مشرکین غیر اهل کتاب .

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان رئیس حکومت و همچنین نماینده‌گان و سفرای ایشان به عنوان کارگزاران حکومت در راه نیل به مقاصد و ادای وظایف اجرایی دولت اسلامی و تحقیق بخشیدن به خط مشی‌های کلی اسلام در زمینه سیاست خارجی با اتخاذ راهبرد «دعوت به اصلاح و آزاد نمودن اسلامی انسانها»، ثابت نمودند که اسلام، دین گفتگو، دلیل و آزادگی بوده و

^{۳۰} عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی (حقوق تعهدات بین‌المللی و دیپلماسی در اسلام)، ج ۳، ص ۱۱۶

«جهاد» در راه خدا، تنها در به بنبست رسیدن راه حل‌های دیپلماتیک، کاربرد داشته و اصالت در دیپلماسی اسلام با گفتگو، اصلاح و دعوت به آزادگی اسلامی می‌باشد.

به دلیل شرعی بودن مناسبات در روابط دیپلماتیک، آزادی، اختیار، احترام متقابل، حسن نیت و صداقت از جمله اصولی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در برخورد با قبایل، نمایندگان اقوام و زمامدارانی که به نحوی با آنان ارتباط دیپلماتیک داشتند.

جلوگیری از بروز فقر و درگیری‌های ممتد، با تامین امنیت فوری و رفاه تدریجی برای همگان

پس از تبلیغ و دعوت دومین هدف مهم در دیپلماسی پیامبر، توسعه حکومتی دولت اسلامی در راستای رسالت جهانی اسلام و به منظور تامین امنیت و گسترش صلح در میان قبایل و ملل آن روز مناسب با میزان قدرت گیری مسلمین بود. پیامبر اسلام پس از اعلام نظام سیاسی جهانی با مرکزیت مدینه، تلاش کرد تا مناسب با میزان قدرتی که داشت اقوام و قبایل عرب و سپس سایر ملت‌های آن روز را تحت حاکمیت واحد سیاسی گرد آورده و با تامین امنیت و رفاه تدریجی برای همگان از بروز درگیری‌های ممتد جلوگیری کند.

جهاد ابتدائی یا جهاد دعوت

رسالت اسلام، جهانشمول است و در انحصار قبیله، قوم، ملت و طبقه خاصی از مردم نیست و همه افراد بشر در برابر این دعوت یکسان هستند. مخاطب قرآن کریم از ابتدا همه افراد بشر بوده و پیام وحی برای همه انسانها و مکتب به‌طور جهانشمول و دعوت به صورت جهانی مطرح شده است. از سوی دیگر، آیات بسیاری در قرآن کریم، حکایت از آن دارد که رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به یک منطقه جغرافیایی، نژادی، زبان و زمان خاصی، اختصاص ندارد. بر این اساس، باید گفت که ویژگی عمدۀ اسلام، جهانی بودن و جاویدان‌ماندن در ادوار گوناگون تاریخ است.

۱- «وَمَا أُرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَهُ لِلنَّاسِ بَشِيرًاً وَنَذِيرًاً» (سبأ/ ۲۸) ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌ران (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم دهنده (ی کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوت تو را باور نمی‌دارند).

۲- «وَمَا أُرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَهُ لِلْعَالَمِينَ» (انبیاء/ ۱۰۷) (ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

۳- «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» (اعراف/ ۱۵۸) ای پیغمبر ! (به مردم) بگو : من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم .

۴- «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (حج/ ۴۹) بگو : ای مردم ! من تنها و تنها بیمدهنده‌ی آشکاری برای شما هستم و بس . (دیگر نه عقاب و عذاب شما در دست من است، و نه حساب و کتاب شما مربوط به من) .

۵- «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلْمَه سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران/ ۶۴) بگو : ای اهل کتاب ! بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد . پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند ، بگوئید : گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواحی خدا) هستیم .

۶- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَمُ النَّاسُ بِالْقُسْطِ» (حدید/ ۲۵) ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند

بنابراین، از دیدگاه دین مبین اسلام در اصل، همه مردم دنیا، اعضای خانواده بزرگ اسلام به شمار می‌آیند؛ هر چند که برخی موقتاً از صراط مستقیم اسلام، منحرف گشته‌اند و پیامبر خاتم صلی الله عليه وسلم به عنوان آخرین سفیر و فرستاده خدا، برای همه جهانیان به پیامبری برانگیخته شده و بر همگان بشیر و نذیر و رهبر است. بر این اساس نباید هیچ مانعی جهت رسیدن این پیام به مردم و پذیرش آزادانه‌ی آن وجود داشته باشد . و در صورت وجود موضع چاره‌ای جز برداشتن موانع از طریق مبارزات مسلحانه و آزاد نمودن مردم وجود ندارد .

در این میان عده‌ای از علماء اصطلاحی تحت عنوان جهاد ابتدایی را مطرح نموده اند که به عنوان یکی از فروعات دین مبین اسلام، در سیاست خارجی پیامبر خاتم از اهمیت بالایی برخوردار بوده که با هدف پایان‌دادن به فتنه‌گری کفار و نجات مظلومان از چنگال مشرکین و گسترش حاکمیت اسلام انجام می‌گرفته است.

بنابراین، جهاد ابتدایی که از آن به «جهاد دعوت» نیز تعبیر می‌شود جنگ برای تحمیل عقیده نیست، بلکه نبردی «رهایی‌بخش» و در جهت مقابله با خشونت و اختناق است. جهاد ابتدایی، مبارزه

با نظامهای ظالمانه و ستمگری است که با توسل به زور و فشار، اندیشه‌های باطل را بر اذهان، حاکم ساخته و اجازه رسیدن پیام الهی به گوش مردمان را نمی‌دهند.

جهاد و کارزاری که قرآن، مؤمنین را به آن دعوت کرده است و برای آنان حیات‌آفرین می‌خواند، به معنای آن است که پیکار چه در راه دفاع از اسلام یا مسلمین باشد و چه جهاد ابتدایی، همه در واقع دفاع از حقیقت انسانیت است^{۲۱}

معنی لغوی ، اصطلاحی جهاد و اهداف، اصول و انواع آن در فقه شیعه:

جهاد به معنی لغوی یعنی کوشش و تلاش؛ جهاد در فقه تشیع به دو مفهوم است یک جهاد با نفس که جهاد اکبر نامیده می‌شود و در معنی خاص یعنی جنگ مقدس یا جنگ برای دین و در راه حق و برای آن مترادفهای آمده است از جمله قتال، حرب و ... که فقط جهاد فی سبیل الله مشروع است .

انواع جهاد : ابتدایی – دفاعی – اکبر

اهداف جهاد : حاکمیت اصولی وارزشهای الهی و اسلامی - نفی ظلم – جلوگیری از فساد در زمین – رفع مانع از کمال جویی انسان یا بشریت

اصول عام جهاد : وقاتلوهم شامل شرایط جنگ و جهاد - فی سبیل الله به قصد قربت در راه خدا باشد – والذین یقاتلونکم شروع کننده دشمن باشد - ولا تعتدوا و تجاوز نکنیم

اصول خاص جهاد :

- ۱- اشرافیت اطلاعاتی نسبت به کیان مسلمین
- ۲- اجتناب از انجام چند جنگ به طور همزمان
- ۳- رعایت اصل غافلگیری
- ۴- استفاده از فشار اقتصادی
- ۵- عملیاتهای ضربتی و نامنظم

جهاد در آیات و احادیث

تعريف جهاد : جهاد در لغت از کلمه «جهد» به فتح یا ضم جیم به معنی قدرت و مشقت و سختی است. و اجتهاد، به معنی نهایت سعی برای چیزی بdst آوردن .

اما در دین و شریعت دو نوع تعبیر دارد .

^{۲۱}طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۷

الف : تعبیر خاص که منظور آن بکار گرفتن نهایت سعی و تلاش در قتال و جنگ با کفار و طاغیان است .

ب : تعبیر عام طبق تعریف ابن تیمیه رحمه الله می گوید : « جهاد، حقیقت سعی و تلاش در بدست آوردن آنچه الله آنرا دوست می دارد از باورها و کردارهای نیک و دفع آنچه الله برآن خشم می گیرد مثل کفر و فساد و طغیان . »^{۲۲} با این تعریف هر آنچه که مومن در بدست آوردن آن در راه ایمان به الله و فرمانبری او تلاش نماید جهاد در راه الله محسوب می شود .

آیات و احادیث واردہ در فضل جهاد و مجاهدین و در پرهیز از ترک و دوری آن بیشتر از آن است که در این تحقیق حصر شوند ولی اندکی از این احادیث را ذکر نموده تا این که شخص مجاهد صادق از منزلت خود نزد خداوند اگاه باشد .

خداوند متعال می گوید:

- "همانا خدا از مؤمنان جان و اموالشان را در عوض بهشت خریده است. آنها در راه خدا می جنگند، پس می کشند و کشته می شوند. چنین است و عده حقیقی او در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی بهتر از خدا به وعده اش وفا می کند پس بشارت بگیرید به این داد و ستدی که انجام داده اید و این بزرگترین رستگاری است." (توبه/ ۱۱۱)

- "ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را آگاه نسازم از معامله ای که شما را از عذاب دردناک نجات خواهد داد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید. این برای شما بهترین معامله است، اگر می دانستید. در عوض، او گناهانتان را می بخشد و شما را به بهشت‌هایی با نهرهای روان و با قصرهای زیبا در بهشت‌های عدن (جاویدان) وارد می کند این بزرگترین رستگاری است. (الصف/ ۱۱)

از مقدم بن معدی کرب روایت شده که: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: برای شهید نزد خداوند شش خصلت هست: از اولین قطره خونش که می ریزد گناهانش پاک می شود - و هنگام مرگ جایگاهش را در بهشت می بیند - و از عذاب قبر نجات داده می شود - و از ترس بزرگ (روز قیامت هنگام نفح صور) در امان است - و روی سرش روز قیامت تاجی را می گذارند که یک یاقوت آن بهتر است از دنیا و آنچه که روی آن است - و هفتاد و دو تن از حور عین نصیبیش می شود - و هفتاد تن از اهل بیتش را شفاعت می کند.

در صحیح بخاری آمده که: « ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: در بهشت صد درجه (مرتبه) وجود دارد که خداوند آنرا برای مجاهدین در راهش آماده کرده است فاصله هر دو درجه ما بین زمین و آسمان است پس اگر خداوند را دعا کردید بهشت فردوس را طلب کنید

^{۲۲} ابن تیمیه ، مجموع الفتاوى ۱۹۱/۱۰

زیرا که در وسط و بالاترین نقطه بهشت است و بالای آن عرش خداوند قرار دارد و از این بهشت است که همه رودخانه های دیگر بهشت از آن سرچشمه می گیرند.

در صحیح بخاری آمده که: «ابو هریره رضی الله عنہ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: هر کسی که بمیرد در حالی که جهاد نکرده باشد و یا در نفس خود فکر و نیت جهاد نداشته باشد در یکی از شعبه های نفاق مرده است.»

در صحیحین آمده که: «سهل بن سعد رضی الله عنہ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: رباط و پیوستگی یک روز در راه خدا بهتر است از دنیا و آنچه که روی آنست و جایگاه چوب دستی شما در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه که روی آنست و رفتن یک شخص در راه خدا در پاره ای از شب و یا روز بهتر است از دنیا و آنچه که روی آنست.»

در صحیح مسلم آمده که: «ابو هریره رضی الله عنہ گفت: مثال مجاهد در راه خدا - و خداوند داناتر است که چه کسی مجاهد است در راه اوست - مانند شخص دائم روزه گذار و نماز گذار است و خداوند برای شخص مجاهد در راهش ضمانت داده است که اگر جان او را گرفت او را وارد بهشت کند و یا او را سالم همراه با غنیمت و پاداش برگرداند.»

در صحیحین آمده که: «ابو هریره رضی الله عنہ گفت: هیچ مجروحی نیست که در راه خدا زخمی شده باشد مگر اینکه روز قیامت خواهد آمد و از زخمش خون می ریزد - رنگ آن رنگ خون و بوی آن مسک خواهد بود.»

امام احمد و نسائی روایت کرده اند که: انس رضی الله عنہ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بشرکان را جهاد کنید با مال و نفس و زبانهایتان.»

در صحیحین آمده که: «از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال شد: چه عملی بهترین است؟ گفت: ایمان آوردن به خدا و رسولش - گفته شد سپس چه چیزی؟ گفت: جهاد در راه خدا - گفته شد سپس چه چیزی؟ گفت: حج مقبول.»

در صحیح بخاری آمده که: «ابو عبس ابن جبر انصاری گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: هیچ قدمی نیست که در جهاد راه خدا خاکی شده باشد که در آتش بسوزد.»

امام احمد و ابو داود روایت کرده اند که: «ابن عمر رضی الله عنہما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: اگر با عینه (نوعی ربا) خرید و فروش کردید و دم گاو را گرفتید (دبیل دنیا رفتید) و از زراعت و کشتکاریتان راضی شدید (از دنیا ایتان راضی شدید) و جهاد در راه خدا را ترک گفتید خداوند خواری و ذلتی را نصیب تان می کند که آنرا بر طرف نمی کند مگر اینکه به دین تان باز گردید.»

در صحیح بخاری آمده که: " شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای رسول الله مرا راهنمایی کن به عملی (که در اجر و پاداش) مساوی با جهاد باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: آنرا نمی یابم (یعنی هیچ عملی معادل آن نیست) سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:

آیا می توانی از زمانی که شخص مجاهد برای جهاد خروج کرد تو وارد مسجد شوی و شروع به نماز کنی بی در پی بدون استراحت و هر روزه بگیری بدون آنکه روزه ات را بشکنی؟ آن مرد گفت: پس چه کسی می تواند آنرا انجام دهد ای رسول خدا!!!
امام ابن حجر در این مورد گفت: و این یک فضیلت آشکاری است برای شخص مجاهد در راه خدا که هیچ عملی مساوی با جهاد نیست.

در صحیحین آمده که: «رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: دوست داشتم که در راه خدا جهاد کنم و سپس کشته شوم و دوباره جهاد کنم و دوباره کشته شوم و دوباره جهاد کنم و دوباره کشته شوم.» ای برادر و ای خواهر آیا می بینی که آرزوی رسول الله صلی الله علیه و سلم چه بود؟

فضیلت جهاد :

جهاد و جنگ و پیکار با کفار در راه الله قله و بالاترین درجه اسلام است و بوسیله این فریضه دینی بود که پرچم اسلام در شرق و غرب بر افراشته شد و این امر از بالاترین و مهمترین عملهایی است که قرب و نزدیکی به الله را به دنبال دارد و از بارزترین عبادتها است. آیات و احادیث زیادی دال بر فضیلت این امر مهم وجود دارد . الله متعال می فرمایند :

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًا فِي التُّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيِّنَكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه / ۱۱۱) بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می کند . (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند . این وعده ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعده‌ی راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفاکننده‌تر است ؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.

الذِّينَ آمَنُوا وَهَا جَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْئِكَ هُمُ الْفَائِرُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَخَنَّاتٍ لِهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مَّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (توبه / ۲۰-۲۱-۲۲) کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند) و جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدايند ، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (و سعادتمندان دنيا و آخرت) می باشند . پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی (از ايشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می دهد که در آن

نعمتهای جاودانه دارند . همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذائذ و نعمتهای آن خواهد بود) . بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است .

وَلَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَخْياءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرَحِينَ بِمَا أَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبِشُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْعَفُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزُنُونَ * يَسْتَبِشُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُيْسِيغُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران / ۱۶۹ تا ۱۷۱)

کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود (و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس) . آنان شادمانند از آنچه خداوند به فضل و کرم خود بدیشان داده است، و خوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان مانده‌اند (و هنوز در راه خدا می‌رزمند و به فوز شهادت نائل نشده‌اند و) بدیشان نپیوسته‌اند . (شادی و سرور آنان از این بابت است که پیروزی یا شهادت در انتظار همکیشان ایشان است و مقامات برجسته‌ی آنان را در آن جهان می‌بینند، و می‌دانند) این که ترس و هراسی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نخواهند شد . (چه نه مکروهی بر سر راه آنان در سرای باقی است، و نه بر کاری که در سرای فانی کرده‌اند و دارای و عزیزانی را که ترک گفته‌اند، پشیمانند) . شاد و خوشحالند به خاطر نعمتی که خدا بدیان داده است و فضل و کرمی که او بدیشان روا دیده است، و خوشوقت و مسرورند از این که (می‌بینند) خداوند اجر و پاداش مؤمنان را ضائع نکرده و هدر نمی‌دهد .

هدف نهایی از جهاد فی سبیل الله

بسیاری از برادران وقتی به میدان جهاد می‌آیند هم^{۲۳} و غمّشان تنها این است که چگونه شهید شوند اما این را هم باید درک کنیم که هدف از جهاد ما کلمه الله هی العلی ، و تحکیم قانون شریعت الله در زمین می‌باشد و دین الله عزو جل نیاز به کسانی دارد که مسئولیت این امر مهم را به دوش بگیرند و برای حمل این امانت گرانقدر آماده باشند.

یکی از مقاصد دین اسلام همان گونه که بیضاوی در تفسیر خویش و نیز ابن عاشور می‌گوید عبارت است از: حفظ و ابقاء مردان برای حفاظت از دین؛ بیضاوی رحمه الله در تفسیر فرموده باری تعالی «**فَيُقْتَلُ أَوْ يَغْلِبُ**: کشته شود و یا این که پیروز گردد» می‌گوید:«اشاره ای است به این مطلب که مجاهد در میدان جنگ باید صبر و استقامت داشته باشد تا اینکه دین را با شهادت و یا با

^{۲۳} تردیدی نیست که شهادت فی سبیل الله نزد خداوند متعال ارزش بزرگی دارد و منزلت عظیم و والایی می‌باشد و نعمت و منّی از جانب الله عز وجل می‌باشد که به هر کس بخواهد عطا می‌نماید و به هر کس اراده کند می‌بخشاید و نیز بدون تردید خواسته ای مهم و پرارزش و یکی از مقاصد شریعت است

پیروزی و غلبه عزّت دهد و هدفش فقط کشته شدن نباشد بلکه باید هدفش اعلای حق و اعزاز و برتری یافتن دین باشد».

بنابراین هدف اصلی جهاد اعلای کلمه الله و برتری یافتن دین او می باشد و نباید هدف برادر مجاهد فقط شهادت فی سبیل الله باشد، با وجود این که همان طور که گفتیم شهادت خواسته ای عظیم و هدفی گرانقدر از اهداف شریعت می باشد، اما باید هدف اصلی اعزاز و عزمند شدن قانون شریعت الله باشد و همان طور که دکتر عبدالله عزّام رحمة الله عليه می گوید: «جذب مال آسان است اما جذب مردان سخت می باشد».

به دست آوردن پول و اموال آسان است اما مردانی که مسئولیت قانون شریعت الله در برابر دین سکولاریسم و نوکران محلی اش را به دوش گیرند و آمادگی حمل هم و غم این دین و رساندن آن به مردم و برپایی حکم الله در زمین را داشته باشند؛ چنین کسانی تعدادی اندک در میان مسلمین و بخصوص در این زمان هستند چرا که دین و اهل آن غریب گشته اند.

برای همین باید برادران مجاهد و مجاهدین را محافظت نمود و زنده نگاه داشت و ما باید تمام تلاش و کوشش و توانایی خود را برای حفظ آنان به کار بندیم، چرا که مجاهد فی سبیل الله که به دینش پاییند باشد در این زمان به گنج گرانبها و نادری تبدیل شده است که پیدا کردن آن بسیار مشکل است.

بنابراین بر برادر مجاهد واجب است که همیشه توجه او به این باشد که چگونه با تحکیم قانون شریعت الله و تشکیل دولت اسلامی و محافظت از آن، دین الله را نصرت کند و چگونه پرچم آن را برافراشته نماید و هدف اصلی و فکر اول و آخرش این نباشد که چگونه کشته شود بلکه باید به اندازه توانایی، خودش را حفظ کند.

امنیت شخصی در جنگ چریکی و پارتیزانی و بخصوص در مرحله اول جنگ، به نظر من، بر خود فعالیت جهادی مقدم است و بر برادران مجاهد واجب است که به دشمن اجازه ندهند که آنها را نایود کند چون مردان چریک در مرحله اول همیشه عده ای اندک هستند و دشمن بی شک از نظر نیرو و امکانات و دیگر شکل‌های گوناگون قدرت بر آنها برتری دارد بنابراین وظیفه اصلی و همیشگی برادران این است که خودشان را از کشته شدن محافظت کنند. هیچ شکی نیست که این دین چه به دست ما و یا به دست دیگران پیروز خواهد شد اما ما این اسباب ممکن را که الله عزو جل در هستی قرار داده به دست می گیریم و بدون تردید کسی که این اسباب را به دست می گیرد به مقصد و هدفی که می خواهد می رسد، این سنت الله عز و جل در خلقتش می باشد.

چه زمانی جنگ ، جهاد در راه الله محسوب می شود ؟

جنگیدن و نبرد از دو قصد و نیت خارج نیست :

۱ - لبیک گفتن به دستور الله ، جهت تحکیم و دفاع از قانون شریعت الله و اینکه قانون و کلمه‌ی الله برتر از دیگر قوانین باشد .

۲ - اما اگر در راه یکی از ارزش‌های جاهلی مثل اینکه بخاطر شجاعت ، تعصّب قومیت ، کسب ثروت و مال و یا شعارها و اهداف باطل طاغوتها ، بجنگد اینها هیچ کدام جزء جهاد در راه الله محسوب نمی‌شود .

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد مردی که بخاطر شجاعت و یا تعصّب و یا ریا جنگ کند پرسیدند : آیا جهاد در راه الله محسوب می‌گردد ؟ فرمودند : کسی که بخاطر اینکه حکم الله اجرا شود بجنگد آن جنگ و نبرد در راه الله محسوب می‌شود . (متفق علیه)^{۲۴}

ادامه جهاد تا روز قیامت

از حکمت‌های الله این است که کشمکش و درگیری بین حق و دین سکولاریسم تا روز قیامت باقی بماند و تا زمانی که این درگیری و کشمکش وجود دارد جهاد هم وجود دارد و به وقت معینی محدود نشده است تا زمانی که باطل و گمراهی و کفر وجود دشته باشد جهاد هم باقی است و فضیلت آن بر حسب همه زمانها و مکانها بر جای خود وجود دارد . الله تعالی می‌فرماید : .. وَلَا يَرَأُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوْكُمْ عَنِ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوْا .. (بقره / ۲۱۷) (بشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند ، ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد ، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود ، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند

و امام مسلم از جابر رضی الله عنہ از پیامبر روایت می‌کنند که فرمودند : همیشه گروهی از امت من بخاطر حق در جنگ و کارزار هستند و تا روز قیامت وجود خواهند داشت .

پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیحی که امام احمد و طبرانی آن را روایت نموده اند چنین می‌فرماید : بعثت بین یدی السلاعه بالسیف حین یعبد الله وحده لا شریک له وجعل رزقی تحت ظل رمحی وجعل الذل والصغر على من خالف امری، ومن تشبه بقوم فهو منهم.^{۲۵} من در نزدیک قیامت با شمشیر مبعوث گشته ام . تا آنکه خدا وند متعال و یگانه بدون هیچ شریکی پرستش گردد . و روزی من ، زیر سایه‌ی نیزه ام گذاشته شده است . کسی که از دستورم سرباز زند ، خواری و

^{۲۴} به روایت امام بخاری و امام مسلم رحمهم الله
^{۲۵} البانی ، صحيح الجامع الصغیر البانی ، ۲۸۲۸

ذلت در انتظار اوست و کسی که (در دنیا) خود را با گروهی مشابه نمود (در قیامت) از آنها محسوب می‌گردد.

حکمت ماندگار شدن قتال تا روز قیامت هم در قرآن آشکار گشته است آن جا که الله متعال می‌فرمایند : وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَقَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (البقره/۲۵۱) اگر خداوند شر برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرامی‌گیرید ، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

مقابله بین حق و باطل به نفع بشر و سعادت حق و انتشار خیر می‌باشد؛ تا جایی که شعایر الهی و پرستشگاه‌های اهل اسلام (اسلام کامل و شریعتهای تحریف شده‌ی آن) با این قانون تحت پوشش قرار می‌گیرند. چنانچه خداوند متعال می‌فرمایند:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِمَتْ صَوَامِعٌ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَزِيزٌ . (الحج/۴۰) اگر خداوند (فساد) بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند، دیرها و کلیساها (نصارا) و کنشهای (یهودیان) و مساجد (مسلمانان) که در آنها خدا وند بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. به طور مسلم خداوند یاری می‌هد کسی را که او را یاری می‌دهند. خداوند شکست ناپذیر، نیرومند و چیره است.

زمانی که مسلمین نیز جهاد مسلماته را کنار گذاشتند ذلیلی و خفت به آنها روی آورد هم چنانکه رسول خاتم هشدارداده بود که : یوشک أَن تداعی عَلَيْكُمُ الْأَمْمُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ كَمَا تداعی الْأَكْلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا، قيل: يا رسول الله أَمْنَ قَلْهُ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قال: لَا، وَلَكُمْ غَثَاءُ السَّيْلِ، يَجْعَلُ الْوَهْنَ فِي قُلُوبِكُمْ، وَيَنْزَعُ الرُّعبَ مِنْ قُلُوبِ أَعْدَائِكُمْ، لِحِكْمَ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَّتِكُمُ الْمَوْتُ. وَفِي رَوَايَةٍ: قَالُوا: وَمَا الْوَهْنُ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: حِكْمَ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَّتِكُمُ الْقَتَالُ.^{۲۶}

به زودی امتهایی از هر گوشه و کناره علیه شما فرا خوانده می‌شوند، همانگونه که اهل سفره (گرسنگان) به سوی ظرف غذا فرا می‌خوانند. گفته شد ای رسول خدا! آیا به خاطر کمی تعدادمان در آن روز چینین اتفاقی می‌افتد؟ فرمودند: خیر، اما شما در آن روز همانند کف روی سیلاپ هستید، ضعف و سستی بردهایتان حاکم می‌شود، زیرا شما در آن روز دل به دنیا بسته و مرگ را ناروا می‌دانید. و در روایت دیگری آمده است که اصحاب گفتند: سستی وضعف چیست؟ - آیشان پاسخ دادند: محبت شما نسبت به دنیا و کراهیت داشتن از قتال و جنگ مسلحانه .

ترساندن و ارهاب دشمنان خدا و مردم بخشی از ایمان و عاملی بازدارنده

خداوند می فرماید: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوُّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ" (انفال/۶۰) برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) (واز جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید تا به این وسیله (آمادگی و سازوبرگ جنگی) دشمن خویش را بترسانیم. پس ترساندن دشمنان جزئی از اسلام است و کسی که آن را انکار کند کافر است. چون "وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ" و آیات ما را انکار نمی کنند مگر کافران و می فرماید: "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثُوَّيْ لِلْكَافِرِينَ" (عنکبوت/۶۸) آخر چه کسی ستمگر تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد و یا (دین حق را چون بدو برسد تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران دوزخ نیست پس هر کس بگوید اسلام از ترساندن دشمنان بری است یکی از دستورات الله را انکار نموده است.

بنابر این کسانی که از میان مسلمین می گویند ما هم با ارهاب می جنگیم در واقع با اسلام می جنگند، هرچند در حین اتحاد با کفار سکولاریست لباس یکی از مذاهب اسلامی را بر خود بپوشانند.

حکم جهاد کفایی و واجب

زمانی که پیامبر صلی الله عليه وسلم فرموده است: «يُوْشِكُ أَنْ تَدَاعِيَ عَلَيْكُمُ الْأَمْمُ مِنْ كُلِّ أُفْقٍ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَهُ عَلَى قَصْعَتِهَا قُلْنَا: يَا پِيَامِبِرُ أَمِنْ قِلْهُ بِنَا يَوْمَئِدِيْ قَالَ: أَنْتُمْ يَوْمَئِدِيْ كَثِيرٌ وَلَكِنْكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ تُنْزَعُ الْمَهَائِيَّةُ مِنْ قُلُوبِ عَدُوِّكُمْ وَيُجْعَلُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهَنُ» قَالُوا وَمَا الْوَهَنُ؟ قَالَ: حُبُّ الْحَيَاةِ وَكَرَاهِيَّةُ الْمَوْتِ.» «به زودی از هر گوشه از دنیا امتهای دیگر به شما یورش می آورند همانطور که گرسنگان به کاسه ی غذا حملهور می شوند صحابه عرض کردند: ای رسول خدا آیا به خاطر کمی تعداد ما در آن روز است؟ فرمود: شما در آنروز تعدادتان زیاد است ولی به مانند کف روی سیل هستید طوری که ترس و هیبتتان از قلوب دشمنان کنده شده است و در قلوب شما وهن به وجود آمده است، عرض کردند: وهن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: دوستی دنیا و کراحت از مرگ»

همچنین فرموده است: «إِذَا تَبَيَّعْتُمْ بِالْعِيَّةِ وَأَحَدْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيَّتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ» «هرگاه دست به معامله عینه بزنید و مشغول شخم زدن زمین شوید و به کشاورزی رضایت دهید و جهاد را رها نمایید، خداوند متعال ذلتی بر شما مسلط خواهد نمود، و آن را برطرف نمی کند، تا اینکه به دینتان برگردید.»

معنای هر دو حدیث یکی است و در واقع حالت مسلمانان امروز را توصیف می کند، که دنیا دوست شده اند و از مرگ هراسان هستند و جهاد در راه الله را رها نموده اند و بدین سبب خداوند متعال ملتهای کافر را بر آنان مسلط نموده که به آنان ذلت و خواری بچشانند و این عقوبت برای آنانی در نظر گرفته شده است که فرض جهاد در راه خدا را ترک می کنند و گناهکار و مجرم می گردند . این هم جزای مجرم در دنیاست .

فریضه‌ی جهاد در دو رسته تقسیم می‌گردد :

کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۲۱۶) جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آن که (بنابه سرشت انسانی) از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا (به رموز کارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را) می‌داند و شما (از اسرار امور بی‌خبرید و مصلحت خود را چنان که شاید و باید) نمی‌دانید .

جهاد طلب : زمانی است که دولت اسلامی مستقر است و به سرزمین کفار هجوم می‌برداین جهاد بنا بر قول جمهور علماء فرض کفایه است وابن رشد در بابه‌المجتهد می‌فرماید به اجماع علماء فرض کفایه است نه سنت. زیرا خداوند صراحتا می‌فرماید : «**كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ** » که جهاد بر شما فرض گشته (كتب) به معنای فرض گشته است همچنان که همین لفظ برای واجب شدن روزه «**كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَامُ** » روزه بر شما فرض گشته وقصاص «**عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى** » قصاص بر شما فرض گشته و حتی نماز «**إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا** » بکار رفته است.

وامام سعید بن مسیب می‌فرماید: جهاد(هم جهاد طلب هم جهاد دفع) مطلقاً فرض عین است . اما چگونه می‌توان این قول را با فرموده‌ی پرورگار سازگار دانست که می‌فرماید : **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافِهً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طاغْفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** . (التوبه / ۱۲۲) مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گرددن، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان پروردانند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحدتر دارند و از بطالات و ضلالات) خودداری کنند .

ونیز می‌فرمایند : **لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الْضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلُّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا** . (النساء / ۹۵) (جهاد با رعایت این همه احتیاطی

که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است) . مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه‌ی والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه‌ی خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشتی باشد . در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه‌ی بالائی دارند) . خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است . و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ ، برتری بخشیده است .

در آیه‌ی اولی یک عده جهت تفقه در دین و در این آیه نیز به وضوح پیدا است که برای شرکت نکنندگان بدون عذر هم وعده پاداش نیک داده واين ميرساند که فرض عين نيسن و گرنه به جاي وعده پاداش عذاب را وعید مي داد.

و دليل ديگر واقعيت حيات وسiere رسول الله صلي الله عليه وسلم گاهی سريه اي(گروهي) را می فرستاد و خود در آن شرکت نمی کرد اگر فرض عين بود که ترك نمی کرد و شرکت می نمود معارکی که خود در آن شرکت می نمود گفته می شد غزوه و آن معارکی که شرکت نمی کرد سريه يا سريا گفته می شد.

امام شافعی می فرماید: "جهاد فرض گشته تا تعدادی برای آن قیام کنند که دوچیز انجام پذیرد یکی: اینکه دربرابر دشمن آسیب رسان به مسلمانان تعدادی از مجاهدان قرار گیرند و جلو هجوم و یورش آنان بگیرند، دوم: تعدادی از مسلمانان جهاد کنند که کافی باشد تا بت پرستان مسلمان شوند واهل کتاب جزیه پرداخت کنند، پس هرگاه این تعداد کافی از مسلمانان به جهاد قیام کردن گناه از بقیه ساقط می شود اما فضل و برتری برای مجاهدان است"^{۲۷}

در تمام موارد همچون اذان دادن ، چنانچه کسی آن را انجام داد این وظیفه از دوش دیگران برداشته شده و دیگران گناهکار نمی گردند ، اما اگر کسی آن را انجام نداد همه مجرم می گردند . در مساله‌ی جهاد نیز از آنجا که فرقه‌ی ناجیه^{۲۸} در تمام احادیث گروهی مسلح جنگجو معرفی گشته اند، ابتدا

^{۲۷} أبو عبد الله محمد بن إدريس الشافعي القرشي المطلي ، الأم ، المحقق: رفت فوزي عبد المطلب ، الاسكندرية ، دار الوفاء ۱۴۲۲ ق - ، ۱۷۶/۴

^{۲۸} بعضی از پیشوایان ما معتقدند که طائفه منصوره در سخوانده های شرعی و اهل حدیث هستند. همانطور که بخاری و احمد بن حنبل گفته اند. اما براین گفته اشکال وارد است چون پیامبر صلی الله عليه وسلم فرموده اند: «این دین پاپر جاست به وسیله کسانی که برای آن قتال می کنند.» و دیگر روایاتی که با صراحة بیان می کند که قتال یکی از ویژگیهای این طائفه است مانند روایت جابر بن عبد الله و عمران بن حصین ویزید بن الأصم و عقبة بن عامر. آنچه باعث شد که سلف، آن طائفه نجات یافته را علماء بدانند این بود که در آن هنگام میان مسلمانان در انجام فریضه جهاد و قتال خلافی نبود و همه در مسیر مجاهدین مقابله قرار داشتند و خط مقدم جهاد، مملوء از سرباز بود و نیروهای عظیم روانه سرزمنهای جنگ بودند، در زمان آنان بیشترین چیزی که در دین خلل وارد می کرد بدعتها و گمراهیهای بزرگ بود و شیران این میدان، در سخوانده های شرعی و فقیهان بودند.

همچون کسانی که اهل نماز هستند و اذان در خدمت نماز و متعلق به همه‌ی آنهاست، این افراد نیز باید اهل قتال و متعلق به همین فرقه باشند. در این صورت اعداد^{۲۹} و آمادگی های رزمی، علوم تحریبی، علوم فقهی شریعتی، امور مالی و اقتصادی و دیگر فعالیتهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره زمانی اعتبار دارند که در مسیر و خدمت به همین فرقه‌ی ناجیه و جنگجو باشند. چون قتال غیر از اسلحه به موارد دیگری نیز نیاز دارد و هر چیزی که به انجام دادن این واجب کمک رساند خودش نیز واجب می‌گردد به دیگر سخن هر آنچه امر واجب جز بواسطه‌ی آن به اتمام و کمال نرسد آن چیز نیز واجب می‌گردد. در این صورت می‌توان گفت که جهاد در هر صورتی واجب و فرض است.

با این توصیف می‌توان گفت فرض کفایه: آن فرضی است که وقتی عده‌ای آنرا انجام دادند، از ذمه‌ی دیگران ساقط می‌گردد. و اگر عده‌ای که از عهده‌ی آن بر می‌آیند، آنرا انجام ندادند، آنگاه همه‌ی مردم گناهکار می‌شوند. اما اگر این عده آنرا انجام دادند از دوش دیگران ساقط می‌گردد. پس خطاب، در ابتدا مانند فرض عین، شامل همه‌ی هست، سپس هر دو جدا می‌شوند. به این معنا: که فرض کفایه با انجام دادن عده‌ای از مردم، از ذمه‌ی دیگران ساقط می‌شود اما فرض عین چنین نیست.^{۳۰} از این رو امام فخرالدین رازی(رحمه‌الله) فرض کفایه را این گونه تعریف نموده‌اند: یقصد حصوله من غیر النظر بالذات الى الفاعله^{۳۱} فرض کفایه آن است که حصول آن بالذات قطع نظر از فاعلش مقصودی باشد.

امام شافعی(رحمه‌الله) می‌فرمایند: ان الواجب الكفائي مطلوب على العموم و مراد به الخصوص^{۳۲}
واجب کفایی از عموم خواسته می‌شود، اما مرادش خصوص می‌باشد.

اما امروز ما نیازمند تلاش در سخوانده‌های شرعی و مقاتلین هستیم، هر کدام در میدان مخصوص به خود، در راستای تشکیل و تحکیم دولت اسلامی باید تلاش کنند. پس دین فقط توسط در سخوانده‌های شرعی یا فقط به وسیله قتال و مال و تبلیغات و ... برپا نمی‌شود، بلکه باید همه‌ی باهم در خدمت میدانهای قتال باشند. خداوند می‌فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْنَاكُمْ مَّعَمِّلِهِمُ الْكِتَابَ وَالْمُبِيزَانَ لِيَقُولُوا النَّاسُ بِالْقُسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَصْرُهُ وَرَسُلُهُ بِالْأَعْيُنِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته است: «بنین برپا نخواهد شد مگر به وسیله قرآن و میزان و آهن، کتابی که مایه هدایت باشد و آهنه که او را باری دهد.» به وسیله کتاب علم و دین برپا می‌شود، به وسیله میزان حقوق مربوط به قراردادهای مالی و به وسیله آهن حدود برپا می‌شود. همچنین گفته است شمشیر مسلمانان کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را باری می‌دهد. همانطور که جابر بن عبد الله گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را امر کرد که با شمشیرها به کسی که از کتاب خدا خارج شود، ضربه بزنیم. همچنین گفت: به راستی قوام دین به وسیله کتاب هدایت کننده و آهن باری دهنده است.

^{۲۹} وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ فُؤَادٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلٍ ثُرُّهُوْنَ بِهِ عَذَوَ اللَّهُ وَعَذَوْكُمْ وَآخَرِيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوْنَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُفْعِلُوْا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفِي إِلَيْكُمْ وَآتَيْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ» اتفال ۶۰

^{۳۰} ابن قدامة، *المغنى*، ۳۴۵/۸

^{۳۱} ابو زهره، *اصول فقه*، ص ۱۸۲

^{۳۲} رازی، *المحسول*، تحقیق دکتر طه جابر ۲۱/۲

جمهور اصولیین از جمله، ابن حاچب و آمدی و ابن عبدالشکور، معتقدند که فرض کفایه برهمه واجب است و با انجام دادن برخی از مردم، از ذمهٔ دیگران ساقط می‌گردد.^{۳۳}

جهاد طلب (تعقیب کفار در شهر های آنها) به گونه‌ای که کافران در حالتی قرار گیرند که دیگر نتوانند برای جنگ با مسلمانان خود را مجهز و آماده نمایند. در این صورت جهاد فرض کفایه است. وکمترین درجه فرض کفایه، حراست مرازهای اسلامی توسط مؤمنان و فرستادن لشکری، حداقل یک بار درسال است، تا دشمنان بترسند.

رهبر مسلمانان مؤظف است که در طول سال یک یا دو سریه به دارالحرب اعزام نماید وامت اسلامی هم به آن کمک کرده و پشتیبانی خود را اعلام نمایند. واگر از گسیل داشتن لشکر امتناع ورزیدند، گناهکاری گردد.^{۳۴} این مسئله را فقهاء به جزیه قیاس نموده اند. اصولیین می‌گویند: الجهاد دعوة قهرية فتجب اقامه بقدر الامكان حتى لا يبقى الا مسلم او مسلم.^{۳۵} یعنی جهاد، دعوت غلبه و چیره شدن است و تا آنگاه که مسلمان، یا آشتبی جویی در دنیا باقی هست، انجام آن به قدرامکان لازم می‌باشد.

علماء مسلمین براین هستند که در این حالات جهاد با کفار و جنگیدن با آنها به خاطر نشر دین اسلام فرض کفایی است. یعنی زمانی که گروهی این واجب را انجام دادند فرضیت و گناه آن از دیگران ساقط می‌شود.

خداؤند در این زمینه می‌فرمایند:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه / ۱۲۲) مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فraigرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گرددند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحدار دارند و از بطالت و ضلالت خودداری کنند).

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَهٌ... (نساء / ۹۵) (جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه‌ی والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه‌ی خانه‌نشینان است، مگر چنین

^{۳۳} ابن عابدین، حاشیه، ۱۳۸/۳

^{۳۴} الشروانی، حاشیه على تحفة المنهاج ، ۲۱۳/۹

خانه نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد . در این صورت در خور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه‌ی بالائی دارند) . خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است . و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ ، برتری بخشیده است .

ابن قدامه رحمه الله در مورد جهاد کفائي می گويند اين آيه دليلي است بر اينكه آنانی که جهاد کفائي نرفته اند گناه کار نیستند .^{۳۵}

حالاتی که در آن جهاد فرض عین می شود

فرض عین: به فرضی گفته می شود که بر هر مسلمانی واجب است؛ آنرا خودش، مانند نماز و روزه، انجام می دهد. علماء گفته اند در سه حالت جهاد واجب و فرض عین می شود :

۱- زمانی که کفار به سرزمین معینی حمله ور شود بر اهل آن شهر جنگیدن واجب است زیرا دفاع از نفس واجب است .

الله سبحانه می فرماید: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَتَنَاهُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ (بقره / ۱۹۰) و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می جنگند . و تجاوز و تعدی نکنید . (شما جنگ افروزی نکنید و بیگناهان و بی خبران و زانی که نمی جنگند ، و کودکان و پیرمردان و بیماران و امان خواهان را نکشید و خانه‌ها و کشتزارها را ویران نسازید) . زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی دارد. جهاد دفع(راندن کافران از شهرهای اسلامی) نه تنها فرض عین، بلکه مهمترین آن هست.

۲- زمانیکه دو لشکر اسلام و کفریا هم رویه رو شدند دیگر حق نداری به معركه پشت کنی خداوند می فرمایند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيْتُمُ الظَّالِمِينَ كَفَرُوا بِرَحْفًا فَلَا تُؤْلُهُمُ الْأَدْبَارُ * وَمَن يُؤْلَهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِِقْتَالٍ أَوْ مُتَحَيَّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (انفال / ۱۵، ۱۶) ای مؤمنان ! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) رویرو شدید ، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود ، و دوزخ بدترین جایگاه است .

۳- زمانی که ولی امر مسلمین گروهی را موظف کرد به اينکه برای جهاد به منطقه‌ی ای بروند ، اطاعت دستورش واجب است.

همان گونه که الله متعال می فرمایند : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَافَلُتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَنَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ^{*} إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (توبه / ۳۸، ۳۹). ای مؤمنان ! چرا هنگامی که به شما گفته می شود : (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می کنید و دل به دنیا می دهید ؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می دهید ؟ آیا سزد که چنین کنید ؟) تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان ، چیز کمی بیش نیست . اگر برای جهاد بیرون نروید ، خداوند شما را (در دنیا با استیلاه دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می دهد و (شما را نابود می کند و) قومی را جایگزینتان می سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می نمایند . شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی رسانید (چرا که خدا بی نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین برد و دسته‌ی فرمانبرداری را جانشین شما کند). رهبر جامعه نیز هر دشمنی را انتخاب نمود وظیفه‌ی مسلمین سمع و طاعه می باشد .

در زمانی که کفار مجموعه‌ای از مسلمانان را به اسارت خود درآوردند. بنا بر قول شافعیها و حنفیها و قولی از مالکیها زیرا رسول خداصلی الله علیه وسلم می فرماید: عن أبي موسى الأشعري - رضى الله عنه - عن النبى - صلى الله علیه وسلم - أنه قال: "أطعموا الجائع وعودوا المريض وفكوا العانى"^{۳۶} ابو موسی اشعری فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود گرسنه را خوراک دهید و بیمار را ملاقات کنید و اسیر را آزاد سازید.

بنا بر قول بعضی از مالکیها هرگاه کسی نذر کرد که به میدانهای قتال برود در این صورت بر او واجب می شود . البته نذر شامل تمام عبادتها می شود نه فقط جهاد .

در این حالات تنها کسانی از اذاعان و بسیج عمومی برای جهاد و تحقیق این فریضه سرباز می زند که مصدق این آیه باشد :

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَدُكَرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرًا مَغْشِيًّا عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ (محمد/ ۲۰) مؤمنان می گویند : کاش ! سوره‌ای فرود می آمد (و ما را به جنگ با دشمنان می خواند) . زمانی که سوره‌ی محکمی نازل می گردد و جنگ در آن ذکر می شود (و روشن و آشکار به جنگ دستور می دهد) منافقان بیماردل را

می‌بینی همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است . پس مرگشان باد !

حالت اول: حمله کافران به یکی از شهرهای مسلمانان

در این حالت، سلف و خلف، فقهای مذاهب چهارگانه و محدثان و مفسرین در تمام ادوار مختلف اسلامی، اتفاق نظر دارند که، جهاد در این حالت براهالی شهری که مورد تهاجم واقع شده و آنانی که مجاور و نزدیک آن قرار دارند، فرض عین است. بگونه‌ای که فرزند بدون اجازه‌ی پدر و همسر بدون اجازه‌ی شوهر و بدھکار بدون اجازه‌ی طلبکار می‌تواند برای جهاد بیرون بروند.

اگر تعداد اهالی آن شهر برای مقابله کافی نبودند، یا اینکه از خود کوتاهی وسیطی نشان دادند و نشستند، آنگاه فرض عین به شکل دایره از نزدیکترین جا آغاز ودامنه‌ی آن گسترش می‌یابد. به این ترتیب اگر باز هم نزدیکترها برای مقابله کافی نبودند و یا کوتاهی کردند، دا منه‌ی آن فraigir و شامل همه‌ی کره‌ی زمین می‌گردد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: وأما قتال الدفع فهو اشد انواع دفع الصائل عن الحرمة والدين واجب اجماعاً فالعد والصلئل الذى يفسد الدين والدنيا لا شيء اوجب بعد الايمان من دفعه، فلا يشترط له شرط (كالزاد والراحله) بل يدفع بحسب الامكان وقد نص على ذلك العلماء اصحابنا وغيرهم .

جنگیدن به منظور عقب راندن هجوم دشمن از حرمت‌الهی و حراست از حریم‌دین که از مهمترین انواع جهاد دفاعی محسوب می‌گردد، به اجماع واجب است. دشمن مهاجمی که دین و دنیا را به فساد و تباہی کشیده و پس از ایمان، چیزی واجب تراز بیرون راندن او نیست. و برای چنین نبردی، هیچ شرطی از قبیل (زاد و راحله) وجود ندارد، بلکه بقدر امکان باید دشمن را راند. و براین مطلب، علمای مذهب ما و دیگران تصویر نموده اند.

ابن تیمیه دلیل نظریه‌ی خود را که راحله شرط نیست، درپاسخ به قاضی که می‌گوید: وقتی جهاد براهل شهری فرض گشت اگر در حد مسافت شرعی سفر قرار داشتند، از شرایط وجوب آنان یافتن زاد و راحله می‌باشد، همانگونه که در حج این فرض است، این گونه بیان نموده اند.

وما قاله القاضى من قياس على الحج لم ينقل عن احد وهو ضعيف فان وجوب الجهاد يكون لدفع ضرر العدو فيكون واجب من الهجرة. ثم الهجرة لا تعتبر فيها الراحله. فبعض الجهاد اولى. وثبت فى الصحيح من حديث عبادة بن الصامت عن النبى انه قال:(على المرء المسلم السمع والطاعة فى عسره ويسره ومنشطه ومكره أثرة عليه، فأوجب الطاعة عمادها الاستئثار فى العسر واليسير وهنا نص فى مع

الاعسار بخلاف الحج، هذا في قتال الطلب، واما قتال الدفع فهو اشد انواع دفع الصائل عن الحرمة الدين
واجباجماعاً فالعدو الصائل الذي يفسد الدين والدنيا لا شيء اوجب بعد الايمان من دفعه^{۳۷}

آنچه را که قاضی گفته و جهاد را بر حج قیاس نموده، از کسی دیگر نقل نشده و قول ضعیف
ومرجوحی است. زیرا، واجب شدن جهاد در راستای بر طرف نمودن ضرر و زیان دشمن است، بنابراین
از هجرت واجب تر است. در هجرت راحله معتبر نیست، پس در جهاد به طریق اولی نباید لازم باشد.
و در حدیث صحیح، از عباده بن صامت روایت شده است که پیامبر خاتم فرمودند: بر شخص مسلمان
شنیدن واطاعت در سختی و آسانی، خوشحالی و گرفتاری و اقدام در راستای تحقیق آن لازم است.

لازمه‌ی اطاعت، خروج در حالت سختی و آسانی می‌باشد و اینجا برخلاف حج، در حالت اعسار و تنگی
نیز، خروج را واجب قرار داده‌اند. و این حکم در جهاد قسم اول (جهاد طلب) می‌باشد.

اما در جنگ دفاعی که از هجوم دشمن مهاجم به مقدسات و دین جلوگیری می‌شود، خروج به اجماع
واجب است. دشمنی که دین و دنیا را به فساد می‌کشاند، چیزی پس از ایمان از راندن او مهمتر
نیست:

جهاد دفع بلافاصله پس از اعلان شهادتین می‌آید هم چنان که علمای سلف بر آن متفقند و فرض
عین است بر خلاف طلب علم و تبحر در آن که از فرض‌های کفایه می‌باشد.

جهاد دفع ما را از دعوت تجاوزگران به اسلام و اقامه حجت بر آنان معاف می‌دارد. چنان‌چه ابن قیم
رحمه‌الله می‌گوید: «به درستی که مسلمین کفار را قبل از جنگیدن با آنان به سوی اسلام دعوت
می‌کنند و این دعوت واجب است اگر دعوت به اسلام به آنان ابلاغ نشده باشد و اگر دعوت به اسلام
به آنان رسیده باشد دوباره دعوت کردن آنان مستحب است، این در صورتی است که مسلمین قصد
حمله به کفار را کرده باشند. و اما اگر کفار قصد حمله به سرزمین آن‌ها را کرده باشند پس بر
مسلمین واجب است که بدون دعوت کردن آنان به اسلام با آنان بجنگند چون آنان را از خود و حریم
خود دفع می‌کنند.»^{۳۸}

به نصوص فقهاء و مذاهب چهار گانه در این باره توجه فرمایید:

اول: نزد فقهاء حنفی

قال ابن عابد(رحمه‌الله): وفرض عین ان هجم العدو على ثغر من ثغور الاسلام فيصير فرض عين على
من قرب منه، فاما من وراءهم وبعد من العدو فهو فرض كفائية اذا لم يحتج اليهم فان احتج اليهم بأن
عجز من كان بقرب العدو عن المقاومة مع العدو او لم يعجزوا عنها ولكنهم تکاسلوا ولم يجاهدوا فانه

^{۳۷} الاختيارات العلمية ابن تيمية رحمه الله ملحق به فتاوى كبيرة ۶۰۸/۲

^{۳۸} ابن القیم ، احکام اهل الذمہ ، ص ۲۱

يففترض على من يليهم فرض عين كالصلة والصوم لا يسعهم تركه وثم وثم الى ان يفترض على جميع
٣٩ اهل الاسلام شرقا وغربا على هذا التدرج.

اگر دشمن به مرزها وثغور اسلامی حمله کرد، برآنانی که به این سرزمین نزدیک اند، جهاد فرض عین است. وآنایی که با دشمن فاصله دارند تا هنگامی که نیازی احساس نشده برآنان فرض کفایه است. اما به حضورشان نیاز بود، بدین گونه که افراد حاضر در مقابل دشمن تاب مقاومت نیاوردند یا اینکه توایایی مقابله را داشتند، اما از خود ضعف وسستی نشان دادند و به مقاومت و جهاد نپرداختند، آنگاه جهاد برآنانی که به این گروه نزدیگترند، مانند نماز و روزه فرض عین می گردد. ونباید آن را ترک نمایند.

وبه همین ترتیب در صورت نیاز به همکاری مسلمانان مجاور آن سرزمین مورد تهاجم، به تدریج بر تمام مسلمانان شرق وغرب فرض می گردد.^{٤٠}

دوم: نزد مالکیه

جاء في حاشية الدسوقي: وتعيين الجهاد بفجع العدو قال الدسوقي: أى توجه الدفع بفجع (مفاجأة) على كل أحد وان امرأة أو عبداً او صبياً، ويخرجون ولو معنهم الولى والزوج ورب الدين^{٤١} در حاشيه دسوقي آمده است: جهاد در صورت حمله ناگهانی دشمن، لازم می گردد. دسوقي می گويد: يعني در صورت حمله ی ناگهانی، دفاع برهر فردی اعم از زن، بردہ وکودک لازم می گردد وبرای جهاد بیرون روند، گرچه ولی، همسر وطلبکار آنان را از رفتنه باز دارند.

سوم: نزد شافعیه

در نهاية المحتاج رملی(رحمه الله) آمده است که : فان دخلوا بلده لنا وصاربیننا وبينهم دون مسافة القصر فيلزم اهلها حتى من لا جهاد عليهم من فقير وولد وعبد ومدين وامرأة^{٤٢} اگر دشمن وارد سرزمین ما شد ومبان ما و آنان كمتر از مسافت قصر(نماز) وجود داشت، بر اهالی آن شهر، حتى آنانی که جهاد برآنها لازم نیست، اعم از فقیر، بچه و بردہ ، مديون و زن، دفاع لازم است.

چهارم: نزد حنابلہ

در المغني ابن قدامة (رحمه الله) آمده است:

^{٣٩} ابن عابدين ، حاشيه ، ١٣٨/٣

^{٤٠} علامه کاسانی (رحمه الله) در (بدائع الصنائع ٧/٧٢) وابن نجیم (رحمه الله) در (البحر الرائق ٥/١٩١) و ابن همام (رحمه الله) نیز در (فتح القیری ٥/١٩١) همین فتووا را داده اند.

^{٤١} الدسوقي ، حاشيه ، ١٧٤/٢

^{٤٢} رملی ، نهاية المحتاج ، ٥٨/٨

وتعيين الجهاد في ثلاثة مواضع

- اذا التقى الزحفان وتقابل الصفان
 - اذا نزل الكفار ببلد تعين على اهله قتالهم ودفعهم
 - اذا استنفر الامام قوم الزمهم النفير^{٤٣}
- جهاد در سه موقعیت وحالت لازم و متعین می گردد:

- هنگامی که دو گروه با هم برخورد کرده و دو صف مسلمین و کفار در مقابل هم قرار گرفتند.
- وقتی که کفار وارد شهری شدند، برآهالی آن دفاع و مبارزه لازم است.
- هنگامی که امام مسلمین عده ای را برای جهاد اعزام نمودند رفتن شان الزامی است.
ابن تیمیه می گوید: اذا دخل العدو بلاد الاسلام فلا ريب أنه يجب دفعه على الاقرب فالاقرب اذبلاد الاسلام كلهما بمنزلة البلدة الواحدة وانه يجب النفير اليه بلا اذن والده ولا غيره ونصوص احمد صريحة
^{٤٤} بهذا.

هنگامی که دشمن به سرزمین اسلام تجاوز نمود، بدون شک مقابله با دشمن به ترتیب، بر نزدیک ترین آنان واجب است. زیرا سرزمین های اسلامی، سرزمین واحدی اند. و در چنین شرایطی اقدام سریع و رفتن به سوی دشمن واجب است. و فرزند بدون اجازه ی پدر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار بیرون شود و نصوص امام احمد(رحمه الله) به این مطالب صراحت دارند و این حالت بعنوان «نفير عام» بسیج عمومی برای پیکار دشمن شناخته شده است.

ادله بسیج عمومی برای پیکار دشمن و مجوزهای آن :

- خداوند متعال می فرماید: اَنْفِرُوا حِفَّاقًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعَمُّونَ (التوبه/٤١) (ای مؤمنان ! هرگاه منادی جهاد، شما را به جهاد ندا درداد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا سنگینبار، (جوان یا پیر، مجرد یا متاهل، کم عائله یا پر عائله، غنی یا فقیر، فارغ البال یا گرفتار، مسلح به اسلحه ی سبک یا سنگین، پیاده یا سواره و ... در هر صورت و در هر حال ،) و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید . اگر دانا باشد می دانید که این به نفع خود شما است .

^{٤٣} ابن قدامه ، المقنی ، ٣٤٥/٨

^{٤٤} ابن تیمیه ، فتاوى الكبرى ٦٠٨/٤

ودرآیات جلوتر، عذاب واستبدال، به ترک نفیر مرتب و منوط گشته است و عذاب الهی فقط سزای ترک واجب و یا فعل حرام می باشد.

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبِدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (التوبه/۳۹) اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاه دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می دهد و (شما را نابود می کند و) قومی را جایگزینتان می سازد که جدای از شما یند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی رسانید (چرا که خدا بینیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هممی تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین برد و دسته‌ی فرمانبرداری را جانشین شما کند).

علامه ابن کثیر می گوید: امر الله تعالى بالنفير العام مع رسول الله عام غزوه تبوك لقتال اعداء الله من الروم الكفرة من أهل الكتاب وقد بوب البخاري(باب وجوب النفير وما يجب من الجهاد والنية) وأورد هذه الآية، وكان النفي العام بسبب أنه ترمي إلى أسماع المسلمين أن الروم يعبدون على تخوم الجزيرة لغزو والمدينه فكيف اذا دخل الكفار بلد المسلمين أفلأ يكون النفير أولى؟ قال ابو طلحه في معنى قوله تعالى (خفافاً وثقلاً): كهولا وشبابا وما سمع الله عذرا أحد. وقال الحسن البصري في العصر واليسير.^{۴۵}

خداوند به بسیج عمومی همراه پیامبرش، برای نبرد دشمنان خدا- کفار، اهل کتاب روم- در سال غزوه تبوك دستور دادند. و امام بخاری با بی راتحت عنوان(باب وجوب النفير وما يجب من الجهاد والنية) عنوان کرده و این آیه را ذکر نموده اند. انگیزه‌ی این بسیج عمومی فقط این بود که به گوش مسلمانان رسید که رومی‌ها در نزدیکی مرزهای جزیره‌ی العرب خودرا برای حمله به مدنیه آماده می کنند. آیا هنگامی که کفار در سرزمین اسلامی داخل شوند، بسیج توده مردم اولی نیست؟!

ابوظحه، در تفسیر کلمات(خفافاً وثقلاً) می گویند: «کهنسال و جوان » خداوند عذر کسی را نمی پذیرد. و امام حسن بصری رحمه الله می گوید: در حالت سختی و آسانی .

ابن تیمیه در مجموع الفتاوی می نویسنده: فاما اذا أراد العدو الهجوم على المسلمين فانه يصير دفعه واجباً على المقصودين كلهم وعلى غير المقصودين كما قال تعالى(وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيَثَاقٌ) كما امر النبي ينصر المسلمين سواء كان الرجل من المرتقة

للقتال أولم يكن و هذا يجب بحسب الامكان على كالأحد بنفسه و ماله و مع القلة و الكثرة و المُسى و الركوب كما كان المسلمين لما قصدهم المشي و العدو عام الخندق لم يأذن في تركه لأحد^{۴۶}

هنگامی که دشمن قصد حمله به مسلمانان را داشت. دفاع در برابر چنین دشمنی برهمه، اعم از واجدین شرایط و غيره، واجب است. همان گونه که خداوند می فرمایند: اگر به سبب دین شان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است. چنان که رسول اکرم بهیاری مسلمانان دستور داده اند. در چنین شرایطی، تفاوتی ندارد که شخص، مستمند یاتوانگر، پیاده یا سواره باشد هزینه‌ی جنگ را داشته باشد یا نداشته باشد. در هر حال، باید اقدام به یاری مسلمانان نماید.

همان گونه که در غزوه‌ی احزاب، وقتی دشمن قصد حمله به مسلمین را نمود، خداوند به هیچ کسی اجازه ترک جهاد را ندادند. امام زهری رحمه الله می گوید: خرج سعید بن المسيب الى الغزو وقد ذهبت احدى عينيه فقيل له: انك عليل، فقال: استنفر الله الخفيف و الثقيل فان لم يمكنى الحرب كثرت السواد و حفظت المتعاع^{۴۷}

سعید بن مسیب رحمه الله برای جنگ بیرون شد، در حالی که یکی از چشمها یش را از دست داده بود. به او گفته شد: شما بیمارید. پاسخ داد: خداوند به سبکبار و سنگین بار، تندرنست و بیمار دستور خروج در راهش را داده است. اگر من توانایی جنگ را ندارم . سیاهی لشکر که هستم، و اسباب را نگهداری می کنم.

۲- و خداوند می فرمایند: وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (التوبه ۳۶) با همه‌ی مشرکان بجنگید همان گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند، و بدانید که (لطف و یاری) خدا با پرهیزگاران است. ابن عربی رحمه الله می گوید: کافه: یعنی آنان را در هر حالت واژ هر سو محاصره کنید.^{۴۸}

۳- و در جایی خداوند و می فرمایند: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (الانفال ۳۹) منظور از فتنه، بنا به گفته ابن عباس و سدی رحمه الله شرک است.^{۴۹} در هنگام هجوم و استیلاه کفار بر سرزمین اسلامی، دین امت در معرض تهدید و عقیده اش آماج شک و تردید قرار می گیرد. بنابراین: برای حراست و حمایت از دین و جان و مال و آبرو و حیثیت، پیکار و نبرد واجب است.

^{۴۶} ابن تیمیه ، مجموع الفتاوى ، ۲۵۸/۲۸

^{۴۷} زهری در، الجامع لأحكام القرآن ، ۱۵۰/۸

^{۴۸} ابن العربي در ، الجامع لأحكام القرآن ۱۵۰/۸

^{۴۹} القرطبی در، الجامع لأحكام القرآن ، ۲۳۵/۲

۴- پیامبر خاتم می فرمایند: لا هجرة بعد الفتح ولكن جهاد ونية فإذا استنفرتم فانغروا ^{۵۰} پس از فتح مکه، حکم هجرت لغو گردید . اما جهاد و اراده برای آن، همچنان باقی است، هنگامی که به جهاد دعوت شدید، حرکت کنید.

لذا هنگام دعوت به سوی جهاد و حمله‌ی کفار، امت باید برای حمایت از دین خود به سرعت آماده شوید. و مدار و جوب، بستگی به نیاز مسلمانان یا دعوت امام دارد. همان گونه که علامه ابن حجر رحمه الله، در شرح این حدیث تصریح نموده اند، علامه قرطبی می گوید: کل من علم بعض‌ال المسلمين عن عدوهم وعلم أنه يدركهم ويمكّنه غياثهم لزمه أيضا الخروج اليهم ^{۵۱}

کسی که به ضعف مسلمانان در برابر دشمن پی برد و دانست که توان پیوستن و امکان فریاد رسی به آنان را دارد، خروجش لازم است.

۵- همه ادیانی که از سوی خداوند فرستاده شده اند، برای حفاظت و پاسداری از پنج اصل مهم می باشند که عبارتند از: حفاظت دین، آبرو، حیثیت، عقل و مال.

بنابراین حراست از این ضروریات به هر وسیله‌ی ممکن، لازم است. از این رو، دفع مهاجم در اسلام مشروع است. و مهاجم به کسی گفته می شود که به زور قصد حمله به جان یا مال و آبروی دیگری را دارد.

الف: مهاجم بر آبرو حیثیت: اگر مهاجم مسلمان باشد و به قصد حمله به آبرو حیثیت اقدام نماید، دفع او به اتفاق فقهاء واجب است: گرچه به قتلش هم منجر گردد. از این رو فقهاء تصریح نموده اند: هنگامی که تهدیدی متوجه آبرو حیثیت زن گردد، تن به اسارت دادن جایز نیست، گرچه به قتل هم برسد.

ب: دفع مال به جان و مال هم نیز نزد جمهور فقهاء واجب است واجب است. و مذاهب امام مالک رحمه الله و شافعی رحمه الله در این باره با رأی ارجح سایر علماء متفق است، گرچه این دفع به کشنیدن این مهاجم مسلمان هم منجر گردد.

در حدیث صحصح آمده است: من قتل دون ماله فهو شهيد، ومن قتل دون دمه فهو شهيد و من قتل فهو شهيد ومن قتل دون اهله فهو شهيد . ^{۵۲} کسی که در حراست از مال، خون، واهل و خانواده اش به قتل رسد، شهید است.

^{۵۰} رواه البخاری

^{۵۱} ابن حجر ، فتح الباری ، ۳۰/۶

^{۵۲} حدیث صحیح رواه احمد وابو داود والترمذی والنمسادی . حاشیه ابن عابدین ۵/۳۸۳ والزبعلی ۶/۱۱۰ ومواہب الجلیل ۶/۲۲۳ وتحفة المحتاج ۴/۱۲۴ و الاقناع ۴/۲۹۰ والروضه البیهی ۲/۳۷۱ والبحر الزخار ۶/۲۶۸ وناتج العروس صحیح الجامع الصغیر البانی ۱/۳۶۲

امام جصاص رحمة الله پس از ذکر این حدیث می گوید: لا نعلم خلافاً أن رجلاً لو شهر سيفا على رجل يقتله بغير حق أن على المسلمين قتله^{۵۳} در این مسئله هیچ اختلافی نمی یابیم، که اگر مردی، شمشیری را به ناحق، علیه از نیام درآورد، قتلش بر مسلمانان لازم است.

و در حال حمله، اگر مهاجم به قتل رسید جایش در دوزخ است گرچه مسلمان هم باشد. و اگر دادگر و عادل به قتل رسید، شهید است. این حکم مهاجم مسلمان است. پس اگر کافران به سرزمین اسلامی حمله کردند و دین و آبرو و جان و مال، در معرض زوال و نابودی قرار گرفت، آیا در چنین حالتی بر مسلمانان دفع تهاجم کافر و دولت کافر، واجب نیست؟!

۶- سپر قراردادن اسرای مسلمان توسط کفار

هنگامی که کفار از مسلمانان بعنوان سپری انسانی در جنگ استفاده می کردند و از این شیوه برای اشغال و تصرف شهرهای اسلامی استفاده می کردند، جنگ با آنان واجب است، گرچه به کشنن اسرای مسلمانان هم منجر شود.

ابن تیمیه می نویسد: بل لو كان فيهم (الكافار) قوم صالحون من خيار الناس ولم يمكن قتالهم الا بقتل هؤلاء لقتلو ايضاً فان الأمة متفقون على ان الكفار لو تترسوا بأسرى المسلمين وخيف على المسلمين إذالم يقاتلوا فانه يجوز أن نرميهم - ونقصد الكفار - ولو لم نخف على المسلمين جازرمى اؤلئك المسلمين ايضاً على أحد قولى العلماء.^{۵۴}

اگر در میان کفار گروهی انسانهای نیکوکار و درستکار وجود داشت و امکان جنگیدن با کفار بدون کشنن این عده نیکوکار امکان پذیر نبود، آنان نیز کشته می شوند. زیرا ائمه اتفاق نظر دارند که، اگر کافران از مسلمانان بعنوان سپر انسانی در جنگ استفاده کردند و اگر با آنان مبارزه نشود، امکان آسیب به سایر مسلمانان تیر پرتاب نموده و هدف، کفار باشند.

و اگر به مسلمانان دیگر آسیبی نمی رسید، بازهم بنا به قولی از علماء، شلیک به سوی آن گروه از اسرای مسلمان رواست. و در ادامه می گویند: والسنۃ والاجماع متفقان على أن الصائل المسلم اذا لم یندفع صوله الا بالقتل، قتل، وان كان المال الذى يأخذة قيراطاً من دينار ففى الصحيح من قتل دون ماله فهو شهيد^{۵۵}

به اتفاق سنت و اجماع، اگر دفع حمله مسلمان مهاجم بدون کشنن او امکان پذیر نبود، کشته می شوند. در حدیث صحیحی آمده است: کسی که در دفاع از مالش به قتل رسد، شهید است. این اقدام

^{۵۳} جصاص ، احکام القرآن، ص ۲۸۲

^{۵۴} ابن تیمیه ، مجموع الفتاوى ، ۵۳۷/۲۸

^{۵۵} همان ، ۵۴۵/۲۸

از این رو جایز است که حراست و حمایت عموم مسلمانان از فتنه و شرک و حمایت دین و آبرو و مال آنان، از ابقاء حیات عده ای از مسلمانان که در دست کفار اسیر و از آنان بعنوان سپر انسانی در جنگ استفاده می شود، بهتر و اولی است.

۷- جنگیدن با گروه یاغی و اشرار

خداوند عزوجل می فرماید: **وَإِن طَائِفَاتٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَأْلَوَا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأَخْرَى فَقَاتَلُوهُ الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِئَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن قَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَفْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** (الحجرات ۹/۶) هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید . اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می گردد و حکم او را پذیرا می شود . هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار بردیم، چرا که خدا عادلان را دوست دارد .

هنگامی که خداوند جنگیدن با گروه مسلمانان یاغی را به خاطر حفظ وحدت و یکپارچگی صفوں مسلمانان و حمایت از دین و آبرو و اموال شان بر ما فرض نموده است، پس حکم مبارزه با دولت کافر و یاغی چیست؟ آیا این امر سزاوار و اولی نیست که با ان مبارزه شود؟!

۸- اجرای حد بر محاربین و فساد کاران.

خداوند می فرمایند: **إِنَّمَا جَرَاءَ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقْطَعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِرْصٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ** (المائدہ/۳۳) کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می شورند و بر احکام شریعت می تازند و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلًا از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می زند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند، یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بردیده شود، و یا این که (در برابر قطع طریق و تهدید، تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند . این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.

این حکم محاربین مسلمانی است که عموم مسلمانان را تهدید نموده و در زمین فساد به راه می اندازند و آبروی مردم را آلت دست خود قرار داده اند. همین شیوه را پیامبر خاتم صلی الله

علیه وسلم بر عرنینین اعمال نمود. چنان که در صحیحین آمده است. در حدیث چنین آمده است:
 عن انس أن نفراً فيعكل وعريئة فأني بهم فسمل اعينهم وقطع ايديهم وارجلهم^{۵۶}

پس تکلیف دولت کافرسکولار اشغالگر خارجی و دست نشانده‌ی محلی که دین و مال حیثیت و آبروی مردم را به تباہی می‌کشاند، چیست؟ آیا با آنان نبرد و مبارزه واجب تر و شایسته تر نیست؟ اینها پاره‌ای از ادله و مجوز «نفیر عام»، بسیج عمومی برای نبرد، هنگام دخول کفار در سرزمین مسلمانان بود. البته در اینکه رهبر و امیر مجاهد را به کدام جبهه می‌فرستد از اختیارات خود ویست. امام شافعی رحمه الله در الام می‌فرماید: فان اختلف العدو فكان بعضهم أنكى من بعض أو أخوف من بعض فليبد الإمام بالعدوا والأخوف أو الأنكى و لابأس أن يفعل. وان كانت داره أبعد ان شاء الله تعالى حتى ما يخاف لمن بدأ به لما يخاف من غيره مثلاً و تكون هذه بمنزلة الضرورة لأنه يجوز في الضرورة مالا يجوز في غيرها. وقد بلغ النبي عن الحارث بن أبي ضرار انه مجمع له فأغار النبي وقربه العدو أقرب من وبلغه أن خالد بن أبي سفيان بن شح يجمع له فأرسل ابن أنيس فقتلها قربه العدو أقرب.^{۵۷}

اگر حال دشمن و توان آنها گوناگون بود، برخی ضعیف تر و عده ای خطرناک تر بودند، امام می‌تواند مبارزه را با گروه خطرناک تر و یا ضعیف تر آغاز کند و هیچ اشکالی ندارد، گرچه منزلش از یک دشمن دورتر هم باشد، به گونه‌ای که خطر این دشمن که جنگ را با او آغاز کرده، از سایر دشمنان کمتر هم هست.

این به منزله‌ی ضرورت تلقی شده و هنگام ضرورت مواردی رواست، که در غیر آن جایز نیست. به رسول اکرم خبر رسید که حارث بن ابی ضرار لشکری را برای حمله به ایشان تدارک می‌بیند، رسول اکرم به او حمله کرد. و این درحالی بود که در جوار ایشان هم، دشمنی به مراتب نزدیک تر وقوی تر وجود داشت. و به رسول اکرم خبر رسید که خالد بن ابی سفیان بن شح، لشکری را علیه ایشان سازماندهی می‌کند. ابن انیس را فرستاد، ایشان او را کشتند درحالی که دشمن خیلی نزدیکی در کنارشان بود.

از آنچه که قبلًا ذکر گردید، نیک واضح گشت، هنگامی که بر یک وجب از سرزمینهای اسلامی تجاوز گردید، جهاد بر اهالی آنها و بر آنانی که در مجاورت شان به سر می‌برند، لازم می‌گردد. اگر آنان از عهده‌ی این کار بر نیامدند و یا کوتاهی و سستی کردند، آنگاه دامنه‌ی فرض عین، از مناطق نزدیک آغاز شده و به شرق و غرب زمین گسترش می‌یابد.

^{۵۶} احمد عبدالرحمن البنا ، فتح الربانی ترتیب مسنده احمدشیبانی، ۱۲۸/۱۸

^{۵۷} أبو عبد الله محمد بن إدريس الشافعي القرشي المطلي ، الام ، المحقق: رفعت فوزي عبد المطلب ،الاسكندرية ، دار الوفاء ۱۴۲۲ق - ج ۴ ص ۱۷۷

در چنین حالی، نیازی به کسب اجازه‌ی همسر از شوهرش، فرزند از پدر و بدهکار از طلبکار نیست. بنابراین:

۱- تا وقتی که کوچکترین منطقه‌ی اسلامی در تصرف کفار باشد، گناه آن برگردان همه‌ی مسلمان است.

۲- مسئولیت و افزایش گناه براساس قدرت و توانایی و امکانات افراد متفاوت است، گناه علماء، رهبران و داعیان با نفوذ جامعه، به مراتب از گناه توده‌ها و عوام سنگین تراست.

۳- گناه بی تفاوتی و عقب گرد نسل معاصر، در قضیه‌ی کنونی افغانستان، ترکستان شرقی، فلسطین، فیلیپین، کشمیر، چمن، چاد، اریتره (و اخیراً عراق، سومال، یمن، مغرب...) به مراتب سنگین تراز گناه سقوط سرزمین‌های اسلامی در گذشته و نسلهای موجود در آن زمان می‌باشد. روند کنونی سیطره‌ی جهانی کفار سکولار برعلیه‌ی مسلمانان نشان می‌دهد که آنها تنها به سرزمین‌هایی که هم اکنون در اشغال خود دارند اکتفا نخواهند نمود، بلکه دیری نمی‌پاید به طمع اشغال سرزمینهای مسلمین اقداماتی را انجام خواهند داد.

بدون تردید، در وضع موجود، دفع دشمن سکولار کافر واجب تربیت امر پس از ایمان آوردن است؛ همان‌گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) گفت: فالعدو و الصائل الذى يفسد الدين و الدنيا لا شيء أوجب من بعد الإيمان من دفعه^۸ دشمن مهاجمی که دین و دنیا را به فساد و تباہی می‌کشاند، پس از ایمان آوردن چیزی واجب تراز دفع کردن و راندن او نیست.

弗ريضه‌ی جهاد در سرزمينهای مسلمان نشيني که تحت اشغال کفار سکولار خارجي و حکومتهای دست نشانده‌ی محلی در آمده است برهمه‌ی مسلمانان روی زمين واجب است، تا فريضه‌ی خود را انجام دهند. و تا هنگامی که بیرون راندن اشغالگران سکولار به پایان نرسید، گناه متوجه همه است؛ زیرا در حالت هجوم دشمن کافر، اخراج آن از سرزمین مسلمانان فرض عين است.

در نتيجه مسلمانانی که هم اکنون حکام مرتدی از جانب دیکتاتوری سکولاریسم آمریکا و متحدینش برآنان حکم می‌رانند، باید بدانند، که در صورت عدم قیام دچار معصیت و گناه می‌گردد. پیامبر صلی الله عليه و سلم که فرمود: "ما ترك قوماً يجاهد إلا أذلهم الله" ، "هیچ امتی جهاد را ترك نمی-کند مگر این که خداوند آنها را خوار می‌نماید". دیکتاتوری سکولاریسم و مرتدین محلی، همچون حمله مغول در زمان ابن تیمیه، فعلاً دشمن شماره یک مسلمین به شمار می‌روند که علاوه بر آنکه بخشهايی از سرزمينهای مسلمين را به اشغال خود درآورده اند، بسياري از فرزندان و اقوام نزديکمان را نيز آلوده‌ی افکار شرك آلود نموده و عده‌ی زيادي را نيز مرتد کرده اند.

^۸ابن تیمیه، الفتاوى الكبرى، ۶۰۸/۴

هم اکنون قتال با کفار عالمی به رهبری سکولاریسم سازمان ملل متحده که با چماق ناتو و آمریکا و حمایت مرتدین محلی به جان مسلمین افتاده اند، بعد از شهادتین چیزی مهمتر از آن وجود ندارد. این به معنی کنار نهادن یا دست کم گرفتن سایر عبادات نیست بلکه به اوج اهمیت جهاد اشاره دارد. واين که اين فريضه چگونه ديگر فرایض را تحت تأثیر خود قرار می دهد باید فهرست وار گفت که :

نماز در هنگام جهاد به تأخير يا تقديم خوانده شده ويا هيئت وشكلاش عوض می شود . بدین معنی که به خاطر ضرورت جهاد، نماز در وقت طبیعی اش خوانده نمی شود، بلکه مناسب با شرایط جهاد تغییر شکل می دهد و خودش را با شرایط جهاد وفق می دهد. وفي الصحيحين: ملأ الله بيتهم وقبورهم نارا كما شغلوا عن الصلاة الوسطى حتى غابت الشمس . همچنین مجاهد در رمضان به خاطر شرایطی که جهاد بر وی تحمیل می کند روزه اش را می شکند، کما روی مسلم آن رسول الله صلی الله علیه وسلم أفتر وهو فی طریقه إلی فتح مکہ، وقال: إنکم مصبوحا عدوکم والفتر أقوى لكم فأفطروا

همچنین در چنین مواقعی تمام قوانین مربوط به قرض و بدھی ، قیومیت مرد، سمع و طاعه زن از مرد، اجازه پدر و مادر و ديگر قوانین اسلامی را تحت تأثیر خود قرار می دهد .

امام حافظ ابو محمد عبدالغنى المقدسی رحمه الله می گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم خود در بیست و پنج غزوه شرکت کرده است، این قول مشهور است و محمد بن اسحاق و ابو معشر و موسی بن عقبه و دیگران چنین گفته اند. و گفته شده : بیست و هفت، و گروه های اعزامی حدود پنجاه مورد بوده است.^{۵۹} با انچه از احکام اسلام در مورد جهاد و قتال فی سبیل الله ذکر شد، به تمام کسانی که ادعا می کنند ورثه انبیاء هستند می گوییم: در چند غزوه شرکت کرده ای و پرچم اسلام را بلند کرد های؟!^{۶۰}

علی بن ابی طالب رضی الله عنہ از کسانی صحبت می کند که : شبیه مردان هستند اما مرد نیستند، مانند کودکان فکر می کند و عقولشان مانند زنان حجله نشین است^{۶۱}. ریش آنها فریبتان ندهد؛ جاحظ در کتاب «الحيوان» می گوید: «از این دسته) زنان ریشدار هم وجود دارند و من خود چنین زنانی را دیده ام»^{۶۲} راست گفته است ما نیز از اینان بسیار دیده ایم!

^{۵۹} مختصر سیرة النبی صلی الله علیه وسلم و سیرة اصحابه العشرة ، ص ۴۴

^{۶۰} نایف معروف ، الأدب الإسلامي ، ص ۵۸

^{۶۱} جاحظ، صید القلم، باب النساء ذوات اللحى و الشوارب ، ص ۱۵۳

جنگ در جاهلیت و اسلام از اوصاف و ویژگی های مردان شمرده می شود و ترک آن نیز از اوصاف زنان و اخص خصائصشان محسوب می شود. محمد علی صابونی درباره علت منع زنان از ارث در زمان جاهلیت می گوید: «آنها به زنان و کودکان ارث نمی دادند و می گفتند: چگونه مال را به کسی بدهیم که سوار اسب نمی شود و سلاح برنمی دارد و با دشمن نمی جنگد؟^{۶۲} سوگند به الله وقتی من این سخن را می خوانم گمان می کنم که منظور آنها مرجئه معاصر و مفتی های آل سعود، اخوان الشیاطین مستخدم ناتو و ارتش آمریکا! بوده است و اگر این مرجئه در زمان جاهلیت نخست می بودند تحقیری شدند و از ابتدایی ترین حقوقشان مانند میراث و مانند آن محروم می شدند؛ اما آنها امروز منصب و مقام دارند و در همه جا به عنوان مفتی و عالم در رسانه های وابسته به کفار سکولار جهانی و حکومتهای دست نشانده‌ی محلی مطرح می شوند.

هنگامی که الله تعالی خاتم پیامبرانش صلی الله علیه و سلم را فرستاد او را با شمشیر مبعوث نمود و پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: بعثت بالسیف بین یدی الساعة...من در نزدیکی قیامت و باشمیر مبعوث گشته ام^{۶۳}، به طوریکه هرگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر می شود، قتال و جنگ نیز همراه ایشان ذکرمی شود و اگر فهم این مسئله برایت مشکل باشد پس در این باره تأمل کن که : چرا سوره محمد، سوره قتال نامگذاری شده است؟!^{۶۴}

وقتی دوازده مرد از انصار با پیامبر صلی الله علیه و سلم در بیعة العقبة اولی بیعت کردند، این بیعت به «بیعة النساء» نام گذاری شد چون در این بیعت از جنگ و قتال ذکری به میان نیامد! ابن هشام درباره آنها می گوید: او را در عقبه ملاقات کردند؛ این بیعت عقبه نخست می باشد، با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر اساس بیعة النساء(بیعت زنان) بیعت نمودند و این قبل از آن بود که جنگ بر آنان فرض شود.^{۶۵}

عمر بن ابی ربیعه در دیوانش می گوید: کتب القتال و القتال علينا وعلى الغانيات جرزالذیول^{۶۶} قتال واجب شد و قتال کار ماست، و کار دختران این است که دامنشان را به دنبالشان بکشند.

امام ابن جوزی رحمه می گوید: «ای مردم آسیاب جنگ به دوران افتاده و منادی جهاد ندا سر داده و درهای آسمان باز شده است، اگر شما سواران جنگ نیستید پس راه را برای زنان باز کنید تا چرخ این آسیاب را بچرخانند، شما بروید و بخوردان و سرمه دان را بردارید ای زنان عمامه دار وریشدار ».«

^{۶۲} محمد علی صابونی ، روانع البيان في تفسير آيات الأحكام من القرآن ۳۱۵/۱

^{۶۳} احمد روایت کرده و البانی صحیح دانسته است

^{۶۴} به عنوان مثال به تفسیر قرطبي مراجعه کنید

^{۶۵} ابن هشام ، السیره النبویه ، ۶۸/۲

^{۶۶} به تفسیر طبری ۱۰۶/۲ و تفسیر قرطبي ۲۲۶/۲ مراجعه فرمایید

بله زنانی با عمامه و و ریش! اینان جانشینان زنان خانه نشین مخالف علمای سلف اوائل هستند که جهاد فرض عین را تحریم کرده و خروج مردان را ممنوع نموده اند، در حالی که علمای سلف در هنگامه جنگ فتوا به خروج زنان حجله نشین می دادند.^{۶۷}

پس خطاب به تمام اهل حق می گوئیم: چشمتان را در برابر این دسته از ملاها و شیوخ پایین بگیرید چرا که چشم فرو هشتن از زنان واجب است، به این واجب شرعی در قبال این نوع از زنان پاییند باشید تا تحقیر شوند و خوارگرددند!!

جهاد تنها جنگ تدافعی نیست

یگانه نکته ای که از طبیعت دین اسلام دانسته می شود این است که کسی که ماهیت و طبیعت این دین را درک کند حتما و قطعا شیوه‌ی آزادیبخش آن را نیز تحت عنوان جهاد با شمشیر در کنار جهاد با بیان شناخته و می داند که این جهاد ، حرکت تدافعی که به مفهوم ضيق که امروز در اصطلاح (جنگ تدافعی) دانسته می شود نیست . چنان چه کسانی که در مقابل فشار واقعی امروز در برابر جبر قرن حاضر و تهاجم مستشرقین (شرق شناسان) مکار شکست خورده اند اراده دارند که حرکت جهاد در اسلام را حرکتی تدافعی ترسیم نمایند . غافل از این که جهاد، حرکت مستمر و دائمی است که با واقع بینی درست در زمان های مختلف با وقایع و حوادث و مسائل بشری مواجهه گشته است .

هرگاه چاره ای جز این که حرکت جهادی اسلام را حرکت تدافعی نامگذاری نماییم نباشد فلهذا ناگزیرا مفهوم کلمه‌ی دفاع را تغییر می دهیم و آن را دفاع از انسان (خود انسان) علی الرغم تمام عواملی که آزادی آن را مقید و معلق ساخته ، تلقی می نماییم .

شما مشاهده می فرمایید که اگر ابوبکر و عمر و عثمان هرگاه به دشمنان رومی و فارس پیرامون جزیره العرب امنیت می دادند و بر آنان حمله نمی کردند آیا در آن وقت از دفع موافع انتشار دعوت اسلامی به سراسر زمین به جا می نشستند؟! چگونه می توان این کوشش ها را دفاع نماید؟!

این بی خردی است که انسان دعوتی را تصور نماید که با اعلان آزادی انسان (نوع انسان) در زمین (همه‌ی زمین)، دیگر انسان‌ها آزاد خواهند شد و در مقابل این موضع بایستد و به گمان خود با زبان و بیان مجاهده نماید . بلکه در این دعوت آن گاه با زبان و بیان باید مجاهده نمود که مانع بین دعوتگر و خلق وجود نداشته باشد تا آزادانه برایشان سخن گوید و آن‌ها نیز از جمیع این تاثیرات مطلق رها باشند . پس جهاد امر ضروری برای دعوت است ، زیرا اهداف این دعوت اعلان آزادی عمومی است ، اعلان جدی که ناگزیر باید با واقعیت عملی رویارو شود و البته این جهاد وسیله و ابزار آن است از تمام جوانب و از همه جهات .^{۶۸}

جابر بن عبد الله در تفسیر آیه‌ی : لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًاٍ إِلَيْنَاٍ بِالْبَيِّنَاتِٖ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ . (الحدید/۲۵) با یکی از دستهایش قرآن (مصحف) را بر داشته و در دست دیگر شمشیری (سیف) داشت و می‌فرمود: أَمْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَضْرِبَ بِهَذَا مِنْ عَدْلٍ عن هذا). یعنی: پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) به ما دستور داده است که با این شمشیر گردن کسانی را بزنیم که از این قرآن سرپیچی نماید .^{۶۹}

ابن تیمیه می‌گوید: فالمقصود من إرسال الرسول وإنزال الكتب أن يقوم الناس بالقسط في حقوق الله، و حقوق خلقه. یعنی هدف از فرستادن پیامبران و نازل کردن (کتاب) این است که مردم جهت برپای داشتن عدالت و دادگری در حقوق الله و حقوق بندۀ گان الله به پا خیزند .^{۷۰}

دوباره می‌گوید : فَمَنْ عَدِلَ عَنِ الْكِتَابِ فَوْمَ بِالْحَدِيدِ، وَلَهُذَا كَانَ قِوَامُ الدِّينِ بِالْمَصْحَفِ وَالسِّيفِ، وَكَانَ قِوَامُ النَّاسِ بِأَهْلِ الْكِتَابِ وَأَهْلِ الْحَدِيدِ، كَمَا قَالَ مِنْ السَّلْفِ: صَنْفَانِ إِذَا صَلَحُوا صَلَحَ سَائِرُ النَّاسِ: الْأَمْرَاءُ وَالْعُلَمَاءُ.^{۷۱} یعنی : چنانچه کسی از کتاب و احکام آن سرپیچی کرد و منحرف شد با آهن حکم داده می‌شود، و به همین دلیل است که ستون دین با قران و شمشیر استوار و محافظت می‌شود، و مردم با اهل کتاب و اهل شمشیر اداره می‌گردند، همچنانکه از سلف نقل شده است که: دو دسته از مردم اگر سالم و پاک بودند در این صورت مردم هم سالم و پاک می‌شوند، این دو دسته هم عبارتند از : مسئولین حکومتی و علمایان .

همچنین ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرموده است: صنفان من أَمْتَى إِذَا صَلَحَا صَلَحَ النَّاسُ، وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَ النَّاسُ: السُّلْطَانُ، وَالْعُلَمَاءُ .^{۷۲} یعنی دو گروه از امت من اگر خوب و صالح بودند ، در این صورت تمام مردم نیز خوب و صالح می‌شوند و چنانچه بد و فاسد

^{۶۸} سید قطب ، نشانه‌های راه ، ص ۱۸۲

^{۶۹} ابن تیمیة ، قواعد الملة و مقاصد الدين ، (ص ۶۴۱) / باب تفسیر آیه لقد أرسلنا رسالتنا بالبيانات

^{۷۰} ابن تیمیة ، مجموعۃ الفتاوی ، (ج ۲۸/۲۶۳) کتاب الجهاد.

^{۷۱} همان ، ج ۲۸/۲۶۴ .

^{۷۲} فوائد تمام - ومن أحاديث جناح بن عباد مولى الوليد بن عبد الملك روایة حدیث : ۱۴۰۱ ، و العادلين من الولاة حدیث : ۳۳ .

بودند در این صورت تمام مردم نیز بد و فاسد می شوند، این دو گروه مسئولین حکومتی (سلطان) و علماء هستند ”

خداؤند بزرگ می فرمایند : لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولُوا النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُولُهُ بِالْعَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ . (حدید/ ۲۵) ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند . و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است . هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه‌ی نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می کنند . خداوند نیرومند و چیره است .

هرکسی که بر علیه این حق بایستد، و به وسیله‌ی آن عدالت را برقرار نکرده و در برابر پیامبران و دعوتگران آن نیز مانع ایجاد کند، در این حالت با شمشیر (سیف) حکم بروی اجرا می شود . این است معنی گفته‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم که می فرمایند: بُعِثْتُ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ حَتَّى يُبَعَّدَ اللَّهُ تَعَالَى وَحْدَةً لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ جُعِلَ رِزْقِيَ تَحْتَ ظِلِّ رُمْحَى وَجُعِلَ الدُّلُّ وَالصَّغَارَ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي، وَمَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ .^{۷۳}

يعنى : من به عنوان پیامبر خدا فرستاده شده ام که تا روز قیامت با شمشیر (سیف) جنگ و جهاد کنم، تا اینکه خداوند بزرگ به تنها بی پرستش شود و شریکی برایش قرار داده نشود، يعني تا زمانی که به طور کامل توحید و یکتا پرستی بر روی زمین برقرار شده و حکم و قانون فقط حکم و قانون الله باشد، و رزق و روزیم نیز در زیر سایه‌ی نیزه ام (رحم) قرار داده شده است (يعنى فی و غنیمت)، و هرکسی هم در این کار بر عکس من را انجام داده و از این راه منحرف شود، تنها رسوانی و ذلیلی برایش باقی می ماند، و هرکسی هم که خودش را شبیه هر قوم و ملت دیگری کند پس چنین شخصی جزء آنها به حساب می آید، يعني از من نیست .

^{۷۳} صحيح: رواه احمد في المسند برقم (۴۹۴۴) و (۴۵۸۹) عن عبدالله بن عمر بن الخطاب القرشي، و رواه الطبراني في (مسند الشاميين) برقم (۱۲۱۱)، و رواه البهقي في (شعب الایمان) برقم (۱۱۹۸)، و رواه (ابن شبيه) برقم في (المصنف) برقم (۱۹۰۰۶) و (۱۹۰۴۲) و (۳۲۳۶۱)، و رواه الطحاوي في (المشكاة الاثار) برقم (۱۹۸۰)، و رواه أيضا الإمام (ابن المبارك) و (خطيب البغدادي) في كتاب (الجهاد) و (الفقيه والمتقى) عن طاوس بن كيسان اليمني، وأيضا عن انس بن مالك بن نصر بن ضمضم البخاري، برقم (۷۵۸)، و (۰۴)، و صححه الابناني رحمة الله في (صحیح الجامع الصغری للسيوطی) برقم (۲۸۳۱) و (مشکاة الفقر) برقم (۲۴) و (صحیح الجامع الصغری) برقم (۲۸۲۸) وقال الابناني وهذا حديث صحيح و رجاله كلهم ثقات، و صححه شیخ المحدثین احمد شاکر المصري في تخريجه لكتاب مسند امام احمد بن حنبل رحمهم الله تعالى أجمعین .

فَمَنْ عَدِلَّ عن الْكِتَابِ قُوَّمٌ بالحَدِيدِ، وَلَهُذَا كَانَ قِوَامُ الدِّينِ بِالْمَصْحَفِ وَالسَّيْفِ .^{۷۴} يَعْنِي: هَرَكْسَى كَه رَاه خُودَش را از کِتَابِ کَج نَمُودَه وَ سَرِيَچِى كَرد، در اِين صُورَتِ با آهَنِ حُكْمِ دَادَه مَى شُودَه، وَ بَه هَمِين خَاطِرِ است كَه سَتوُن دِينِ با قُرْآنِ وَ شَمْشِيرِ پَارِجا وَ اسْتَوارِ مَى گَرَدد.

حالاً اَغْرِ زَمَانِي (همچون وضعیتِ کُنُونِ ما) قدرت وَ آهَنِ دَشْمَنَانِ بر دَعَوْتَگَرَانِ چِيرَه شَدَ وَ دَعَوْتَگَرَانِ قدرتِ مَبَارِزَه وَ مقاومَتِ نَدَاشْتَنَد؛ در اِين صُورَتِ حَقِ نَدَارَنَد كَه اَز حَسَابَاتِ وَ دَعَوْتَشَانِ «شَمْشِير» را پَاكِ نَمُودَه وَ الغَايَشِ نَمَائِنَد وَ يا در اِين مُورَدِ سَهَلِ انْگَارِ نَمُودَه وَ پَشتِ گَوشِ بِيَانِدازِنَدَش، بلَكَه وَاجِبِ است كَه بَه هَمِراَه «کِتَاب» آنرا نَيَزِ بَرِ مُسلِمِينِ اَرَائِه دَادَه وَ بَه صُورَتِ مَدَاوِمِ جَهَتِ اَعْدَادِ وَ آمَادَگِيَهَيِ نَظَامِيِ جَهَتِ پَيَادَهِ نَمُودَنِ «کِتَاب» با آهَنِ وَ آتشِ تَلاَشِ كَنَند.

زَمَانِي كَه مشَرِكِينِ سَكُولَارِ عَدَالَتِ خَواهِي اِينِ حَقِ را قَبُولِ نَنْمُودَه وَ رَدِ كَرَدَنَد، اِينِ هَدَفِ وَ نَيَتِ خُودَشِ را چَنَدِ سَالِ قَبْلِ اَنَّكَه قدرتِ اَجْرَايَشِ را دَاشْتَه باشَد بَه اَطْلَاعَشَانِ رَسَانَد، يَعْنِي خَبَرِ سَرِيرِيَنِ آنِ كَسانِي اَز اَقْوَامِ وَ عَشَيْرَهِي سَكُولَارِشِ كَه بِرَعْلِيهِ دَعَوتِ يِكتَابِرِستِيِ وَ اَسْلامِ كَارِ مَى كَرَدَنَد وَ سَدِ رَاهِ شَدَه بَوَدَنَد. هَمچونِ حَدِيثِ صَحِيحِي كَه اَمَامِ اَحْمَدِ در کِتَابِ مَسْنَدِ شِ آورَدَه است كَه عَبْدُ اللَّهِ فَرِزَنَدِ عَمْرُو روَايَتِ مَى كَنَدَ كَه يَكِ بَارِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَز كَنَارِ مشَرِكِينِ قَريَشِ رَدَ شَدَ وَ بَه آنَهَا فَرِمُودَ: أَتَسْمَعُونَ يَا مَعْشِرَ قَريَشِ أَمَا وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَقَدْ جَئَتُكُمْ بِالْذِبْحِ.^{۷۵} اَيِ جَمَاعَتِ قَريَشِ آيَا گَوْشَتَانِ با مَنِ اَسْتَ؟ سَوْگَنَد بَهِ كَسَى كَه جَانِ مُحَمَّدِ در دَسْتِشِ اَسْتَ منِ بَرَايِ سَرِيرِيَنِ شَمَا آمَدَهِ اَمِ تَا سَرْهَايَتَانِ را اَز لَاسَهِ هَايَتَانِ جَدا نَمَائِيمِ. سَپِسِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پَسِ اَنَّكَه خَداوَنَدِ بَهِ وَ سَيِّلَهِي اَسْلامِ وَ پَيَروانَشِ بَهِ وَيِ عَزَّتِ بَخْشِيدِ با آتشِ وَ آهَنِ اَقْدَامِ بَهِ اِينِ كَارِ نَمُودَ.

كَأَيْنُ مِنْ نِيَّيِّ قَاتِلَ مَعَةَ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعَفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. (آل عمران / ۱۴۶) يَعْنِي: اَيِ مُحَمَّدِ پَيَامِبرَانِ زِيَادَى قَبْلِ اَز شَمَانِ، جَنَگِ وَ جَهَادِ كَرَدَنَدِ، وَ بَه هَمِراَهِ آنَهَا جَمَاعَتِي اَز عَلَمَيَانِ اَز خَدَاتِرسِ وَ زَاهِدِ بَوَدَنَد كَه بَرَ عَلَيْهِ كَفَارِ وَ بَيِ اِيمَانَانِ جَنَگِ وَ جَهَادِ مَى كَرَدَنَد، وَ هَيَّجَ زَمَانِي اَز اِينَكَه در جَنَگِ وَ جَهَادِ وَ كَشْتَارِ در رَاهِ خَداوَنَدِ بَزَرَگِ بلاهَايِيِ چُونِ كَشْتَهِ شَدَنِ وَ زَخْمِيِ شَدَنِ خَودِ وَ بِرَادَرَانَشَانِ بر سَرْشَانِ بِيَايدِ دَچَارِ شَكْسَتِ درُونِيِ وَ دَسْتِپَاقَگِيِ نَمِيِ شَدَنَدِ، وَ هَرَگَزِ در جَنَگِ وَ كَشْتَارِ با دَشْمَنَانِ وَ بَيِ اِيمَانَانِ دَچَارِ ضَعَفِ وَ سَسْتِيِ نَمِيِ گَشَتَنَدِ، وَ هَرَگَزِ در بَرَابِرِ دَشْمَنَانَشَانِ دَچَارِ ذَلِيلِيِ وَ خَضْوعِ وَ گَرَدنِ كَجِيِ وَ زَمِينِ گَذَاشْتَنِ اَسْلَحَهِ وَ شَكْسَتِ وَ اَنْهَادَمِ اَنْدِيشَهِ وَ عَقَایدِ درُونِيِ نَمِيِ شَدَنَدِ، وَ خَدَانَدِ آنِ كَسانِي را دَوَسَتِ دَارَد كَه بَرِ سَرِ قَتَالِ وَ جَنَگِ وَ

^{۷۴} ابن تِيمِيهُ، مَجمُوعَةُ الْفَتاوِيِّ، (ج ۲۸/ ۲۶۴) كتابِ الجَهَادِ.

^{۷۵} صَحِيقِ: اَمَامِ اَحْمَدِ در مَسْنَدِ شِ آنَرَا بَهِ شَمَارَهِ (۶۸۵۴) روَايَتِ نَمُودَه است، هَمَچَنِينِ بَنِ حَبَانِ در (سَنَنِ) وَ (التَّارِيخِ) بَهِ شَمَارَهِ (۶۶۷۱) آنَرَا آورَدَه است، هَمَچَنِينِ اَمَامِ (بِيَهِقِي) در (دَلَالَتِ النَّبِيِّ) آنَرَا نَقْلِ نَمُودَه است، هَمَچَنِينِ شِيخِ الْبَانِيِ در (صَحِيقِ السَّيِّرِ الْبَنِويِّ) آنَرَا صَحِيقِ دَانَسَتَهِ وَ مَى گُونَدَ كَه اَيِنِ حَدِيثِي صَحِيقِ است بَهِ شَمَارَهِ (۱۴۹) در ضَمِنِ حَدِيثِ يَادِ شَهِ طَولَانِيِ است وَ شَمَا مَى تَوانَيَد بَهِ مَسْنَدِ اَمَامِ اَحْمَدِ بَهِ تَحْقِيقِ شِيخِ اَحْمَدِ شَاكِرِ حَدِيثِ شَناسِ مَراجِعِهِ نَمَائِيدِ.

کشتار بی ایمانان پایدار می مانند و هیچگاه اسلحه هایشان را بر زمین نمی گذارند، و شب و روز، صبح و شام تنها در فکر این هستند که چگونه دین خداوند بزرگ را پیروز گردانده و چگونه کتاب و سنت حکم کند و حاکمیت برای خداوند بزرگ باشد.^{۷۶}

ابن تیمیه می گوید : بسیاری از کسانی که به همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگ و جهاد کرده یا کشته شده اند، شرط نیست که رسول الله در تمام جنگها با آنها بوده باشد، یا شرط نیست که آن همراهان زاهد و اصحاب همیشه به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم برای جنگ و جهاد رفته باشند، بلکه تمام کسانی که از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و به خاطر دینش جنگ و کشتار می کنند در این صورت با رسول الله بودند، و اصحاب به همین شیوه فهم کرده بودند، یعنی این است فهم و درک اصحاب، زیرا بزرگترین و گسترده ترین جنگ و کشتارهایشان پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و بدینسان پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم توانستند خاک شام، مصر، عراق، یمن، ایران، روم، مغرب و مشرق را فتح نموده و آزاد بگردانند، و در همان لحظه بسیاری کشته هایی که با وی بودند مشخص شد، زیرا زیادند کسانی که پیرو آئین پیامبران تا بودند و جنگ کردند و زخمی شدند، و این آیه عبرت و مفهوم خیلی بزرگی را برای تمام ایمانداران تا روز قیامت در خود جایی داده است، زیرا آنها همگی با هم به همراه پیامبر خدا تا روز قیامت به خاطر دینش جنگ و جهاد و کشتار می کنند، یعنی دقیقاً مثل این است که با خود پیامبر باشد، حالا اگر پیامبر خدا هم مرده است اما آنها شامل گفته‌ی خداوند بزرگ می شوند که می فرماید: «محمد پیامبر خدا و آنها می کنند» تا انتهای آیه، و همچنین در آنجایی که خداوند می فرمایند: «و آنها که بعداً یا دیرتر ایمان آورند و پس از آن هجرت کرده و جهاد نمودند باز اینها هم همراه شما هستند و از شما می باشند» تا انتهای آیه، و شرط نیست آن کسی که حرف گوش کن است حتماً نزد کسی باشد که از وی حرف شنوی دارد و شرط نیست که در حضور وی بوده و او را ببیند.^{۷۷}

ابن تیمیه می گویند: "وَدِينُ الْإِسْلَامِ: أَنْ يَكُونَ السِّيفُ تَابِعًا لِّكِتَابٍ، إِذَا أَظْهَرَ الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ وَالسِّنَةِ وَكَانَ السِّيفُ تَابِعًا لِذَلِكَ كَانَ أَمْرُ الْإِسْلَامِ قَائِمًا" یعنی: و دین اسلام به این شیوه است که : شمشیرباید به همراه و تابع کتاب (قرآن) باشد ، اگر علم با قرآن و سنت آشکار گردید و شمشیر نیز همراه و دنباله رواین دو بود ، در این صورت عمود و ستون دین پایر جامی ماند . فقوم الدین بكتاب یهودی و سیف ینصر و کفی بربک هادیا و نصیرا .

جهاد از لحاظ ثمرات ، آثار و نتایج آن

^{۷۶} آیه در مورد جنگ احد نازل شده است ، هنگامی که خداوند بزرگ به خاطر آنچه که برسر پیامبر صلی الله علیه وسلم و پاراش آمد از ایشان دلنوایی نمود
^{۷۷} ابن تیمیه ، مجموعه الفتاوى ، (ج ۲۸) کتاب الجهاد.

در این تقسیم بندی می توان به قتال نکایه^{۷۸} و قتال تمکین^{۷۹} اشاره نمود ، هر چند که این دو لازم و ملزم همدیگر بوده و نمی توان آنها را جدای از هم مورد مطالعه و بررسی قرار داد .

قتال نکایه، قتالی است که هدف از آن مجازات دشمنان خداوند است و ثمرات آن ضربه زدن و ضرر رسانیدن به دشمنان و خشمگین کردن و ترسانیدن آنان و جلوگیری از اذیت و آزار آنان نسبت به بعضی از مسلمانان و یا رها ساختن بعضی از مستضعفان از بند اسارت، می باشد. این نوع جهاد حتی اگرچه عاجلاً منجر به تمکین برای مسلمانان نگردد، باز هم عمل صالح و مشروعي است و اهل آن إن شاء الله از جمله‌ی محسنان هستند، حال چه افراد مهزوم و شسکت خورده و نشسته از جهاد راضی باشند و چه نباشند. چرا که خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا يَطْؤُنَ مَوْطِئًا يَغْيِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ تَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه / ۱۲۰) و گامی به جلو برنمی دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی زند (و ضرب و قتل و جرحی نمی چشانند و اسیر و غنیمتی نمی گیرند) مگر این که به واسطه‌ی آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی مزد نمی گذارد و آن را) هدر نمی دهد .

و می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» (انفال / ۶۰) برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای وزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد .

پیامبر صلی الله عليه وسلم هنگامی که مریضی را عیادت می نمود این دعا را می خواند: «اللهم اشف عبدک یمشی لک إلى الصلاة و ینکأ لک عدواً»^{۸۰} «خداوندا، بندهات را شفا بده تا با پاهایش برای تو به سوی نماز حرکت کندو بخارت تو به دشمنی ضربه ای بزند».

پس پیامبر صلی الله عليه وسلم ضربه زدن به دشمن و کشتن آن را از وظایف و مقاصد حیات بنده مسلمان قرار داده است، و آن را در دعای مریض قرار داده تا مسلمانان را دائماً به آن تذکر داده و آنها

^{۷۸} ضربه زدن بر پیکر دشمن امانه در حدی که بتوان او را کاملاً از پای درآورد و بر او چیره گشت. نَكَ العَدُوَ وَ فِي

العدُوِ: دشمن را قتل عام کرد و تعداد زیادی را کشت و زخمی کرد. المنجد.

^{۷۹} چیره شدن بر دشمن و قوى و استوار گشتن در برابر او بطوریکه کاملاً مغلوب شود. مَكَنْ يُمْكِنْ تَمَكِّنًا مِنَ الشَّيْءِ: او را بر آن چیز مسلط و چیره کرد.

^{۸۰} المستدرک على الصحيحين - كتاب الجنائز - صفحه ۴۹۵ - شماره ۱۲۷۳ - به شرط مسلم صحيح

را بر آن تحریض نموده و آگاهشان کند که سلامتی و عافیت خود را برای رسیدن به مقاصد بزرگ و عظیمی که برای آن خلق شده‌اند غنیمت بشمارند، و اینکه از بزرگترین این مقاصد عبادت خداوند متعال به تنها‌یی و نصرت و یاری دادن دین او با قتال و ضربه زدن به دشمنانش است.

قتال نکایه و ضربه زدن بر دشمنان قانون شریعت الله حتی اگر توسط یک نفر نیز صورت پذیرد باز مشروع است خداوند متعال می‌فرماید : «**فَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا تُكَلْفُ إِلا نَفْسَكَ وَخَرَّضُ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللهُ أَنْ يَكُفَّ بِأَسْنَ الدِّينِ كَفَرُوا وَاللهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلاً**» (نساء / ۸۴) در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش . چرا که وعده‌ی نصرت و پیروزی به تو داده شده است) . تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی . و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما . تا این که خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت کافران را باز گیرد و (شما را برابر این وعده پیروز و مؤید گرداند . از قدرت و شکنجه‌ی کافران نترسید و بدانید که) قدرت خدا بیشتر و مجازات او سخت‌تر است قتال نکایه و وارد کردن ضربه بر پیکر دشمنان خدا حداقل کاری است که در صورت ناچاری صورت می‌پذیرد اگر چه ما به ثمراتی هم دست نیابیم ... اما این نهایت راه و هدف مسلمین نیست .

این نوع از قتال (قتال نکایه)، غالبه‌ترین قتالی است که مسلمانان در زمان ما در مناطق مختلف جهان و اکثر سرزمینهای مسلمان نشین انجام می‌دهند. این نوع قتال گرچه عمل صالحی است و ثمرات زیادی دارد، اما نوع دیگری از انواع قتال نیز وجود دارد که بر مسلمانان واجب است تلاش‌های خود و قتال نکایه را مقدمه‌ی آن قرار داده و بر آن متمرکر گشته و توانایی‌هایشان را بدان معطوف سازند، و آن، «قتال تمکین» یا مطابق اصطلاحات امروزی، قتال آزاد سازی است، این نوع از جهاد است که مسلمانان امروز به آن نیاز شدیدی دارند.

در قتال تمکین بقدر کافی، نکایه‌ی دشمن اسلام هم موجود است، اما ثمرات و دستاوردهای آن فقط در نکایه‌ی دشمن یا آزادسازی بعضی از مستضعفان و چیزهایی از این قبیل که در ثمرات جهاد نوع اول بیان شد، منحصر نمی‌شود بلکه از مهم‌ترین ثمرات آن تمکین و تسلط بر اراضی مسلمانان و تشکیل دولت و حکومت اسلامی و تحکیم قانون شریعت الله می‌باشد .

علوم است که عظیم‌ترین مصیبت مسلمانان این بوده است که دولت و حکومت اسلامی را از آنها گرفتند و به دنبال چنین مصیبیتی تمام مصیبتهای موجود دامنگیر مسلمین گشت و امروزه نیز اولین و مهم‌ترین نیاز دنیوی مسلمین بازگرداندن دولت و حکومتی اسلامی است که قانون شریعت دینشان را در آنجا اقامه کند و خود را در پناه آن قرار دهند. و این نوع از قتال یعنی قتال برای تمکین مسلمانان در زمین، یا آزادسازی بعضی از سرزمین‌هایشان از دست طواغیت حاکم یا اشغالگران سکولار غاصب به امکانات و شروطی متفاوت با قتال نکایه نیاز دارد .

پس نه شرعاً و نه عقلاً جایز نیست که مجاهدان صادق با جهادشان بعضی از سرزمین‌های مسلمانان را نجات بخشیده و آزاد سازند تا بعد از آن افراد دیگری بر جمجمه قهرمانان و مجاهدان و خون شهیدان بالا رفته و ثمره‌ی جهادشان را برچینند، و بعد از آن جهاد طولانی و فداکاری و تلاش مجاهدان صادق، با حاکم کردن قوانین سکولاریستی و دموکراسی ناشی از آن، ثمره‌ی جهاد را برای خود برچینند و دوباره مسلمین را به نقطه‌ی صفر بازگردانند.

تا کی اهداف مجاهدان منحصر به قتال نکایه و آروزی شهادت باقی می‌ماند؟ و چه مشکل یا چه مانع وجود دارد که ایشان را بازداشته است از اینکه برنامه‌های خود برای تمکن و آزادسازی و تلاش برای رسیدن به آن را در کنار قتال نکایه و آروزی شهادت، اظهار و آشکار کنند؟ آیا فقه سليم و فهم صحیح حکم نمی‌کند که جایگاه و شأن بسیاری از روایاتی که از بسیاری از شهدای اسلام از اصحاب و تابعین و دیگران نقل شده است را بهتر بشناسیم، تا این حقیقت را دریابیم که اکثر آروزها و اهداف آن بزرگان برای گرفتن افسار اسب‌هایشان در میادین جهاد و درهم کوبیدن جمجمه‌ی دشمنان با شمشیرهای بران و شوق‌شان برای شهادت در راه خدا، مربوط به زمانی بوده است که خلافت و دولت اسلام بر مسلمانان حکم‌فرما بود؟

زمانی مجاهد باید تنها به شهادت و ضربه زدن مقطوعی به دشمن بیاندیشد که صاحب دولت و حکومتی اسلامی باشد و در صورت عدم وجود چنین دولت و حکومتی ناچارا باید دایره‌ی انتظارات و اهداف دنیوی جهادش را به تشکیل چنین حکومتی متوجه گرداند. قتال نکایه باید در خدمت قتال تمکن باشد.

جنگیدن تحت امارت فرمانده فاجر و بدکار

بی‌امیر صلی الله علیه وسلم روایت است که می‌فرمود: «يَحَاءُ بْرُ جَلَّ فِي طَحْنِ النَّارِ فَيَطْحَنُ الْحَمَارَ بِرَحَامَهِ، فَيُطَيِّفُ بِهِ أَهْلَ النَّارِ فَيَقُولُونَ: أَىْ فَلَانُ، أَلْسْتَ كُنْتَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: إِنِّي كُنْتَ أَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا أَفْعُلُهُ، وَأَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَفْعُلُهُ»^{۸۱} «(روز قیامت) مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند و همانند الاغی که آسیاب را می‌چرخاند، دور خود می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گوید: (بلی) شما را امر به معروف می‌کردم ولی خودم آنرا انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما خودم آنرا انجام می‌دادم»

جنگیدن همراه امیر فاجر و بدکار غیر عادل را فاجر گویند و عدالت یعنی راست و مستقیم بودن احوال انسان در دینش و گفته شده عادل کسی است که از او در دینداریش تردیدی حاصل نشود ... برای عدل دو چیز اعتبار شده است:

صلاحیت در دینداری: و آن اداء نمودن نمازهای فرضیه همراه با برپایی سنتهای راتبه‌ی آن، و دوری گزیدن از محرمات بدین صورت که گناهان کبیره انجام نداده و بر صغیره اصرار نوزد. به کارگیری مروت و جوانمردی: و آن هم با انجام دادن آنچه موجب زیبایی و تزین او گردیده و رها نمودن آنچه او را معیوب و پست می‌گردد.^{۸۲}

بر امیر و رهبر کل واجب است جز مرد صالحی که دارای کفایت و اهلیت است کسی را به کار نگمارد به دلیل گفته‌ی خداوند که می‌فرماید: إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتُ الْقَوْىُ الْأَمِينُ (قصص / ۲۶) یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر من! او را استخدام کن. چرا که بهترین کسی را که باید استخدام کنی شخصی است که نیرومند و درستکار باشد. شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: «کسی که بدعت و یا فجوری از او ظاهر شود به عنوان امام مسلمانان به کار گمارده نمی‌شود، زیرا که او مستحق تنبیه است تا اینکه توبه نماید، اگر این امکان داشت که با او ترک مراوده شود تا اینکه توبه نماید این روش نیکوتر است.»^{۸۳} اصل در این مورد گفته‌ی خداوند است که می‌فرماید: وَإِذْ أَبْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره / ۱۲۴) و (به خاطر آورید) آن گاه را که خدای ابراهیم، او را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف و وظائف، و از راههای مختلف و با وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبی از عهده‌ی آزمایش برآمد) و آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد. (خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر می‌گیرد).

اگر این امر میسر نشد و امیر مجموعه، شخصی فاجر بود و برادر مسلمانی که به جهاد آمده است، اگر در رها کردن کار با این امیر قدرت و اختیار داشته باشد بدین صورت که اردوگاه تمرین یا جبهه‌ی دیگری که در آن امیر صالح است بیابد، پس در این حالت واجب است که کار کردن زیر امارت آن امیر فاجر را ترک نماید. چون که بدین وسیله دو مصلحت محقق خواهد شد: مصلحت اول؛ تمرینات نظامی نمودن یا جهاد در راه خداوند، زیر نظارت امارت شایسته و صالح و مصلحت دوم؛ تنبیه و تادیب نمودن آن امیر فاجر بواسطه‌ی ترک نمودن و دوری گزیدن از او، زیرا اگر آن امیر ببیند که

^{۸۲} منار السبیل چاپ مکتب اسلامی ۱۴۰۴ هـ ص ۴۸۷ - ۴۸۸
^{۸۳} شرح عقیده‌ی طحاویه، چاپ مکتب اسلامی ۱۴۰۳ هـ ص ۴۲۳

همه‌ی سربازان به خاطر فجور و عصیانش او را رها می‌کنند بدین وسیله از خطایش دست می‌کشد.

همان طور که شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: «و از جمله‌ی آنها اینکه اگر کسی اظهار بدعت و فجور نماید به عنوان امیر بر مسلمانان گمارده نمی‌شود. چنین شخصی لازم است تعزیر و توبیخ شود تا توبه نماید و اگر امکان داشت که با او ترک مراوده شود تا اینکه از کارش پشیمان شده و به سوی الله باز گردد. این کار نیکو خواهد بود، اگر بعضی از مردم نماز خواندن پشت سر او را ترک کنند و پشت سر دیگری نماز بخوانند این کار در انکار منکر تاثیر گذار خواهد بود و این ادامه داده می‌شود تا اینکه توبه کند یا همین طور منعزل و مطرود باقی بماند و یا اینکه مردم بدین وسیله از گناهی مانند آنچه که از او سر زده اجتناب ورزند. این چنین اشخاصی اگر نماز پشت سرش ترک شود در آن مصلحت شرعی وجود دارد. این در حالی است که نماز جمعه و جماعت مأمور هم فوت نگردد.»^{۸۴}

اگر امیر و یا فرمانده فاجر باشد و کسی غیر از او برای احرار این منصب وجود نداشته باشد، یا کار نمودن با غیر از آن فاجر میسر نباشد خواه به سبب عدم آگاهی به وجود شخصی شایسته تر و یا وجود مشقت شدید در ملحق شدن به جبهه و اردوگاهی که در آن امیر شایسته و صالح وجود دارد و به دنبال ترک کردن کار با آن امیر فاجر مصلحت شرعی، که همانا تمرين نظامی یا جهاد است فوت می‌شود، پس کلام و راه حل این مشکل به دو صورت قابل بررسی است که مبتنی بر سؤالی خواهد بود که چنین است: آیا فجور امیر به خودش برمی‌گردد یا این که به مصالح اسلام و مسلمین خدشه وارد می‌کند؟

صورت اول هنگامی است که فجور امیر به نفس خودش است، مانند اینکه مشروب می‌خورد یا مواد مخدر استعمال می‌کند یا در اموال غنیمت دزدی می‌کند و یا در او فسق و بدعت وجود دارد. همراه چنین شخصی علیه دشمن جنگ کردن جایز می‌باشد، تا زمانیکه این فجورش خللی در جنگ علیه دشمن ایجاد نکند و قضیه‌ی جهاد را تباہ نسازد. اضافه براینکه لازم است نصیحت و پند نمودن و تعلیم دادن او که متناسب با حالت باشد استمرار و تداوم داشته باشد به این امید که خداوند احوالش را بدین وسیله تغییر داده و سامان دهد. این چیزی را که ذکر نمودم اصل ثابت شده در اعتقاد اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود، و آن چیزی است که در فقه جهاد مذکور است. و این صورت همان مقصود از قاعده‌ی جنگ نمودن همراه با بر و فاجر است، و فاجر همان کسی است که فجور او در خودش و به خود او برمی‌گردد و ربطی به مصالح اسلام و مسلمین ندارد.

و دلیل جنگیدن همراه با امام فاجر که فجورش فی نفسه است علیه دشمن این است که در زیر بدان اشاره می‌کنیم: ابن قدامه حنبلی می‌گوید: «و همراه هر بر و فاجری پیکار نمودن و جنگ کردن روا

^{۸۴} شرح عقیده طحاویه، ص ۴۲۳

است.» یعنی همراه با هر امام .. از ابو عبدالله (احم بن حنبل) در مورد مردی سؤال شد که می گوید: من جنگ نمی کنم در حالیکه بنی عباس آنرا (غنیمت) می گیرند و می گوید بلکه فیء بر آنان است، عرض کرد: سبحان الله آنان قوم بدی هستند. آنان جاهلانی هستند که از رفتن به جهاد سرباز می زنند و باعث سستی عزیمت و باز نگهداشتن دیگران می شوند.

و گفته می شود: پاسخ دهید اگر همه‌ی مردم بسان شما دست از جهاد در راه خدا بکشند چه کسی باقی می ماند بجنگد؟ آیا دین اسلام از بین نمی رود؟ به نظرتان در این صورت روم چه اقدامی انجام می داد؟ در حالی که ابو داود از ابی هریره روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الجهاد واجب عليکم مع کل أمير برا کان أو فاجر» «جهاد در راه خداوند با هر امیر و فرماندهای واجب است خواه آن فرمانده نیکوکار باشد یا فاجر.» كما اینکه از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر فرمودند: «ثلاث من أصل الإيمان: الكف عن كل لا إله إلا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الإسلام بعمل والجهاد ماض منذ بعثتي الله إلى أن يقاتل آخر أمتي الدجال والإيمان بالأقدار» «سه چیز از اصول ایمان است: عدم تعرض به کسی که لا اله الا الله می گوید بدین صورت که او را با انجام دادن گناهی تکفیر ننماید و او را صرفا به این دلیل که عملی انجام داده از اسلام خارج ننماید، و اینکه جهاد، از زمانی که خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا وقتی که امت من با دجال می جنگد، جریان دارد و به قضا و قدر الهی مؤمن باشد.» برای اینکه ترک جهاد همراه با امیر فاجر منجر به قطع شدن جهاد در راه الله و سلطنت او آیین آنان علنی شود و سبب می گردد که کفار، مسلمانان را ریشه کن کرده و سخن کفر و یا آیین آنان علنی شود که در آن فساد بزرگی است. خداوند می فرماید: وَلَوْلَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بِعَضَهُمْ بِعَضَهُمْ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ (بقره / ۲۵۱) «واگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.»^{۸۵}

در باب تفاضل بین امیر فاجر و امیر صالح، شیخ الاسلام ابن تیمیه سخنی شدیدتر از آنچه ذکر شد را نقل می کند. ابن تیمیه می گوید: «وجود قدرت و امانت هر دو باهم در انسانی کمتر مشاهده می شود به همین دلیل عمر بن خطاب فرمود: «پروردگارا از خشونت و صلابت انسان فاجر و عجز انسان صالح به تو شکایت می کنم.» پس واجب است والی هر حکومت یا ولایت، مناسب با آن حکومت شایسته ترین باشد. و هرگاه دو نفر کاندید آن سمت شوند بدین صورت که یکی از آن دو از لحاظ امانتداری بالاتر و دیگری از لحاظ قدرتمندی سرآمد است، آن کسی انتخاب می شود که برای آن امارت و یا شهر، نفعش بیشتر و ضررش کمتر باشد. به همین صورت در فرماندهی جنگها فرماندهی قوی و شجاعی که در او فجور است بر آنکه ضعیف و عاجز، اگر چه امانتدار است، برتری داده می شود.

از امام احمد بن حنبل سؤال شد: همراه با کدام یک از دو امیر جنگ کرده می شود: امیر قوی فاجر، یا امیر صالح ضعیف؟ امام فرمود: فاجر قوی، قوتش در جهت مصالح مسلمین و فجورش به ضرر خودش می باشد اما امیر صالح ضعیف، صلاحش به نفع و مصلحت خودش است اما ضعفش به ضرر مسلمین می باشد. پس همراه با امیر قوی فاجر، جهاد رواست و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُؤْيِدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ» «خداؤند این دین را تایید و پیروز می گرداند حتی اگر بوسیله‌ی مرد فاجری باشد.» و در روایت دیگر: «بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ» «این دین را بواسطه‌ی اقوامی که بهره‌ی اخروی ندارند یاری می دهد.» اگر همین امیر، فاجر نمی بود، در فرماندهی جنگ و اداره معرکه شایسته تر می بود از کسیکه در دینداری از او صالحتر است در صورتی که آن شخص صالح نتواند جای او را پر کند.^{۸۶}

اگر در سخن سابق امام احمد توجه کرده باشید و اینکه ایشان فجور امیر را مقید کرده به اینکه «فجورش به ضرر خودش باشد» پی به درست بودن تقسیم بندی مبنی بر اینکه، فجور امیر دو گونه است: فجوری که به ضرر خودش است و به نفس خود او برمی گردد و فجوری که به مصالح اسلام و مسلمین ضرر وارد می کند خواهید برد.

امام احمد در مورد صنف دوم می گوید: «نَزَدَ مِنْ پَسْنِدِيَّةِ نَبِيِّنَا أَمَامًا وَ يَا فَرْمَانَدَهُ أَيُّ كَهْ مَعْرُوفٌ بِهِ شَكْسَتَهُ درِ مَعْرَكَهِ وَ پَايِمَالَ كَرْدَنَ حَقْوقَ مُسْلِمَانَانَ استَ بِرَاهِيِّ جَنَگَ عَلَيِّ دَشْمَنَ خَارِجَ شَدَهُ.» شیخ الاسلام در فتوای جنگ با تاتار، جنگیدن همراه با امیر فاجر را ذکر می کند و می گوید: «اگر پیش بباید کسی که با آنان می جنگد شروط آن را کاملاً داراست پس این مقصود از رضوان خداوند است، اما اگر در میان آنان کسی بود که در او فجور و فساد نیت وجود داشت بدین صورت که جنگیدن او برای کسب ریاست است یا اینکه در بعضی کارها بر مسلمین تعدی و ظلم می کند، به طوری که مفسده‌ی ترک جنگیدن همراه با آنان بر دین، از جنگیدن همراه با آنان بیشتر است، در این صورت برای دفع یکی از دو مفسده که بزرگتر است با در نظر گرفتن نزدیکترین آن دو، واجب است همراه با آنان جنگ شود چراکه این امر در اسلام از اصول اسلام است که لازم است آن را مراعات کنیم. و به همین دلیل از جمله اصول اهل سنت و جماعت این است که جائز است همراه با هر فرماندهی جهاد کرد. خواه آن فرمانده فاجر باشد یا صالح، زیراکه خداوند این دین را بوسیله‌ی امیر فاجر یا اقوام بی بهره در آخرت، نصرت و تایید می کند. کما اینکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در آن حدیث مذکور آن را بیان نموده بود.

اگر جنگ کردن با امیران فاجر و یا لشکری که فسق و فجور بر آن غالب است صورت نپذیرد، خارج از دو حالت نیست:

^{۸۶} ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۲۸ ص ۲۵۴، ۲۵۵

۱- یا ترک کردن جنگ همراه آنان که نتیجه‌ی آن از میان رفتن حاکمیت مسلمین و سلطنتی دشمنان اسلام بر مسلمین است که ضرر دنیوی و دینی آن بزرگتر و عظیم‌تر است.

۲- یا جنگیدن با امیر فاجر که بدین وسیله آنچه که ضرر آن عظیم‌تر است دفع می‌شود و بیشتر شعائر اسلام برپا و استوار خواهد ماند. اگرچه همه‌ی شرائی اسلام اقامه نمی‌گردد.

پس در این صورت و صورتهای مشابه آن، جهاد همراه با امیر فاجر واجب است. بلکه بسیاری از جنگهایی که بعد از خلفای راشدین رخ داد بدین صورت واقع شده بود. حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است که می‌فرماید: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيْهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَجْرُ وَالْمَعْنَمُ» «در پیشانی اسبها تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره زده شده است.» این حدیث صحیح، به حدیثی دیگری راهنمایی می‌کند که ابوآدود در سنن خود از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرموده است: «وَالْغُرُو مَاضٍ مُّنْذُ بَعْثَتِ اللَّهِ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدَّجَالَ لَا يُبْطِلُهُ جَوْرٌ جَائِرٌ وَلَا غَدْلٌ غَادِلٌ» «از زمانیکه که خداوند مرا به پیامبری مبعوث نموده تا هنگامیکه که آخرین فرد از امت من با دجال می‌جنگد جهاد جریان خواهد داشت، ظلم و جور ستمگر و عدالت عادل نمی‌تواند آنرا باطل سازد.»

کما اینکه دلالت دارد بر آنچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم به کثرت روایت شده که فرموده است: «لَا تَرَالُ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «پیوسته طائفهای از امت من هستند که برای دفاع از حق (دین اسلام) قتال می‌کنند و بر دشمنان خود چیره هستند، مخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد.» و نصوص دیگری که اهل سنت و جماعت همراه با تمامی طوائف اتفاق دارند که عمل نمودن به این نصوص در جهاد علیه کسی که مستحق جهاد علیه اوست همراه فاجر و نیکوکار واجب است.

از آنچه گذشت پی می‌بریم که مبنای این مسئله، تعدادی از نصوص و قواعد شرعی است که از جمله آنها: قاعده «الضرر الأشد يُزال بالضرر الأخف» یعنی: «ضرر شدیدتر توسط آن ضرر خفیف تراز بین برده می‌شود.» بدیهی است که اگر مسئله این چنین مطرح شود، در نتیجه جهاد دشمن کافر که ضرر او بیشتر و شدیدتر است بواسطه امیر مسلمان اما فاجر که ضرر او کمتر و خفیف تر است دفع می‌شود. این قاعده گاهی این گونه مطرح می‌شود: «يُختار أهون الشررين»^{۸۷} یعنی: «از دو شر، سبکتر آن انتخاب می‌شود.»

حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أُمَّرِيٍّ مَا نَوَى». هرگاه نیت تو خیر و نیک باشد بدین معنا که تلاش کنی آیین خدا برتر و بالاتر باشد، مادامیکه چنین باشی نیت فاسد امیر موجب ضرر تو نمی‌گردد.

^{۸۷} ابن تیمیه، مجموعه فتاوی ج ۲۸ ص ۲۱۲

پس فاجر در اطاعت و فرمانبری از خداوند اطاعت می‌گردد اما در نافرمانی خداوند با او همکاری نمی‌گردد و از او پیروی نمی‌شود، و صادر شدن معصیت‌هایی از جانب امیر دلیلی بر رها کردن تعامل و همکاری با او در جهاد فی سبیل الله نخواهد بود. تمامی این مسائل که ذکر آن گذشت در مورد صورت اول مساله بود و آن زمانی است که جهاد جز همراه امیر فاجر که فجور آن به خودش مربوط می‌شود میسر و ممکن نباشد.

صورت دوم و آن امیری است که فجورش برای اسلام و مسلمین زیان آور است، مانند کسی که به پایمال کردن حقوق مسلمین بدون مصلحت هیچ اعتنا و توجهی نمی‌کند و یا با دشمن در باطن توافق و تبانی کرده و به قضیه‌ی جهاد خیانت می‌کند. پس اگر مفسدہ‌ی خروج همراه او مثل یا شدیدتر از مفسدہ‌ی دشمن باشد با چنین امیری برای رفتن به جهاد خروج صورت نگیرد؛ چون که خروج با این امیر یا ضرر محض است و یا در آن مصلحتی وجود ندارد، مانند کسانی که مردم را جمع و به اسم اسلام و جهاد در راه خدا تحریک می‌کنند. این کارشان یا به خاطر حمایت از حکومتهای سکولار منطقه است و یا برای مقاومت با دشمن خارجی که بالآخره منجر به بر پایی حکومت سکولاریسم کافر می‌شود. مثالهای این موارد در عصر حاضر کم نیست.

ابن قدامه‌ی حنبیل می‌گوید: «احمد بن حنبل گفته است: برای من پسندیده نیست که انسان برای پیکار با دشمن همراه امیر و رهبری خارج شود که به شکست در مقابل دشمن و پایمال کردن و ضایع گردانیدن مسلمین معروف است، اما کسی که لازم است همراه با او علیه دشمن جنگید امیری است که نسبت به مسلمانان شفقت دارد و در جهت مصلحت آنان احتیاط می‌کند. اما اگر فرمانده به نوشیدن خمر و دستبرد به غنایم جنگی معروف است همراه با او جنگیده می‌شود چراکه این فجور و معصیتها به نفس و خود شخص برمی‌گردد، از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤْيِدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ» «خداؤند این دین را تایید و پیروز می‌گرداند حتی اگر بوسیله‌ی مرد فاجری باشد.»

سپس ابن قدامه می‌گوید: «امیر نباید همراه خود کسانی بیاورد که مردم را از جنگیدن باز داشته و آنان را نسبت به خارج شدن با امیر و جهاد و پیکار بی علاقه می‌گردانند، (یعنی به صورت روانی به صفوف خودی لطمه وارد می‌کنند) کما اینکه نباید همراه خود کسانی بیاورد که با حاسوسی کردن برای کفار آنان را علیه مسلمانان یاری کند. باید روشن گردد که مقصود از فاجر در این مسئله کسی است که فسق و فجورش به ضرر و زیان خود اوست به طوریکه جنگیدن جز با او نیز امکان‌پذیر نباشد، اما آن امیر فاجری که فسق و فجور او به ضرر مسلمین است یا به اسلام خیانت می‌کند در این مسئله قرار نمی‌گیرد»

تعدد جماعتها و ضررها تفرق در جهاد

کسی که در میادین مبارزه و جهاد زندگی کرده و از جوانان انقلابی دوری نگزیده باشد و در عمل دعوت یا جهاد گروهی شرکت کرده یا با اهل دعوت و جهاد و جماعت‌های آن اختلاط کرده باشد، می‌داند که ما از نقص و کمبود افراد شجاع، صالح، متقدی و صاحب ورع، یا کسانی که استعداد قربانی دادن و فداکاری در راه خداوند را داشته باشند، رنج نمی‌بریم چرا که در میان مسلمین افراد زیادی وجود دارند که در عهد و پیمانشان با خداوند متعال صادق هستند و زندگیشان را جهت تحکیم شریعت الله و یاری رساندن به مسلمین تخصیص داده‌اند و پیروزی بر دشمن و مرگ در راه خداوند از بزرگ‌ترین آرزوهای آنهاست. اما تنها با سلاح عقیده و اخلاص و اخلاص در آن و حب جهاد و استشهاد و مرگ در راه نصرت دین و مانند اینها دین خداوند پیروز نمی‌شود و دشمن شکست نمی‌خورد.

اگرچه از حیث مشروعیت، کار فردی و کار گروهی مشروع هستند و در صورت نبود جماعتی با منهجی پاک و نشانی مشروع، با استدلال به فرموده‌ی پروردگار «فَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» (نساء /۸۴) در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش) . تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی. به تنها‌ی با دشمن سکولار- صهیونی مهاجم و دست نشاندگان محلی آن جهاد نمودی و تا آنجا که در توان داشتی به دشمنان قانون شریعت الله و مسلمین ضربه وارد نمودی، این کار تو عملی صالح و مشروع است و کسی آن را انکار نخواهد کرد. اما آنچه که کامل‌تر و اصلاح‌تر است و خداوند متعال آن را برای دین و اهل آن می‌پسندد، آن است که قتال و جهاد از کانال یک گروه منسجم یا در قالب یک صف باشد همان‌گونه که خداوند تعالی آن را «صف» نامیده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّاً كَانُوهِمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» (صف / ۴) خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متّحد و یکپارچه در خط و صفت واحدی می‌رزمند ، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

بر مسلمان واجب است که جماعتی را که در راه خداوند متعال جهاد می‌کند یاری دهد. و اشکالی ندارد که به سایر جماعتها نیز کمک کند اما به دو شرط: یکی اینکه این کمک و یاری سپری برای بازنشستن از جهادش نشود. و دوم: اینکه این کمک و یاری او با فعالیت جهادیش متعارض نباشد. و همراه با آن کمک و یاری در نصیحت آنها بر وجوب جهاد تلاش کند.

تعدد جماعتهایی که مشغول کار جهادی نیستند، اشکالی ندارد مگر اینکه برخی از آنها برای برخی دیگر مضر باشند. اما در جماعت‌هایی که مشغول جهاد هستند، تعدد حرام است. چون جهاد جز با قدرت و شوکت برپا نمی‌گردد و تعدد جماعتها شوکت را از بین می‌برد. و در منع تعدد جماعتها بلکه در حرام بودن این کار، دلایل زیادی وجود دارد. از جمله خداوند می‌فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران / ۱۰۳) و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده

نشوید و همچنین می فرماید: **وَلَا تَكُونُوا كَالذِينَ نَفَرُوا وَأَخْتَلُفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** (آل عمران/ ۱۰۵) و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدن و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است . و این قول پیامبر که فرمود: «لاضرر و لا ضرار» ^{۸۸} «در اسلام، ضرر رساندن نه به خود و نه به دیگران وجود ندارد.» و حاکم نیز روایت کرده و این را اضافه نموده است: «من ضَارَ ضرَهُ اللَّهُ، وَمَنْ شَاقَ شَقَّ اللَّهَ عَلَيْهِ» «هر کس ضرر رسان باشد، خداوند به او ضرر می رساند، و هر کس دشمنی کند خداوند بر او دشمنی می گیرد.» پس کدام ضرر برای مسلمانان شدیدتر و کلی تر از تفرقه است؟.

زمانی که مسلمانان به ده ها جماعت تقسیم شوند با چه قدرت و شوکتی، با دشمنشان روبرو شوند؟ و شوکت اسلامی تحقق نمی یابد مگر با دوستی ایمانی مسلمانان با یکدیگر. همان طور که خداوند می فرماید: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيَؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطْبِعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّرَحُمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** (توبه/ ۷۱). مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند، و نماز را چنان که باید می گزارند، و زکات را می پردازند، و از خدا و پیغمبر ش فرمانبرداری می کنند. ایشان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می گرداند . (این وعده خدا است و خداوند به گراف و عده نمی دهد و از وفا بدان هم ناتوان نیست . چرا که) خداوند توانا و حکیم است .

با تدبیر در این آیه درمی یابیم که خداوند امر به معروف و نهی از منکر را بر نماز خواندن و زکات دادن مقدم کرده است. اگرچه آن دو از ارکان پنج گانه اسلام هستند. و شاید سر کار در این باشد که ادای نماز و زکات به تنهایی یا در جمعی کم، امکان پذیر است اما لازمه ای امر به معروف و نهی از منکر، قدرت و شوکتی است که جز با دوستی مسلمانان با یکدیگر کامل نمی شود. جهت هشدار بر اهمیت موالات و دوستی بین مؤمنان، برای برپایی امر به معروف و نهی از منکر، این آیه با صحبت از موالات مؤمنان شروع شده است و امر به معروف و نهی از منکر را بر نماز خواندن و زکات دادن پیش اندخته است و این شبیه قول خداوند است که می فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ** (انفال/ ۷۳) . و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسرگالی با مؤمنان هم رأی و همسنگرند . پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد.

^{۸۸} به روایت دارقطنی از ابی سعید

مؤمنان آنچنان که کافران همیگر را دوست دارند، به یکدیگر محبت نورزنند، فتنه و فساد بزرگی روی خواهد داد. و این بدان خاطر است که کافران دسته جمعی و مؤمنان به صورت تکی با همیگر مواجه می شوند. در نتیجه آنان را می کشند و عذاب می دهند و آنان را در دینشان دچار فتنه می کنند و احکام کفرسکولاریستی را اعلان می کنند. پس چه فتنه و فسادی بزرگتر از این . خداوند می فرماید: **وَلَوْلَا دُفْعَ اللَّهِ النَّاسَ بِعَضَهُمْ بِعَضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** (بقره ۲۵۱) و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد، قتی مسلمانان متفرق باشند، چگونه قدرت لازم برای دفع کافران و فسادشان را پیدا می کنند. پس شکی نیست که مسلمانان با فرقه بازی و تفرقشان، مسئول بخش زیادی از این فساد هستند. خداوند می فرماید: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتُ أَيْدِيكُمْ** (شوری ۳۰) آنچه از مصائب و بلا به شما می رسد، به خاطر کارهائی است که خود کرده‌اید . تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای نیک آنها را از نامه‌ی اعمال زدوده و پاک کرده‌اید) .

اما اگر مثل امروز دولت و حکومت اسلامی وجود نداشت و در برابر تعدد جماعات وجود داشت چکار باید کرد؟ خداوند بهتر می داند، اما به نظر من چاره اینست که جماعت‌های تازه تأسیس به جماعت با سابقه پیشتر ملحق شوند. همچنین بر هر مسلمان واجب است که با جماعت با سابقه همکاری کند، و بیعت با هر جماعت تازه تأسیس باطل است اگرچه از وجود جماعت پیشین بی خبر باشد. و دلیل من برای این موضوع، حدیثی مرفوع از ابوهریره است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کانت بنو إسرائیل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نسي خلفه نبي، ولأنه لا نبي بعدى وستكون خلفاء فتكثرون، قالوا: فما تأمننا؟ قال: فوا ببيعة الأول فال الأول، وأعطوهem حقهم، فإن الله سائلهم عما استرعاهم»«رهبری و زمامداری بنی اسرائیل را پیامبران به دوش داشتند. و هرگاه پیامبری وفات می یافت، پیامبر دیگری بجایش می نشست و همانا پیامبری بعد از من نیست و به زودی بعد از من خلفایی می آیند و زیاد می شوند. گفتند: ای رسول خدا ما را چه دستور می دهی؟ فرمود: شما به بیعت اول وفا کنید، و بعد به آنها حق شان را بدھید و حق خود را از خداوند بخواهید، زیرا خداوند حتماً آنها را از آنچه که سرپرستی آن را بدوش شان نهاده سؤال می کند.»

دلیل منع تعدد امام، جلوگیری از تعدد جماعات است، و این محافظتی است برای وحدت مسلمانان. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیش از یک حدیث این موضوع را بیان فرموده‌اند. از جمله آنچه مسلم از عرفجه به صورت مرفوع روایت می کند: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَّاتُ وَهَنَّاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفْرِقَ أَمْرَهُذِ الْأَمْمَةُ وَهِيَ جَمِيعُ فَاضْرِبُوهُ بِالسِّيفِ كَائِنًا مِنْ كَانَ» «در آینده مشکلات و کاستی‌ها پی درپی می آید پس کسی که بخواهد در کار این امت تفرقه بیندازد در حالی که دور هم جمع هستند، هر کسی که بود او را با شمشیر بزنید.» همچنین به صورت مرفوع روایت شده است که: «مَنْ أَنْتَمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعُ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يَرِيدُ أَنْ يُشْقِ عَصَمَكُمْ أَوْ يُفْرِقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ» «در آن حال که زمام کارتان

به صورت یکپارچه به دست یکی از شمامت، هر کس نزد شما باید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه افکنی در میان جماعت یکپارچه‌ی شما را داشته باشد، او را بکشید» و مسلم به صورت مرفوع از ابی سعید روایت کرده که «إِذَا بَوَيْعَ الْخَلِيفَتِينَ فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا» «هرگاه با دو خلیفه بیعت شد آخریشان را بکشید» در این احادیث که به کشنن سایر امیران امر می‌کند (مادامی که شر او جز با کشتنش دفع نشود) دقت کن، پس او کشته می‌شود اگرچه از خلیفه اول بهتر باشد. به راستی ظهور یک انسان فاضل و بهتر، بیعت منعقد شده با یک انسان خوب (مفضول) را باطل نمی‌کند.^{۸۹}

کشنن خلیفه‌های دیگر در ظاهر ضرر و مفسده است چون انسانی که تمام صفات کمال در او جمع شده است و مستحق مرتبه خلافت است، کشته می‌شود. اما این دستور با هدف دفع ضرر شدیدتر صادر شده است، و آن جدا شدن مسلمانان از همدیگر و تفرق است، و منزلت این مصلحت (اتحاد مسلمانان) برای همه روشن است، و این امر محافظتی است برای حفظ وحدت مسلمانان.

این یک مثال عملی برای تعدادی از قواعد فقهی است. از جمله این قواعد: «خسارت و ضرر خاص به منظور دفع ضرر عام تحمل می‌شود.» و قاعده «ضرر شدیدتر با ضرر خفیف تر از بین می‌رود.» و قاعده «وقتی دو مفسده با هم روی دادند و یکی ضررش بیشتر بود، با ارتکاب مفسده خفیفتر جلو آنها را بگیر» و قاعده «شر کوچک تر را انتخاب کن»

نووی در شرح حدیث سابق ابوهریره گفته است: «وَسْتَكُونُ خَلْفَاءِ فَتَكْثُرُ، قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فَوَا بِبَيْعَةِ الْأُولِيَّاتِ الْأَوَّلِ» در این حدیث معجزه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است و معنی حدیث اینست که هرگاه بعد از یک خلیفه به خلیفه ای دیگر بیعت داده شد، پس بیعت اول صحیح است و واجب است به آن وفا شود. و بیعت دوم باطل است و وفای به آن حرام است. و بر او حرام است که آن را طلب کند، و یکسان است که نفر دومی که منعقد شده است از تعیین نفر اول به عنوان امام، آگاهی داشته باشد یا نسبت به آن جاهم باشد. و فرقی نمی‌کند که آنها در دو سرزمین جدا باشند یا در یک سرزمین، یا یکی از آنها در سرزمین امام باشد و دیگری در جایی دیگر، این همان رأی درستی است که پیروان ما و اکثریت علماء برآن هستند. و گفته شده که بیعت برای کسی است که در سرزمین حاکم، حکم امارت او منعقد شده است. و گفته شده بین آنها قرعه گیری انجام گیرد، اینها هر دو فاسد هستند و علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه جائز نیست در یک زمان با دو خلیفه بیعت داده شود، فرقی نمیکند دارالاسلام وسیع باشد یا نه.»^{۹۰}

ماوردي در «الأحكام السلطانية» گفته است: و صحيح آنست که امامت ازان کسی باشد که پیشتر با او پیمان بسته شده و به او بیعت داده شده است. و ابویعلی در الأحكام السلطانية گفته است: «و اگر

^{۸۹} ماوردي - «أحكام السلطانية» ص ۸
^{۹۰} النووى، صحيح مسلم به شرح نووى، ج ۱۲ ص ۲۲۱، ۲۲۲

بیعت با هر یک از آن دو به صورت انفرادی بود، توجه می شود، اگر سابقه آنها معلوم شد، بیعت با دومی باطل می شود.^{۹۱} به این دلیل تعدد جماعت‌ها را منع کرده اند، چون در آن پراکندگی و تفرق برادران مسلمان و هدر رفتن انرژی هایشان و حزب گرایی و بروز دشمنی و کینه توزی میان مسلمانان وجود دارد. و زمانی که برنامه‌های دشمن علیه اسلام و مسلمانان را به این موارد اضافه کنیم، تمام شرایط لازم برای ازهم پاشی مسلمانان فراهم می شود. و این واقع فعلی مسلمانان است.

مفاسدی که در تعدد جماعت وجود دارد برکسی پوشیده نیست. شاطبی گفته است: «از نظر شرعی توجه به نیت اعمال معتبر است. تمام اعمال یا موافق شرع هستند یا مخالف آن، یعنی یا شرع اجازه انجام آن کار را داده است یا انجام آنرا نهی کرده است. بنابراین مجتهد حکم به انجام یا امتناع از انجام هیچ کاری را نمی دهد، مگر بعد از توجه به هدف و مقصود شخص از انجام آن کار .. و در پایان گفته است دلایل حاکی از آن است که نیت‌ها در مشروعيت کارها معتبر هستند.»^{۹۲}

این در مورد تعدد جماعت در یک سرزمین مشخص بود. اما در سرزمینهای متعدد، ممکن است به تعداد سرزمینها تعدد جماعت نیز داشته باشیم. نووی در صفت طائفه منصورو گفته است: «لازم نیست که حتماً در جایی دور هم جمع باشند، بلکه ممکن است در نقاط مختلف زمین متفرق باشند.»^{۹۳} پس زمانی که به دلیل تعدد سرزمینها، جماعت‌ها نیز متعدد شدند، سپس یکی از جماعت‌ها بر سرزمینی غلبه کرد و امام مسلمانان شد، بر سایر جماعت‌ها واجب است تحت امر آن جماعت درآیند و به سوی آن هجرت کنند و نیروی او را قوت بخشنند، احمد بن حنبل: گفته است: «و کسی که با شمشیر بر آنها غلبه کند، تا اینکه خلیفه شود و امیر مؤمنین نام نهاده شود، در آن صورت برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که در خانه بشیند و امام را نبینند.»^{۹۴} و این چیزی که امام احمد گفته است، به گفته این بطال، اجماع نیز بر آن است.^{۹۵} پس تعدد جماعت‌ها در یک سرزمین واحد درست نیست. ولی احتمال دارد به خاطر تعدد سرزمینها، جماعت‌ها نیز متعدد شود.

اگر چه اتحاد بهتر است ولی اگر چیزی غیر از این شد، حداقل جماعات سرزمینهای متعدد دیگر را در جنبه‌های تخصصی و آماده سازی تجهیزات کمک و تعاون دهد. اما اگر اوضاع غیر از این شد و کمترین افرادی نبودند که جماعات در سرزمینهای متعدد را در زمینه‌های تخصصی و آماده سازی تجهیزات کمک نمایند، و همچنین وقتی در جماعتی عجز و ناتوانی در تغییر اوضاع سرزمین خود تحقق پیدا کرد، پس بر آن جماعت واجب است که هجرت کنند.^{۹۶} و مهاجرت کنند برای کمک به

^{۹۱} المواقفات في أصول الشرعية، چاپ دار المعرفة ج ۴ ص ۱۹۴ - ۱۹۸

^{۹۲} النووى، صحيح مسلم به شرح نووى، ج ۱۳ ص ۶۷

^{۹۳} الماوردى، احکام السلطانية، از ابی یعلی ص ۲۳

^{۹۴} العسقلانى، فتح البارى، ج ۱۳ ص ۷

^{۹۵} النووى، صحيح مسلم به شرح النووى ج ۱۲ ص ۲۲۹

برادرانشان در سرزمینی که گمان پیروزی تغییر اسلامی در آن می‌رود. مگر اینکه امیر آن طائفه قوی، به خاطر مصلحتی شرعی و صحیح به طائفه ضعیف امر کند در جای خود بمانند. همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابوذر چنین امر کرد.^{۹۶}

و اگر جماعتی بر سرزمینی غلبه کردنده و امامی برای مسلمانان برآن گماردند، بر همه واجب است به سوی او هجرت کنند و او را یاری دهند و از او اطاعت کنند. این نظر من بود و خداوند به صواب داناتر است. و لازم به ذکر نیست که فرد اولی که به عنوان امام انتخاب شده است، شرط آن این است که بر حق و پایبند به شریعت اسلام و مجری آن، و مجاهد به منظور چیره کردن اسلام بر سایر قوانین باشد. «خدا ما را به پیروزی و عده داده است و شیطان ما را به شکست. ما منتظریم تا بیینیم و عده چه کسی عملی می‌شود»

آمادگی نظامی و جایگاه آن در شریعت اسلام

ابن تیمیه می‌گوید: وقتی که به خاطر عجز و ناتوانی جهاد رها شده است، واجب است نیروی مادی و معنوی و اسبهای ورزیده آماده ساخت و فراهم آورد، به دلیل اینکه هر آنچه امر واجب جز بواسطهٔ آن به اتمام و کمال نرسد آن چیز نیز واجب می‌گردد. بنابراین آمادگی برای جهاد دو نوع است:

آمادگی ایمانی: که بواسطهٔ شهدتین^{۹۷} و تزکیهٔ نفس محقق می‌شود خداوند متعال می‌فرماید: «يَتُّلُّ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُبَرِّكَهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (الجمعه/۲)

آمادگی مادی: که به وسیلهٔ تمرین و بالا بردن قدرت بدنی، انفاق، تهییهٔ تجهیزات نظامی روز، به کارگیری روش‌های مدیریتی متناسب با نیازهای روز و وضع موجود، استفاده از ابزار تبلیغات به روز شده متحقق می‌شود.

هر چند در مسیر فرقهٔ ناجیه حرکت کردن به معنی ادامهٔ راه گذشتگاه و سپردن آن به اینده گان تا روز قیامت است، اما تمام آمادگیهای ایمانی و مادی ما باید برای یک نسل و متناسب با وضع موجود و نیازهای روز همین نسل برنامه ریزی شود، باید همین نسل وظیفهٔ خودش را در همین عمر کوتاه خود به پایان رسانده و کارنامهٔ خود را با خود ببرد. ما نمی‌توانیم همچون سیدنا نوح بیشتر از نهصد سال به دعوت و تزکیه مشغول شویم چون طول عمر ما با طول عمر ایشان متفاوت است. ما ناچاریم مانند پیامبر خاتم و اصحاب ایشان وارد عمل شویم که در یک نسل علاوه بر تشکیل دولت اسلامی موفق به انهدام دو امپراتوری قدرتمند آن زمان گشتند.

^{۹۶} به روایت بخاری حدیث ۳۸۶۱

^{۹۷} کفر به طاغوت، برائت از مشرکین و شرک = لا اله و به دنبال آن ایمان به الله = الا الله و قرار دادن ولاه و براء در مسیر شرعی آن و پایبند بودن به ضروریات (ایک نعمدو وایک نستین)

اینکه نسل بعدی چکار می کند در حد کنترل و توان ما نیست، همچنانکه صحابه نیز نتوانستند چنین کنترلی بر نسل بعدی داشته باشند، آنها خودشان برای خودشان تصمیم می گیرند؛ ممکن است راه انحراف را بپیمایند و یا بهتر از ما عمل کنند. در هر صورت مهم این است که هر نسلی، و حتی هر شخصی، باید در تلاش باشد که کارنامه‌ی خودش را پربار گرداند و آرزوهای گمان آلود به آینده را رها نموده و قیامت و سرنوشت خود را به ظن و گمان آینده‌ای مجھول واگذار ننماید.

در این بخش با پرداختن به بخشی از آمادگیهای مادی سعی می کنیم سخن گفتن در مورد آمادگی ایمانی را به فصلهای بعدی به تاخیر بیاندازیم. خداوند متعال می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوُّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (انفال / ۶۰) برای (مبارزه‌ی با آنان تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می شود و هیچ گونه ستمی نمی بینید.

در تفسیر این آیه عقبه بن عامر از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که بر روی منبر بعد از قرائت این آیه سه بار فرمود: «الا ان القوة الرمي، الا ان القوة الرمي، الا ان القوة الرمي» آگاه باشید که براستی منظور از (قوه)، تیراندازی است. این تفسیر از جانب رسول خاتم صلی الله علیه و سلم در حقیقت نصی است در برابر کسانی که خیال می کنند ما عمر نوح داریم و ابتدا باید دهه‌اسال و بلکه قرنها به آمادگیهای علمی، اقتصادی، تربیت و تزکیه درونی بپردازیم و دشمنان از علم و دانش و تربیت و مال ما به ترس و وحشت بیافتند و به ما حمله نکنند و... البته وقایع اندلس و سایر سرزمینهای مسلمان نشین واقعیت این توهمند تلخ را به نمایش گذاشته است.

تربیت و تزکیه به عنوان یک واجب و ضرورت در دایره‌ی لا اله- الا الله و آمادگی ایمانی جهاد فی سبیل الله است و به اندازه‌ای است که در خدمت عمل جهادی مسلمین قرار گیرد پاک شدن و تربیت مسلمین زمانی است که عملاً وارد می‌ادینی گردند که قرآن برای آنها نازل شده است. پس بر ضرورت به کارگیری آمادگی ایمانی همراه با آمادگی مادی اختلافی نیست، اما اینکه معنای آمادگی که در قرآن به آن اشاره شده را تنها در آمادگی روحی و ایمانی طولانی مدت محصور کنیم و یا به کار بستن آمادگی ایمانی و روحی وسیله‌ای برای دست کشیدن از آمادگی مادی و تمرینات نظامی شود این چیزی است که نص قرآنی و احادیث نبوی از قبول آن خودداری می کنند و بدین خاطر نمی تواند مورد رضایت ما هم قرار گیرد.

از حدیث به درستی روشن است که قوتی که خداوند متعال برای آماده ساختن آن امر می کند نیرو و قدرت مادی است که شامل سلاحهای مختلف تیراندازی و چگونگی به کارگیری و تمرین نمودن بر روی آن است . خلاصه مطلب این است که اهمیت تمرینات نظامی از آنجا پیداست که یکی از صورتهای آمادگی برای جهاد است و جهاد، راه رهایی مسلمانان از خشم و غضب پروردگار متعال و راه خلاص شدن از زندگی ذلت بار و پستی است که امروز بسیاری در آن به سر می برند.

تمرین نظامی بر هر مسلمان مکلفی که دارای عذر شرعی نباشد واجب است؛ چرا که این تمرین، مقدمه ای از مقدمات جهاد به شمار می رود. و در زمان ما جهاد بر همه می مسلمانان فرض عین است به خصوص هرگاه که کفار بر کشوری یورش ببرند. هم اکنون نیز کفارسکولار خارجی و حکومتهای دست نشانده ای آن بر بیشتر سرزمینهای مسلمان نشین حکمرانی می کنند و تسلط دارند، و علاوه بر آن دو لشکر طاغوت و اهل ایمان در برابر هم صف آرائی نموده اند.

زمانی که جهاد فرض شود، ترک و رها نمودن آن از جمله ای گناهان کبیره می شود آن هم بدليل وعید و تهدید شدیدی است که در این مورد وجود دارد. بلکه از جمله ای هفت مهلكاتی است که حدیث نبوی به آن اشاره دارد. از این جا پیداست که تمرینات نظامی به دلیل اینکه لازمه آمادگی برای جهاد فی سبیل الله است، واجب و ضروری است. آن جهادی که هر آن ممکن است بر مسلمان واجب و فرض گردد و آنچه واجب جز بوسیله ای آن واجب انجام نمی گردد نیز واجب است.

شیخ صناعی در شرح حدیث عقبه بن عامر می گوید: فایده ای که در حدیث وجود دارد این است که قوه در آیه به تیراندازی تفسیر شده است چرا که در عصر نبوی تیراندازی متعارف، و شامل سلاحهای مختلف تیراندازی بود که علیه مشرکین و یاغیان به کار می رفت. همچنین از این حدیث تمرین نمودن تیراندازی استنباط می شود چرا که آمادگی همراه است با عادت نمودن، زیرا اگر کسی تیراندازی بلد نباشد مهیا کننده ای قدرت و نیرو برای جهاد نامیده نمی شود. خداوند متعال می فرماید: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَاَعْدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهُ اللَّهُ أَبْغَاثُهُمْ فَتَبَطَّهُمْ وَقِيلَ اَعْدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» (التوبه/ ۴۶) اگر (این منافقان نیت پاک و درستی داشتند و) می خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می کردند (و مسلح و مجهز در خدمت رسول راه می افتادند) اما خدا (می) دانست که اگر برای جهاد بیرون می آمدند جز زیان و ضرر نداشتند. این بود که (بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت . و بدیشان گفته شد : با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل : بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید)

خداوند متعال ترک آماده کردن ابزار و وسایل جهاد (و از جمله ای آن تمرینات) را از صفات منافقین قرار داده است. و این چیزی است که صیغه ای امر در آیه ای «وَأَعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» امر

وجویی است و آن هم به خاطر مذمتی است که بر ترکش وجود دارد، را تایید و بر آن صحه می‌گذارد. و این مسئله نیز از گفتار پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزوِ مَاتَ عَلَى شَعْبَةِ مِنَ النِّفَاقِ» «کسی که بمیرد در حالی که جهاد نکرده است و نیت جهاد نیز ننموده بر شعبه‌ای از نفاق مرده است.» واضح و روشن می‌شود. و گفتار ایشان که فرموده است: «مَنْ غَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا أَوْ قَدْ عَصَى» «از روش و سنت ما دور است و یا گناهکار است آنکه تیراندازی بیاموزد سپس آنرا ترک کند.»

در شرح این حدیث امام نووی گفته است: «این توبیخ شدید در مورد فراموشی تیراندازی بعد از یادگیری آن، در مورد کسی است که این کار را یاد می‌گیرد سپس بدون عذر آن را ترک می‌کند، که این حالت به شدت مورد کراحت قرار گرفته است.» این وعید در حق کسی است که تیراندازی را یاد می‌گیرد سپس بر تمرین نمودن آن مواظبت نمی‌کند تا اینکه آنرا فراموش می‌کند پس حال کسی که اصلاً آن را نمی‌آموزد، باید چگونه باشد. پس تمامی مسلمانان در ارتش اسلام سرباز هستند و در راستای جهانی ساختن و تحکیم قانون شریعت الله جهاد می‌نمایند.

در مورد تشویق به تیراندازی، احادیث زیادی روایت شده است، از آن جمله سخنی است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ غَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا» «کسی که تیراندازی را بیاموزد سپس آنرا را بدون عذر ترک کند از ما نیست.» به همین خاطر مشاهده شده بسیاری از ائمه و علمای بزرگ مانند احمد بن حنبل و غیره حتی بعد از اینکه به سن پیری و کهولت رسیده بودند تمرین تیراندازی را ادامه می‌دادند، هنگامی که در مورد این تمرینات از آنان سؤال می‌شد یا احساس می‌کردند مردم از کارشان تعجب می‌کنند، جواب مردم را با حدیث نبوی مذکور می‌دادند. از جمله کسانی که تا سن پیری بر تمرین تیراندازی مداومت داشته اند صحابی گرانقدر عقبه بن عامر بود و حدیث مذکور را زمانی عرض نمود که شخصی از استمرار ایشان بر تمرین تیراندازی در سن کهنسالی تعجب کرد و آن شخص کل این حدیث را کامل، از ایشان روایت نمود چنانکه که ذکر آن در صحیح مسلم آمده است.

اگر جهاد در حالت معینی بر زن واجب گردد، آمادگی برای جهاد با تمرین نمودن در به کارگیری اسلحه نیز بر او واجب می‌گردد، و برای این کار کافی است که زیر نظر شوهرش و یا یکی از محارمش و یا زنی تمرین دیده و با چگونگی استعمال اسلحه هایی که در دفاع از خود به کار می‌بندد آشنا شده و دوره ببیند.

درست است که در این زمینه نصی به ما نرسیده اما این امر از تأیید پیامبر صلی الله علیه و سلم مبنی بر دست گرفتن خنجر توسط ام سليم قابل استنباط است. مادامیکه استعمال اسلحه توسط زن ثابت گردد تمرین نمودن بر اسلحه نیز واجب می‌گردد چرا که هر آنچه واجب جز با آن کامل نگردد،

پس آن چیز هم واجب می گردد. اما سن واجب شدن تمرینات نظامی همان سن تکلیف شرعی است که سن بلوغ می باشد به دلیل گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: «رُفِعَ الْقَلْمَ عَنْ ثَلَاثَةِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيقِظَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفْقِيَ» «سه کس تکلیف از آنان برداشته شده است؛ کوک تا اینکه به سن بلوغ رسد، خوابیده تا اینکه بیدار شود، و دیوانه تا اینکه عاقل گردد.»

مشخص کردن بلوغ به سه چیز است: احتلام با ثابت شدن یا سن اما احتلام این است که بچه خودش خبر دهد که او محتمل شده است که مطمئن شدن از این خبر برای دیگران سخت به نظر می رسد. اما ثابت شدن بلوغ زمانی است که موی خشن اطراف فرج بروید و دلیل آن حدیثی است که عطیه القرظی می گوید: «در روز غزوه‌ی بنی قریظه (که به اسارت گرفته شده بودیم) بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدیم ایشان دستور دادند که بنگرنده‌ها که مویش (حول فرج) روییده شده کشته شود و هر آنکه روییده نشده آزاد گردد و من از جمله‌ی آنانی بودم که مویش روییده نشده بود و آزاد شدم.»

اما تشخیص بلوغ از لحاظ سن این است که طفل به سن پانزده سالگی برسد به دلیل حدیثی که نافع از ابن عمر روایت می کند که ایشان گفتند: در روز غزوه‌ی احد در حالیکه چهارده سال بیشتر نداشتیم برای جنگیدن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم ایشان اجازه نداد اما در جنگ احد در حالی که پانزده سال داشتم برای جنگیدن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم که ایشان به من اجازه جنگیدن داد. نافع گفته است: «نَزَدَ عَمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: كَمَا دَرَأَ زَمَانٌ خَلِيفَةً بَوْدَ رَفْتَمْ وَ أَيْنَ حَدِيثَ رَبِرايْشَ تَعْرِيفَ كَرْدَمْ ايشَانَ گَفْتَنَدْ: اينَ حَدِيثَ حَدِيثَ اَسْتَ بَيْنَ بَلْوغَ وَ عَدْمَ بَلْوغَ سَيْسَ بَهْ وَالْيَانَ خَودَ نَامَهَ فَرْسَتَادَ مَبْنَىَ بَرَ اينَكَهَ هَرَ كَهَ بَهَ سَنَ پَانَزَدَهَ سَالَگَىَ رَسِيدَ، بَرِايَشَ حَقَوقَىَ دَرَ دِيوَانَ اَرْتَشَ مَقْدَرَ كَنَنَدَ، وَ هَرَ كَهَ عَمَرَشَ كَمَتَرَ اَيْنَ بَودَ اوَ رَاجِزَهَ خَانَوَادَهَ خَودَ مَحْسُوبَ نَمَايِيدَ.

تمرینات نظامی بر هر مسلمان عاقلی که از نظر بدنی و جسمی سالم و تندrst و دارای حداقل قدرت مادی باشد که بتواند با آن تمرین نماید، زمانی که این شخص به سن پانزده سالگی رسید، تمرینات نظامی بر وی واجب می شود. معنای این گفتار این است که ما تمرینات نظامی را بر مسلمانان واجب کرده ایم پس معیار آزادی و مردانگی و اجازه‌ی والدین و اجازه‌ی طلبکار ساقط می گردد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «وَكَانَ النَّبِيُّ يُبَعِثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَيُعْنِتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً» «هر پیامبری تنها به سوی قوم خود مبعوث می شد اما من به سوی تمامی مردم برانگیخته شده ام.» به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند: «أَمِرْتُ أَنْ أَقْاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» «مامورم با مردم بجنگم تا گواهی دهنده که هیچ معبودی به حق نیست

مگر الله و محمد فرستاده خداست.» و آن هم اجابتی به گفتار الله متعال است که فرمود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَ عَلَى الْدِينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (التوبه/ ۳۳) خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آئینها پیروز گرداند (و به منصه‌ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند.

این نصوص شرعی، بزرگی و عظمت مسئولیتی که در هر نسل بر عهده‌ی مسلمانان نهاده شده است، را روشن می‌کند. پس این موردی کاملاً جدی است و شوخی و مزاحی در آن نیست. تمرين کردن در زمان قدیم برای همه‌ی مسلمانان میسر و آسان بود و آن هم به دلیل ساده بودن سلاح جنگی از لحاظ کمیت و کیفیت بود، اما همراه با پیشرفت اسلحه آن هم با کشف باروت و ظهور سلاحهای کشنده و سنگین، حاکمان ظالم از ترس اینکه مردم آنان را مورد محاسبه قرار دهنده، حمل کردن سلاح و تمرين بر آن را به گروه معینی از مردم که با آنان ولا و دوستی داشتند و ارتضی نامیده می‌شدند، محصور نمودند. و پیوسته باقی مردم از آن محروم بودند.

بلکه علاوه بر آن در بیشتر اوقات مقهور این اقلیت مسلح بودند و برای اینکه مردم این مقهور بودن حقیقی که شامل حالشان شده است را احساس نکنند حاکمان ظالم آنها را غرق تمامی آنچیزی نمودند که آنها را از این امر غافل سازد؛ از کشمکش کردن بر لقمه‌ی عیش و تجارت گرفته تا مشغولیت بر لهو و لعب و موسیقی و سرگرمی، و از مسابقات و رفتن به باشگاههای ورزشی تا نیرنگهای رسانه‌های جمعی و احزاب و انتخابات و رفتن به مجلس و دیگر روشهای شیطانی که برای نیرنگ و گول زدن مردم مدد نظرشان بود.

برای شکست دادن این سیاستهای شیطانی بر هر مسلمان ضروری است که هر فرصتی که تمرين کردن برایش مهیا می‌شود را غنیمت شمارد و لازم است که برای آن سعی و کوشش نماید. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (اسراء/ ۱۹) و هر کس که (دنیای جاودانه‌ی) آخرت را بخواهد و برای (فراچنگ آوردن) آن، تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسانی، تلاششان بی‌سیاس (و بی‌اجر) نمی‌ماند . پس ترک تلاش و سعی در این مورد، به این معنا خواهد بود که آماده کردن ابزار برای جهاد ترک شده است. و این از صفات منافقین است همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعْدَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ أَبْعَاثَهُمْ فَثَبَطَهُمْ وَقِيلَ افْعَدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» (التوبه/ ۴۶) اگر (این منافقان نیست پاک و درستی داشتند) و می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلح و مجهز در خدمت رسول راه می‌افتادند) اما خدا (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز زیان و ضرر نداشتند . این بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت . و بدیشان گفته شد : با نشستگان

(عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید)

بر هر مسلمان واجب است تا به اندازه‌ی حداقل ممکن از تمرینات نظامی برخوردار باشد به دلیل آیه‌ی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» و به دلیل حدیث «وَمَا أَمْرَتُكُمْ بِهِ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». برای محقق ساختن این واجب شرعی بر مسلمانان واجب است تا با همدیگر تعاون و همکاری داشته باشند به دلیل آیه‌ی «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى» و این امر با بازکردن راه برای رسیدن مسلمانان به میادین تمرین و جهاد و یاری کردنشان به وسیله‌ی اموال لازم و سرپرستی خانواده‌هایشان، صورت می‌گیرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در همین زمینه فرمود: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًّا فَقَدْ غَزَّا وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًّا فِي أَهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَّا» «کسی که مجاهدی را برای جهاد مجهز نماید مانند اینست که خود جهاد کرده باشد. و کسی که خانواده مجاهدی را به خوبی سرپرستی کند، مثل اینست که خود جهاد نموده باشد.» در غیر این صورت پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ لَمْ يَعْزُّ أَوْ يُجَهَّزَ غَازِيًّا أَوْ يَخْلُفَ غَازِيًّا فِي أَهْلِهِ بِخَيْرٍ أَصَابَهُ اللَّهُ بِقَارِعَةٍ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «کسی که جهاد نکند یا مجاهدی را برای پیکار در معركه جنگ آماده و مجهز ننماید یا سرپرستی خانواده مجاهد را به خوبی بر عهده نگیرد خداوند متعال در همین دنیا قبل از آخرت او را به عذابی که قارعه نامیده می‌شود مبتلا می‌گرداند.»

تاكيد بر اين معاونت و یاري گري مخصوصاً زمانی است که خودش برای جهاد خارج نشود. خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (البقره/ ۲۸۶) خداوند به هیچ کس جز به اندازه‌ی توانائیش تکلیف نمی‌کند؛ در صورت فقدان سلاح و نبود آن، حداقل تمرین، تمرینات سخت بدنی است که إن شاء الله سود بخش است اگر با نیت صالح باشد که البته ورزشهای سخت بدنی اساس هر تمرین نظامی است که این برای تمامی مسلمانان میسر است به طوری که در یک اتاق تنگ و کوچک و با تعدادی ادوات و وسایل ورزشی ساده امکان‌پذیر است لذا شایسته نیست در این مورد غفلتی صورت پذیرد.

خداوند متعال می‌فرماید: «فُلْ إِنْ كَانَ آباؤكُمْ وَأَبْناؤكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَغَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالُ اقْرَفَتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضُوْهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبه/ ۲۴) بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجاری که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محظوظ باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید. این آیه،

آیه‌ی ابطال عذرهای هشتگانه است، زیرا خداوند متعال این عذرها را برای دست کشیدن از جهاد مقبول ندانسته و نپذیرفته است. و کسی را که به این عذرها دستاویز شود، فاسق نامیده و عده به ضلالتش داده و او را تهدید نموده و می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» همان طور که فرمود: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (الصف / ۵) آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دلهیشان را بیشتر از حق دور داشت و همچنین او را به عذاب و عقاب شدید وعده داده و می‌فرماید: «فَتَرَبَصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» در همین زمینه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إِذَا تَبَيَّنْتُمْ بِالْعِيْنِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيْتُمْ بِالرَّزْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سُلْطَانَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ذَلِّلًا لَا يَنْزَعُهُ حَتَّىٰ تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ».

این عقوباتی که مقدر شده، برای تمامی آنانی است که دست از جهاد می‌کشند و یا فعالیت هایشان در مسیر قتال و فرقه‌ی ناجیه نیست. و هر کسی که هر چیزی را بر طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال برگزیند خداوند او را بوسیله‌ی این عقوبات تعذیب خواهد داد، همان طور که فرمود: «فَلَا تُعَجِّبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أُولَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَعْدِنَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (التوبه / ۵۵) فروزنی اموال و اولاد (یعنی نیروی اقتصادی و انسانی) ایشان، تو را به شگفتی نیندازد. چرا که خداوند می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا بدین وسیله معذب کند (و پیوسته به جمع مال و منال کوشند و همه‌ی عمر در راه نگهداری و پاسداری آن تلاش ورزند، و به خاطر دلبستگی فوق العاده به این امور، خدا و آخرت را فراموش کنند) و در حال کفر جان دهنده و قالب تهی کنند.

پس حب بقاء در میان خانواده و ترس بر اموال و تجارت و ترس از اینکه وظیفه و درس خواندن را از دست بدھیم همه‌ی اینها عذر شرعی محسوب نمی‌شوند، بلکه خداوند متعال همه‌ی این عذرها را باطل نموده است. پس ضرورت دارد که مسلمانان با همدیگر همکاری و همیاری نمایند طوری که اگر کسی از آنان در راه جهاد فی سبیل الله و تمرینات نظامی برای آمادگی آن فارغ شود دیگران کفالت و سرپرستی خانواده‌ی او را بر عهده بگیرند، و این کار را بین همدیگر نوبت بندی کنند چنانکه ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را به سوی قبیله‌ی بنی لحیان فرستاد و فرمود: «لِيَنْبَعِثَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا وَالْأَجْرُ بِيَنْهَمَا» «از هر دو نفر یکی به سوی معركه جهاد حرکت نماید و مالی که دیگری کسب می‌کند را بین خانواده خود و خانواده برادرش تقسیم نماید.» و در روایت دیگر فرمود: «لِيَخْرُجَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ» «از هر گروه دو نفر خارج شود.» سپس به کسی که به جهاد عازم نشود فرمود: «أَيُّكُمْ خَلَفَ الْخَارِجَ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ بُخِيرٌ كَانَ لَهُ مُثْلُ نَصْفِ أَجْرِ الْخَارِجِ.» «هر کدام از شما که به خوبی از خانواده و اموال کسی که در راه الله خارج شده است سرپرستی و مراقبت نماید، نصف اجر مجاهد را کسب می‌کند.»

از جمله عذرتراشی‌های دیگر اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ پِيَامِبَرِ وَكَرِهُوَا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرَقِ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ

کَانُوا يَفْقَهُونَ» (التوبه / ۸۱) (منافقانی که از رفتن به جنگ تیوک سر باز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند، و نخواستند با مال و جان در راه بزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند . تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستن با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید . (ای پیغمبر ! بدانان) بگو : اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه‌ی آتش‌های جهان) است پس نه گرمای شدید و نه سرمای شدید، هیچ کدام عذری برای ترک جهاد محسوب نمی‌شود.

از جمله اعذاری که باطل محسوب می‌شود این گفته است که، متصدیان امور جهادی در سطح اخلاقی و تربیتی و شرعی مطلوب نیستند، به همین خاطر جایز نیست با آنها وارد کار و فعالیت این چنینی شد، جواب این شببه این است که اگر امیر جهاد مردی فاجر باشد و همین طور بسیاری از پیروانش نیز چنین وصفی داشته باشند، لیکن همه‌ی آنها در جهت جنگیدن با کفار حرکت می‌کنند، شرعاً واجب است که با آنان کار شود و با آنها تعاون و همکاری شود، و این امر نزد اهل سنت خود یک اصل ثابت شده‌ای است .

ابن تیمیه در مورد این مسئله می‌گوید: «به همین خاطر در اصول اهل سنت جنگیدن با دشمن پشت سر هر امیری، چه نیکوکار و چه بدکار مشروع شناخته شده است. چرا که خداوند متعال چنانکه پیامبر صلی الله علیه و سلم بدان خبر داده است، این دین را با مرد فاجر و اقوام ناشایست مؤید و موفق می‌گرداند، برای اینکه اگر جنگیدن و جهاد جز با امیران فاجر یا پادگانی که فجور در آن بسیار است اتفاق نیافتد، پس در این صورت ناگزیر به یکی از این دو کار خواهیم پرداخت؛ یا ترک جنگ همراه آنان، که لازمه و نتیجه‌ی آن، پیروزی و سیطره‌ی دشمنان بر سرزمین اسلامی است که این خود بزرگترین ضرر در دین و دنیا است و یا جنگیدن با این امیر فاجر و بدکار که نتیجه‌ی آن دفع نمودن آن کسی است که فجور آن بیشتر و خطرناکتر است، و برپا نمودن بیشتر شرائع اسلام است اگر چه اقامه‌ی همه‌ی شرائع امکان‌پذیر نباشد پس در این صورت و صورتهای مشابه این، جنگیدن در مقابل دشمن واجب است، بلکه بسیاری از جنگ‌هایی که بعد از خلفای راشدین صورت پذیرفت جز بدین صورت واقع نشده است.

منافقین همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم با کفار می‌جنگیدند در حالی که کسی از صحابه پیدا نشد که بگوید: تا زمانیکه منافقین در اردوگاه مومنین هستند ما جنگ نمی‌کنیم، در حالیکه بعضی از این منافقین در غزوه‌ی بنی مصطلق گفتند: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعْزَمِنْهَا الْأَذَلَّ» (منافقون / ۸) می‌گویند : اگر (از غزوه‌ی بنی مصطلق) به مدینه برگشتم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند . عزّت و قدرت از آن خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است،

ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند . و نیز با این که خلفای بنی امیه نمازهای پنچگانه را به تاخیر می‌انداختند کسی نگفت: جنگیدن همراه با آنان روا نیست. مثال برای این موضوع فراوان است.

یکی از بزرگترین چیزهایی که معذورین می‌توانند با چنگ زدن به آن، برادران مجاهد خود را یاری دهند، دعای نصرت برای آنان و دعای شکست برای دشمنانشان است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضُعْفَائِكُمْ» «آیا جز بواسطه‌ی مستمندان و ضعیفانتان یاری و روزی داده می‌شوید؟» و امام نسائی با سند صحیح از مصعب بن ابی وقاص روایت می‌کند که پدرش نظرش بر این بود که او نسبت به دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم دارای فضیلت بیشتری است در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إِنَّمَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِضَعْفِهِنَّا بِدَعْوَتِهِمْ وَصَلَاتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ» «براستی خداوند متعال این امت را توسط دعا و نماز و اخلاص تهی دستان این امت است که نصرت و یاری می‌نماید.»

ابن قیم در قصیده‌ی نونیه‌ی خود که موسوم به الکافیه الشافیه است در یاری رساندن به گروه ناجیه می‌گوید:

«هذا و نصر الدين فرض لازم لا للكفاية بل على الأعيان»
 «نصرت و یاری دادن دین فرض و ضروری است و این وجوب نه وجوب کفایی است بلکه وجوب عینی است و بر هر فردی از مسلمانان فرض است.»

«بید و إما باللسان فإن عجزت فبالتجه و الدعاء بجنان»
 «او این نصرت دادن که فرض عین است یا به قدرت دست است و یا با زبان. اما اگر دست و زبان از این یاری رسانی معذور بودند با روی آوردن به خداوند متعال و خاشعانه دعا نمودن مجاهدین تقویت می‌شوند.»

«ما بعد هذا والله للأيمان حبئ خردل يا ناصر الإيمان
 «ای کسی که یاری رسان ایمانی غیر از این یک مثقال ذره ای ایمان وجود ندارد.»

«بحیاء وجهک خیر مسؤول به و بنور وجهک یا عظیم الشأن
 قسم به ذات تو و بهترین کسی که از او خواسته می‌شود و قسم به نور ذات تو که شأن و منزلت والا و بزرگ است.»

ابن حجر در مورد فریضه‌ی جهاد می‌گوید: «بنا بر تحقیق جنس، جهاد نمودن علیه کفار خواه با دست و قدرت بدنه و خواه با زبان و مال و یا با قلب، بر هر مسلمانی واجب است.»

تبليغات برای هر مسلمان امكان پذير است. مخصوصاً کسانی که به سبب مریضی و یا فقر از رفتن به جهاد معذورند، اين مسئله در حقیقت همان جهاد با زبان است که در حدیث نبوی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «جاهدوا المشرکین بِأموالکم وأنفسکم وألسنتکم» یعنی «با مال و جان و زبان اعليه مشرکین جهاد کنید.»

حسان بن ثابت رضی الله عنه از جمله ی شاعران پیامبر است که به امر و دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم مشرکین را هجو می کرد و عیب آنان را بازگو می کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم به حسان فرمود: «يا حسان أجب عن رسول الله، اللهم أいで بروح القدس» «ای حسان به جای پیامبر جواب بد، خدایا حسان را به واسطه ی روح القدس مؤید نما». و در روایتی دیگر ایشان به حسان فرمود: «اهجهم وجبریل معک» «ای حسان مشرکین را هجو کن که جبریل در نصرت توست.»

کسی که از رفتن به جهاد معذور است بر او لازم است که دیگران را برای رفتن به جهاد تشویق و ترغیب دهد به دلیل آیه ی «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ» (النساء ۸۴) در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش . چرا که وعده نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی . و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما و به دلیل آیه ی «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» (أنفال / ۶۵) «ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز.» این امر بر قادر و عاجز و بر هر مسلمان که برادرانش را برای جنگیدن با مشرکین تحریک کند واجب است و ما در زمان خود نیازمندیم به این آیات بیشتر عمل نماییم که در این کار اجر و ثواب بزرگی است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «مَنْ ذَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ» «کسی که به کار خیری راهنمایی کند مانند انجام دهنده خیر مأجور است.»

خالص و ناصح بودن نسبت به مسلمانان و مجاهدین: این مورد دارای صورتها و وجوده متعددی است که قابل شمارش نیست، از جمله ی این صورتها انتقال اخبار مشرکین و برنامه های آنان به مسلمانان در جهت تحذیر و احتیاط است. همانگونه که خداوند می فرماید: «وَجَاهَةَ رَجُلٍ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنْ النَّاصِحِينَ» (القصص / ۲۰) (وقتی که خبر کشته شدن قبطی پراکنده شد) مردی (که از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود) از نقطه‌ی دوردست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی ! درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به رایزنی نشسته‌اند ، پس (هر چه زودتر از شهر) بیرون برو . مسلماً من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم . در این آیه بر حذر داشتن مؤمنین از مکر و کیدی است که کفار برای مؤمنین سازماندهی می کنند .

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد جهاد علیه مرتدین می گوید: «بر هر مسلمان واجب است تا جاییکه می تواند واجب خود را در این مورد انجام دهد و برای هیچ احدی جایز نیست شناختی که در مورد مرتدین دارد را کتمان نماید، بلکه باید آن را افشا نموده و آن را اظهار نماید تا مسلمانان حقیقت حالشان را بدانند و برای هیچ کس حلال نیست که با آنان در جهت بقاء و ماندنشان در لشکر و ارتش همکاری و تعاون نماید، و برای کسی جایز نیست در مورد آنچه که خدا به رسولش مبنی بر قیام بر ضد مرتدین دستور داده است سکوت اختیار کند، و برای هیچ کس حلال نیست در مورد آنچه خدا به رسولش مبنی بر قیام علیه مرتدین امر نموده است ممانعت کند، چراکه این امر از بزرگترین اسباب امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خداوند متعال محسوب می شود. خدا در قرآن پیامبرش را چنین مخاطب قرار می دهد: «يَأَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظُ عَلَيْهِمْ» (التوبه/۷۳) ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش . این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است! و روشن است که مرتدین در زمرة کفار و منافقین هستند.

بنابراین صورت مشارکت در جهاد برای معذورین و دیگران بسیار زیاد است که در آن منفعت زیادی برای قضیه‌ی جهاد است مانند دعا و انفاق و تبلیغات و تحریک مؤمنان برای جنگیدن علیه دشمن و خالص بودن برای مسلمانان.

همه اینها ی که ذکر شد بنابر توانایی هر فرد، برای صاحبان عذر واجب است . برای درک اهمیت انفاق همین کافی است که انفاق، لازمه و نیاز اساسی جهاد است. برتری مال بر جان و الزام وجود آن برای شروع جهاد، به صورت واضح و صریح در آیات قرآن پیدا است :

. لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَيْرُ أُولَى الْضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضْلَ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ» (نساء/۹۵) (جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه بیزان جهاد می‌کنند . خداوند مرتبه‌ی والائی را نصیب مجاہدان کرده است که بالاتر از درجه‌ی خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد . در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه‌ی بالائی دارند) . خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) و عده داده است . و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است .

. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ» (أنفال / ۷۲) بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانه‌ی خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند.

. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ...» (توبه / ۲۰) کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خداییند، و آنان رستگاران و به مقصد در سندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند

. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات / ۱۵) مؤمنان (واقعی) تنها کسانی‌ند که به خدا و پیغمبر ش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند.

. «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا» (حدید / ۱۰) برجای مانده‌ی آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده‌ی پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

. «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ» (صف / ۱۱) (و آن این است که) به خدا و پیغمبر ش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است

. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه / ۱۱۱) بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند.

این تقدم و پیش آمدن مال بر جان در بیشتر آیات بدليل برتری مال بر جان نیست بلکه جهاد با جان برتر و بالاتر است. اما این مفهوم را می‌رساند که جهاد با جان بدون مال میسر نیست و به همراه آن است که کامل می‌گردد. پس انفاق در راه خدا برای تجهیز و مهیا کردن سپاه ضروری است و جهاد با جان میسر نمی‌گردد مگر بعد از جهاد با مال و اما در آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» ارزش این معامله را خداوند متعال روشن می‌کند که خداوند کالای ارزشمندی را عرضه می‌کند پس بر بنده اش هم لازم است که در مقابل آن ارزشمندترین چیزی که آدمی دارد یعنی جانش را ببخشد، به همین دليل در این آیه جان بر مال مقدم گشته تا بخشش والای خداوند متعال را روشن سازد که با اینکه جان تمامی مخلوقات را مالک است با این وجود جان مؤمنین را در مقابل بهشت معامله می‌کند.

بدين دليل می گویيم که مقدم آمدن مال بر جان در بيشتر آيات برتری ترتیب است، بدين معنی که جهاد با جان محقق نمی گردد مگر بعد از جهاد با مال، اما مقدم آمدن جان بر مال در آیه معامله برتری فضل است . بذل و بخشش در مال، بخششی گرامیست و بذل و بخشش جان، بالاترین و نهايیت بخشش است «إِنَّ اللَّهَ اَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ».

مال جريان دهنده جهاد و ياري رسان لشکر بوده و از جهاد با سلاح مهمتر است ، چرا که با مال است که سلاح تهيه می گردد و با دارا بودن سرمایه مالی است که می توان مردانی با تجهيزات مدرن در اختيار داشت، آن گونه که دشمنان خداوند از آن بهره می برند. با مال است که می توان سپاه را تجهيز نمود و به همین خاطر است که، زمانی که فرمان و اذن برای جهاد داده شد خداوند متعال کسانی را که نمی توانستند از لحاظ مالی خود را تجهيز و آماده کنند با کسانی که بيمار و ضعيف بودند معدور نام برد و پیامبر صلی الله عليه و آله وسلم را نیز که مال و قدرت تجهيز آنان را نداشت با آنان معدور می نامد، آن گونه که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«لَيْسَ عَلَى الْضَّعَافِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى...» (توبه/ ۹۱) بر توانان و بيماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند (و با آن خویشتن را برای جهاد آماده سازند) گناهی نیست (و عذرشان مقبول و جهدانشان مشکور است) هرگاه اینان با خدا و پیغمبرش خالص باشند (و در دینشان شک و شبھهای نبوده و آنچه در توان دارند از خدا و پیغمبرش دریغ ندارند . آنان در این صورت نیکوکارند و) بر نیکوکاران هیچ راهی (برای سرزنش و گناهکار قلمداد کردنشان) وجود ندارد . و خداوند دارای مغفرت بيسمار و رحمت بسيار است

«وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتُوكَ لِتَحْمِلُهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوْلُوا وَآعِنُّهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ» (توبه/ ۹۲) همچنین ايراد و گناهی نیست بر کسانی که وقتی به پيش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی (و به جهاد روانه سازی . ولی) تو گفتی : مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم . ايشان برگشتند، در حالی که چشمانشان از غم (فوت افتخار جهاد) پر از اشک بود (و افسوس می خوردند) چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند .

از طرف ديگر، کسانی که توانابي جهاد با سلاح را ندارند مانند زنان و بيماران، با مال خود می توانند جهاد کنند همانگونه که رسول الله صلی الله عليه و سلم می فرماید: «من جهز غازيا فقد غزا» يعني «کسی که مجاهدی را تجهيز نماید مانند آن است که جهاد کرده باشد.»

يارى ندادن مجاهدان، خود از صفات منافقین است همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنَفِّقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلَلَّهِ خَرَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون/ ۷) آنان کسانيند که می گويند : به آناني که (از مکه به مدینه مهاجرت کردهاند و) نزد فرستادهی خدا هستند ، بذل و بخششی نکنيد و چیزی ندهيد تا پراكنده

شوند و بروند . (غافل از این که) گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هر کس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند) ولیکن منافقان نمی‌فهمند .

«هَأَنْتُمْ هُؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَيْخَلُّ وَمَنْ يَبْخَلُ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللهُ الْعَلِيُّ وَأَئُمُّ الْفُقَرَاءِ وَإِنْ تَشَوَّلُوا يَسْتَبَدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّالَكُمْ» (محمد / ۳۸) آگاه باشد که شما (از سوی آفریدگاران) دعوت به انفاق در راه خدا می‌شوید . بعضی از شما بخل می‌ورزند . هر کس هم بخل بورزد، در حق خود بخل می‌ورزد (وزیان آن متوجه خودش می‌گردد) . زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید . اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهد بود (و از ایثار و فدایکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهد کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهد شد) .

شیخ الاسلام ابن تیمیه فرموده است: «حتی اگر شخص مال حرامی را کسب کرده باشد و بدليل مجهول بودن صاحب آن و یا به دلایل دیگری مانند آن، از باز پس دادن آن مال به صاحب‌ش ناتوان بود و یا حتی اگر مالی نزد او به ودیعه یا رهن و یا قرض وجود داشته باشد، اگر صاحب آن را نشناخت، آن را در راه خدا انفاق کند چرا که این راه صرفش است . و کسی که بسیار گناه کرده است همانا که بهترین و بزرگترین دارو برای او، جهاد است . آنگونه که خداوند سبحانه و تعالی در قرآن‌ش بیان می‌دارد که: «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» و هرکس که می‌خواهد از حرام راهی‌ای یابد و توبه کند و این امکان برایش دست نیافت که آن را به صاحبانش برگرداند، همانا که اینگونه خرج کردن آن (صرف کردن آن در راه جهاد)، بهترین راه برای خلاص گشتن از آن است و با این کار از ثمرات جهاد نیز بی‌نصیب نخواهد ماند . خداوند عزوجل در این آیه روشن می‌سازد که جهاد با مال و جان یکی از اسباب مغفرت گناهان است و انجام دهنده آن در بهشت و جنت الهی وارد می‌شود».

آیه‌ی کامل آن این گونه بیان می‌دارد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَذَلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيَدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَهُ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (صف / ۱۰ - ۱۱ - ۱۲) ای مؤمنان ! آیا شما را به بازگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد ؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید . اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است . (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جوبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار ، واقع شده‌اند . پیروزی و رستگاری بزرگ همین است .

همان گونه که مال می تواند خیر بزرگی برای جهاد باشد می تواند شری باشد که بر جهاد سیطره یابد، به این گونه که از مال برای جهت دادن به عقاید اسلامی و نیز خرید آن و خارج کردن افراد از مسیر و غایت جهاد و کوتاه آمدن از اهداف اصلی جهادیشان، استفاده می کنند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدت ۳ سال در شعب ابی طالب مورد محاصره اقتصادی قرار گرفت و مشرکین مکه با جمع آوری اموال و ثروتشان پیامبر را زیر فشار قرار دادند تا ایشان را مجبور سازند که از دعوتش شانه خالی کند.

از جمله دسیسه های شیطانی برای تسلط بر حرکت های جهادی و نیز پوچ و بی اساس نمودن آن از درون ، مکر و نیرنگ فریب و بی نیاز سازی آنان از لحاظ مالی است. به اینگونه که هرگاه دولت و یا گروهی قصد تسلط بر حرکت جهادی را داشته باشد، اموال کلانی را بدون شرط و حساب و کتابی در اختیار آن حرکت جهادی قرار می دهد و به این ترتیب با این سرمایه ای که در دست حرکت جهادی است پس از مدت کوتاهی حرکت جهادی گسترش زیادی خواهد کرد و پیروانش زیاد می شود.

اینجاست که گروهی که نقش تامین کننده مالی را بر عهده داشت چون می بیند حرکت جهادی دیگر توانایی بی نیازی از این اموال را ندارد، تداوم کمک مالی به حرکت را مشروط به اجرای اوامر و شرایط خود می کنند، وقتی حرکت جهادی این شرایط را می پذیرد به این معنا است که به غلام حلقه به گوشی تبدیل می شود و مجاهدانش به غلامانی تبدیل می شوند که بدون اجازه آن تامین کننده مالی، کاری انجام نمی دهند مگر آنچه که با سیاست تامین کننده مالی همراه و موافق باشد. و عملیات جهادی این حرکت جهادی کمرنگ و فلچ می شود. با این وجود همچنان به شعارهای اسلامی به منظور پنهان کردن عیب های خود ادامه می دهد. خداوند متعال میفرماید: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرُهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنَّ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» (ابراهیم/۴۶) آنان نیرنگ خود را نمودند (و برای جلوگیری از دعوت آسمانی توطئه ها کردند و نقشه ها چیدند) و خدا از نیرنگشان آگاه است ، و شریعت ثابت و استوار (همچون کوه های سر به فلک کشیده ای اسلام) با نیرنگ آنان از جای برکنده نمی شود .

بهترین راه این است که مهمترین راه تأمین مجاهدان همان غنیمت گرفتن از دشمنان شان باشد. به این ترتیب هر طایفه ای نیازهای مادی خود را از دشمنش تأمین می نماید. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «جَعْلَ رَزْقِي تَحْتَ ظَلِّ رَمْحِي» یعنی «رزق و روزی من زیر سایه ای نیزه است.» و نیز می فرماید: «وَأَحْلَتِ لِي الْمَغَانِمَ وَلَمْ تَحْلِ لِأَحَدٍ قَبْلِي» یعنی «غنیمت برای من (و امت من) حلال گشته و حال آنکه پیش از من بر کسی حلال نبوده است.» و نیز می فرماید: «الخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نُوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الْأَجْرُ وَالْمَغْنِمُ» یعنی «بر پیشانی اسب ها تا روز قیامت پاداش و غنیمت قرار داده شده است.» از امهات المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: «لما فُتِحت خَيْرُ قَلْنَاءِ الْآنَ نَشَعَّ مِنَ التَّمَرِ» یعنی «وقتی که خیر فتح گشت، گفتیم: امروز از خوردن

خرما سیر خواهیم شد.» و از ابن عمر رضی الله عنهم روایت شده است که فرمودند: «ما شبعنا حتی فُتِحَتْ خَيْرٌ» یعنی «هیچگاه سیر نشیدیم مگر زمانی که خیر فتح شد.» خداوند متعال می فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا عَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ» (انفال / ۶۹) اکنون از آن چیزی که (از فدیهی اسیران) فراچنگ آوردهاید حلال و پاکیزه بخورید و (دغدغه‌ای به خود راه ندهید، و در همه‌ی کارهایتان) از خدا بترسید . بیگمان یزدان (سبحان نسبت به بندگانی که به درگاه او برگردند) بسیار امرزنده و مهربان است .

پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه با اصحاب خود روز بدر خارج شدند، کاروانی از قریش را که در آن ابوسفیان هم بود و نیز هزار شتر و پنجاه هزار دینار همراه داشتند، به غنیمت گرفتند، ولی خواست خداوند متعال بر این بود که کاروان فرار کند و مسلمانان با گروهی از قریش که برای پس گرفتن اموالشان آمده بودند مواجه شوند، و جنگ در گرفت و آنگاه مسلمانان پیروز شدند و تمام اموال را به غنیمت برندند. بخاری از کعب ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: «لَمْ أَتَخْلُفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا إِلَّا فِي تَبُوكٍ، غَيْرَ أَنِّي تَخْلَفْتُ عَنْ غَزْوَةِ بَدْرٍ وَلَمْ يَعْتَبْ أَحَدٌ تَخْلُفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ يَرِيدُ عِيرَ قَرِيشَ، حَتَّى جُمِعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مَيعَادٍ» «من از هیچ یک از غزوات رسول الله جز غزوه‌ی تبوک، باز نماندم. البته از غزوه‌ی بدر نیز باز ماندم اما با خاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد.» بدین ترتیب تکیه و اعتماد مجاهدان بر توانایی ها و داشته های خود، می تواند آنها را از خطر در دام افتادن در نیرنگ دشمنان و نیز پیروی از کسانی که آنها را تحت فشارهای روحی و روانی قرار می دهند، حفظ کند و آزادی عمل و استقلالشان بدین گونه حفظ گردد.

جهاد و حضور زنان در میدانهای جنگ

در سنن ابن ماجه آمده که: عایشة صدیقه از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که آیا بر زنان جهادی است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: جهادی بر آنان هست که کشت و کشتاری در آن نیست: حج و عمره.

و همچنین عایشة صدیقه از رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه جهاد کردن خواست پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به او گفت: جهاد شما حج کردن است.

در خصوص جهاد زنان اصل آنست که جنگ مسلحانه و حضور او در میدانهای جنگ بر زن واجب نیست، زیرا از جمله شروط جهاد مذکر بودن است، جهاد برای آنها مباح است ؛ اما هرگاه دشمن

بورش آورده و مردها بدون مشارکت زنان توانایی دفاع نداشتند، جهاد بر زنان نیز واجب و فرض می‌گردد.

از نسبیه مادر عماره انصاری رضی الله عنها ثابت شده است که او در جنگ احـد جهـت دفاع از پیامبر صلی الله علیـه و سلم مشارـکـت داشـت و در صـحـیـح بـخـارـی اـز اـنس رـضـی الله عـنـه آـمـدـه کـه گـفـت: هـنـگـامـی کـه مرـدم در رـوز اـحـد اـز اـطـراف نـبـی اـکـرم صـلـی الله عـلـیـه و سـلم پـرـاـکـنـدـه شـدـنـد...

راوی می‌گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سُلیم رضی الله عنـہما را دیدم کـه لـبـسـهـایـشـان رـا بـالـا زـدـه بـوـدـنـد طـوـرـیـکـه خـلـخـالـهـای سـاقـ پـایـشـان رـا مـشـاهـدـه مـیـ کـرـدـمـ. و غـیرـ او (راوی) گـفـته اـنـد: آـنـان مشـکـهـای آـب رـا بـرـ دـوـشـ خـودـ حـمـلـ مـیـ کـرـدـنـ و بـهـ مـرـدـمـ، آـبـ مـیـ دـادـنـ و بـرـ مـیـ گـشـتـنـدـ. باـزـ آـنـها رـا پـرـ اـزـ آـبـ کـرـدـهـ، دـوـبـارـهـ مـیـ آـمـدـنـ و بـهـ مـرـدـمـ، آـبـ مـیـ دـادـنـ. و شـکـیـ نـیـسـتـ کـهـ اـینـ عـلـمـ جـهـادـ استـ.

زن می‌تواند علاوه بر جنگ مسلحـانـه هـمـچـونـ نـسـبـیـه رـضـی الله عـنـہـا در اـمـوـرـ زـیرـ نـیـزـ فـعـالـ باـشـدـ:

- ۱- خدمت کردن به مجاهدین در میدان جنگ مانند مداوا کردن آنها همانطوری که زنان صحابه مجروحین را در جنگ مداوا می‌کردند و آب را به مجاهدین می‌رسانیدند و برخی امور دیگر.
- ۲- صرف کردن مال در راه خدا، زنان می‌توانند با اموالشان در راه خدا جهاد کنند.
- ۳- اطاعت کردن از همسر خود و خوشخبرخوردي با شوهر و همکاري کردن با او در راه نيكى و تقوى.
- ۴- ياد گرفتن علم شرعى و حفظ کردن قرآن.
- ۵- دعوت دادن زنان دیگر در محله و نشر کردن خير ميان آنها و آنها را از شرها و فتنه ها بازداشتـنـ.
- ۶- امر به معروف و نهـیـ اـزـ منـکـرـ کـرـدـنـ.

ابن قدامه مقدسی می‌گوید: «برای وجوب جهاد هفت شرط لازم است؛ اسلام، بلوغ، عقل، حریت، مذکر بودن، سلامتی و امکانات مادی» اضافه بر این شروط دو شرط دیگر وجود دارد که همانا اجازه ی والدین و اجازه ی طلبکار به بدھکار است که جمـعـاـ نـهـ شـرـطـ مـیـ گـرـدـ. البـتـهـ شـرـطـ تـحـقـقـ اـيـنـ نـهـ مـوـرـدـ زـمـانـیـ استـ کـهـ جـهـادـ فـرـضـ كـفـايـيـ باـشـدـ اـمـاـ اـگـرـ جـهـادـ فـرـضـ عـيـنـ شـدـ چـهـارـ شـرـطـ اـزـ شـرـوطـ بـالـاـ سـاقـطـ مـیـ شـوـدـ کـهـ اـيـنـ چـهـارـ شـرـطـ عـبـارـتـنـدـ اـزـ حرـیـتـ، مـذـکـرـ بـودـنـ، اـجـازـهـ یـ والـدـینـ وـ اـجـازـهـ یـ طـلـبـکـارـ.

پس جهاد عينی پنج شرط دارد که عبارتند از: اسلام، بلوغ، عقل، سلامتی و امکانات مالی. با در نظر گرفتن این نکته که اگر دشمن به سرزمین مسلمین حمله کند و آن را اشغال نماید، شرط امکانات

مادی نیز ساقط می شود که در این صورت، شروط مذکور به چهار مورد می رسد و این خود یکی از مواضعی است که جهاد فرض عین می گردد.

علاء الدین کسايی یکی از فقهای حنفی مذهب می گوید: «اگر برای جهاد در مقابل دشمنی که به کشور اسلامی حمله کرده است اعلام عمومی شود در این صورت جهاد فرض عین می گردد و برآحاد مسلمانانی که قادر به جهاد هستند فرض می گردد در مقابل دشمن باشند. دلیل آن هم فرموده خداوند متعال است که می فرماید: «اِنْفِرُوا خَفَّافًا وَتِقْلَافًا» که در این صورت بردہ بدون اجازه ی آقای خود و زن بدون اجازه ی همسر خود و کما اینکه مباح است که فرزند بدون اجازه ی والدین خود بسوی جهاد و معرکه در مقابل دشمن خارج شود.» الرملی یکی از فقهای مذهب شافعی می گوید: «اگر دشمن وارد یکی از مناطق ما شود و مسافت ما و آنان کمتر از مسافت قصر نماز باشد بر اهل آن منطقه دفاع در مقابل دشمن و بیرون راندنشان الزامی می شود و این لزوم حتی بر کسانی مانند انسان فقیر و فرزند کوچک و بردہ و بدھکار و زن که در حالت عادی جهاد برآنان واجب نیست، نیز صدق می کند.»

ابن حزم اندلسی در مسئله ی اجازه ی والدین در جهاد عینی با جمهور فقهاء مخالفت کرده و بیان داشته، در جهاد عینی اجازه ی پدر و مادر معتبر نیست مگر در یک صورت و آن اینکه والدین به سبب رفتن فرزند به جهاد و نداشتن کسی غیر از او، هلاک شوند و از بین بروند. نص کلام ایشان چنین است: «جهاد جایز نیست مگر با اجازه ی والدین، اما اگر دشمن بر عده ای از مسلمانان حمله کند در این صورت بر هر کسی که توانایی کمک رسانی به آنان را دارد فرض می گردد که به فریاد رسی آنان پاسخ مثبت دهد و به سویشان حرکت نماید. فرق نمی کند پدر و مادر به او اجازه بدهند یا خیر، مگر اینکه به سبب رفتن او به جهاد هر دو یا یکی از آن دو تلف شوند و از بین بروند که در این صورت حلال نیست آنها را ترک نماید.»

کسانی که قائل به وجوب جهاد بر زن در تمامی مواضع جهاد عینی هستند، آن را از این قاعده ی فقهی گرفته اند که می گوید: فرضهای عینی بر هر مسلمان مکلف که بالغ و عاقل است واجب است بدون اینکه بین زن و مرد تمایزی باشد، همانطور که امام کاسانی از فقهای احناف و رملی از فقهای شافعی نقل کردنده. و معنایش این است که فراخواندن برای جهاد تمامی مردمی را شامل می شود که در هنگام اعلان جهاد اهلیت مواجهه با دشمن را دارند و برای هیچ کس جایز نیست از رفتن به معرکه سر باز زند مگر کسی که در نرفتنش به جنگ مصالح نگهداری و صیانت از مکان، مردم، اموال در نظر گرفته شود ..

امام مسلم در کتاب صحیح خود از انس رضی الله عنه روایت نموده که گفت: «ام سلیم در روز غزوه ی حنین خنجری را با خود گرفته بود، در آن لحظه ابوطلحه او را دید و گفت ای پیامبر امد سلیم با

خود خنجری حمل می کند پیامبر به ام سلیم فرمودند: این خنجر چیست؟ ام سلیم گفت: این خنجر را با خود گرفته ام که اگر کسی از مشرکین به من نزدیک شود شکمش را بشکافم، پیامبر صلی الله علیه و سلم با شنیدن این سخن خنديند .. از جمله‌ی چنین مواردی کاری بود که صفیه دختر عبداللطلب در غزوه‌ی خندق انجام داد چنانکه این داستان در کتب سیره وارد شده است. و قول به عدم وجوب جهاد بر زن مگر در حالت مشخص، منکر جواز داوطلبانه خارج شدن زن با اجازه‌ی امیر نیست. چرا که امام مسلم از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم هر گاه برای غزوه از مدینه خارج می شدند، ام سلیم و زنانی از انصار با او بودند که به تشنگان آب می دادند و مجروحان را مداوا می نمودند.»

اسباب دوری مسلمین از جهاد

مشروع شدن جهاد در اسلام، در واقع جهت از بین بردن فتنه‌ها و باز کردن راه برای وارد شدن نور اسلام در خانه‌ها بوده است و بارزترین ارungan آن، آوردن امنیت و آسایش و پیاده نمودن عدالت اسلامی در جامعه می باشد، و همین اصل گرانبهای بود که چون توأم با اخلاق، شفقت بر مسلمین و شدت بر کافران بود، سبب شد تا مسلمانان به عزت و سیادت برستند و قله‌های پیروزی را یکی پس از دیگری در اندلس، آفریقا و ماوراء النهر فتح نمایند.

و به عکس، از روزی که از این پله کان پائین آمدیم و میدان را به رقیبان وا گذاشتیم و به حضور تعداد اندکی اکتفا کرده و توجه خاصی به آن مبذول نداشتیم سبب شد تا مصدق گفته پیامبر عظیم الشان اسلام قرار گیریم که فرمودند: چون معامله عینه با هم انجام دهید و دم گاوها را گرفته و به زراعت دل ببندید و جهاد را به خود واگذارید، (در این صورت) خداوند بر شما خواری و پستی را مسلط می کند و آنرا از شما بر نمی دارد تا اینکه دوباره به دین خود (یعنی جهاد) برگردید.

آری دوری ما و امت مسلمه از جهاد، سبب شد تا برگه تاریکی از تاریخ را ورق زنیم و نقش خود را در دنیا از دست داده، و هر نوع ظلم، فساد، فقر، شکنجه و هتك حرمت را به مقدسات و مسلمین ما روا بدارند و ترک جهاد، سرآغاز ظلم ما نسبت به نسل های بعدی است.

اما چه عواملی باعث شد تا از جهاد دور شویم و عشق به شهادت و جهاد را آن چنان که حنظلله‌ها و عمیرها در قلب های خود داشتند از دست بدھیم :

۱- تبلیغات مسموم

امروزه تالیفات و رسانه‌ها نقش موثری را در جوامع ایفا نموده و در خط دھی اذهان عمومی نقش بسزایی را دارا هستند.

دشمنان اسلام از طریق این دو بخش تالیفات و رسانه ها و با برنامه های مختلف و پخش اخبار دروغ و گفتمانها و مقالات غیر سالم از طریق رسانه های مختلف برای هر کشور با زبان رسمی آن منطقه و با برنامه های ماهواره ایی و اینترنتی و غیره از دیرباز در سدد این اند که حب جهاد و شهادت را از میان سینه های نسل جوان برداشته و آنرا غیر اخلاقی، خشونت و تندروی در اسلام معرفی کنند و شهادت طلبی را ضد اسلام و بر خلاف فرهنگ اسلامی تبلیغات می نمایند و بر این بخش از تهاجم خود میلیاردها هزینه کرده و همواره آنرا پشتیبانی و حمایت می کنند و در این راه تا حد زیادی موفقیت بدست آورده اند زیرا توانسته اند تعداد زیادی از جوانان مسلمان را به بیراهه بکشند و کلمات مرموزی چون خونریزی ، تروریزم و خصوصا الفاظی چون تندروی را در اذهان بعضی - حتی قشر علماء و طلاب - جای دهنده که این امر تدبیر و تفقه بیشتر آنان نسبت به تاریخی را خواهان است که اسلام در آن در کنار خالدها به شمشیر زنی می پرداخت و از قطرات خون آن ها می روئید .

۲- محبت دنیا

در حقیقت محور علتها و اساس سستیها در تمام اعمال ، محبت دنیا و ارزش دادن به این متاع چند روزه است . همان گونه که رسول مکرم اسلام می فرمایند : «حب الدنيا رأس كل خطئه » «علاقه مندی به دنیا اساس و پایه هر گناهی است» .

امروزه دلیستگی شدید به دنیا، روشی دین را در دلها کم نور کرده و تلاش شبانه روزی جهت بدست آوردن دنیا آنها را از هر درد و فکری به خود مشغول کرده است و بنابر گفته سیدابوالحسن ندوی : «مال و دارایی بعنوان روح جاری در جسم جامعه بشری قرار گرفته است» .

و پیامبر اکرم در حدیث مشهور «کما تداعی الاكلة الى قصعتها» نقطه ضعف مسلمانان این زمان را در مقابل دشمنان خود دو مورد ذکر می کند که یکی از آنان را «حب الدنيا» معرفی می فرمایند . و براستی که رسول الله راست گفت زیرا که چه بسا کسانی اند که هراس دارند چون به جهاد بروند از قافله زندگی بمعنای جمع نمودن مال و ثروت عقب می مانند و در واقع «و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد فى سبيله» جمع آوری مال، ترس از ورشکستگی تجارت و محبت قصرهای بلند دلها را ربوده است والفاظ «ان بيوتناعوره» در خانه کسی را نداریم و امثال آن همچون منافقان صدر اسلام بر زبانها جاری شده و رها کردن رختخواب های گرم و نرم و روانه به کوههای سرد و ناهموار شدن، طبیعتی جز ایثار رانمی پذیرد .

پیامبر در حدیث (اذا تباعتم بالعينه) به این امر اشاره می کند که معامله، کشت و زراعت و مشغول شدن به دم گاوها باعث می شوند که جهاد ترك شود.

۳- قومیت، وطن پرستی و ملی گرایی

در زمان جاهلیت قبل از اسلام این سخن ضرب المثل بود که «انصرا خاک ظالماً او مظلوماً» برادر، قوم، هموطن و رفیق خود را یاری کن گرچه ظالم باشد یا مظلوم یعنی در هر صورت چه برادرت حق باشد یا ناحق لازم است که او را در مقابل دوّمی کمک کنی این بود معنایی که آنان درک کرده بودند یعنی کمال نژادپرستی و زوال حق پرستی . و چون اسلام آمد، باری دیگر این سخن از زبان پیامبر ارشاد شد که «انصرا خاک ظالماً او مظلوماً» لذا صحابه (رض) تعجب کردند و سوال کردند که : ای رسول خدا مظلوم را یاری می کنیم زیرا که مورد ظلم واقع شده اما ظالم را چگونه یاری کنیم؟ سپس پیامبر اکرم فرمودند : «تمنعوا من الظلم فذاك نصرک ایاه» ظالم را از ظلم نمودن بازدار این یاری تو در حق آن است .

و امروزه کلمات «انصر اخاک ظالماً او مظلوماً» بر اساس دوباره معیار قومیت وطن پرستی و ملی گرایی ترجمه شده و همان معنای زمان جاهلیت و قبل از اسلام باری دیگر زنده شده است .

آری یکی از موانع مهمی که امروزه سدّ حائل بین امت و جهاد را تشکیل می دهد همان مسئله قومیت و وطن پرستی است لذا بر اساس آن فقط معیار طرفداری قومیت و ملیت است که فرد بر مبنای آن حتی بر خلاف مجاهدان فی سبیل الله قدم بر می دارد و بر اساس آن جهاد را مردود و دور از حق می پنداشد و گویا خود را می فریبد .

چه بسا کسانی اند که بر اثر این بیماری خطرناک در راه آن می جنگد، دعوت می دهند و در این راه می میرند و پیامبر اکرم می فرمایند : «از ما نیست کسی که به قومیت دعوت بدهد و از ما نیست کسی که برای قومیت بجنگد و از ما نیست کسی که بر قومیت بمیرد»

ندوی در مورد زبان پرستی و وطن پرستی چنین می نویسد که : این بحرانی قدیمی است که اتحاد کشورهای اسلامی را در گذشته از بین برده و راه را برای نیروهای خارجی باز نموده است و امروزه نتیجه همین بحران را در افغانستان مشاهده نمودیم .

۴- (نفاق) یا دوستی با بیگانگان

در هر زمان دشمنان اسلام به تنها یی رو در روی مسلمانان قرار نگرفته اند بلکه همواره از نیروهای مزدور داخلی جهت شکست دادن مسلمانان استفاده کرده اند و تاریخ اسلام به ما می آموزد که همیشه مسلمان نماهایی در صفوف مسلمین وجود دارند که بنابر اعتقاد فاسد یا بنابر تطمیع از طرف اربابان و یا بنابر محبت و امید جاه و مقام دست به چنین اقداماتی می زند .

آری ! در زمان طلایی رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که عبدالله بن ابی و طرفداران مسلمان نمای وی پنهانی با مشرکین روابط داشتند و او بود که در جنگ احد با سیصد نفر پیامبر خدا و اصحابش را در میدان جنگ تنها گذاشتند و درس نفاق را از خود به جای گذاشت .

رومی ها که در رویارویی با صحابه کرام (رضوان الله علیهم اجمعین) دچار مشکل شدند و در مشوره های خود به این نتیجه رسیدند که آهن را آهن می برد پس باید از عربهای ناراضی و غیرمسلمان بر علیه مسلمانان عرب استفاده کرد و این نظریه با کمال شدت امروزه نیز از طرف دشمنان طرح ریزی می شود و مسلمان نماهای مزدور داخلی آنرا لبیک می گویند.

از نظر شریعت (موالاة مع الكفار) و روابط پنهانی و مساعدت نمودن دشمنان اسلام بر علیه مسلمانان، خروج از دائرة اسلام را در برداشته و فرد مذکور را مباح الدم قرار می دهد ولی چنین افرادی چون بظاهر نماز می خوانند روزه می گیرند و غیره لذا وجود چنین افرادی در صفحه دشمنانی که بظاهر خود را مصلح معرفی می کنند گمان زنی هایی را در میان عموم مردم خصوصاً در میان عوام و افرادی که از علم آگاهی ندارند ایجاد می کند که آنها مسلمان اند، کلمه می خوانند چگونه با آنها بجنگیم و غافل از آنند که دوستی با کفار محارب و مساعدت آنها به هر طریق بنا به تصریح قرآن مجید: **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** (مائده/۵۱) «هر یک از شما که با آنها دوستی کند پس او نیز از جمله آنان است» و بنابر فتاوی صادر شده از طرف علماء ربانی خروج از دائرة اسلام برای این افراد رقم می خورد.

و این نیز یکی از عوامل مهمی است که بسیاری را از جهاد باز می دارد و در واقع جهاد را غیر حقیقی جلوه می دهد و بگمان اینکه این جنگ با مسلمان است خود را از قافله جهاد دور نگه داشته و با این توجیه توخالی دوش خود را از این بار سنگین خالی می کند.

۵- ترس از مرگ

جهاد طبعاً دارای سختیهای زیادی می باشد زیرا معنای لغوی آن نیز این را بیان می کند که جهاد یعنی تحمل مشقات و سختیها و در معنای دیگر یعنی بخرج دادن تمام توان در بدست آوردن مطلوب.

خداآوند متعال نیز چنین ارشاد می فرماید: «قتال بر شما فرض کرده شده در حالی که آنرا دشوار می پندراید و امید است که چیزی را که دشوار می پندراید، خیر شما در آن باشد».

جهاد دارای صحنه های بسیار سختی است که در آن فقط سخن از «فَيُقْتَلُونَ وَ يُقْتَلُونَ» کشتن و کشته شدن است و گاهی موقع مجاهدان راسخ و ثابت را نیز طبعاً بهراس وا می دارد اما آنان از «فاثیتوا» درس گرفته و ثابت می مانند چه برسد به آنانی که ضعف ایمان وجودشان را فرا گرفته و آنانیکه دل بدنیا داده اند و هیچگاه راضی به کشته شدن و مردن نیستند و در واقع می ترسند از مرگ زیرا منتهای آرزوی آنان دنیا و کاخهای بلند آن است و این واژه «ترس از مرگ» را از راستگو ترین انسانها پیامبر اسلام نقل می کنم که ایشان در حدیث معروف: «کما تداعی الاكلة الى

قصعتها» ضعف مسلمانان را از دو مورد یکی (و کراهیه الموت) ذکر می کنند. از میان اسباب ذکر شده دو سبب ذکر شده در حدیث «حب الدنيا و کراهیه الموت» سرلوحه تمام سنتیهای موجود در قبال جهاد و مقابله با متجاوزان است.

این فقط چندی از عوامل و موانع که باعث دوری امت از جهاد شده اند گرچه اینها همه موانع نیستند اما می توان گفت از مهمترین عوامل و موانع به شمار می آیند. لذا باید همه برگردیدم به (حتی ترجعوا الى دینکم) زیرا که پیامبر اسلام پایان ذلت و خواری مسلمانان را برگشتن به جهاد و قدعلم نمودن در برابر هر نوع تجاوز و ظلم ذکر فرموده اند و کیست که از او راستگوتر باشد

اعلام جنگ علیه مشرکین سکولار قریش

مشرکین سکولار قریش تصمیم قاطع گرفته بودند که با تمام توان خود جنگ خانمان سوزی را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تدارک و نبرد سهمناکی را علیه مسلمانان مدینه سازماندهی کنند. به همین دلیل می بینیم سال اول هجرت به طور کلی سال هجوم به کاروان های مشرکین سکولار قریش است. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم هشت سریه (گروه گشت) را تدارک دید و جز یکی از آن گروه هاکه در مقابل هجوم گُرز بن جابر فهری تدارک دیده بود، هفت سریه ای دیگر هجوم به کاروانیان مشرکین سکولار قریش بود و این سریه ها از رمضان سال اول تا رمضان سال دوم هجرت ادامه داشت. ناگفته نماند فرماندهی تمامی این سریه ها را مهاجرین بر عهده داشتند و خود این برنامه ریزی جنگی دارای تحلیل و بررسی ویژه ای است که در چند نکته آن را بر می شماریم:

۱- مبنای پیمان انصار حمایت از پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش در مدینه بود و حال آن که گروه های گشتی، کاروان های قریش را در خارج از مدینه هدف قرار دادند ...

۲- جوانان دعوت اسلامی سیزده سال از روزهای مکه را در ذلیلی و عدم مقابله و پاسخ گویی دشمنان سپری کرده بودند و اینک دوران ذلیلی مکی سپری شده و دوران آموزش نظامی و فرار از ذلت فرا رسیده است.

۳- باید مهاجرانی که زیر فشار مشرکان سکولار مکه دیار خود را پشت سر نهاده و سرزمین غربت را انتخاب کرده بود به مشرکان سکولار درس مهمی می دادند تا ثابت شود که اکنون آنان آوارگان ضعیف و ذلیل نیستند، بلکه هنگام نبرد قهرمانان سهمناک و شکوهمندی هستند که دشمن باید قبل از فرآخواندن آنان به جنگ حساب آنان را در دست داشته باشد ..

۴- مشرکان سکولار قریش می بایست جزای موضع و مرارت بر خوردهای ناعادلانه خود را می چشیدند و می بایست بپذیرند در قبال ظلم هایشان، اینک مسلمانان بر شاهرگ حیات آنان که

عبارة است گذرگاه کاروان های بین شام و مکه چیره شده اند و اینک سرمایه و ثروت آنان در معرض نابودی قرار گرفته و امید و آرزوهایشان با ناکامی مواجه شده است.

استفاده از نیروهای هر قومی بر علیه همان قوم آثار داخلی و خارجی مفیدی برای جریان‌پایی مسلمین در برداشت، از نظر داخلی دشمنان را در برابر نیرویی داخلی قرار می داد نه خارجی، و از اتحاد آنها بر اساس خون و قبیله گری ممانعت به عمل می آورد و جنگ برای دشمنان به جنگی داخلی شبیه بود تا جنگی که از خارج بر آنها تحمیل شده باشد.

اجازه‌ی جنگ مسلحانه بر علیه سکولاریستها از جنبه‌ی نظری و عملی

پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم قبلًا اجازه‌ی جنگ و مبارزه‌ی مستقیم نداشت و به او فرمان رسیده بود که مردم را به سوی خدا فراخواند، بر اذیت و آزارها شکیبا باشد و از نادانان درگذرد. سکولاریستهای قریش پیروانش را به ستوه آورده و دین آنها را در معرض فتنه قرار داده و برخی را از دیار خود تبعید کرده بودند. بنابراین بعضی در دین دچار فتنه می شدند و برخی به دست آنان عذاب می چشیدند و برخی از آنها گریزان و به سرزمین حبشه یا مدینه هجرت کردند و هر یک از یاران پیامبر خاتم به شیوه‌ای گرفتار بودند.

زمانی که سرکشی سکولاریستهای قریش از حد گذشت و کرامت و احترامی را که خداوند برای آنان تعیین کرده بود انکار و پیامبرش را تکذیب نمودند و نسبت به بندگان خدا که آیین یکتاپرستی را انتخاب و رسالت محمد را برگزیدند و به ریسمان دین اسلام چنگ زدند، ظلم و ستم روا داشتند، خداوند متعال اجازه جنگ و انتقام از ستمکاران و تجاوزگران را به پیامبرش داد و چنان که عروه بن زبیر نقل کرده است اولین آیه ای که پیرامون اجازه‌ی جنگ و حلال شدن خونریزی و کشتار نازل شده، آیه‌ی زیر بود :

«أَذِنْ لِلَّهِيْنَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بِعَضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُدْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ » . (حج / ۳۹-۴۱)

«به کسانی که بدانان ظلم شده رخصت جهاد داده شده است، و البته خداوند بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند و گناهی نداشتند جز اینکه می گفتند : "پروردگار ما خداست" و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آنها در آنها بسیار بردۀ می شود، سخت ویران می شد و همانا خدا به کسی که دین او را یاری کند، یاری می دهد، چرا که خدا بسیار نیرومند و شکست ناپذیر

است. همانا کسانی که چون در زمین به آنان قدرت بدھیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهنند و مردم را به کارهای پسندیده فرا می خوانند و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست».^{۹۸}

به گفته‌ی قرآن هدف از حلال کردن جنگ این بود که بدون هیچ جرم و گناهی بر مسلمان ظلم و ستم می شد و آنان چنانچه پیروز می شدند، نماز برپا می داشتند و زکات می دادند و مردم را به کارهای پسندیده فرا می خوانند و از کارهای ناروا باز می داشتند.^{۹۸}

در این باره نیاز به توضیح نیست و پیمان عقبه‌ی دوم مرز بین مرحله‌ی رویارویی با سخن و رویارویی با سلاح بود و مقایسه‌ی بین این دو پیمان (عقبه‌ی اول و دوم) انتقال مرحله به مرحله‌ی حرکت اسلامی را برای ما روش می کند.

و اکنون در اینجا ناگزیریم که درباره‌ی موضوعی به تحقیق و بررسی پردازیم که سؤال برانگیز و زمینه‌ی اختلاف است. خداوند متعال در سوره‌ی برائت، جهاد را واجب و حکم نهایی آن را صادر نموده است، پس چنانچه احکام نهایی پیرامون جنگ در اسلام از روز نزول تا قیامت ادامه دارد، آیا امروز برای انتظار کشیدن مجوز جنگ جایی مانده است؟ در زمان خود مرحله‌ی مکی سپری شد و مرحله‌ی جایز بودن جنگ آغاز گشت و خداوند هم فرموده است: «أَلَيْهِمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّتُ وَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةٌ وَ رَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامُ دِيَنًا...». (مائده/ ۳) «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را برای شما به عنوان یک آیین برگزیدم...»

تمام احکام اسلامی ثابت، مداوم و نهایی که اجرای آنها منوط به وجود حاکم یا رهبر مسلمانان است، مانند «حدود» و «قصاص» در غیاب رهبر مسلمان منسخ نیستند، بلکه از جنبه‌ی نظری و تئوری زنده و پایرحا هستند و چنانچه مسلمانان آنرا ترک کنند، گناهکار محسوب می شوند. اما از نظر عملی جامه‌ی عمل پوشاندن به آنها در گرو حکم اسلامی است و آن هم از یک تشكل و یا در صورت وجود دولتی اسلامی، توسط حکومت مجری قوانین اسلامی (بر اساس هر مذهبی از مذاهب اسلامی که باشد) بر می خیزد که بیرق جهاد را بر دوش گرفته و بر دشمنان پیروز شده و مجری احکام اسلامی است.

پس احکام جنگ، قصاص و حدود، مرتبط به وجود جماعت و فرمانروای مسلمان و شرایط قوی یا ضعیف آن است. «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقْلَمُوا الصَّلَاةَ وَ إِنْتَوْا الزَّكَةَ وَ أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَاوا عَنِ الْمُنْكَرِ».

پس باید ابتدا قدرت اجرایی حکومتی وجود داشته باشد تا پیام نماز و مبانی اقتصاد، زکات و تشکیلات امر به معروف و نهی از منکر به صورت منظم و گروهی و تشکل یافته به کار بیفتند. اجرای امور به شیوه‌ی فردی به جای خود باقی است و عجز و ناتوانی در آن وجود ندارد لیکن اجرای اجباری و مطلق آن بر تمام مردم مشکل است. و به هر اندازه مسلمانان به امکانات و توانایی اجرایی دست یابند، به همان اندازه قادر خواهند بود که احکام اسلامی را اجرا نمایند. به همین دلیل ابتدائی ترین وظیفه هر مسلمانی از میان برداشتن ام الفسادی به نام طاغوت و حکومت غیر اسلامی و تشکیل دولت اسلامی است و این هم از آسمان نازل نمی‌شود واژه‌میں هم نمی‌روید بلکه بر روی لشه و خون مخلصین ساخته می‌شود.

اصول کلی سیاست جنگی پیامبر پیامبر خاتم

پیامبر در استراتژی «جهاد» نیز توحید را به عنوان هدف منظور دارد، چرا که در اصل جهاد در اسلام برای دفاع از توحیدی است که به عنوان حق خداوند بر بندگانش می‌باشد.^{۹۹}

به همین دلیل پیامبر خاتم ابتدا از استراتژی دعوت استفاده می‌نمود. در صورتی که این استراتژی کارگر نمی‌افتد از تهدید استفاده می‌کرد و در صورتی که تهدید نیز کارساز نمی‌شد در دوران مدنی اقدام به جنگ مسلحانه می‌نمود. پیامبر در سیزده سال نخست تنها از استراتژی دعوت و تهدید استفاده نمود چرا که تا این مدت از قدرت لازم برخوردار نگردیده بود اما وقتی توان نظامی خود را بالا برد شروع به تهاجم نظامی کرد. پیامبر با این که رسالت خطیر پیام آوری را به دوش داشت از تجربیات نظامی و کارданی نظامی نیز بی‌بهره نبود. او شیوه‌ی جنگ و رهبری جنگ به شیوه‌ی شورائی را به خوبی می‌دانست.

در جهاد :

^{۹۹} حسین علی منتظری، فقه الدوّله الاسلامیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۴۰۲ هـ ق ج ۲، ص ۷۱۴

- رعایت کامل و بکارگیری اصول نظامی
 - تجهیز نیرو و تهیه مقدمات جنگ
 - اطلاعات و ضد اطلاعات
 - حذف ائمه الکفر و مجریان جنگ روانی
 - ایمان ، توکل و امداد الهی
 - دیپلماسی فعال در حین جنگ (انعقاد قرارداد و پیمان با قدرتهای بی طرف، خشی کردن نیروهای مخالف و ممانعت از اتحاد آنها، مذاکره در حین جنگ)
 - ملاحظات سیاسی داخلی در زمان جنگ (حفظ وحدت داخلی و استفاده از تمامی جناحهای متعدد داخل جامعه اسلامی)
 - ابتکار عمل و قاطعیت
 - حمله به نقاط حساس اقتصادی و ایجاد فشار اقتصادی، ضروری می باشد .
- اصول سیاست جنگی پیامبر عبارت بودند از:

رعایت کامل اصول نظامی از قبیل : وحدت فرماندهی (با محوریت پیامبر)، تامین، تمرکز بر دشمن اصلی، سادگی در ابلاغ دستورات و فرمانها، هدف مشخص، غافلگیر کردن و غافلگیر نشدن، جا به جایی صحیح نیروها، صرفه جویی در نیروها، به کارگیری تعرض و پرهیز از تدافع مگر در موقع اضطراری .

- تجهیز نیرو و سلاح : مانند آماده سازی نیروهای قوی انسانی و آماده سازی منجنیق، شمشیر، زره، اسب، کندن خندق، ساختن دیوارهای زخیم، غذا و...

- اطلاعات و ضد اطلاعات: حفاظت از اطلاعات و دسترسی به اطلاعات دو چیز عمدی بود که پیامبر در جنگ ها از آن ها سود می برد. در جنگ خندق وقتی پیامبر شنید که یهود بنی قریظه با مشرکین هم پیمان شده اند «سعد بن معاذ» و «سعد بن عباده» را برای بررسی خبر به میان آنان فرستاد، اما از آنان خواست تا در صورت صحت خبر، آن را به صورت رمز به پیامبر بگویند تا در میان مسلمانان ایجاد وحشت ننماید و آنان نیز چون خبر را صحیح یافتند به صورت رمز به پیامبر صلی الله عليه وسلم گفتند «عضل و القاره.»

- به کار گیری تدبیر و اصول نظامی: مثل مشورت در امور نظامی با فرماندهان و مأمور نظامی : چنان چه نقل شده است که "در جنگ بدر چون پیامبر خواست در سر اولین چاه آب منزل کند، «حباب بن منذر» گفت آیا این حکم خداست یا مصالح جنگی؟ و چون پیامبر فرمود: مصالح جنگی،

حباب گفت: پس دستور دهید تا آخرین چاه پیش رویم و در آنجا منزل کنیم و چاههای سر راه را پر کنیم تا دشمن از آب محروم شود، و پیامبر نیز فرمود رأى صواب و درست همین است.

یا مثلاً در فتح مکه وقتی ابوسفیان به همراه عباس نزد پیامبر آمد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم به عباس فرمود وی را روی دماغه کوه نگاهدار تا لشکر خدا را ببیند و از برابر وی دسته دسته سپاه اسلام عبور نمودند تا نوبت به مهاجرین و انصار رسید که فقط چشم ایشان از میان اسلحه و آهنه که داشتند بیرون بود.

- **حذف مخالفین توطئه گر:** «کعب بن اشرف» از بزرگان یهود بنی نصیر که با سروden اشعاری مردم را بر علیه پیامبر تحریک می‌نمود برای تحریک مسلمانان اشعار عاشقانه‌ای نسبت به زنان مسلمان می‌سرود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم «محمد بن مسلمه» و چهار نفر دیگر از قبیله اوس را مأمور کرد تا وی را از میان بردارند، و همین سرنوشت نیز درباره «سلام بن ابی الحقيق» از دیگر سران، توسط پنج نفر از قبیله خزرج جاری شد و «عمرو بن عیاش» از یهود بنی نصیر که تصمیم داشت پیامبر را بکشد به گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم توسط «یاسین» پسر عمویش به قتل رسید.

- **ایمان، توکل و امداد های الهی:** یکی تاكتیک های جنگی پیامبر تقویت نیروی ایمان در سربازان بود. پیامبر خاتم به سربازان بشارت امداد های غیبی و بهشت را می داد و از این طریق به سربازان روحیه می بخشید.

نیروی ایمان رزمندگان علاوه بر اینکه باعث افزایش قدرت ایشان می‌شود، امداد الهی را نیز به دنبال خواهد داشت و این وعده حتمی خدا است که اگر مؤمنین او را یاری دهند او نیز آنان را یاری خواهد کرد.

- **دپلماسی فعال در حین جنگ:** پیامبر در کنار جنگ از تحرکات سیاسی نیز بهره می برد چرا که تنها جنگ سرنوشت سیاسی را تعیین نمی کند بلکه سیاست است که سرنوشت جنگ را تعیین می نماید. لذا پیامبر با انعقاد پیمان های سیاسی با قدرت های بی طرف می خواست که :

. خطر حمله قدرت های دیگر را دفع نماید

- از ادامه جنگ و ریختن خون بیش تر جلوگیری شود

- مانع اتحاد دشمن با سایر قدرت ها گردد

- از قدرت تدافعی و تهاجمی دشمن بکاهد

چنان چه " قبیله خزاعه از جمله قدرت‌های بی‌طرف بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنها در جنگ و صلح استفاده بسیار نمود. پیامبر برای شکست دشمن از سیاست تخاصم خودی نیز بهره می‌جست و می‌کوشید تا جبهه دشمن را دو نیمه نموده بخشی را علیه بخش دیگر بشوراند و در نتیجه خود از آن استفاده نموده ضربه آخر را به دشمن وارد نماید." پیامبر، «تعییم بن مسعود» که از بزرگان قبیله سکولار غطفان بود و تازه مسلمان شده بود را مأمور ساخت تا ضمن مخفی نگاه داشتن اسلام خود، در صفوف دشمن اختلاف افکند و او با درایت فراوان با یک دیپلماسی مؤثر می‌توانست این مهم را انجام دهد.

۱۰- ابتکار عمل و قاطعیت:

از ویژگیهای بارز پیامبر صلی الله علیه وسلم ابتکار عمل ایشان در صحنه سیاست خارجی بود . سعی پیامبر بر آن بود تا از موضع برتر و غیر افعالی با مسائل بروخورد نمایند . توالي جنگ های پیامبر نشان می دهد که موضع ایشان یک موضع هجومی بوده است که هر گونه ابتکار عمل را از دشمنان سلب می نموده است . هر گاه به پیامبر خبری مبنی بر قصد حمله یکی از قبایل به مدینه می رسید، پیامبر قبیل از اینکه منتظر هجوم دشمن باشند، تا حمله وی را دفع نمایند، خود به جنگ او می رفتند و حتی الامکان سعی می نمودند تا خطر حمله را در نطفه خفه نمایند .^{۱۰۰}

به عنوان مثال، با اینکه هنوز هفت روز از پایان جنگ بدر نگذشته بود، چون به مدینه خبر رسید که بنی سلیم قصد حمله به شهر را دارند پیامبر همراه با مسلمانان به قصد جنگ با بنی سلیم از مدینه خارج شدند^{۱۰۱} و یا در سال پنجم هجرت چون پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدند که اعراب دومه الجندل قصد حمله به مدینه را دارند خود با جمعی به سوی دومه الجندل حرکت کردند طوریکه وقتی پیامبر به آنجا رسیدند دشمن فرار کرده بود^{۱۰۲} و پس از غزوه ذی قرد نیز چون پیامبر شنیدند بنی المصطلق قصد حمله به مدینه را دارد به سوی آنها حرکت کرده و جنگ سختی در گرفت و آنها را شکست دادند^{۱۰۳}.

این ابتکار عمل در تمامی مراحل به چشم می خورد ، حتی در برخورد های خارج از شبه جزیره پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از عمره القضا - در جمادی الاولی سال هشتم - لشکری مرکب از سه هزار نفر به موته از سر حدات شام برای جنگ با رومیان فرستاد^{۱۰۴} و یا در هشتم شوال پانزده

^{۱۰۰} سعید جلیلی ، سیاست خارجی پیامبر (ص) ص ۱۱۵

^{۱۰۱} ابن هشام ، سیره النبی ، سیده‌هاشم رسولی ، اسلامیه ، تهران ۱۳۴۸ ، ص ۷۳

^{۱۰۲} همان ، ص ۱۵۲

^{۱۰۳} همان ، ص ۱۵۱

^{۱۰۴} همان ، ص ۱۹۵

روز پس از ورود به مکه با سپاهیان خود و دو هزار جنگجوی قریش بیرون آمدند^{۱۰۵} و پس از شکست هوازن، پیامبر عزم طائف نمودند.^{۱۰۶}

حتی در سخت ترین شکستهایی که پیامبر متحمل شدند باز هم ابتکار عمل را در دریبوحه جنگ نیز دست داشتند واز موضع قدرت برخورد می نمودند. به عنوان مثال، جنگ احد روز شنبه ۱۵ شوال بود، پس از اینکه مشرکین از احد کوچ کردند رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) علی(رضی الله عنہ) را به دنبال آنان فرستاد و به او فرمودند: به دنبال انها برو و بین قصد حمله به مدینه را دارند یا خیر و اگر چنین قصدی داشته باشند به خدا سوگند به جنگ آنان خواهم رفت.^{۱۰۷} و فردا آن روز- یکشنبه ۱۶ شوال- از طرف پیامبر اعلام شد که هر کس دیروز در جنگ احد حاضر بوده باید آماده حرکت به سوی مکه و تعقیب دشمن شود.^{۱۰۸} این حالت در جنگ خندق نیز وجود داشت وقتی پیامبر از جنگ خندق برگشتند ظهر همان روز جبرئیل به نزد پیامبر آمده و گفت: فرشتگان هنوز سلاح بر زمین نگذارده اند پس به سوی بنی قریظه برو، و پیامبر دستور حمله را صادر فرمودند.^{۱۰۹}

اما انچه به ابتکار عمل پیامبر جدیت و جلوه خاص می بخشید قاطعیت پیامبر در اجرای اهداف و برنامه ها بود. آنچنانکه گفته شد پیامبر سعی می نمود تابا انعقاد قرارداد و پیمان با قبایل از اتحاد آنان بر علیه مسلمانان جلوگیری نماید و حتی در دفاع از هم پیمانان خویش جدیت به خرج می دادند. اما در عین حال پیامبر همان گونه که در متن قرارداد ها ذکر می کردند. تحمل پیمان شکنی را نداشته و با متخلفین به سختی برخورد می نمودند.^{۱۱۰}

خیانت بنی قریظه در زمانی که تمامی دشمنان بر علیه پیامبر متحد شده بودند چیزی غیر قابل گذشت و اغماض بود. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) هنوز از جنگ خندق برگشته بودند که ظهر همان روز قصد جنگ با بنی قریظه را نمودند، جنگی که نتیجه آن کشتن ۶۰۰ مرد یهودی بود.^{۱۱۱} این خبر برخورد و قاطعیت در دیگر برخوردهای پیامبر نیز مشهود است. در نامه ایشان به (جیفر و عبد پسران جلندي از شیوخ عمان) آمده است:

وان ابیتما ان تقدرا بالاسلام فان ملککما زائل عنکما. اگر از اقرا به اسلام خودداری کنید همانا پادشاهی شما نابود خواهد شد.^{۱۱۲} و یا چون (زیاد بن جمهور لخمی) از ایشان به ناحق درخواست هدیه و.....

^{۱۰۵} همان، ص ۲۵۱

^{۱۰۶} همان، ص ۳۰۲

^{۱۰۷} همان، ص ۱۱۷

^{۱۰۸} همان، ص ۱۲۳

^{۱۰۹} همان، ص ۱۷۳

^{۱۱۰} مثل عهد نامه با مردم ابله که در آن آمده است هر کس فتنه انگیزی کند مالش جانش را حفظ خواهد کرد.

^{۱۱۱} ابن هشام ، سیره النبی ، ص ۱۷۸

^{۱۱۲} محمد حمید الله ، الوثائق ، مهدوی دامغانی ، تهران ، انتشارات بنیاد ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۲۴

می نمود پیامبر در نامه شدید اللحنی به وی نوشتند: فرستاده تو پیش من آمد واز خواسته های خود چیزی را پیش من ندید و هرگز از این جهت عذر خواهی نمی کنم.^{۱۱۳}

پیامبر سعی می نمودند تاسر فرصت خائنین را به سزای عمل خویش برسانند و حتی الامکان سعی می نمودند تادر یک زمان در دوجبهه درگیر نشوند. اما چون از جبهه ای فراغت می یافتند بی درنگ جبهه دیگر را می گشودند. آنچنانکه پس از پایان جنگ خندق، به سراغ جنگ با بنی قریظه رفتند و یا بنی لحیان که با خیانت به پیامبر باعث فاجعه رجیع شده بودند پیامبر ۶ ماه پس از جنگ با بنی قریظه به سراغ آنها رفتند^{۱۱۴} این شیوه در برخوردهای فردی نیز وجود داشت مثلا، چون یهودیان مدینه نزد پیامبر آمده و از غافلگیر کشته شدن کعب بن اشرف شکایت کردند، پیامبر با قاطعیت هر چه تمامتر فرمودند: هر یک از شما که چنین کند پاداشی جز شمشیر نخواهد داشت.^{۱۱۵}

بدین سان از سیاست های جنگی پیامبر این بود که هر حرکتی را در درون خفه می ساخت و پیش از آن که دشمن بخواهد بر پیامبر حلمه نماید خود لشکریان را آماده می ساخت و به مقابله می رفت. چنان چه پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از عمره القضا - در جمادی الاولی سال هشتم - لشکری مرکب از سه هزار نفر به موته از سر حدات شام برای جنگ با رومیان فرستاد و یا در هشتم شوال، پانزده روز پس از ورود به مکه با سپاهیان خود و دو هزار جنگجوی قریش بیرون آمدند و پس از شکست هوزان، عزم طائف نمودند.

یا :

جنگ احد روز شنبه ۱۵ شوال بود، پس از اینکه مشرکین از احد کوچ کردند، رسول خداصلی الله علیه وسلم، علی بن ابی طالب را به دنبال آنان فرستاد و به او فرمود: به دنبال آنها برو و بین قصد حمله به مدینه را دارند یا خیر و اگر چنین قصدی داشته باشند به جنگ آنان خواهم رفت.

- فشار های اقتصادی: فشار های اقتصادی همواره در سیاست خارجی کشور ها به عنوان ابزار مهم در اعمال قدرت یا ایجاد روابط مطرح بوده است. پیامبر نیز از این موضوع به خوبی استفاده می کرد و دشمن را دچار ضعف و شکست می ساخت. نخستین حرکت نظامی پیامبر با همین ابزار آغاز یافت؛ غزوه ودان، غزوه بواط وغزوه عشیره همه به خاطر نالمن کردن راه های تجاری صورت گرفت تا دشمن نتواند در موضع برتر اقتصادی قرار گیرد.^{۱۱۶} حتی در غزوه بدر کبری، چون به پیامبر خبر رسید که کاروان قریش، به ریاست ابوسفیان از شام به سوی مکه باز می گردد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم

^{۱۱۳} همان، ص ۱۰۲

^{۱۱۴} این هشام، سیره النبی، ص ۱۹۰

^{۱۱۵} محمد حمید الله، الوثائق / ص ۷۳

مسلمانان را برای تصرف اموال کاروانیان و جنگ با آنان دعوت کرده و فرمود به سوی آنها کوچ کنید، شاید خداوند اموال آنان را نصیب شما کند.

پیامبر از اعمال این سیاست(فشار اقتصادی) چند چیز را مد نظر داشت:

- ۱- کمک به دپلماسی
- ۲- کاهش توان مالی واقتصادی دشمن
- ۳- بالابردن روحیه سربازان
- ۴- بالابردن توان اقتصادی مسلمانان

الحرب خدعة ، تاکتیکهای جنگ

رسول الله صلی الله و علیه و سلم بصورت خلاصه و مفید در تعریف جنگ می گوید: جنگ = نیرنگ و فریب است، و مسلمین هم در جنگی آشکار با تهاجم کفار متعدد سکولار جهانی و مرتدین محلی می باشند.

با مثالی به پیشواز مطلب می رویم. شما تصور کنید که در زندان جاهلیت موجود اسیر گشته اید و هیچ راهی جهت رهایی از این زندان جز عبور از کانالهای فاضلاب زیر زمینی وجود ندارد. یعنی پس از آزمایشها و تجربیات متعدد خود و دیگران در گذشته و حال تنها راه فراری که با رعایت نکات امنیتی جهت رسیدن به هدف مورد نظر باقی می ماند عبور از فاضلاب و لجنزار می باشد. در این صورت باید همچون وسیله ای حیاتی و کارآمد آنرا پذیرفت.

و چنانچه موانعی هم در سر راه رسیدن به کanal فاضلاب و لجنزار وجود داشته باشد، باید با انهدام موانع و بازدارنده ها و تهیه اسباب رسیدن به کanal فاضلاب، از هیچ کوشش مشروعی دریغ نورزید و باید اسباب فراهم شدن رسیدن به این مطمئن ترین راه رهایی را فراهم نمود. و همچون پلی از میان مدفوع و کثافات گذشت تا به هدف پاک مورد دلخواه رسید. در اینجا واضح است که مدفوع و کثافات و عبور از میان آن نمی توانند مانع باشند. با اینکه در ماهیت فاسد و کثیف بودن آنها شکی نیست، اما چون تنها پل و کanal مطمئنی اند که به یک واجب ختم می شوند، پس بکارگیری آنها نیز واجب می گردد.

این به معنی هدف وسیله را توجیه می کند نیست ، بلکه یکی از تاکتیکهای دقیق و آگاهانه‌ی به روز و مشروع «الحرب خدعة» می باشد. در واقع پاسخی است مناسب به نیاز روز. درک این قانون برفهم سلف صالح که به عنوان تاکتیکی در خدمت اصول غافلگیری و یکی از قوانین نه گانه جنگ به

شمار می رود برای یک سرباز و مجاهد مسلمان یک دستور نظامی است و برای یک سرباز و مجاهد در هنگام جنگ نظرش همان دستوریست که به وی داده می شود.

تجزیه و کاستن از تعداد دشمنان در تنگنای جنگ از طریق گفتگو و مذاکره

گفتگوهای ویژه ای که بین عتبه بن ربیعه رهبر بنی امیه و رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم تبادل شد و شامل تشویق و تطمیع های تکراری است اکنون در دست ماست. عتبه بن ربیعه که از بزرگان عرب بود هنگامی که سکولاریستهای قریش در انجمان گرددهم آمده بودند از آنها تقاضا کرد که با محمد گفتگو کنند و چند چیز را به او پیشنهاد نمایند شاید یکی از آنها را بپذیرد و هر چه را انتخاب کند به او بدهند تا از قریش دست بردارد.

متن این گفتگو قبلاً ذکر شد و نیاز به تکرار نیست. اما آنچه که برای ما در خور توجه و قابل اهمیت است آداب گفتگوست که رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان پایبند بوده است. چگونه رسول الله صلی الله علیه وسلم آرام نشسته بود و به این پیشنهادات پوچ و بی ارزش گوش می داد، سخنان عتبه را قطع نمی کرد و او را مورد تمسخر و تحکیر قرار نمی داد؛ بلکه به او فرصت داد تا آنچه را در کنه فکر خود دارد، ابراز کند. سپس با کمال احترام از او پرسید : ای پدر ولید! سخت تمام شد؟

آری، رسول الله صلی الله علیه وسلم با انکه برائت خود را از کفار و مشرکین اعلام نموده بود اما به دشمن خود احترام می گذاشت، در کمال ادب و احترام و به صورت شفاف با او گفتگو می کرد و ما را با آداب سخن گویی آشنا کرد. خواه سخن او قابل قبول یا مردود، ارزشمند یا بی ارزش باشد؛ چرا که با این طرز برخورد زمینه‌ی گوش دادن و سعه‌ی صدر طرف مقابل را برای تحلیل و بررسی واقعیت پیام خود فراهم می سازیم؛ و تا زمانی که خود را با این آداب مسلح نکنیم در گفتگوهایمان پیروز نخواهیم شد.

گام دوم مذاکرات، تلاوت آیات اول سوره‌ی فصلت بود که گویای وضعیت آن زمان مشرکان و موضع آنها پیرامون اسلام است و عقیده‌ی اسلامی را معرفی می کند و بیان می دارد که توحید مهمترین عنصر آن است. سپس پیرامون قدرت خداوند که آسمانها و زمین را در شش مرحله‌ی زمانی خلق نموده است، صحبت می کند و به دنبال آن مردم را با آذرخشی همچون آذرخش عاد و ثمود تهدید می کند. تا اینکه عتبه رسول الله صلی الله علیه وسلم را سوگند داد که به قرائتش خاتمه دهد.

پیامبر خاتم در مقابل این دشمنی محکم و این موضع سخت به استقامت خود ادامه داد و در پای نظرات خود ایستاد و آشکارا اعلام کرد : نظر من این است و هر کاری می خواهید بکنید! و عتبه بن ربیعه از نبرد علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عقب نشینی کرد و بزرگترین قبیله بعد از بنی مخزوم یعنی قبیله‌ی بنی امیه پشت سر او از نبرد علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم کوتاه آمدند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم توانست عتبه و قبیله‌ی بنی امیه را از نبرد و خصوصت با خود حذف کند و از زیادی فشار و کشمکش دشمنان دعوت اسلامی بکاهد.

وظیفه‌ی رهبری اسلامی است که در تنگنای جنگ و مبارزه از انبوهی نیروی دشمنان بکاهد و صف ستیزه جویان کافر را بشکافد و آن را از هم فرو پاشد و همچون مهره‌های شترنج هر که را خواست، با فرهنگ گفتگو و تفاهم و زدودن شبهه‌ها و تبیین حقیقت پیام خود یا دادن امتیازاتی مادی و...، از میدان نبرد حذف کند و آنان را از ستیزه جویی با خود برحدار دارد، هر که را توانست به صف خود ملحق نماید و با تبیین حقیقت خود و پوچی افکار دشمنان بذر شکست و گمان بدینی را در صف کافران بپاشد و این طرز برخورد در دین نه ننگ است و نه سازشکاری و نه تساهل عقیده‌ای است؛ بلکه ژرف نگری در بینش سیاسی و بلوغ توحیدی است.

مفهوم توکل در مبارزات مسلحانه پیامبر خاتم

اگر پیرامون یگان‌ها، هیئت‌های اعزامی و غزوه‌های تشکیل شده توسط پیامبر خاتم اندکی بیندیشیم به قدرت امنیتی رسول الله صلی الله علیه وسلم که در تاریخ بی نظیر است پی‌می‌بریم:

۱- رسول الله صلی الله علیه وسلم هفت ماه پس از هجرت، هیئتی را به ریاست حمزه به سمت سواحل دریای سرخ اعزام کرد تا راه را بر یکی از کاروانهای سکولاریستهای قریش که از آنجا عبور می‌کرد بینند که با میانجی گری مردی به نام مجدى بن عمرو جهنى که با هر دو دسته رابطه داشت بدون درگیری به مدینه بازگشتند.

۲- پس از آن یگان دیگری به ریاست عبیده بن حارث اعزام شد و تا کنار آبی که در ناحیه‌ی حجاز بود پیش رفت؛ تا دویست تن از سکولاریستها به سرکردگی ابوسفیان یا عکرمه را در آن جا غافلگیر کند. این یگان هم بدون جنگ و زد و خورد برگشت، هرچند سعد بن ابی وقاص یک تیر انداخت و این اولین تیری بود که در اسلام انداخته شد.

۳- نه ماه پس از هجرت یگانی به ریاست سعد بن ابی وقاص جهت سد راه کاروان سکولاریستهای قریش اعزام شد که قبل از رسیدن آنان به کمینگاه، کاروان گذشته بود و برخلاف دو یگان قبلی بدون دیدن دشمن به مدینه بازگشتند.

۴- رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصاً برای سد راه کاروان سکولاریستهای قریش در غزوه‌ی ودان شرکت کرد. ودان نام کوهی مشرف بر احد است که در بین مکه و مدینه واقع شده است.

۵- سیزده ماه پس از هجرت در غزوه‌ی بواط راه عبور کاروان یکصد نفره به ریاست امیه بن خلف را مسدود کرد.

۶- شانزده ماه پس از هجرت، از مدینه بیرون رفت تا در غزوه ی العشیره راه را بر یک کاروان مجہز سکولاریستهای قریش بیند که از شام به سوی مکه برمی گشت و تقدير چنان شد که به جنگ بدر منجر شد.

۷- هفده ما پس از هجرت، مصادف با ماه رب یگانی به ریاست عبدالله بن جحش به سوی نخلستانی میان مکه و طایف اعزام شدند که میان بستان ابن عامر کمین کردند و کاروانی را در آن جا به اسارت گرفتند و به مدینه بردنند.

۸- غزوه ی بدر کبری که اراده‌ی خدا آن را به جای کاروان تجاری سکولاریستهای قریش برای مسلمانان رقم زد.

این هشت رویداد نمونه‌هایی از بیداری سرویس اطلاعات رسول الله صلی الله علیه وسلم و اطلاع رسانی دقیق بود که هرگونه تحرك دشمن را کنترل می کرد و این سرویس از هوشیاری آنچنانی برخوردار بود که لحظه خروج از مکه و شام را به طور دقیق مخابره می کرد.

۹- رسول الله صلی الله علیه وسلم که خود همراه برخی از یارانش مدینه را به سوی بدر ترک کرده بود، در راه به سفیان ضمری رسید و هویت او را پرسید، سفیان نیز قبل از جواب - متقابلاً - از هویت مسلمانان پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: تو اخباری در اختیار ما بگذار تا ما نیز اخباری در اختیار تو بگذاریم. سفیان گفت: این در مقابل آن. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آری . سفیان گفت: پس هر چه دوست دارید، بپرسید؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم ر فرمود: اطلاعاتی پیرامون قریش می خواهیم. سفیان گفت: طبق اطلاعات من در فلان روز از مکه بیرون آمده اند و چنانچه این خبر درست باشد امروز باید در فلان جا یا کنار دره باشند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از محمد و یارانش چه خبری در دست داری؟ سفیان گفت: طبق اخباری که به من رسیده، فلان روز از یشرب بیرون آمده اند و چنانچه این خبر درست باشد، باید اکنون کنار آن دره باشند. سپس گفت: اکنون بگویید که شما کیستید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی عراق اشاره کرد و فرمود: ما از آب هستیم. سفیان گفت: ما از ابیم یعنی چه؟ آب عراق؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از این گفتگو به میان یارانش برگشت و سفیان هم به میان همراهان خود برگشت و این گفتگو در بالای تپه شنی صورت گرفت که مسلمانان در جانبی و جماعت سفیان هم در جانب دیگر آن قرار داشتند و هیچ کدام از آنان به یکدیگر پی نبردند.

این نمونه‌ای از کسب خبر توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم است که موضع دشمن را در بدر کشف کرد و قبل از رویارویی به تعداد نیروی انسانی و امکانات و ادوات جنگی آنان پی برد که بی نیاز از شرح و تحلیل است.

۱۰- پس از جنگ بدر غزوه‌ی قرقره‌کدر روی داد و ماجرا از این قرار بود که به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که گروهی از غطفان و سلیم گرد آمده اند و قصد حمله به مدینه دارند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به هدف مسدود کردن راه به سوی آنان به راه افتاد. اما قبل از رسیدن، منطقه را ترک کرده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در پایین دره مستقر شد و دسته‌ای از یارانش را به بالای دره فرستاد که در آنجا به غلامی به نام یسار برخورد کردند و با کسب خبر از او دریافتند که ماجرجویان به سوی آب‌های کدر بالا رفته‌اند. آنان که خود را در محاصره گروه گشت رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدند، وسایل را بر زمین نهاده و فرار را بر قرار ترجیح دادند و اموالشان غنیمت مسلمانان شد.

۱۱- عباس بن عبدالطلب که در مکه به سر می‌برد، با ارسال نامه‌ای توسط مردی از خاندان غفار، رسول الله صلی الله علیه وسلم را از جریان آمادگی و فعل و انفعالات سکولاریستهای قریش جهت تدارک جنگ آگاه ساخت. عمروه بن سالم خزانی همراه گروهی که در ذی طوی از قریش جدا شده بودند به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و پس از رساندن اخبار جدید به رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشتنند. مشرکان در روز چهارشنبه در پشت مدینه اردو زند و شترانشان در مدت پنج شنبه و جمعه آثاری از گیاه را در آن منطقه بر جای نگذاشتند. رسول الله صلی الله علیه وسلم این بار حباب بن منذر بن جموح را فرستاد تا تعداد و توان تجهیزات آنان را برآورد سازد و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از برگشتن حباب به او گفت: «چیزی درباره‌ی آنها به کسی نگو، خدا برای ما کافی و او بهترین داور است، خدایا به نام تو بر دشمن می‌تازیم». ^{۱۱۶}

۱۲- رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر توطئه‌ی یهودیان و حرکت مشرکان برای جنگ احزاب و تعداد افراد و ادوات و نوع نقشه‌ی آنان را از طریق قبیله‌ی سکولار خزانه دریافت کرد؛ بنابراین یاران خود را به یک مجلس مشورتی اضطراری فرا خواند و با در میان نهادن اطلاعات حاصله جهت مقابله با آنان با یاران خود به مشورت پرداختند.

غافلگیر نمودن مهاجمان :

این موضوع رابطه‌ی محکمی با موضع قبلى دارد و بدین شکل صورت می‌گرفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی از تصمی دشمن خبر پیدا می‌کرد، قبل از حمله آن ر غافل گیر می‌کرد و این گونه سیاست بارها در نقشه و برنامه ریزی پیامبر روی داد :

^{۱۱۶} احمد بن علی مقریزی، إمتعان الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع ؛ محقق: محمد عبدالحميد نمیسی، بیروت ، دار الكتب العلمیه ۱۴۲۰ق، ۱۱۵/۱

۱- به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که گروهی از خاندان ثعلبه از قبیله ی غطفان به قصد حمله به مدینه به فرماندهی دعثور بن محارب در ذی امر گرد آمده اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان بن عفان را در مدینه به جای خود گماشت و همراه چهارصد و پنجاه تن از یارانش جهت رویارویی با آنان مدینه را به قصد نجد ترک کرد. در مسیر راه به مردی از طایفه ی ثعلبه رسید و خبر آن گروه را از او پرسید، او هم رسول الله صلی الله علیه وسلم را راهنمایی کرد، اما اخلاقگران همین که وجود مسلمانان را احساس کردند به کوه ها پناه برند.

۲- غزوه ی بنی سلیم نیز به هدف تار و مار کردن گروهی به وقوع پیوست که قصد یورش به مدینه را در سر می پروراندند.

۳- غزوه ی ذات الرقاع بعد از احد به وقوع پیوست و بنا به اخباری که به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید خاندان انمار بن بغیض و سعد بن ثعلبه جهت جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند و رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاش کرد که دشمن را غافلگیر و فرصت را از او سلب کند و در یک حمله ی غافلگیرانه آنان را دنبال کرد، آنان به محض دیدن مسلمانان خانه هایشان را ترک کردند و به کوه ها پناه برند.

۴- طلحه و سلمه، فرزندان خویلد که پیشوایان طایفه ی بنی اسد بودند؛ گمان می کردند که مخد بعد از جنگ احد توان خود را از دست داده است. بنابراین مردم را جهت یورش به مدینه تحрیک کردند. گروه ابوسلمه سحرگاهان بر دشمن تاختند و سکولاریستها که قدرت مقاومت را در خود نمی دیدند متفرق شده، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

۵- علت از پای درآمدن خالد بن سفیان هذلی این بود که به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید : خالد مشغول گردآوری و تحریک مردم و تدارک جنگ علیه اوست، رسول الله صلی الله علیه وسلم هم عبدالله بن انس را مأمور کرد که مردم را از شر او نجات دهد و عملاً این نقشه تحقق یافت.

ما نیز تردیدی نداریم که پیروزی به دست خداست؛ اما خداوند متعال حرکتی را نمی پذیرد که از تعدادی افراد ناتوان و گروهی به زمین چسبیده تشکیل شده باشد که از مفهوم توکل حالی نشده اند و در حالی که دشمن در حال برنامه ریزی و طرح نقشه های فریبند و ستمگرانه است، آن حرکت از خود موضعی نشان ندهد. پس از این باید بدانیم که تنها حرکتی لایق و سزاوار پیروزی است که مستحکم ، بیدار و هوشمند و خستگی ناپذیر باشد و چنانچه از مسؤولیت هایمان سر بازنیم و توکل را با تنبیه بیامیزیم و در انتظار پیروزی هم باشیم خردمند نیستیم و جز این نیست که خود را به نادانی زده ایم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم و اجرای قوانین جنگی شریعت

در ماه رجب سال دوم هجرت عبد الله بن جحش رضی الله عنہ با نامه ای سربسته و چنین دستوری روانه ی ماموریت گردید: به سمت مکه برو و تا دو روز، نامه را باز نکن و پس از آن، نامه را باز کن و هر چه در آن نوشته بود بدان عمل نما.

عبد الله رضی الله عنہ طبق دستور به راه افتاد و پس از دو روز، نامه را گشود و دید در آن نوشته تا نخله - که میان مکه و طائف است - پیش بروید و در آنجا مترصد کاروان قریش باش و از اخبار ایشان ما را آگاه کن و همراهان خود را در رفت بدانجا آزاد بگذار و کسی را برای رفتن مجبور نکن.

عبد الله رضی الله عنہ همین که نامه را خواند به همراهان خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا مامور کرده به «نخله» بروم و در آنجا مترصد کاروان قریش باشم و خبر آنها را برای آن حضرت بفرستم و شما را در آمدن با من مخیر ساخته اکنون هر کس آماده فدایکاری و شهادت است همراه من بباید و گر نه از همین جا باز گردد. همراهان همگی گفتند: ما همراه تو خواهیم آمد و هیچ کدام حاضر به بازگشت نشدند.

آنها تا جایی به نام «بحران» پیش رفتند و در آنجا دو تن از ایشان - سعد بن ابی وقاص و دیگری عتبه بن غزوan - شتران خود را گم کرده و برای پیدا کردن شتر خود از آنها جدا شدند و راه بیابان را پیش گرفتند، عبد الله بن جحش نیز با دیگران به دنبال ماموریت به سوی نخله حرکت کردند. سعد بن ابی وقاص و عتبه همچنان که پیش می‌رفتند به دست قرشیان افتاده و اسیر گشتدند.

از آن سو عبد الله و همراهان نیز به کاروان سکولارهای قریش حمله نمودند، اما وقتی به مدینه آمدند با اعتراض قاطعانه ی رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدانها فرمود: «من به شما نگفته بودم در ماه حرام جنگ کنید» مواجه شده و به دنبال آن مسلمانان دیگر نیز زبان به ملامت آنها گشوده و رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن اموال و دو اسیری هم که آورده بودند تصرفی نکرده و آنها را بلا تکلیف گذارد تا دستوری در این باره از الله تعالی برسد، و همین جریان عبد الله و همراهان را سخت پریشان و افسرده کرد و کسی نمی‌دانست تکلیف آنها و عملی که انجام داده بودند چه خواهد شد. این ماجرا تدریجا به صورت حربه‌ای به دست مشرکین و یهودیان افتاد تا علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسلمانان تبلیغ کنند و بگویند: محمد و پیروانش حرمت ماه حرام را شکسته و دست به قتل و خونریزی در ماه رجب زده‌اند.

سرانجام وحی الهی در ضمن آیات زیر به رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد و زبان دشمنان را بست: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٌ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَكُفُرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدُ الْحَرَامٌ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ وَالْفِتْنَهُ أَكْبَرُ مِنَ الْفَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَ كُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوْكُمْ عَنْ

دِينِکُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمْتُ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ التَّارِهِمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/ ۲۱۷) از تو درباره‌ی جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند. بگو : جنگ در آن (گناهی) بزرگ است . ولی جلوگیری از راه خدا (که اسلام است) و بازداشتمن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آن و کفر ورزیدن نسبت به خدا، در پیشگاه خداوند مهمتر از آن است، و برگرداندن مردم از دین (با ایجاد شباهه‌ها در دلهای مسلمانان و شکنجه‌ی ایشان و غیره) بدتر از کشتن است. (بشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند، ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند

با نزول این آیات عبد الله و یارانش از نگرانی و اضطراب بیرون آمده و پاسخ مشرکان و یهودیان و دیگران داده شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز غنایم جنگ را قبول کرده و تقسیم نمود و به دنبال آن سکولاریستهای قریش کسی به نزد پیامبر فرستادند تا اسیران خود را بدون فدیه آزاد کنند و رسول الله صلی الله علیه و سلم آزادی آن دو را موکول به آمدن سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوan کرد و قاطعانه فرمود : تا وقتی که سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوan برنگردند، آنان را آزاد نخواهم کرد . زیرا از سرنوشت آنان بیمناکم، اگر آنان را کشته باشید ما نیز این دو اسیر را خواهیم کشت . و چون آن دو را آزاد کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز آن دو اسیر را آزاد ساخت . با اینکه اولین غنائمی که مسلمانان به دست آوردن در این سریه بود، اولین کسی را که کشتنند در این سریه بود و اولین اسراء نیز در این سریه به دست مسلمانان اسیر شدند؛ اما رسول الله صلی الله علیه و سلم قاطعانه در صورت کشته شدن یارانش تصمیم به قتل اسرا گرفته بود و حق مقابله به مثل را برای خود مشروع و طبیعی می‌دانستند .

پیامبر خاتم و اسرای جنگی

• تركیب قاطعیت و نرمش رسول الله صلی الله علیه و سلم با اسیران اسلام - غزوه بدر

بعد از پایان جنگ بدر و پیروزی مسلمانها بر کفارسکولاریست قریش تعداد زیادی اسیر نصیب مسلمین گردید؛ بلاfacله، رسول الله صلی الله علیه و سلم قوانینی جهت رعایت حقوق اولیه‌ی آنها در نظر گرفت و به وضوح تبیین کردن که باید با اسرا خوش رفتاری شود . جالب است که این افراد سکولار تا چند ساعت پیش در میدان جنگ با شمشیر به جان اهل توحید افتاده بودند .

مجاهدین طبق قاعده‌ی «سمعنا و اطعنا» دستور را اجرا نموده، برای اسیرهایی که لباس نداشتند لباس تهیه کردند، زخم‌های آنها را مداوا کردند، و به آنها غذا دادند. حتی برای رعایت کامل دستور رسول الله صلی الله علیه و سلم، اگر دو نوع غذا داشتند، غذای خوبتر و لذیذتر را به اسرا می‌بخشیدند و جالبتر اینکه غذا دادن به اسیر، برکسی که او روا اسیر کرده است تا وقتی که اسیر را به فرمانده‌ی خود تحويل دهد نیز ضروریست. و این عملی نمودن این آیه‌ی شریفه است که: «به خاطر محبتی که با خدا دارند، به مسکین و یتیم و اسیر خوراک می‌دهند». (انسان/۸)

یکی از کسانی که در این جنگ اسیر شده بود ابوعزیز بن عمیر برادر مصعب بن عمیر نام داشت. او می‌گوید: «چون مسلمانان می‌خواستند نهار یا شام بخورند، ابتدا به من تعارف می‌کردند و به من نان می‌دادند و خود فقط خرما می‌خوردند. هیچ کس از آنان مقداری نان در اختیارش قرار نگرفت، مگر اینکه نخست به من تعارف کرد».

و در جای دیگر مشاهدات خویش را این گونه بیان می‌کند: من در جنگ بدر از اسیران بودم، پیامبر در مورد اسیران سفارش به نیکی نمود. من میان انصار بودم. به جهت سفارش رسول الله صلی الله علیه و سلم آنها هر وقت شام و نهار می‌خوردند، غذای بهتر را به من می‌دادند.^{۱۱۷}

ابوالعاص بن ربیع نیز می‌گوید: خداوند به انصار جزای خیر دهد. من در میان آنها بودم. هر وقت شام و نهار می‌خوردند، نان را به من می‌دادند و خودشان خرما می‌خوردند؛ چرا که نان کمتر یافت می‌شد. بنابراین، مرا بر خود ترجیح می‌دادند. ولید بن ولید بن مغیره نیز علاوه بر تأیید مطالب فوق می‌گوید: خودشان پیاده راه می‌رفتند و ما سواره بودیم.^{۱۱۸}

اساس این رفتار سراسر شفقت‌آمیز را، قرآن طرح‌ریزی نموده بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز آن را به اصحاب و یارانش تعلیم داد و آنان به آن عمل نمودند و چنان در وجود اسیران اثر گذاشت که تعدادی از اشراف و بزرگانشان دین اسلام را پذیرفتند، مانند ابوعزیز که قبل از رسیدن به مدینه مسلمان شد و همین طور سائب بن عبید که بعد از پرداخت فدیه اسلام را پذیرفت.^{۱۱۹}

اسیران در حالی به خانه‌هایشان بازگشتند که از دعوت اسلامی متأثر گشته و دلهایشان پاک شده بود. آنان در مجالس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم و مکارم اخلاقی، محبت و گذشت، دعوت و

^{۱۱۷} نور الدین الہبی، مجتمع الزوائد و منبع الفرائد، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۸۶

^{۱۱۸} واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۱۱۹.

^{۱۱۹} محمد الصادق عرجون، محمد رسول الله منهج و رسالته، دمشق، الدار الشامیه ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۴۷۴

تقوای او سخن می‌گفتند. حقاً که این نوع برخورد کریمانه بیانگر برتری اسلام در رفتار با انسانها به ویژه دشمنان می‌باشد.^{۱۲۰}

این بخشی از قضیه است که از کاتال و فیلتر نرمش، مداراء، دل رحمی، عطوفت و رحم گذرانده شده و متاسفانه جریاناتی خاص تحت عنوان فریبنده ای چون میانه رو بودن، وسطی و غیره از بازگو نمودن کل حادثه به صورت عمدی خودداری نموده اند و چون اکثر رسانه‌ها نیز در اختیار همین جریان بوده است بسیاری از مسلمین به خاطر سانسور این جریان متقلب، از کل ماجرا بی خبر مانده اند.

البته نباید فراموش کرد که احترام به اسیر اصلاً به معنی دلرحمی بیجا در میدان نبرد و یا در مجازات او نیست، رعایت این اصول مربوط به زمان بعد از گرفتن اسیر و قبل از اجرای مجازات و یا اجرای حکم بر او می‌باشد. چون می‌بینیم که در مواردی که حکم اعدام برای اسرا صادر می‌گردید رعایت اصول مربوطه از لحظه‌ای که فرد اسیر می‌شد تا لحظه‌ای که اعدام گردید، صورت می‌گرفت و با او خوش رفتاری می‌شد.

در غزوه‌ی بدر از میان سکولاریستهای کافری که از قربش به اسارت در آمده بودند همگی به نحوی آزاد گردیدند غیر از سه نفر: نظرین حارت بن کلدہ و عقبه ابن ابی معیط و معظم بن عدی. نظرین حارت همان بود که از لحاظ فکری و فرهنگی بر علیه مسلمین تبلیغ می‌نمود و می‌گفت: *إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ*.

رسول الله صلی الله علیه و سلم با ترکیب نرمش و قاطعیت در مورد اسیران، اعمال شیوه‌های ذیل را به شیوه ای سیستماتیک به مسلمین آموخت:

الف - پذیرفتن سفارش کسانی چون مطعم بن عدی (به عنوان مشرکینی که چند خصلت اخلاق عمومی اهل ایمان را در خود جایی داده اند و نباید این صفات نیکو را نادیده گرفته و بدون پاداش گذاشت)

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده می‌بود و در مورد اینها(اسیران) سفارش می‌کرد، همه را آزاد می‌نمودم.^{۱۲۱}

این حدیث، بیانگر در نظر داشتن احسان و جایگاه مشرکینی است که صفت یا خصلتها‌یی از مومنین را در خود جایی داده اند؛ زیرا مطعم بن عدی دارای خصلتها‌یی نیکوبی بود که همواره از آنها به نیکی یاد می‌شد. او کسی بود که به رسول الله صلی الله علیه و سلم، در بازگشت از طائف، پناه داد و

^{۱۲۰}- التاریخ الإسلامی، ج ۴، ص ۱۷۵ – ۱۷۶.

^{۱۲۱}- ابوداد، فی الجهاد، باب المن علی الأسیر، شماره ۲۶۸۹.

ایشان را مورد حمایت قرار داد و یکی از سرسخت‌ترین افرادی بود که مفاد قطعنامه ظالمانه سکولاریستها، مبنی بر محاصره مسلمانان و بنی‌هاشم در شعب ابی طالب را لغو نمود. بنابراین، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به موضع‌گیری وی، هر چند که مشرک و سکولار بود، اعلام وفاداری نمود.^{۱۲۲}

پیامبر خاتم و دسته‌هایی از اسرای جنگی

ابوعزه عمرو بن عبدالله الجمحی فردی نیازمند و صاحب فرزندانی دختر بود. هنگام اسارت، خطاب به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم گفت: ای رسول الله تو می‌دانی که من فردی نیازمند و عیال‌دار هستم و مالی هم ندارم که پرداخت کنم بنابراین، بر من احسان کن! رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پذیرفت و از او تعهد گرفت تا دوباره علیه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم موضع گیری ننماید و دشمناش را حمایت نکند.

ابن کثیر می‌گوید: ابوعزه به عهد خود با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وفا ننمود و مشرکان (سکولار)، وی را فریب دادند و در جنگ احد دوباره به اسارت مسلمانان در آمد. این مرتبه نیز از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا وی را ببخشاید، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با قاطعیت درخواست وی را رد نموده و فرمود: «اکنون تو را رها نمی‌کنم که دست به رخسار بکشی و بگویی محمد را دو مرتبه، گول زدم». آن گاه دستور داد تا گردنش را بزنند.^{۱۲۳}

رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم زمانی که ابوعزه، فقر و بدبختی خود را یادآور گردید، از وی گذشت نمود و او را آزاد گردانید، اما او به تعهدی که با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مبنی بر شرکت ننمودن در جنگ علیه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و پذیرفتن صلح بسته بود، وفا ننمود و در جنگ احد دوباره به اسارت در آمد، اما ابن بار بر خورد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی قاطعانه و با صلابت بود و دستور داد تا گردنش را بزنند.

بدین ترتیب در می‌یابیم که سرنوشت اسیران در اسلام در اختیار امیر و فرمانده‌ی کل است. وی با در نظر داشتن مصالح کلی مسلمانان یکی از موارد چهارگانه زیر را اختیار نماید:

قتل: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قتل عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث را صلاح دانست.
احسان نمودن: یعنی آزاد کردن اسیر بدون عوض؛ چنانچه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ابوعزه جمحی را آزاد نمود.

^{۱۲۲} منیر محمد الغضبان ، التربیة القيادیة، بیروت ، دار القلم ، ۱۴۱۹ هـ. ، ج ۳، ص ۵۴.

^{۱۲۳} ابن کثیر ، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۱۳.

گرفتن فدیه: آزاد کردن اسیر در برابر پرداخت بهای آزادی؛ چنانچه با عباس، نوبل بن حارث، عقیل بن ابی طالب و دیگران چنین بر خورد نمود. (با نظر داشت آیاتی که آزادی اسیر در قبال فدیه قبل از تمکین نهی شده است)

برده‌گیری: چنانکه سعد بن معاذ در مورد یهود بنی قریظه چنین قضاؤت نمود که فرزندان و زنانشان به عنوان برده گرفته شوند و اموالشان تقسیم گردد و جنگجویانشان کشته شوند.^{۱۲۴}

پیامبر خاتم در برابر جنگ فکری و روانی

شناخت صحیح و شرعی از زوایای مختلف مسئله، مسیر صحیحی است که هر مسلمانی که طالب سلامت ایمانی و دنیوی است، باید از آن بگذرد؛ اما در وضع موجود چه باید کرد؟ زمانی که مسلمین از طریق رسانه‌های ماهواره‌ای و منبرهای غدر و خیانت، در معرض انواع اخبار دروغین و سحر دین فروشان خائن قرار گرفته‌اند، نیاز به دسترسی به اطلاعات صحیح و سالم یک ضرورت بنیادین می‌باشد به همین دلیل چند جمله‌ی کوتاه در مورد اهمیت تبلیغ و جنگ رسانه‌ای، فکری و روانی در رساندن واقعیتهای کلان و عملی شریعت را بیان می‌کنم، امری که قاطع‌انه باید برایش کاری انجام داد.

امام احمد با سند صحیح از انس رضی الله عنه و او از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که گفت: "جاهدوا المشرکین بأسنتكم وأنفسكم وأيديكم".(با مشرکین با جانها یتان و اموالتان و دستانتان جهاد کنید). و در مستند با سند صحیح از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: الله عز و جل در باره شعر آیاتی را نازل کرده که خود می‌دانید" رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: "مؤمن باید با شمشیر خود و زبان خود جهاد کند قسم به کسی که جانم در دست اوست اثری که با شعر بر دشمن می‌گذارید مانند آنست که به آنها تیر می‌زنید" ، یعنی تبلیغ و مبارزه زبانی در روحشان ، همانند تأثیر تیر در جسدشان ، اثر می‌گذارد و در روایتی دیگر از آن هم مؤثرتر است.

و نیز خود رسول الله صلی الله علیه وسلم صدا و تصویر را برای روشن کردن حقائق دین به کار برده است. در حدیث صحیح از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: "رسول الله صلی الله علیه وسلم خطوطی را کشید و سپس گفت این خط ، آرزوی انسان است و آن خط اجل اوست و در این حین خط نزدیکتر می‌رسد....".

^{۱۲۴} شهلا بختیاری ، غزوه بدر کبری (پژوهشی در باره جنگ بدر) ، قم ، نشر مورخ با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۸۹ ، ص ۱۰۱

و از ابن مسعود در حدیث صحیح روایت است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم خط مربعی را رسم نمود و خطی را در وسط آن و رو به بیرون کشید....».

ابن بطال رحمه الله می گوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث ابن مسعود آرزوی انسان و اجل او و عوارض دنیوی را که از او جدا نمی شوند، را در قالب خطوط مثال زد». پس مسلمین هم اکنون باید با بهره گیری از تمام رسانه های نوشتاری، صوتی و تصویری به روشنگری و مبارزه با جنگ روانی دشمنان قانون شریعت بپردازند.

در زمان جنگ و صلح دو ابزار مهم بارها و بارها سودمند بودن و کارایی ارزشمند خود را در جنگ روانی به نمایش گذاشته اند:

اول: ایجاد ترس و رعب و وحشت در صفوف دشمنانمان با به کارگیری تمام وسائلی که شریعت برای این هدف مباح کرده است.

الله تعالی می فرماید: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلُقُّنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ (ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما (و کمک و یاریتان می نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (انفال/۱۲)

زمخشی در کشاف می گوید: «هیچ کمکی بزرگتر از انداختن ترس و رعب در قلوب کفار نیست و هیچ ثابت قدمی بالاتر از زدن گردنها یشان نیست و جمع شدن این دو با هم نهایت پیروزی است» بنابراین ایجاد رعب و وحشت، عملی ربانی بوده و در بسیاری از عرصه ها کار را قبل از آغازش به پایان می رساند، این را ما در عراق و شام، یمن و... به کرات مشاهده نموده ایم. در صحیحین از حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: "بعثت بجواب الكلم و نصرت بالرعب . با کلمات قصار و جامع مبعوث گشته ام و با رعب نصرت شده ام. و از جابر بن عبد الله در حدیث صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: "نصرت بالرعب من مسیره شهر" از فاصله یک ماهه با رعب نصرت داده شده ام.

ملهب رحمه الله می گوید: «این چیزی است که الله تعالی ایشان و مجاهدین امت را به آن اختصاص داده و امت او را با آن برتری داده است و به احدی غیر او عطا نشده است و ما آن را به عیان دیده ایم، ابومحمد الاصلی برایمان گفت که: به ما خبر موثق رسید که وقتی خبر فتح بارسلون به اهالی آنجا رسیده بود آنقدر ترسیده بودند که دروازه های قسطنطینیه را فوراً در همان روز بسته بودند و حالت آماده باش گرفته بودند درحالی که آن شهر از ما دو ماه فاصله داشت ». .

دوم: تخریب چهره کفار و رسوا کردن اخلاقشان و وصفشان به هر نقیصه‌ای که دارند و این کار باید به حق انجام شود نه به باطل.

الله تعالی می فرماید: **وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَافٍ مَهِينٍ . هَمَازٍ مَشَاء بِنَمِيمٍ . مَنَاعٍ لَلْحَيْرٍ مُعْتَدِ أَثِيمٍ . عَتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٍ** (قلم/۱۰-۱۴) از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می خورد، پیروی مکن بسیار عیجوئی که دائمًا سخن‌چینی می کند بسیار مانع کار خیر، و تجاوز پیشه، و بزهکار است . علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین دل ، و انگشت نما به بدیها است . (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است ؟ !

در حدیث صحیح از ابن عباس رضی الله عنهم روایت است که درباره آیه "عَتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٍ" گفت: «مردی از قریش که در بدنش تاولی مانند خال بز داشت» و گفته شده که: "زنیم کسی است که پدرش معلوم نیست" .

و چه این باشد یا آن، به هر حال ما باید کفار را به هر عیب و زشتی که در خلق و خوی و خلقشان وجود دارد توصیف کرده و آنها را در نظر مسلمین منفور کرده و در نزد مجاهدین بی ارزش کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیه عمر ابن هشام را تغییر داد. کنیه او «ابوالحكم» بود و پیامبر کنیه او را به کنیه ای پست و قبیح تغییر داده و او را ابوجهل نامید، بعد از آنکه او به کنیه خودش که اشاره به عقل و حکمت دارد، افتخار می کرد. پس باید این منهج ما در تعامل با رؤسای کفار باشد اما باید این نامها را با دقت انتخاب کرد تا کلمات و اوصافی صادق ایجاد شوند به طوریکه خوب در جای خود بنشینند و بدرستی و اندازه در قالب در آید و به صاحبین بچسبد.

در حدیث صحیح از انس بن مالک رضی الله عنہ روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناسزاگو و فحاش و نفرین کننده نبود، و در حدیث صحیح از عائشہ رضی الله عنہا وارد است که پیامبر به او فرمود: "چه هنگام مرا فحاش دیده ای". طبری می گوید: «فاحش: یعنی کسی که عفت کلام نداشته باشد»، و این بطال می گوید: «ریشه کلمه فحش در نزد عرب: هرچیزی است که از اندازه و حد خود خارج گشته و زشت شمرده شود». پس بین فحش دادن با نشان دادن واقعیت شخصیتی دشمنان شریعت تفاوت محسوسی وجود دارد .

علاوه براین یکی از ابزارهای مهمی که باعث تصفیه‌ی نیروهای خودی می گردد آسیب شناسی، انتقاد سازنده و جایگزینی راهکار صحیح می باشد :

مزید بر نقدها و آسیب شناسی هایی که در مورد جنگ احد و سایر موارد شخصیتی و عمومی مسلمین صورت می گیرد ما در غزوه‌ی حنین درس‌هایی را در این مورد بیان می کنیم . مغور شدن برخی از مسلمانان به کثرت تعداد لشکر خویش، موجب گردید تا در مرحله نخست معرکه، نصرت

الهی شامل حال آنان نگردد؛ چنانکه قرآن کریم در این مورد می‌گوید: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنٍ كَثِيرَه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتُكُمْ كَثُرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ يَمَّا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَيْسُمْ مُدْبِرِينَ . (توبه / ۲۵) خداوند شما را در موقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حُنَيْن (شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازن مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند) بدان گاه که فزوی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغورو انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلًا به کار شما نیامندن (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید .

رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز به یارانش هشدار می‌داد که نباید آنان نسبت به تجهیزات و نیروهای خویش مغورو گردند و به آنان معانی «لا حول و لا قوه الا بالله» «هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد.» و «اللهم بك أحول و بك أصول و بك أقاتل» «بارالهلا! به وسیله تو نیرو می‌گیرم و حمله می‌کنم و می‌جنگم» را می‌آموخت . بدین صورت رسول الله صلی الله علیه و سلم در صورت مشاهده هرگونه انحراف ظاهری و درونی، حتی در حساس‌ترین شرایط، به توجیه و تربیت آنان می‌پرداخت.

پیامبر خاتم و مجریان جنگ روانی و فرهنگی دشمن

رسول الله صلی الله علیه و سلم همان گونه که نسبت به مطعم بن عدی سکولار کافر (نه سکولاری مرتد) اظهار وفاداری نمود، از طرفی دیگر نیز می‌باشد سران فتنه و جنایتکاران جنگی را به سزای اعمالشان می‌رساند. و چون عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث به صورت تبلیغی و فرهنگی بر علیه اسلام فعالیت داشتند و از بزرگ‌ترین دعوتگران جنگ علیه اسلام و مسلمین بودند، بنابراین، زنده‌ماندن آنان که در جنگ روانی و فکری فعالیت داشتند، در شرایط خاصی که اسلام با آن مواجه بود، تهدید بزرگی علیه اسلام محسوب می‌گردید؛ چراکه قاعده‌ی برخورد با جنایتکاران جنگ مسلحانه و جنایتکاران جنگ فرهنگی و روانی با همدیگر متفاوت می‌باشد . بر این اساس، رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام بازگشت از بدر در محل «صفرا» دستور قتل آنها را صادر کرد.

عقبه ابن ابی معیط با اطلاع از حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم مبني بر قتل وی، خطاب به قریشیان گفت: ای قریشیها! افسوس که من در جمع شما کشته می‌شوم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: به خاطر دشمنی با خدا و رسول کشته می‌شوی. عقبه ابن ابی معیط گفت: ای محمد! احسانت بر من بهتر است. مرا هم مانند یکی از مردان قوم در نظر بگیر. اگر آنان را به قتل رساندی، مرا نیز به قتل برسان و اگر بر آنها احسان نمودی، بر من هم احسان کن. اگر از آنها فدیه گرفتی، از من نیز فدیه بگیر. ای محمد! چه کسی بعد از من فرزندانم را سرپرستی می‌کند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آتش. سپس فرمود: ای عاصم! گردنش را بزن. عاصم نیز دستور رسول الله صلی الله علیه و سلم را عملی نمود.^{۱۲۵} او در صفرا، (محل) یا عرق ظبیه گردن زده شده و جهت عبرت فعالین جنگ فرهنگی و عقیدتی بدار آویخته شد. او نخستین کسی بود که در عالم اسلام پس از کشته شدن ، جهت عبرت دیگران ، بدار آویخته شد .

نصر بن حارث نیز یکی از افراد شورو سکولار قریش و از کسانی بود که همواره رسول الله صلی الله علیه و سلم را با فعالیتهای فرهنگی و روانی اش مورد آزار قرار می داد. او به سرزمین «حیره» رفت و از آنجا حکایات فرمانروایان فارس و ماجراهای رستم و اسفندیار را آموخته بود و زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در جلسه ای از خداوند سخن می گفت و قومش را از سرنوشت امتهای گذشته، بیم می داد، فوراً بعد از سخنان رسول الله صلی الله علیه و سلم، برمی خاست و می گفت: به خدا سوگند، من سخن بهتری دارم. نزد من بیائید! سپس به بیان ماجراهای پادشاهان فارس، رستم و اسفندیار می پرداخت و می گفت: سخنان محمد، چگونه از سخنان من بهتر است؟^{۱۲۶}

بدیهی است که چنین فرد سکولار متکبری که تصویر می نماید، سخنان بهتری از کلام خدا و رسول خدا، برای گفتن و بیان نمودن دارد، باید اکنون که در جنگ با رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیر شده است، به سزای اعمال خود برسد. به همین دلیل، رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره او با کسی مشورت نکرد^{۱۲۷} و به علی دستور داد تا گردن او را بزند.^{۱۲۸}

این سرنوشت تمام کسانی است که در عرصه های فرهنگی و روانی بر علیه مجاهدین شریعت گرا فعالیت منفی می کنند . با کشته شدن این دو مجرم، مسلمانان آموختند که برخی از سرکشان معاند و دشمنان سرسخت که در جنگ فکری و روانی و با زبان بر علیه اسلام و قانون شریعت فعالیت داشته اند ، نباید مورد ترحم قرا گیرند و اصولاً هیچ نوع تساهل و سازشی در مورد آنان پذیرفتنی نیست؛ زیرا آنان سردمداران شرارت و رهبران ضلالت هستند و با سخنان زشت و قبیح خود، جایی برای عفو و گذشت باقی نگذاشته اند.^{۱۲۹}

ترور فرادی چون : کعب بن اشرف یهودی، ابن سیبه یهودی و سایر یهودیان، سلام بن ابی الحقيقة، خالد بن سفیان هذلی، رفاعه بن قیس جثمی، ابو عفك، ترور یک زن شاعره به اسم عصماء بنت مروان و... نیز در همین راستا و طبق همین اصل صورت پذیرفت، چون در بسیاری موارد اگر چنین موجوداتی نباشند جنگ و فتنه ای نیز بر علیه شریعت گرایان وجود نخواهد داشت .

^{۱۲۵} الغضبان ، التربیة القيادية، ج ۳، ص ۶۰

^{۱۲۶} ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۳۹ – ۴۴۰

^{۱۲۷} الغضبان ، التربیة القيادية، ج ۳، ص ۵۷

^{۱۲۸} ابن هشام ، پیشین ، ج ۲، ص ۲۵۵.

^{۱۲۹} ابن کثیر ، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۰۶

شما مسابقه ای را تصور کنید که یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم برای کشتن این موجودات به اجرا گذاشته و هرکسی سعی می کرد بمنه ای این جایزه‌ی بزرگ گردد ؟ به عنوان مثال زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « آیا کسی هست که دختر مروان را به سزا خود برساند ؟ » عمیر بن عدی خطمی که مرد نابینایی بود حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم را با طرح نقشه‌ای زیر کانه قبل از همه به اجرا درآورد . و یا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « چه کسی شر این خبیث (ابوعفک) را کم می کند ؟ » سالم بن عمیر گفت : با خود عهد می بندم که او را بکشم یا در این راه کشته شوم . سپس قبل از همه رفت و او را به هلاکت رساند .

در فتح مکه پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم دستور قتل چند نفر را صادر کرد:

پس از نقض پیمان از سوی مشرکان و فتح با عزت مکه به دست مسلمانان، همه آنها به جز تعداد محدودی مورد عفو و بخشش پیامبر قرار گرفتند. ایشان پس از ورود به مکه فرمود: امروز آنچه را که برادرم یوسف گفت من هم می گوییم: «امروز بر شما ملامتی نیست، خدا گناهان شما را می آمرزد و او راحم الراحمین است»^{۱۳۰}

پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور قتل چند نفر را صادر کرد و فرمود که آنها را هر کجا یافتد، اگرچه به پرده کعبه خود را آوبخته باشند، ایشان را به قتل برسانند.^{۱۳۱}

موفقیت سیاست خارجی پیامبر تابع پشتونه نظامی

در مجموع از بررسی دیپلماسی پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم در سه سطح قبایل، دولت های کوچک و دولت های بزرگ، به دست می آید که سطوح موفقیت پیامبر صلی الله علیه و سلم به ترتیب متفاوت بوده است . دیپلماسی پیامبر در میان قبایل بسیار موفق بوده است، زیرا این دیپلماسی از پشتونه نظامی نیرومندی برخوردار بود؛ با این وجود در سطح دولت ها موفقیت نسبی داشت، به ویژه در مواردی که روابط پیامبر خاتم با دولت ها بیشتر بوده و امنیت دولت ها در معرض تهاجم نیروهای مسلمان قرار داشت، دیپلماسی پیامبر خاتم از موفقیت بالایی برخوردار بود؛ اما در مواردی چون مصر و حبشه که دیپلماسی فاقد ضمانت اجرایی و نظامی بوده تاثیر آن زیاد ملموس نبوده است . این عدم تاثیرگذاری در سطح قدرت های بزرگ آن روز شفاف تر بود؛ اما آنچه در دراز مدت بر این دیپلماسی مترتب شد، نمی توان آن را نادیده گرفت .

^{۱۳۰} احمد ابن حنبل، مسنده، تحقیق: عبدالمحسن ترکی، بیروت، مؤسسه الرسالۃ، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.، ج ۴، ص ۵۸۳، ح ۴۹۱

^{۱۳۱} محمد ابن سعد، طبقات، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۵۰ / ابن هشام، بیتا، ج ۱۴، صص ۴۲ و ۴۳

اصل حاکمیت قانون شریعت

معنی و مفهوم سیاست

سیاست واژه عربی است، اصل آن «سُوْس» به معنی : نگهداری کردن، سرپرستی، اصلاح و ارشاد مردم برای رستگاری، حکومت داری، اداره امور مملکت، فن کشور داری و اداره امور داخلی و خارجی آن.^{۱۳۲}

مفهوم خاص سیاست : سیاست در مفهوم خاص، تدابیر و قوانینی است که حکومت ها، در باره ای اداره ای امور کشور و تعیین شکل و محتوای فعالیت خود اتخاذ می کنند، و این تدابیر از دو کanal داخلی و خارجی صورت می گیرد :

الف- کanal داخلی : حکومت ها با اتخاذ قوانین و تدابیر سنجدیده و متناسب با شرایط مادی و معنوی مشخص، امور کشور را اداره می کنند تا اعضای جامعه به وظایف دنیوی خود عمل نمایند.

ب- کanal خارجی : مربوط است به اصول روابط دولتها با دولت های دیگر که آنرا روابط بین المللی گویند

معنی سیاست شرعی :

علمای اسلام با توجه به مفهوم عام و خاص این کلمه، و با استنباط از دلایل شرعی و سیرت نبوی در نحوه حکومت داری معنی سیاست شرعی را چنین بیان داشته اند : "السياسة الشرعية هي تدبير الشؤون العامة للدولة الإسلامية بما يكفل تحقيق المصالح ورفع المضار، مما لا يتعدى حدود الشريعة وأصولها الكلية ".^{۱۳۳}

" سیاست شرعی عبارت از: اداره امور داخلی و خارجی دولت اسلامی در پرتو احکام و مقررات و قواعد کلی شریعت به نحوی که مصالح علیاً در دولت تحقیق یافته و از خطر مصون بوده باشد".

رابطه اسلام و سیاست حکومتی و اجرائی جامعه

هر کس قرآن مجید، احادیث پیامبر اسلام، سیره خلفای راشدین و تاریخ اسلام را مورد توجه قرار دهد، این مسئله را به وضوح در می یابد که جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام امری غیر ممکن است و به منزله ای این است که بخواهد اسلام را از اسلام جدا کند!

^{۱۳۲} لغت نامه دهخدا ذیل کلمه سیاست ؛ وقاموس المحيط زیر کلمه سُوْس

^{۱۳۳} سليمان عيد ، *قطوف من النظام السياسي في الإسلام*، الرياض ، دار الوطن ١٤٢٢هـ ، ص ٢١٨

شاهد این سخن قبل از هر چیز تاریخ اسلام است؛ زیرا نخستین کاری که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت به مدینه انجام داد تشکیل حکومت اسلامی بود، او به خوبی می‌دانست اهداف نبوت و بعثت انبیاء، یعنی تعلیم و تربیت، تطبیق "أَطْعِمُهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمِنُهُمْ مِنْ خَوْفٍ" واقامه‌ی قسط و عدل و سعادت و تعالی انسان، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست، به همین دلیل در نخستین فرصت ممکن به فرمان خداوند پایه‌های حکومت را بنا نهاد.

ارتشی تشکیل داد که مهاجرین و انصار در آن شرکت داشتند، و هر کس در هرسن و سال و در هر شرایط (جز زنان و کودکان و بیماران واژ کارافتادگان) ملزم به شرکت در آن بود، تهیه سلاح و مرکب و آذوقه‌ی این ارتش کوچک و ساده قسمتی بر عهده‌ی خود مردم بود، و قسمتی بر عهده‌ی حکومت اسلامی، و هر قدر دامنه‌ی پیکار با دشمنان سرسخت، گسترده‌تر می‌شد، تشکیلات ارتش اسلام وسیعتر و منظم تر می‌گشت.

حکم زکات نازل شد و برای نخستین بار بیت‌المال اسلامی برای تأمین هزینه‌های جهاد، و تأمین نیازمندی‌های محروم‌مان تشکیل گردید. احکام قضائی و مجازاتهای جرایم و تخلفات، یکی پس از دیگری نازل شد و حکومت اسلامی وارد مراحل تازه‌ای گشت. اگر اسلام حکومتی نداشته و ندارد، تشکیل ارتش و بیت‌المال و دستگاه قضائی و مجازات متخلفان چه معنی می‌تواند داشته باشد؟

این وضع بعد از پیامبر اسلام در دوران خلفای راشدین، وهمچنان در زمان خلافت امویها، عباسیها و تا سقوط خلافت عثمانیها ادامه یافت. ازسوی دیگر بسیاری از احکام اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است با صدای رسا فریاد می‌زند که باید حکومتی تشکیل گردد، تا در چهار چوبه حکومت این احکام پیاده شود، و به تعبیر دیگر این احکام، احکام سیاسی است.

آیات زیادی از قرآن در باره‌ی مسئله‌ی اقتصاد، حدود، جهاد، وظایف مجاهدین، مسئله‌ی غنائم جنگی، شهدا و اسرا و .. می‌باشد. آیا اینگونه احکام خارج از دایره‌ی حکومت و قدرت اجرائی آن قابل توجیه‌اند؟ بسیاری از آیات قرآن، ناظر به وظایف قاضی و احکام قضاء واجرای حدود و قصاص و ممانند آن است و بسیاری ناظر به اموال بیت‌المال است.

مسئله امر به معروف و نهی از منکر در محدوده تذکرات واوامر و نواهی زبانی وظیفه همه مردم است، ولی بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به شدت عمل و توسل به زور، و حتی اقدام مسلحانه نظامی دارد که جز از طریق حکومت نمی‌توان به آن جامه‌ی عمل پوشاند.

اجرای عدالت در جامعه واقمه قسط و عدل و از بین بردن فقر و ترس و تامین رفاه و امنیت برای مردم و گشودن راه جهت آزادی تبلیغ و عمل به قانون شریعت الله در سراسر جهان، هرگز با توصیه و نصیحت و اندرزهای اخلاقی انجام نمی‌شود، این حکومت است که باید به میدان آید، چنگال ظالمان

را از گریبان مظلومان جدا سازد، و حقوق مستضعفان را بازستاند و با تشکیل جامعه‌ای اسلامی ندای توحید را از طریق رسانه‌های موجود در هر زمان به گوش مردم جهان برساند.

ویژگی‌های نظام سیاسی اسلام

۱- ربانی بودن :

یکی از ویژگی‌های نظام سیاسی اسلام ربانی بودن این نظام است، و این دو مفهوم را دربردارد:

- ربانی بودن منبع و برنامه.

- ربانی بودن هدف.

الف- ربانی بودن منبع و مأخذ :

منظور از ربانی منبع اینست که : نظام سیاسی اسلام مانند سایر برنامه‌های آن، آیین ربانی و پیام الهی است که توسط جبریل امین به خاتم پیامبران فرستاده شده است. این نظام پاسخ ونتیجه‌ی خواست یک فرد، یک خاندان، یک گروه، یک حزب و ملت نیست، بلکه نتیجه‌ی خواست پروردگار جهان و جهانیان است. از نتایج مهم این ویژگی میتوان امور آتی را شمرد :

۱- مصونیت از تضاد :

از لوازم این نظام الهی و قانون آسمانی خالی بودن از هرگونه تضاد، تناقض و ناموزونی است: **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**. (نساء: ۸۲) اگر این قرآن از طرف غیر خدا می‌بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتدند.

۲- بی طرفی : در قوانین ساخته‌ی دست بشر- آگاهانه یا نا آگاهانه- منافع شخصی، نژادی و گروهی به نحوی در نظر گرفته می‌شود. این قوانین الهی است که بدون تمایل به یک جهت، منافع فردی و اجتماعی را بطور یکسان تنظیم می‌نماید.

۳- احترام و اعتماد به این نظام : وقتی که انسان فهمید قانونی که اجرا می‌شود قانون الهی است اطمینان دارد که به زیان دسته‌ای و نفع دسته‌دیگری نیست، بلکه به مصلحت فرد و جامعه است. این اعتقاد و اعتماد خود باعث می‌شود که از قوانین الهی اطاعت به عمل آید؛ چرا که اطاعت از آن، باعث خشنودی خدا و سرپیچی از آن باعث خشم خداوند و مجازات دنیایی و اخروی خواهد شد. قرآن کریم در آیات فراوانی این خصلت را اعلام داشته و آن را تأیید کرده است، و ارزش و احترام هر قانونی در جهان بستگی به میزان اطاعت و اعتماد و اعتقاد مردم نسبت به آن دارد.

۴- نجات از اسارت وبردگی: نظام های وضعی سکولاریستی - اعم از نظام های کمونیستی، لیبرالیستی، دموکراتی و ... هم از لحاظ تشریع و قانونگذاری، وهم از لحاظ اجرایی قوانین ساخته افکار بشر بر مردم بوده، انسان را برد و بنده انسان دیگری می گرداند.

اما اسلام همانگونه که قانونگذاری را از لوازم توحید شمرده آن را حق آفریدگار جهان میداند، همچنان این پیام را دارد که با اجرای قوانین الهی در زمین خدا، انسان ها را از چنگال اسارت انسان های دیگر نجات می دهد.^{۱۳۴}

ب- ربانی بودن هدف: نظام سیاسی اسلام بعدی از ابعاد سعادت آفرین اسلام است که آرمان علیا و هدف نهائی اش را - با اجرای قوانین او - بر قراری پیوند و رابطه نیکو با خداوند، و دستیابی به رضایت و خوشنودی او تشکیل می دهد، واين هدف در آیات و روايات ذیل چنین بازتاب یافته است :

- "بگو: نماز، عبادت، زندگی و مرگ من همه برای خداوندی است که هیچ شریک و همتا ندارد، و به من دستور داده شده بر این که من نخستین مسلمان باشم". (انعام: ۱۶۲-۱۶۳)

- عن معقل بن سیار قال سمعت النبی يقول: " ما من عبد استرعاه الله رعیة فلم يحطها بنصحه إلا لم يجد رائحة الجنة".^{۱۳۵} کسیکه به عنوان زمامدار امور مسلمانان تعیین گردد، سپس در برابر رعیت خود خیر اندیش نبوده باشد، حتی بوی جنت را در مشام خود نخواهد دید.

۲- نظام جهان شمول و فرا زمان:

برنامه اسلام همه گیر و جهان شمول است که تمام گروهها، نژادها، ملتها و طبقات را مورد خطاب

قرار می دهد، همانگونه که برنامه ی زندگی برای تمامی دوران ها و نسلها است ، نه محدود به دوره معینی یا زمان ویژه ای که با پایان یافتن آن، کار آمدی این نیز به سر آید.

نظام سیاسی اسلام که جزء جدائی ناپذیر برنامه ی اسلامی است، فرا زمانی و جهان شمولی اش این نظام را از سایر نظام ها تشخیص میدهد، این نظام متعلق به ملتی ویژه، ویا کشور خاص، ویا مخصوص به زمان پیامبر خاتم و خلفای راشدین و... نبوده، بلکه رهبر مسلمانان خلیفه وزعیم سیاسی جهان اسلام فراتر از مرزهای ساخته استعمار می باشد، همانگونه که تمام مسلمانان جهان به عنوان امت اسلامی رعیت آن و ملزم به اطاعت وی هستند (اعراف: ۱۵۸ / انعام: ۱۹ / و....) " و کان النبی یبعث

^{۱۳۴} سلیمان عید، *النظام السياسي في الإسلام*، ص ۲۱۸

^{۱۳۵} رواه البخاری

الى قومه خاصه و بعثت إلى الناس عامه^{۱۳۶}" پیامبران پیشین به گروه مشخصی فرستاده میشدند، ولی من به همه مردم فرستاده شدم.

۳- نظام متوازن و میانه : یکی از برجسته ترین خصایص دین اسلام توازن و میانه رو بودن آن است . "همچنان شما را امت میانه ای قرار دادیم تا گواه برمردم باشید". (بقره: ۱۴۳)

اسلام دین معقول است از نظر عقیده، ارزش‌های مادی و معنوی، روابط اجتماعی، شیوه‌های اخلاقی، عبادت و طرز تفکر، جهاد و قتال، نظام حکومتی و اجرائی جامعه . نظام سیاسی اسلام معقول و متوازن است، برخلاف نظامهای وضعی که افراط و تفریط هم زاد و جزء جدائی ناپذیر آن می باشد. نظام سیاسی اسلام بر اساس قانون الله و شوری بنا گردیده است، نه مانند نظام‌های دیکتاتوری رعیت را کاملاً سلب صلاحیت مینماید، و نه مانند نظامهای دموکراسی مردم را مصدر قانون پنداشته، مردم را همه چیز می داند.

ارکان و پایه‌های حکومت اسلامی

ارکان چهار گانه زیر، پایه‌های اساسی دولت اسلامی را تشکیل می دهند، در صورت وجود نداشتن هر یک از این عناصر، دولت اسلامی نیز وجود نخواهد داشت. ارکان بنیادی دولت اسلامی عبارت اند از :

- ۱ - حکم (قانون شریعت)
 - ۲ - حاکم (رہبر)
 - ۳ - سرزمین (جهان اسلام)
 - ۴ - مردم (امت اسلامی)
- ۱ - حکم و قانون**

الف- معنی قانون : قانون به معنی: چیزی که قدرت و صلاحیت دولت را تنظیم نموده، و ارتباطات دولت را با افراد جامعه تعیین می کند، حقوق و وظایف دولت را در قبال افراد، و حقوق و وظایف افراد جامعه را در قبال دولت بیان می دارد. مفهوم واژه ای قانون در اسلام نیز موجود است، ومصادر اسلامی از آن به عنوان های : «حکم» و «شرع» تعبیر نموده اند. همچون : «فرمان و قانون گزاری مخصوص خدا است». (یوسف/ ۴۰)

ب- اهمیت قانون در حکومت:

^{۱۳۶} حدیث جابر به روایت بخاری

حکم وقانون از مهم ترین پایه های دولت اسلامی است؛ زیرا مردم نمی توانند به هدف های مشترک دست یابند، تاینکه از طرف دولت اسلامی بدرستی سازماندهی نشوند، وقواعد معین طرز العمل را بپذیرند؛ زیرا اولین اساس وپایه ای که نظام حکومت در اسلام برآن استوار است، این است که : قانون وقانونگزاری از آن پروردگار متعال است وهیچ انسانی در هر مقامی که باشد حق قانونگزاری را ندارد.

ومنبع قانون برای حکومت اسلامی ومسلمانان قرآن وسنت است، دولت اسلامی هیچ قانونی جز این ندارد، وهیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسد. بنابراین دولت اسلامی مکلف است که در تمام زمینه ها اعم ازقوانين جنائي، معاملات، احوال شخصي، وقانون بين الملل از قرآن وسنت الهام گرفته، وآن را به اجرا بگذارد.

قانونگزار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد :

۱- انسان وتمام ویژگیهای او را از نظر جسم و روح بشناسد، به گونه ای که انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوسها وسائل فطری او باخبر باشد، ونیز از تمام استعدادها وشایستگی هایی که در فرد و جامعه نهفته، وکمالاتی که بالامکان برای او میسر است مطلع باشد. وخلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان براو مخفی نماند.

۲- از تمام آثار اشيای جهان وخصوص و ویژگیهای آنها از نظر هماهنگی با وجود انسان وناهمانگی باخبر باشد، ودقیقاً مصالح ومفاسد تمام اعمال وکارهای فردی واجتماعی وپیامدهای آنها را بداند.

۳- از تمام حوادثی که در آینده ای دور یا نزدیک ممکن است روی دهد و به شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است، آگاه باشد.

۴- از هر لغزش وگناه وخطا واشتباهی برکنار باشد ودر عین حال دلسوز ومهریان، قوى الاراده وبا شهامت باشد واز هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

۵- هیچ گونه منافعی در اجتماع بشریت نداشته باشد تا مبادا محور افکار او هنگام تنظیم قوانین- آگاهانه یا نا آگاهانه متوجه جهتی که حفظ منافع شخصی اوست، گردد، ومصالح جامعه را فدای منافع خودش یا گروهش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسانی را پیدا می کنید که بگوید: من انسان را با تمام ویژگیهایش شناخته ام؟ درحالی که بزرگترین دانشمند درپاسخ این سؤال، اظهار عجز وناتوانی می کند، بلکه انسان را رسماً موجودی نا شناخته معرفی می کنند آیا کسی پیدا می شود از گذشته و آینده وروابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟ آیا کسی پیدا می شود که اسرار وآثار همه

موجودات را بداند و بالآخره از هر گونه لغش و گناه و خطا درامان باشد؟ مسلماً هیچ کس جز خدا دارای چنین صفاتی نیست.

از این اشاره کوتاه به خوبی نتیجه می‌گیریم که قانون گزار واقعی خدا است که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است، و اسرار همه موجودات را می‌داند و از حوادث آینده و گذشته و روابط آنها باحوادث امروز به خوبی آگاه است. هیچ‌گونه خطا و اشتباه در ذات پاک او راه ندارد و از کسی نمی‌ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه برطرف سازد، بلکه در تشریعات خود تنها نفع انسانها را ملحوظ می‌دارد.

افزون برهمه اینها سراسر جهان قلمرو حکومت و حاکمیت اوست، و معنی ندارد در چنین قلمروی کسی جز او امر ونهی کند، بلکه پذیرفتن امر ونهی دیگران و به رسمیت شناختن قانونی غیر قانون او نوعی شرک و گمراهی است.

۲- حاکم (زمامدار)

الف- رهبریت در اسلام:

اسلام پس از معرفی شورا به عنوان یک ابزار، شکل و قالب خاصی را به عنوان نظام حکومتی دولت اسلامی معرفی ننموده است . نیاز جامعه و وضع موجود مسلمین شکل ساختمان حکومت را معرفی می‌کند و برای رهبر جامعه نیز نام خاصی را به عنوان تنها نام زمامدار مسلمین معرفی ننموده است . در همان دوران صدر اسلام پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به عنوان حاکم مسلمین اسم خاصی نداشت، جانشین وی نیز عنوان جانشین رسول الله یا خلیفه رسول الله را گرفت ("سَيْكُونُ مِنْ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً") و به دنبال آن عنوان امیر المؤمنین ("وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ") و امام ("الْأَئْمَةُ مِنْ قُرْيَشٍ") وغیره رایج گشت .

با این وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در حدیثی مختصر - ولی پر محتوی- به معنی وخطوط کلی سیاست شرعی و جایگاه رهبریت اشاره نموده و می فرماید:

" كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبى خلفه نبى، وإنه لا نبى بعدى، وسيكون خلفاء فيكثرون ". قالوا فما تأمرنا ؟ قال: " فوا ببيعة الأول فالأول، أعطوهם حقهم فإن الله سائلهم عما استرعاهم ". (متفق عليه)^{۱۳۷}

^{۱۳۷} لغت نامه دهخدا ذیل کلمه سیاست ؛ وقاموس المحيط زیر کلمه سُوس

"امور- دینی و معاشرتی، داخلی و خارجی- بنی اسرائیل را پیامبران اداره می کردند، هرگاه پیامبری در می گذشت، پیامبر دیگری به جای آن می آمد، وهیچ پیامبری بعد از من نخواهد آمد، ولی - زمامداران سیاسی و اسلام به عنوان- خلیفه های فراوانی خواهند آمد". صحابه پرسیدند : ما را در قبال آنها چه دستور می دهید ؟ پیامبر فرمود: "به بیعت نخستین خلیفه که بیعت شده وفا دار باشید، حق آنها را ادا کنید، آنها نیز نزد خدا در قبال رعیت خود مسؤولیت دارند".

این حدیث از سخنان جامع و پر محتوای پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم است که به ابعاد مهم سیاست شرعی بگونه زیر اشاره نموده است :

اشاره به معنی سیاست است که به اداره و اصلاح امور زندگی دنیوی و اجرائی جامعه گفته می شود. سیاست شرعی و قوانین اجرائی جامعه - نه تنها در شریعت پیامبر خاتم بلکه- در تمام شریعتهای آسمانی بخشی از دین اسلام، و بر عهده پیامبران و پیروان آنها بوده است.

جمله: "لا نبی بعدی" یعنی بعد از پیامبر خاتم هیچ پیامبر دیگری نمی آید .

رونده این جمله می رساند که پیامبر خاتم تا مدتی که زنده بود، امور سیاسی و اجرائی مسلمانان را بر عهده داشت، و جانشین آن خلفا هستند نه پیامبران، چون او خاتم پیامبران است.

جمله: "سیکون خلفاء فیکثرون" واضح می سازد که خلفا منحصر به خلفای راشدین نیست.

از جمله: "فوا ببیعة الأول فالاول" نکات زیر روشن می گردد :

۱- از حقوق واجب رهبر بر مسلمین بیعت کردن با اوست.

۲- دریک زمان تنها یک رهبر حق بیعت را دارد، اور هبری است که قبل از همه اعلان رهبریت نموده است .

۳- لازمه ی پایبندی و وفاداری مسلمین به بیعت این است که باید تا پایان حاکمیت رهبر به بیعت خود ادامه بدهند، و حق شکستن بیعت و دادن بیعت به دیگری را ندارند.

۴- از جمله ی: "أعطوهם حقهم" حقوق دیگر رهبر مانند: لزوم اطاعت در امور شرعی، همکاری باوی در اداره ی امور، نصیحت و مشورت سالم و... به دست می آیند .

آخرین جمله ی حدیث به دو موضوع مهم اشاره دارد :

الف- همان گونه که رهبر حقوقی بر مردم دارد به همین شیوه مردم نیز حقوقی دارند که باید رهبر آنها را ادا کند . مانند: اداره ی جامعه بر اساس اصول قانون شریعت اسلام جهت از بین بردن گرسنگی و ترس و ایجاد رفاه و امنیت، و فراهم نمودن زمینه های مناسب عبادت الله .

ب- رهبر در برابر این وظایف نزد الله در قیامت مورد بازخواست قرار گرفته و باید پاسخگو باشد. در این صورت داشتن یک رهبر سیاسی و بیعت با آن برای مسلمین مانند: امور قضاوی، گفتن اذان و... جزو فرایض کفایی می باشد که در صورت نبود آن همه مسلمین گناهکار می گردند و مورد بازخواست قرار می گیرند، زیرا وجود یک رهبر سیاسی به عنوان امام، رهبر، امیر و خلیفه مسلمانان در حقیقت مرکز قوت و رمز وحدت مسلمانها و مظہر یکپارچگی امت اسلامی است، امیر ویا رهبر شرعی کسی است که بر اساس قانون شریعت الله امور مردم را اداره، و دستورات الهی را در زندگی مردم تطبیق می کند، و مسلمانان را در امور داخلی و خارجی رهبری نموده، و رهبریت جهاد را بر عهده دارد.

براساس حدیث "وَسَيْكُونُ الْخُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ..." خلافت به زمان خلفای راشدین منحصرنیست، بلکه خلافت عبارت از وحدت سیاسی امت اسلامی است که مسلمانان در هر عصر ومحیط به آن نیاز میرمی دارند. و هرگاه مسلمانان شرایط تحقق آن را که در سوره به آن اشاره شده است را فراهم نمودند، طبق وعده‌ی الهی جانشین حکومتهای ظالم گردیده و از دولت اسلامی نیرو مندی بر خوردار خواهند شد. پس باید مسلمانان بجای سردادن شعار دولت اسلامی، در باره‌ی شرایط آن بیاندیشند، و در تحقق آن شرایط بکوشند و در صورتی که آن را به دست آورده‌اند در چگونگی حفظ و نگهداری از این نعمت کوشانند.

در این صورت اولی‌الامر به چه معناست که فرمان آن در امور اجتهادی «دین» نامیده شده و واجب الطاعه گردیده است :

مفهوم ولی امر در لغت و اصطلاح:

ابن منظور می گوید: «اولی، به معنای (ذوی) است، یعنی صاحب و همیشه به شیوه‌ی مضاف می‌آید، همانطور که الله بلند مرتبه می‌فرماید: وَأُولُوَّ بَأْسٍ شَدِيدٍ، یعنی صاحب قدرتی شدید و تندا.

ابن منظور می افزاید: «اولوا بمعنی ذوو لا یفرد له واحد و لا یتكلم به الا مضafa کقولک اولو باس شدید و اولو کرم». اولوا به معنی (ذوو) آمده و تنهایی ندارد و به مضاف نباشد نمی‌آید. مانند این که گفته می‌شود: اولوا باس شدید و اولوا کرم.^{۱۳۸}

^{۱۳۸} ابن منظور ، لسان العرب ۲۲/۱۱

باز در ادامه می‌فرماید: و جمله «اولی الامر من المسلمين من يقوم بشانهم فی امر دینهم و جميع ما ادى الى صلاحهم». و تمامی اولی الامر از مسلمانان کسانی هستند که امورشان را اجرایی می‌کنند در امر دینشان و همه اموری که باعث اصلاح امورشان می‌شود.^{۱۳۹}

دکتر محمد بن عبدالله السعري می‌گوید: «اولوا: جمع، و قلیل: لا مفرد له. و الارجح ان يكون جماعاً (ولي)، بمعنى ذو اى اصحاب ولا ياتى الا مضافا. فى مثل (اولوا الالباب) بمعنى ذوى او اهل او اصحاب العقول». «اولوا جمع است، و گفته شده تفرد ندارد، اما راجح آن است جمع کلمه (ولي)^{۱۴۰} است. به معنای صاحب، و جز به صورت مضاف نمی‌آید؛ مثلاً اولوا الالباب يعني ذوى، يا اهل يا صاحبان عقل».

اولی الامر در شریعت: «ان اولی الامر من المسلمين، من يقوم بشانهم فی امر دینهم و جميع ما يودي الى صلاحهم». ولی امر آن است که از مسلمین باشد، کسی است که به پا می‌خیزد برای انجام امور دینیشان و همه اموری که آنان را به سوی خیر و صلاح پیش می‌برد.^{۱۴۱} به همین خاطر است برای اولی الامر شدن و واجب الاطاعه شدن از آنان، حکم کردنشان به شریعت و برپا کردن دین، شرط است.^{۱۴۲}

اولی الامر در قرآن، سنت و سخنان عالمان:

خداؤند متعال می‌فرمایند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْأَيُّوبُ الْآخِرُ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (النساء/۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امرتان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است.

خداؤند بلند مرتبه در این آیه روی به سوی مسلمانان می‌نماید و می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید در همه‌ی امور مطیع فرمان الله و رسولش باشید. «وَأُولَئِكُمْ مِنْكُمْ». و از کارداران و

^{۱۳۹} همان ۲۲/۱۱

^{۱۴۰} فتح واو، کسر لام، فتح یاء

^{۱۴۱} البحوث العلمية والافتاء الملکة العربية السعودية ۹۶/۹۶

^{۱۴۲} www.ar.islamway.net/fatwa/3746

علمای خودتان که از خودتان هستند نیز اطاعت کنید، یعنی به فرمان اولی الامر و نماینده‌ی شورایی گوش فرا دهید که از خودتان هستند؛ یعنی مسلمانند، «منکم».

«فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» آن گاه اگر در چیزی منازعه و اختلاف نمودید «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» به الله و رسولش بازگردید، یعنی: تنها قرآن و سنت داور و حکمتان باشد. بله لازم است در همه امور به سوی الله و رسولش بازگردیم، اینگونه پیداست که امر رسول الله نیز امر الله بلند مرتبه است؛ همانطور که در سوره‌ی النساء آیه ۸۰ آمده است: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». پس با این ادله باید به هیچ طریق و شیوه‌ای اختلافات و منازعه‌تان را نزد طواغیت زمانتان ببرید، «إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَأَلِيَّوْمِ الْآخِرِ» اگر باور به الله و روز آخرت دارید، باید اینگونه باشد. «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» آن بازگشت منازعات و اختلافات نزد قرآن و سنت، بهتر و زیباتر است برایتان.

پس همانطور که در این آیه ذکر گردید، ولی امر آن کسی نیست که فقط امور مسلمین را دست داشته باشد ولو اینکه آن شخص مشرک سکولار، مرتد، یهودی یا کافر و... باشد. خیر! بر عکس آنچه سلفی‌های دستگاه گمراه آل سعود و اخوان الشیاطین، می‌گویند که ولی امر می‌تواند سکولار و ضد دین، مرتد، یهودی و مشرک هم می‌تواند باشد. بلکه در این آیه بر خلاف گفته‌های آنها، الله فرموده است که «منکم» یعنی از خودتان و به مانند خودتان کارداران و ولاده امور باید مسلمان باشند.

ابو هریره نیز از پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم برایمان نقل می‌کند که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي».^{۱۴۳} پیامبر خدا فرمود: «هر کسی از من اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده، و هر کس از من نافرمانی کند، خداوند را نافرمانی نموده است. و هر کس از امیری که من مقرر نموده ام اطاعت نماید، او از من اطاعت نموده، و هر کس از امیر من نافرمانی کند، او از من نافرمانی کرده است».

علماء نیز در این زمینه گفتارهایی دارند که بخشی از آن اشاره می‌شود:

- امام جصاص / در تفسیر آیه اولی الامر در مورد لفظ اولی الامر می‌آورد که: «فَأَمْرَ النَّاسَ بِطَاعَتِهِمْ وَالْقَبُولَ مِنْهُمْ مَا عَدَلَ الْأَمْرَاءُ وَالْحُكَّامُ». ^{۱۴۴} (خداوند) امر کرده است به مردم تا از

^{۱۴۳} بخاری ۱۷۳۸
^{۱۴۴} جصاص، أحکام القرآن ۳/۱۷۷

کاردارانشان اطاعت و قبول (اوامر) کنند تا زمانی که عادل و دادپرور باشد. مراد از دادپروری هم حکم کردن بر اساس میزان شریعت الهی است».

- امام بغوی / درباره‌ی معنی اولی الامر منکم فرموده ای از سیدنا علی بن ابی طالب می‌آورد و می‌فرماید: «قَالَ عَلَيْيِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَقٌّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَيُبَوِّدِي الْأُمَانَةَ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَحَقٌّ عَلَى الرَّعِيَّةِ أَنْ يَسْمَعُوا وَيَطِيعُوا». ^{۱۴۵} «واجب است بر سر امام (حاکم و خلیفه) مسلمانان که حکم به آنچه بنماید که الله تعالی نازل نموده است، و آن امانتی است امانت داده شده، زمانی که آن را انجام داد واجب و حق است بر سر مردم که سمعاً و طاعتاً مطیعش باشند و بدوجوش سپارند».

- امام طبری در تفسیرش ذکر می‌کند که: «كان معلوماً أن الذين أمر بطاعتهم تعالى ذكره من ذوى أمرنا، هم الأئمة ومن وآوه المسلمين، دون غيرهم من الناس». ^{۱۴۶} «همانطور که معلوم است و دانسته شده است آن کسانی که الله بلندمرتبه فرمان به اطاعت‌شان را داده است، آن کسانی هستند که امور مسلمانان را اجرا می‌کنند و انجام می‌دهند و مسلمین را خدمتگزاری می‌کنند و آن پیشوایانی هستند که مسلمانان آنان را معین نموده اند نه غیر آنان»

- امام شوکانی / در تفسیرش می‌فرماید: «لَمَّا أَمَرَ سُبْحَانَهُ الْقُضَاءَ وَالْوَلَاءَ إِذَا حَكَمُوا بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْحَقِّ، أَمْرَ النَّاسَ بِطَاعَتِهِمْ هَاهُنَا، وَطَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هِيَ: امْتِنَالُ أَوْامِرِهِ وَتَوَاهِيهِ، وَطَاعَةُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هِيَ: فِيمَا أَمَرَ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ. وَأُولَى الْأُمْرِ هُمُ الْأَئِمَّةُ، وَالسَّلَاطِينُ، وَالْقُضَاءُ، وَكُلُّ مَنْ كَانَتْ لَهُ وِلَايَةٌ شَرِيعَةٌ لَّا وِلَايَةٌ طَاغُوتٍ». ^{۱۴۷} «خدای پاک و منزه دستور به قضات و حاکمان داده است هنگامی که حکم کردند، حکم به حق بنمایند، اینجا دستور داده است به اطاعت‌شان، سپس اطاعت از الله عبارت است از اجرای اوامرس و نهی نمودن از منکرات، و اطاعت از پیامبر عبارت است از انجام دادن دستورات نهی از منکرات، سپس ولی امر آن امام و پیشوای حاکم است که حکمی شرعی را اجرا می‌کنند؛ نه حکم طاغوتی را»

- هم چنین شیخ آلبانی درباره ولی امر می‌فرماید: «اما هذه الكلمة التي تشرع في هذا الزمان وهي مخالفة ولی الأمر هذه مع الأسف كلمة يستغلها كثير من الدعاة الذين يزعمون أنهم من

^{۱۴۵} البغوی، معلم التنزيل في تفسير القرآن = تفسیر البغوی ۱/۵۰

^{۱۴۶} الطبری ، جامع البيان في تأویل القرآن ۳/۵۰

^{۱۴۷} الشوكانی، فتح القدير ۱/۵۵۶

الدعاة الى الإسلام، لا يجوز مخالفه ولی الأمر؛ انا اقول معهم لا يجوز للمسلم أن يخالف ولی الأمر لكن ما صبげ ما صفه هذا الولی، انتم تعرفون الولاية قسمان؛ ننتقل الى موضوع له علاقة بالتصوف أنتم تعرفون أن ابن تيمیه ألف رسالته (الفرق بين اولياء الرحمن و اولياء الشيطان) ابين اليکم الشرعی فی من هم اولياء الامر الذين يجب اطاعتهم هم اليين ينطلقون في حكمهم لإمتهم و لشعبهم على كتاب الله و سنة رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم كما كان الخلفاء الراشدون و من سار سيرهم من بعض الملوك الذين جاءوا من بعدهم، هؤلاء الحكام الذين يضعون نصيب أعينهم تحکیم الشريعة يجب اطاعتهم»^{١٤٨}

«این سخن که بسیار شایع است و گفته می‌شود از طرف بعضی از ملاها و دعوتگران، به گمان خودشان اینگونه فکر می‌کنند که دارند به سوی اسلام دعوت می‌کنند و می‌گویند که نباید از ولی امر سرپیچی نمود. بله من هم می‌گویم که نباید از ولی امر سرپیچی شود. اما این ولی امر صفتیش چگونه است؟ شما می‌دانید که ولی امر دو نوع است همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه / در کتابش نام نهاده است (فرق در بین ولی الله و ولی شیطان)... به همین خاطر می‌خواهم به شما بگویم که ولی امر کیست که باید از او اطاعت گردد؟ آن عبارت است از کسانی که به کتاب خدا و سنت رسول الله حکم امت و مردم خودشان را می‌کنند. مانند آنچه که خلفای راشدین حکمرانی می‌نمودند و آن هایی که بعد از آنان (خلفای راشدین) راه آنان را در پیش گرفته بودند... (ولی امر) آن حکامی هستند که همیشه جلوی چشمانشان حکم کردن به شریعت الله است، اینان هستند که باید اطاعت گردد.

شيخ بزرگوار عبد الله بن عبد الحميد الأثري پس از سخنان زیبا و شرعی که ذکر می‌نماید،

در نهایت با سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه / در مورد اولی الامر و امارت شرعی می‌آورد که:

«أما من عطل منهم شرع الله ولم يحكم به وحكم بغيره، فهو لاء خارجون عن طاعة المسلمين فلا طاعة لهم على الناس، لأنهم ضيعوا مقاصد الإمامة التي من أجلها نصبوا واستحقوا السمع والطاعة وعدم الخروج، ولأن الولى ما استحق أن يكون كذلك إلا لقيامه بأمور المسلمين، وحراسة الدين ونشره، وتنفيذ الأحكام وتحصين الثغور، وجهاد من عاند الإسلام بعد الدعوة، ويوالى المسلمين وبعادى أعداء الدين؛ فإذا لم يحرس الدين، أو لم يقم بأمور المسلمين؛ فقد زال عنه حق الإمامة ووجب على الأمة- متمثلة بأهل الحل والعقد الذين يرجع إليهم تقدير الأمر في ذلك- خلعه ونصب آخر من يقوم بتحقيق مقاصد الإمامة؛ فأهل السنة عندما لا يجوزون الخروج على الأئمة بمجرد الظلم والفسق- لأن الفجور والظلم

لا يعني تضييعهم للدين - فيقصدون الإمام الذي يحكم بشرع الله؛ لأن السلف الصالح لم يعرفوا إمارة لا تحافظ على الدين فهذه عندهم ليست إماره^{۱۴۹}. و (إنما الإمارة هي ما أقامت الدين ثم بعد ذلك قد تكون إمارة براء، أو إمارة فاجرة. قال علي بن أبي طالب: "لا بد للناس؛ من إمارة براء كانت أو فاجرة، قيل له: هذه البراء عرفناها فما بال الفاجرة؟! قال: يؤمن بها السُّبْلُ وَتُقَامُ بِهَا الْحَدُودُ وَيُجَاهَدُ بِهَا الْعُدُوُّ وَيُقْسَمُ بِهَا الْفَئَةُ")^{۱۵۰}.

«و اما آن (حاکم و کاردارانی) که شرع خدا را تعطیل نموده و بدان حکم ننموده و به غیر از شرع و حکم الله حکم نمودند، آن حاکمان از اینکه مسلمانان اطاعت‌شان بکنند خارج شده اند و هیچ اطاعتی بر سر مردم نمانده است؛ زیرا آنان شرایط رهبری و پیشوایی را از دست داده اند که بخاطر آن (شرع و حکم بما انزل الله) معین شده اند و شایسته ای اطاعت و حرف شنوی و خروج نکردن عليه شان بوده اند. زیرا ولی امر به این خاطر ولی امر شده است که تنها امور مسلمانان را انجام دهد و دین را محافظت نماید و پخش کند و حکم های دین را اجرا نماید، سنگرها را پاسداری می‌کند و جهاد اشخاصی را می‌کند که اسلام بدانان رسیده است ولی مسلمان نگشته اند و دوستی با مسلمانان می‌کند و دشمنی با دشمنان دین می‌کند، به همین خاطر اگر دین را پاسداری ننمود و امور مسلمانان را پشت گوش انداخت، دیگر او حقوق ولی امر بودن را ندارد (براپاش حقی نمی‌ماند) و بر امت اسلام واجب می‌شود که عزلش کنند که شامل اهل حل و عقد هستند که برخیزند برای نصب شخصی بهتر و شایسته تر برای مسلمانان که همسو با اهداف و مقاصد اسلام باشد. پس اهل سنت خروج بر سر حاکم ستم کار را جایز نمی‌دانند، اما ستمکار آن نیست که دین را پشت گوش بیندازد و حکم بدان ننماید؛ زیرا سلف صالح زمانی که بحث امام ستم کار را کرده اند، مقصودشان آن امامی بوده که حکم به شریعت نموده باشد، بخاطر اینکه سلف صالح امامی را ندیده اند که دین را حراست نکرده باشد و حکم بدان ننموده باشد؛ زیرا سلف هیچ دولت و امارتی را ندیده اند که دین را حراست نکرده باشد و در نزدشان چنین امارتی نبوده است. زیرا امارت و دولت آن است که دین را برپا نماید، سپس آن دولت یا یک دولت نیکوکار است یا یک دولت خرابکار و ظالم، از علی روایت شده که گفت: گریزی از وجود امیر بر مردم نیست، چه خوب باشد و چه فاجر. از او پرسیدند حکمت وجود امیر خوب را که می‌دانیم، ولی امیر فاجر به چه دردی می‌خورد؟ در جواب فرمودند: با وجود امام ظالم، راه‌ها ایمن می‌شوند، حدود اقامه می‌گردند، با دشمن جهاد می‌شود و فیء تقسیم می‌گردد».

^{۱۴۹} عبدالله بن عبدالحميد الاثري، الوجيز في عقيدة السلف الصالح (أهـلـالـسـنـةـ وـالـجـمـاعـةـ) ج ۱، ص ۱۶۲

^{۱۵۰} ابن تيمية، منهاج السنة: ج ۱ ص ۱۴۶

دلایل وجوب امارت و رهبریت : دلایل وجوب امارت، آیات و احادیثی است که اینک بدان اشاره می شود :

أ. خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ هُنَّ الْمُنْكَرُ (نساء ۵۹) ای کسانی که ایمان آوردهاید ! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید ، و از صاحبان امر خود فرمانبرداری نمایند

ب. همچنین می فرماید: وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أُوْلَئِكُمْ أَخْوَفُهُمْ أَذَاغُوا بِهِ وَلَوْ رَدَّوْهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَئِكُمْ مِّنْهُمْ لَعِلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ (نساء / ۸۳) و هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل : قوت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله و گستاخان از آن قبیله) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف‌الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر این گونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و صاحبان امر خود واگذارند (و خبرهای را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهنند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند

این دو آیه با دلالت اشاره نص، حکایت گر این است که مردم برای تدبیر کارهایشان و تولی امورشان نیازمند ولی امر هستند.

ج. پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا يَحِلُّ لِثَلَاثَةِ نَفَرٍ يَكُونُونَ بِفَلَاهٍ مِّنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَمْرُوا عَلَيْهِمْ أَخْدَهُمْ»^{۱۵۱} «جایز نیست برای سه نفری که در یک گوشه از زمین بدون انتخاب امیر به سر بربرند.» همچنین می فرماید: «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَقَرٍ فَلْيُؤْمِرُوا أَخْدَهُمْ»^{۱۵۲} «هرگاه سه نفر به مسافرت بروند یک نفر از خود را امیر قرار دهند.»

امام مسلم در صحیحش از نافع نقل می کند: «وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنْقِهِ بَيْعَةً، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». «کسی که بمیرد و در گردنش بیعت نباشد مرگش مرگ جاهلی است».^{۱۵۳}

این عثیمین می گوید: " بر مسلمان واجب است پیشوائی داشته باشد و بر هیچ مسلمانی حلال نیست بدون امام بماند، زیرا اگر بدون امام و پیشوای بماند، بدون قدرت می‌ماند و الله می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مِّنْكُمْ ۖ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء / ۵۹) » ای کسانی که ایمان

^{۱۵۱} به روایت احمد

^{۱۵۲} رواه ابو داود عن أبي سعيد

^{۱۵۳} صحيح مسلم ۱۴۷۸/۲

آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امرتان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تراست. و آن کسی هم که بدون بیعت بمیرید، آن شخص خارج از منهج مسلمانان مرده است، زیرا مومنان بایستی هر طور باشد امیری داشته باشند و اگر راهی غیر از این در پیش گرفت، آن شخص راهی جدای از راه مومنان در پیش گرفته است".

ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: «يَجِبُ أَنْ يُعْرَفَ أَنَّ وِلَايَةَ أَمْرِ النَّاسِ مِنْ أَعْظَمِ واجِباتِ الدِّينِ؛ بَلْ لَا قِيَامٌ لِلدِّينِ وَلَا لِلدِّينِيَا إِلَّا بِهَا. فَإِنَّ بَنِي آدَمَ لَا تَتِيمُ مَصْلَحَتُهُمْ إِلَّا بِالْاجْتِمَاعِ لِحَاجَةٍ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ وَلَا بَدَأَهُمْ عِنْدَ الْاجْتِمَاعِ مِنْ رَأْسٍ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤْمِرُوا أَحَدَهُمْ». رَوَاهُ أَبُو ذَوْدٍ مِنْ حَدِيثِ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ وَرَوَى الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرُو أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: {لَا يَحِلُّ لِثَلَاثَةٍ يَكُونُونَ بِفَلَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَمْرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدَهُمْ} فَأَوْجَبَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَأْمِيرَ الْوَاحِدِ فِي الْاجْتِمَاعِ الْقَلِيلِ الْغَارِضِ فِي السَّفَرِ تَنْبِيهًًا بِذَلِكَ عَلَى سَائِرِ أُنُواعِ الْاجْتِمَاعِ. وَلَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْجَبَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَا تَيِّمُ ذَلِكَ إِلَّا بِقُوَّةٍ وِإِمَارَةٍ. وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا أَوْجَبَهُ مِنْ الْجِهَادِ وَالْعُدْلِ وَإِقَامَةِ الْحَجَّ وَالْجَمْعِ وَالْأَغْيَادِ وَنَصْرِ الْمُظْلُومِ. وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ لَا تَتِيمُ إِلَّا بِالْقُوَّةِ وَالْإِمَارَةِ».

«واجب است دانسته شود که ولایت امر مردم از بزرگترین واجبات دین است، بلکه نه دین و نه دنیا بدون آن اقامه نمی شود. پس مصلحت بني آدم تمام اجرا نمی شود مگر با اجتماع تشکیل دادنشان، آن نیز به خاطر احتیاجی که به یک دیگر دارند و باید در نزد [هر] تجمع و اجتماعی، رهبری باشد حتی رسول خدا صلی الله عليه وسلم فرمود: «هر کاه سه نفر با هم برای مسافرت خارج شدند، پس یکی از آنها امیر باشد». ابو داود از حدیث ابو سعید و ابو هریره روایت کرده است. و امام احمد در مسند از عبد الله بن عمر از رسول خدا صلی الله عليه وسلم روایت کرده است که فرمود: «حلال نیست که سه نفر با هم در دشتی از زمین باشند، مگر اینکه یکی از آنها امیر و فرمانده باشد». پس رسول خدا با واجب گرداندن تعیین امیر در اجتماعی با تعداد کم و عارض در یک سفر، خاطر نشان می کند که در سایر اجتماعات، اهمیت تعیین امیر بیشتر است. و خداوند متعال امر به معروف و نهی از منکر را واجب گردانده و این اجرا نمی شود مگر با داشتن قوت و امارت. و همچنین سایر آنچه که واجب گردانده مانند جهاد و اجرای عدالت و اقامه حج و نماز جمعه و عید ها و یاری رساندن مظلوم، و اقامه حدود شرعی انجام نمی شود مگر با داشتن قوت و امارت».

امام ابن حزم رحمة الله می فرماید: «اتفق جمیع أهل السنّة وَجَمِيعَ الْمَرْجَئَةِ وَجَمِيعَ الشِّیعَةِ وَجَمِيعَ الْخَوَارِجِ عَلَى وجوب الإمامَةِ». «همهی اهل سنت و همهی مرجئه و همهی شیعه و همهی خوارج بر وجوب امامت اتفاق نموده اند».^{۱۵۴}

شوکانی : در کتاب نیل الأوطار (باب وجوب نصبة القضاء و الإمارة و غيرها) در ضمن این باب احادیثی را ذکر نموده سپس می گوید: امام بزار : در کتاب مسنند خود با سند صحیح مانند دو حدیث عبدالله بن عمر و حدیث ابی سعید روایت کرده است که عمر بنخطاب فرموده است: «هرگاه در سفری تعدادتان سه نفر بود، یک نفر را برای امارت تعیین کنید این امارتی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدان دستور داده است». كما اینکه طبرانی : با سند صحیح در معجم خود نزدیک به همین لفظ را از عبدالله بن مسعود روایت نموده است. تمامی این احادیث - در اصطلاح محدثین - به عنوان شاهدی است برای بعضی دیگر که در حقیقت هر کدام برای حدیث دیگر نقش تقویت کننده دارد.

از حدیث ابوهریره که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه در سفر سه نفر بودید یکی از خود را به امیری تعیین کنید». استنباط می شود که هرگاه تعداد افراد به سه نفر و یا بیشتر از آن برسد، مشروع است که یکی از خود را به امیری برگزینند؛ چراکه این کار موجب مصونیت از اختلافی است که هر آن منجر به ائتلاف می گردد. پس عدم تعیین امیر باعث می شود هر کدام از اشخاص بر رأی خود پاپشاری کرده و کارها را مطابق هوا و هوس خود انجام دهنند. و بدین ترتیب همه در معرض هلاکت و نابودی قرار گیرند، در حالیکه تعیین نمودن امیر اختلاف را کاهش داده و باعث برقراری وحدت و همدلی می شود. اگر برای کسانی که در گوشهای از زمین به سر میبرند یا به مسافرت می روند تعیین امیر مشروع و قانونی است پس شرعی بودن این امر برای تعداد بیشتری که ساکن روستاها و شهرها هستند و نیازمند دفع ظلم و ایجاد آشتی و برقراری صلح هستند، الزامی تر است و این امر خود دلیلی است برای آنانی که می گویند: بر مسلمانان الزامی است که ائمه و والیان و حکام را برای تولی امور تعیین و منصب نمایند.^{۱۵۵}

۵. شیخ الاسلام ابن تیمیه : می گوید: «لازم است که بدانیم ولی امر مردم بودن، از بزرگترین واجبات دین است، بلکه در حقیقت نه دین و نه دنیا بدون این امر استوار نخواهد بود. چون مصالح آدمیان جز به اجتماعی زندگی کردن و رفع نیاز همدیگر نمودن فراهم نمی آید و برای این اجتماعی

^{۱۵۴} ابن حزم، الفصل في الملل والأهواء والنحل [٧٢/٤]

^{۱۵۵} نیل الأوطار، ج ۹ ص ۱۵۷

بودن وجود رئیس ضروری و الزامی است. پیامبر خدا در این مورد فرمود: «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤْمِنُوا أَحَدَهُمْ». ^{۱۵۶} «هَرَّگَاه سَهْ نَفْرٌ قَصْدٌ مَسَافَرٌ دَاشْتَنْدَ يَكِي ازْ خُودَ رَاهْ اَمِيرِی بَرْگَزِينَند.

امام احمد در کتاب مسنند خود از عبدالله بن عمرو بن عاص م نقل می کند که پیامبر خدا فرمود: «لَا يَحِلُّ لِثَلَاثَةٍ نَفَرٌ يَكُونُونَ بِقَلَاءً مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَمْرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدُهُمْ» «برای سه نفری که در هرگوشه ای از زمین هستند حلال نیست بدون امیر باشند بلکه بایستی یکی از خود را به عنوان امیر تعیین کنند.»

زمانی که در گروهی کوچک تعیین رهبر امری الزامی شمرده می شود در جمعهای بزرگتر و جامعه ضروری تر می گردد . خداوند امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، بیاری مظلومین، اجرای حدود را واجب دانسته است و این مسئله هم جز با قدرت حکومتی و امارت به اتمام نمی رسد. پس واجب است که امارت را یک مسئله‌ی اسلامی بدانیم و قربتی فرض کنیم که توسط آن به خدا نزدیک می شویم؛ چرا که در حاکمیت اسلامی امور شرعی(قرآن و سنت صحیح) مربوط به حاکمیت متناسب با وضع موجود، از کanal رهبریت واحدی که نماینده‌ی شورای نخبگان مسلمین است بیان می گردد، تبعیت از چنین رهبریتی درواقع تقرب به الله و اطاعت از خدا و رسول او به شمار می آید.

ابن عبدالبار در کتاب «جامع بیان العلوم» از تمیم داری نقل کرده است که او گفته است: در زمان عمر مردم مدت‌ها مشغول ساخت و ساز ساختمان شدند عمر بن الخطاب فرمود: «ای گروه عرب به زمین بچسیید و آن را رها مکنید. اسلام واقعی آن است که با جماعت تداعی پیدا می کند و جماعت هم معنا پیدا نمی کند، جز با امارت و فرماندهی و امارت هم جز با اطاعت قابل تصور نیست، آگاه باشید! هر کسی که قومش او را بر اساس فهم و درایت، امیر و رئیس خود قرار دهند این امر برای او خیر و نیکی است و آنکه قومش او را بر این اساس رئیس و امیر قرار ندهند برای او و پیروانش هلاک و تباہی به بار می آورد.» ^{۱۵۷} سخن عمر حاکی از آن است که برای برپایی شرائع اسلام، وجود جماعت و امارت و اطاعت از دستور فرمانده، ضروری است.

در حدیث صحیح آمده است که «إِنَّمَا الْإِمَامَ جَنَّةً» یعنی: «امام به منزله‌ی عایق و پوشش است.» علاوه بر این می توان به موارد زیر اشاره کرد :

در احادیث متعددی به تعبیرات مختلف به اهمیت خلافت و امامت، و وجوب بیعت به رهبر اسلامی تأکید شده است: حدیث ابن عمر "مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنْقِهِ بَيْعَةً مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً". ^{۱۵۸} شخصی در حالتی بمیرد که با هیچ امیری بیعت ندارد، مرگ او مرگ جاهلیت است."

^{۱۵۶} رواه ابو داود من حدیث أبي سعيد وأبي هريرة.

^{۱۵۷} جامع بیان العلم وفضله، ج ۱ ص ۶۳،

^{۱۵۸} صحیح مسلم

• حدیث عباده بن صامت: "وَأَن لَّا نَنْزَعُ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَن تَرَوْا كُفَّارًا بِوَاحَدٍ كُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بَرَهَانٌ".^{۱۵۹} (متفق عليه)

خلافت و امامت سنت عملی رسول الله است؛ زیرا پیامبر با ایجاد وحدت سیاسی بین مسلمانان، از مجموع آنها اساس دولت اسلامی را گذاشت که در رأس آن خود پیامبر خاتم قرار داشت. با تأسی از سنت عملی پیامبر بر مسلمانان لازم است که وحدت سیاسی داشته، و برای حفظ وحدت ویکپارچگی خود دولتی را ایجاد کرده، و در رأس آن فردی را مقرر کنند، تا حکام الهی را اجرا نموده و رهبری مسلمانان را در همه امور داخلی و خارجی مطابق بالسلام به عهده بگیرد.

اجماع واتفاق صحابه:

انتخاب ابوبکر صدیق به عنوان خلیفه و رهبر مسلمانان، واولویت دادن به آن انتخاب از طرف صحابه در برابر دفن پیامبر- که برای مسلمانان از هر چیزی مهمتر بود- بیانگر نقش و اهمیت وجود حاکم و رهبر شرعی برای مسلمانان قبل از همه چیز است. اهمیت این موضوع را اصحاب پیامبر به شکل درست درک کردن؛ بنابرآن به اجرای آن قبل از هر چیز شتافتند.

بسیاری از مسایل شرعی از قبیل: اجرای حدود، قصاص و... موقوف به موجودیت امام و رهبر است، وطبق قاعده‌هء "مَالِيَّتُ الْوَاجِبُ إِلَيْهِ فَهُوَ وَاجِبٌ" اقامه‌ی دولت اسلامی و تعین رهبریت اسلامی نیز واجب است.

د- مدت حکومت زمامدار مسلمانان

رهبر یا حاکم و زمامدار مسلمانان (تحت هر عنوانی که باشد، خلیفه، امیر، رهبر، امام، قائد و ...) از نظر اسلام در اجرای قوانین الهی، واداره امور مسلمانان نماینده ای متخصص امت اسلامی است؛ بنابراین نیابت رهبر از جانب امت اسلامی مدت معینی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه تا آخر عمر خلیفه ادامه یافته، و تازمانیکه توانایی های لازم را برای پیشبرد امور دارد، و مرتكب عملی که موجب عزل اوتوسط شورای متخصصین محل گردد، نشده باشد، در این مقام باقی می‌ماند.

رهبریت جامعه اسلامی از زمان پیامبر خاتم و خلفای راشدین و غیره در طول تاریخ به همین روش جریان داشته، و رهبر تا آخر حیات خود در همین منصب باقی مانده است. و حدیث پیامبر اسلام برای عثمان: " يَا عُثْمَانَ، إِنَّ وَلَاكَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرُ يَوْمًا فَأَرَادُكَ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَخْلُعَ قَمِصَكَ الَّذِي قَمِصَ اللَّهُ فَلَا تَخْلُعْهُ ".^{۱۶۰} اجماع عملی امت اسلامی را در این مورد تأیید می‌کند.

^{۱۵۹} متفق عليه
^{۱۶۰} روایت احمد، ترمذی و ابن ماجه با سند صحیح

تعیین رهبر جدید تنها در سه صورت: وفات خلیفه، معزول شدن و یا استعفای او از منصب رهبریت، درست است.

تجارب تاریخی نیز این واقعیت را تأیید می کند که باقی ماندن رهبر در منصب خود سبب استقرار نظم در امت بوده، مانع بروز اختلافات جهت انتخاب رهبر جدید می گردد، و زمینه رقابت های خود خواهانه در این زمینه را از بین می برد.

البته در کشورهای مستقر دنیا یک موسسه و شرکت تحت عنوان مجلس سنا یا مجلس ریش سفیدان وجود دارد که جامعه را اداره می کند و هو از چند گاهی کسانی را از جانب خود به عنوان رئیس جمهور یا نخست وزیر به مردم معرفی می کنند تا با مشغول نمودن مردم در بازی و خیمه شب بازی انتخاباتی رایج، اهداف خود را از کanal شخص یاد شده جامه‌ی عمل بپوشانند. این شخص به عنوان نماینده‌ی این شرکت تمام تصمیماتش باید موافق و هماهنگ با اعضای شرکت باشد نه خواست و میل مردم و گرنه به بهانه‌های مختلفی عزل و یا حذف می گردد. با رو شدن این چشم بندی باز می بینیم که در اینجا نیز حاکم (مجلس سنا، کنگره، ریش سفیدان و...) مادام العمر است و تنها شکل و قیافه‌ی آن عوض شده است.

تجارب تلح رقابت‌های ناسالم، برانگیختن تعصب‌های نژادی، زبانی، حزبی، خرید و فروش انسانها و شخصیت‌ها و... در کشورهایی که دین سکولاریسم حاکم است، نشان می دهد که باقی ماندن رهبر به سمت خود تا وقت، در برقراری نظم و ثبات کشور، استقرار امور، بهبودی وضع اقتصاد کشور، و در وحدت و یکپارچگی ملت به مراتب بهتر است از تجدید مدت معین برای حکمرانی رهبر؛ زیرا با اجرای انتخابات جهت تعیین رهبر جدید تمام نابسامانی‌های آن نیز تکرار می گردد. در حالی که در کشورهای سکولار همان مجلس ثابت و مادام العمر سنا، ریش سفیدان و سناتورها شبیه به همین رهبر مادام العمر مسلمین است.

ه- طریقه شرعی تعیین و انتخاب رهبر

نحوه‌ی انتخاب رهبر جامعه و مسئولیتها بی که بر عهده دارد با تمام نظامهای موجود در جامعه تفاوت بنیادی دارد، و اگر در بعضی موارد وجزئیات با نظامهای دیگر شباهت داشته باشد، اما بصورت کلی از اساس با آنها اختلاف دارد. اسلام تعیین رهبرسیاسی را نه مانند دموکراسی حق تمام مردم بدون قید وشرط می داند، ونه مانند نظام‌های استبدادی و میراثی برمحور اراده فرد دور می زند، بلکه از دیدگاه اسلام رهبرسیاسی توسط شورای اهل حل وعقد - که از لحاظ علمی، تقوی، تخصص وفادا کاری- افراد نخبه جامعه‌ی دارالاسلام محسوب می شوند، انتخاب می گردد.

پس از وفات پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم روش تعیین رهبر در میان مسلمین به صورت تاریخی و تجربی با طی نمودن سه مرحله‌ی زیر صورت مشروع یافته است:

۱- مرحله‌ی نامزد شدن:

فردی از طرف خلیفه یا رهبر و امام قبلی یا اهل الرأی برای تصدی منصب خلافت نامزد می‌شود، چنانچه ابوبکر صدیق، ابوعبیده و عمر را در ثقیفه بنی ساعدة پیشنهاد نمود. عمر ابوبکر را به عنوان رهبر جامعه پیشنهاد کرد.

همچنین ابوبکر در وقت وفات خود عمر را نامزد این مقام نمود، و عمر در وقت وفات خود موضوع را به شورای شش نفری حواله کرد که از میان خود یکی را به عنوان زمامدار امور مسلمانان بر گزینند. در عصر حاضر نیزدر میان تشیع آیت‌الله خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان رهبر آینده به مجلس خبرگان رهبری نامزد نمود و به همین ترتیب انتخاب گردید.

۲- مرحله انتخاب و قبول نامزد:

در این مرحله اهل شوری، در صورت تعدد نامزد‌ها یکی را انتخاب می‌کنند، و اگر یک نفر نامزد بوده باشد، موافقت خود را با شخص مذکور اعلام می‌کنند. مثال آن موافقت اهل شوری با عمر شخص پیشنهادی ابوبکر، و انتخاب عثمان در بین شش نفر به عنوان خلیفه، و موافقت اهل شوری برآن است.

برای اهل شورای دارالاسلام لازم است فردی را که خواستار رهبریت بوده، و به خاطر بدست آوردن آن تلاش می‌کند، انتخاب نکرده، و با وی بیعت نکنند؛ زیرا خواستار مقام و منصب شدن و حرص بر آن حرام است به دلایل زیر:

- "وَاللَّهِ لَا نُولِي عَلَى هَذَا عَمَلٌ أَحَدًا سَأَلَهُ، وَلَا أَحَدًا حِرْصًا عَلَيْهِ".^{۱۶۱} "سوگند به الله، ماکسی را که خواستار منصب و یا برآن حرص داشته باشد، برآن نمی‌گماریم".

- عن عبدالرحمن بن سمرة قال: قال لى النبى: يا عبد الرحمن، لاتسأل الأمارء؛ فإنك إن أعطيتها عن مسألة وكلت اليها، وإن أعطيتها عن غير مسألة أعننت عليها".(متفق عليه)^{۱۶۲} از عبدالرحمن بن سمرة روایت است که پیامبر به وی فرمود: ای عبدالرحمن پسر سمرة: امارت(ومنصب) را طلب مکن؛ زیرا اگراین مقام در نتیجه درخواست تو به تو داده شود، (درجای آن با تو کمک

^{۱۶۱} صحیح مسلم
^{۱۶۲} متافق عليه

نشده) و به آن کارسپرده می شوی، واگر بدون طلب برایت میسر شود، در اجرای آن (از طرف الله) به توکمک کرده خواهد شد".

آنچه که حالت معنوی بیشتر مردم را تباہ و فاسد می سازد طلب پست و مقام و مال در این امارت است. کعب بن مالک از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرمود: «ما ذِبْانِ جَائِغَانِ أُرْسِلا
فِي زَرِيبَةِ غَنَمٍ بِأَقْسَدَ لَهَا مِنْ حِرْصِ الْمَرْءِ عَلَى الْمَالِ وَالشَّرَفِ لِدِينِهِ»^{۱۶۳} «فسادِ حرص و طمع بر مال و کسب مقام و منصب دنیوی برای دین انسان، از فساد دو گرگ گرسنه که به گله ای گوسفند حمله می کنند بیشتر است.»

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر داده است که حرص انسان بر مال و ریاست، دینش را تباہ می سازد، مانند یا بیشتر از فساد و تباہی دو گرگ گرسنه بر گله ای گوسفند.^{۱۶۴}

۳- مرحله بیعت :

الف- بیعت انقاد :

که با بیعت اهل حل و عقد صورت می گرد، و خلافت امیر، رهبر و امام را حیثیت شرعی می دهد. اهل حل و عقد کسانی هستند که در همان وضع موجود مکانی قرار گرفته باشند و بر وضع موجود و ظروف مکانی مسلمین از نزدیک همگام باشند. کسانی که هزاران کیلومتر دور تر از سرزمین تحت حاکمیت دولت اسلامی به سر می برند نمی توانند اهل حل و عقد سرزمین دولت اسلامی باشند و جایگاهی جهت انتخاب رهبر جامعه ندارند. در زمان عمر بن خطاب دو شورا وجود داشت:

۱- شورای عالی که از قراء (حافظان قانون شریعت در قرآن) تشکیل یافته بود.

۲- شورای نخبگان، که اعضای این شورا اصحاب بدرا، (نسبت فداکاری و سابقه داری شان در اسلام) بود.

اعضای این دو شورا در مدینه بودند که به عنوان اهل حل و عقد در مدینه رهبر و امیر جامعه را انتخاب نمودند. بعد از انتخاب این رهبر توسط شورای متخصصین در دارالاسلام کس دیگری حق انتخاب رهبر و خلیفه را ندارد. حدیث ابوسعید خدری از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمود: "إِذَا بَوَيْعَ لِخَلِيفَتِينِ فَاقْتَلُو الْآخْرَمِنْهُمَا".^{۱۶۵} هر گاه با دو خلیفه بیعت صورت گیرد، شخص دومی را به قتل برسانید".

^{۱۶۳} رواه الترمذی

^{۱۶۴} ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۲۸ ص ۳۹۰ - ۳۹۲

^{۱۶۵} روایت مسلم

در صحیح بودن رهبر و امام گشتن، این شرط در آن موجود نیست که اگر همه‌ی مردم بیعت ندهند آن بیعت صحیح نباشد. یا این شرط که همه‌ی اهل الحل و العقد در سراسر سرزمینهای مسلمان نشین و یا اسلامی باید بیعت بدهند سپس رهبریت صحیح است، خیر! بلکه همه آن کسانی که اهل حل و عقد و شوکت و قدرت اند و اجتماعشان در همان محل میسر است می‌توانند رهبر و امام را معین کنند و خلافتش نیز صحیح باشد.

امام أبو زکریا محبی الدین یحیی بن شرف النووی (المتوفی: ۶۷۶ھ) می‌فرماید: «بَيْعَةُ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعِقْدِ مِنْ الْعُلَمَاءِ وَالرُّؤْسَاءِ وَوُجُوهِ النَّاسِ الَّذِينَ يَتَّسِّرُ إِجْتِمَاعُهُمْ». «بیعت اهل حل و عقد از علماء و بزرگان مردم و رؤسا، کسانیکه اجتماعشان میسر است». ^{۱۶۶} و در شرح این قول و ایده شروانی در شرح کتاب تحفه المحتاج هیتمی گفته است: «فَإِنَّ وُجُوهَ النَّاسِ عُظَمَاؤُهُمْ بِإِمَارَةٍ أَوْ عِلْمٍ أَوْ غَيْرِهِمَا». ^{۱۶۷} «مراد از وجوده و بزرگان مردم، بزرگشان در امارت یا علم یا غیرشان».

امام نووی در شرح بر صحیح مسلم در بیان تأخیر بیعت علی با ابوبکر می‌فرماید: «أَمَّا تَأْخُرُ عَلَىٰ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ الْبَيْعَةِ فَقَدْ ذَكَرَهُ عَلَىٰ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَاعْتَدَرَ أُبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمَعَ هَذَا فَتَأْخُرُهُ لَيْسَ بِقَادِحٍ فِي الْبَيْعَةِ وَلَا فِيهِ أَمَّا الْبَيْعَةُ فَقَدْ اتَّقَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَىٰ أَنَّهُ لَا يُشْرَطُ لِصِحَّتِهَا مُبَايِعَةُ كُلِّ النَّاسِ وَلَا كُلُّ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعِقْدِ وَإِنَّمَا يُشْتَرِطُ مُبَايِعَةً مِنْ تَيَسِّرٍ إِجْمَاعَهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالرُّؤْسَاءِ وَوُجُوهِ النَّاسِ».

ترجمه: «اما تأخیر علی در بیعت دادن، پس ایشان علت تأخیرشان را در این حدیث ذکر کرده است و ابوبکر برای وی عذرش را پذیرفت، و با این حال، تأخیر ایشان در بیعت دادن، ایرادی نه در بیعت و نه در خود ایشان (ابوبکر) وارد نمی‌کند. اما بیعت دادن: علماء اتفاق کرده اند که برای صحیح بودن بیعت، شرط نیست که تمام اهل حل و عقد بیعت بدهند، بلکه تنها در انجام بیعت این شرط است که آن کسانی از علماء و رؤسا و وجوده مردم که اجتماعشان میسر است، بیعت بدهند». در این مورد به نقل قول امام شوکانی از ابی محمد الجوینی پدر امام الحرمین جوینی رجوع کنید.^{۱۶۸}

هم چنین از سخن ماوردی / فهمیده می‌شود که فرمودند: «وَإِنَّمَا صَارَ مَنْ يَحْضُرُ بِبَلْدِ الْإِمَامِ مُتَوَّلِّا لِعَقْدِ الْإِمَامَةِ عُرْفًا لَا شَرْعًا؛ لِسُبُوقِ عِلْمِهِمْ بِمَوْتِهِ، وَلِأَنَّ مَنْ يَصْلُحُ لِلْخِلَافَةِ فِي الْأَغْلِبِ مَوْجُودُونَ فِي بَلَدِهِ». «و تنها کسانی که در شهری که امام حضور دارد برای متولی عقد امامت حاضر می‌شوند؛ از

^{۱۶۶} النووی، نهایة المحتاج إلى شرح المنهاج ۴۱۰/۷ - الناشر: دار الفکر، بيروت-الطبعة: ط أخيرة - ۱۴۰۴ھ/۱۹۸۴م

^{۱۶۷} الشروانی، تحفة المحتاج في شرح المنهاج و حواشی الشروانی و العبادی ۷۶/۹

^{۱۶۸} ارشاد الفحول ۱۶۱

روی عرف و نه شرع. بخاطر اینکه زود تر از دیگران از مُردن امام باخبر می‌شوند و نیز اینکه کسانی که برای خلافت شایسته هستند، اغلبًا در آن شهر موجود هستند»^{۱۶۹}. و این همان تایید سخن امام نووی / است که با حل و عقدی که اجتماعشان میسر است، می‌شود امام را نصب نمود.

عالی بزرگوار احمد بن علی بن احمد الفزاری القلقشندي ثم القاهري (المتوفى: ۸۲۱هـ) ملقب به قلقشندي در این مورد می‌فرماید: «وَهُوَ الْأَصَحُّ عِنْدُ أَصْحَابِنَا الشَّافِعِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنَّهَا تَنْعَقِدُ بِمِنْ تَيَسِّرُ حُضُورُهُ وَقَتْ الْمُبَايِعَةِ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالرَّؤْسَاءِ وَسَائِرِ وُجُوهِ النَّاسِ». و همین صحیح ترین رأی است در نزد اصحاب شافعی ما رضی الله عنهم، اینکه منعقد کنند امام را با کسانی که حضورشان در وقت مبایعه و بیعت نمودن میسر باشد و در این موضع علماء و روسا و بزرگان مردم قرار دارند».^{۱۷۰}.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «و همانا ابوبکر با بیعت جمهور صحابه امام شد، کسانی که اهل قدرت و شوکت بودند. و برای همین تخلف سعد بن عباده ضرری نمی‌رساند، زیرا آن طعنی نیست در مقصود ولایت. پس همانا مقصود، حاصل گشتن قدرت و شوکت است که با این دو، مصالح امامت حاصل می‌شود و این با موافقت جمهور برآن حاصل شده است. پس کسی که بگوید شخصی با موافقت یک یا دو یا چهار نفر امام شده و آنها صاحب قدرت و شوکت نباشند، پس قطعاً این غلط است، به همان شکل که کسی که گمان کند تخلف و سرپیچی یکی یا دو یا ده نفر ضرر می‌رساند، غلط است».^{۱۷۱}.

آن کسانی که می‌گویند شرط است که همه‌ی اهل حل و عقد بایستی بیعت دهنند تا امامت منعقد گردد، قول معترزله است و قول اهل سنت نیست . اهل سنت می‌گویند بیعت جمهور اهل حل و عقدی که اجتماعشان میسر است و این افراد صاحب قوت و شوکت و قدرت و عصبیت هستند، این برای انعقاد رهبر و امامت کافی است.

ب- بیعت اطاعت : هرگاه عقد بیعت اهل حل و عقد یا خبرگان جامعه منعقد گردید، در این صورت بیعت تمام شده، وشخصی که با وی بیعت صورت گرفته، متولی امر بوده، اطاعت از وی واجب شده است. و بعد از آن بیعت سایر مردم باوی بیعت بر اطاعت است، نه برای عقد خلافت.

^{۱۶۹} الماوردي ، الاحكام السلطانية للماوردي ۱۸/۱

^{۱۷۰} أحمد بن علي بن احمد الفزاری القلقشندي ثم القاهري، ماثر الإنابة في معالم الخلافة ۴۴/۱-الناشر: مطبعة حکومۃ الكويت

- الكويت-الطبعة: الثانية، ۱۹۸۵

^{۱۷۱} ابن تیمیه، منهاج السنّة النبویه ۱۴۱/۱

زمانی که امامت عظمی از سوی جماعتی از اهل حل و عقد که اجتماعاعshan میسر بود و اهل شوکت بودند منعقد گردید، دیگر رأی و نظر همه اهل حل و عقد را جویا شدن تنها از باب استحباب است و در این خصوص علمای اسلام مانند امام نووی رحمة الله که بعد نقل اجماع در این خصوص می‌فرماید: «جویا شدن نظرات به اجماع علماء از باب استحباب است».^{۱۷۲}

امام ابی العز حنفی رحمة الله می‌فرماید: «وَقَدْ دَلَّتْ نُصُوصُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِجْمَاعُ سَلْفِ الْأُمَّةِ أَنَّ وَلَى الْأُمْرِ، وَإِمَامَ الصَّلَاةِ، وَالْحَاكِمَ، وَأَمِيرَ الْحَرْبِ، وَعَامِلَ الصَّدَقَةِ يُطَاعُ فِي مَوَاضِعِ الاجْتِهَادِ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يُطِيعَ أَتْبَاعَهُ فِي مَوَارِدِ الاجْتِهَادِ، بَلْ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ فِي ذَلِكَ، وَتَرْكُ رَأِيهِمْ لِرَأِيهِ، فَإِنَّ مَصْلَحَةَ الْجَمَاعَةِ وَالائْتِلَافِ، وَمَفْسَدَةَ الْفُرْقَةِ وَالاِخْتِلَافِ».^{۱۷۳}

«نصوص قرآن و سنت و اجماع سلف امت دلالت بر این دارند که ولی امر و امام نماز و حاکم و امیر جنگ و شخصی که صدقات را جمع می‌کند، در موضع اجتهادی اطاعت می‌شوند و بر او واجب نیست که در موضع اجتهادی از اتباعش اطاعت کند؛ بلکه بر آنان است که اطاعت کنند و نظرشان را بخاطر نظر او ترک کنند. پس قطعاً مصلحت در جماعت و ائتلاف است و مفسده و خرابی در تفرق و اختلاف».

در حدیثی متفق علیه آمده است که: «السماعُ والطاغةُ علی المَرءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، مَا لَمْ يَأْمُرْ بِمَعْصِيَةٍ، إِذَا أَمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمَعَ وَلَا طَاغَةً». ^{۱۷۴} از عبدالله ابن عمر ب روایت است که رسول الله ع فرمود: سمع و طاعت بر هر مسلمانی واجب است؛ در هر آنچه که خوش دارد، و یا بد، تا زمانی که در آن امر گناه نباشد. پس هرگاه امر به گناه باشد، پس شنیدن و اطاعت آن وجود ندارد».

دلیل این دو نوع بیعت، بیعت با خلفای راشدین است؛ زیرا مطالعه تاریخ خلفای راشدین و نحوه گزینش آنان، و تحقیق و بررسی روایات در این زمینه نشان می‌دهد که نحوه ای انتخاب رهبر از طریق بیعت اهل حل و عقد مدینه (پایتخت دولت اسلامی) صورت گرفته، سپس سایر اهل مدینه بیعت بر اطاعت دادند، این عملکرد خلفای راشدین و اتفاق صحابه برآن، حیثیت اجماع را در این مسئله دارد.

و- ویژگیهای لازم جهت رهبر جامعه شدن :

^{۱۷۲} صحيح مسلم بشرح النووي ۷۶/۴

^{۱۷۳} شرح العقیده الطحاویه ۳۶۸/۱

^{۱۷۴} بخاری کتاب الاحکام (۹۳) باب:السمع والطاعة، نمبر حدیث: ۷۱۴۴، مسلم: ۱۸۳۹

هر فردی صلاحیت مقام خلافت و امامت کبرای مسلمانان را ندارد؛ چون مقام رهبریت مسئولیت بزرگ، واهمیت ویژه‌ای دارد؛ بنابراین علمای اسلام با توجه به دلایل شرعی شروط و صفات ذیل را برای کسی که به عنوان رهبر یا امام پیشنهاد می‌گردد، ضروری دانسته‌اند:

۱- اسلام:

چرا که ولایتی برای کافر بر مسلمان وجود ندارد و شرعاً هم جایز نیست که این توانایی و امکان به کافر داده شود.

خداآوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلَئِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء / ۵۹). پس گفته‌ی خداوند که فرمود: (منکم) یعنی از آنانی که ایمان آورده‌اند و خطاب اول آیه در حقیقت متوجه آنان است. در قرآن کریم هیچ جا کلمه «أُولَى الْأَمْرِ» نیامده، مگر اینکه آنرا مقید به بودنش از میان مسلمانان کرده است، این خود دلالت می‌کند که در متولی امر، مسلمان بودن شرط است، و چون رهبر متولی امر است واوست که متولیان امور دیگر را از قبیل معاونین، والیان و کارداران، تعیین می‌کند؛ لذا شرط است که خود مسلمان باشد.

و خداوند می‌فرماید: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهِ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء / ۱۴۱). هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت پس روا نیست انسان کافر، والی و رئیس مسلمانان شود. قرطی این را در وجه چهارم از تفسیر این آیه ذکر نموده است.

خداآوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَبِبُوا خَاسِرِينَ (آل عمران / ۱۴۹). ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران، فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان دیده (از سوی دین و ایمان به سوی کفر و حرمان) برمی‌گردید. و مقتضای امارت، اطاعت از امیر است، و بنابر این آیه، روا نیست از کافر اطاعت به عمل آید و نتیجتاً ولایتش هم بر مسلمان جایز نیست.

پیامبر می‌فرماید: «الإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُغْلَى» «اسلام چیره می‌شود و سیطره می‌یابد و بر آن چیرگی و سیطره نیست.» و این امارت، علو و بلندی است. پس روا نیست کافر بر مسلمان برتری و سیطره یابد، و این در سخن خداوند است که می‌فرماید: وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّقْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْأَعْلَى (توبه / ۴۰)، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آثین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا باعزم است (و هر کاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد).

و همچنان حدیث عباده بن صامت در این مورد صريح است؛ زیرا این حدیث خروج و شورش را علیه زمامدار کافر اجازه می‌دهد، و این بیانگر آن است که زمامداری کافر مشروعیت ندارد، اگر مشروعیت

می داشت، هیچ گاه اسلام شورش علیه اورا جایز نمی شمرد: "دعانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فبایعناه، فکان فيما أخذ علينا: أن بایعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا وأثرة علينا، وأن لا ننزع الأمر أهله. قال: "إلا أن تروا كفرا يواحا عندكم من الله فيه برهان".(متفق عليه)^{۱۷۵}

"رسول الله ما را به بیعت فرا خواند، و باوی بیعت نمودیم که در همه اوقات اعم از حالت رضایت وغیر رضایت، دشواری و آسایش، و در حالتی که زمامداران دچار ظلمهای کوچک می شوند، از ایشان اطاعت نماییم، جز اینکه از آنها کفر علی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریحی از جانب الله بر آن دارید".^{۱۷۶}

۲- مرد بودن :

امام و یا زمامدار باید مرد باشد؛ زیرا زن بنابر طبیعت جسمی و روانی ای که دارد، برای ریاست دولت مناسب نمی باشد، ونمی تواند این وظیفه‌ی مهم را که کار و پیکار مستمر، قیادت و رهبری لشکر در جنگها و تدبیر امور دولت از جمله آن است را به عهده گیرد.

این امری است که مسلمانان بر آن اجماع نموده اند، خداوند می فرماید: الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (نساء / ۴) «مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده، حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهای بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است.» بر همین اساس اسلام، ولایت و حاکمیت زن را ممنوع قرار داده است، پیامبر می فرماید : " لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة". و در روایت احمد " لن یفلح قوم أسندوا أمرهم إلى امرأة " .^{۱۷۶} هرگز کامیاب نمی شود قومی که زمام امور خود را بر عهده زن سپرد". طبق روایت احمد : " هرگز کامیاب نمی شود قومی که امارت خود را به زن سپرد".

چیزی که مخصوصاً در این مورد می خواهم بدان اشاره کنم این است که نه تنها زنان باید از امارت و ولایت ظاهری منع شوند بلکه لازم است که آنان از ولایت پنهانی و مخفیانه نیز برخوردار نشوند، بدین صورت که امیر اسرار کار خود را به همسرش گفته و در آن مورد با او مشورت نماید و همسرش هم نظرش در مشورت را بدو داده و او هم به مشوره‌ی زن خود عمل کند که در این صورت آن زن توانسته یک نوع ولایت مخفیانه و سری بر مسلمانان داشته باشد. که این مورد شایع و منتشر است و اگر کسی به سیره‌ی حکام چه در قدیم و جه جدیدا نگاه کند مثالهایی برای این مورد می بیند. پس لازم است از این کار حذر شود چرا که این امر از طرف امیر خیانت در امانتی محسوب می شود که بر عهده گرفته است.

^{۱۷۵} متافق عليه

^{۱۷۶} صحیح البخاری

خداوند می فرماید: يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَإِنَّمَا تَعْلَمُونَ (انفال / ۲۷). ای مؤمنان ! به خدا و پیغمبر (با دوست داشت دشمنان حق ، پخش اسرار جنگی، پشت سرافکنند بزم‌نامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید. اما مشورت ام سلمه در روز حدبیبه براین موردی که مطرح کردیم خدشه‌ای وارد نمی کند چونکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ابتدا به مشورت با او اقدام ننمود و آنچه که ام سلمه به ایشان گفت تنها من باب نصیحت بود و نصیحت هم برای تمامی مسلمانان مشروع است.

با تسلیم به این نکته که پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم بوده و بر خطا و اشتباهش اقرار نمی شود در حالیکه این مسئله برای غیر پیامبر ممتنع می باشد. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام بیماریش به نظر عایشه و حفظه مبنی بر اینکه عمرین خطاب پیش نماز مردم شود، اعتنا و توجهی ننمود. از جمله‌ی ممنوعات این است که زنان در شؤون عامه‌ی مسلمانان دخالت نمایند. عمر بن خطاب می گوید: «ما در جاهلیت زنان را چیزی به حساب نمی آوردیم اما زمانیکه اسلام آمد و خداوند آنان (زنان) را در قرآن ذکر نمود، دریافتیم که آنان حقوقی برگردن ما دارند، جز اینکه آنان را وارد امورمان (اموراداری و اجرایی مملکت) ننماییم.»^{۱۷۷}

- ۳ عدالت :

وجود عدالت در شخصیت رهبر شرط مهمی بحساب می آید، پس درست نیست که، رهبر شخص فاسق باشد، وعدالت شرط لازمی در انعقاد رهبریت می باشد. زیرا الله جل جلاله در شاهد شرط گذاشته که عادل باشد، چنانچه فرموده است: وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ (طلاق / ۲) "از میان خویش عادلان را گواه گیرید ".

طبق این آیه شرط صحت شهادت شاهد، عدالت است، ومنصب خلافت به مراتب بزرگتر از شهادت است؛ بنابراین شرط بودن آن در رهبر از باب اولی می باشد.

در مذاهب، تنها حنفی‌ها این شرط را واجب نکرده اند؛ ولی مالکی‌ها آن را واجب قرار داده اند. ابن تیمیه / نیز صفت دادپروری و عدل را برای محقق شدن امامت شخص ولی امر لازم می‌داند و شیخ محمد امین شنقیطی / می‌فرماید: «أَنْ يَكُونَ عَدْلًا، فَلَا تَجُوزُ إِمَامَةً فَاسِقٍ». ^{۱۷۸} «بایستی عادل باشد و امامت شخص فاسق جایز نیست. (فاسق در مفهوم کافرش)

با آنکه ممکن است این دین توسط یک فاسق نیز تقویت گردد اما در انتخاب رهبر باید دقت شود از این بیماری دور باشد . با این وجود از حدیث عباده - که در شرط اول رهبر بیان شد - دانسته می

^{۱۷۷} رواه البخاري

^{۱۷۸} محمد امین شنقیطی، أصوات البيان في إيضاح القرآن بالقرآن / ۱/ ۲۸

شود که در صورت ضرورت جامعه و به حکم قاعده‌ی شرعی‌الضرورات تبیح المحظورات چنانچه رهبری دچار پاره‌ای از ظلمها گردید (و أثرة علينا) که هزینه‌ای کمتر از قیام را بر مسلمین تحمیل می‌کند در این صورت تا فراهم نمودن شرایطی که در آن منافش بیشتر از مفاسدش باشد بر علیه چنین رهبریتی قیام مسلحانه صورت نمی‌گیرد.

۴- کفایت و توانائی :

در امام و رهبر شرط است که از کفایت و توانائی‌های لازم برای پیشبرد امور و رهبری مردم به صورت درست آن برخورد باشد، وعدالت را تأمین کند و فردی که توان وقدرت تأمین عدالت را داشته باشد، می‌تواند تمام مسئولیت‌های رهبریت را بدرستی انجام دهد.

۵- علم :

در حکومت اسلامی قانون گذار خدا است، و جز او «ربی» و «سرپرستی» و تکلیف کننده‌ای نیست و «توحید در تقنین» یکی از مراتب توحید است و نظام اسلامی باید بر روی احکام الهی استوار گردد. به دیگر سخن: قوانین حاکم بر جامعه و اصولی که خطوط اصلی نظام را ترسیم می‌کند، باید از جانب خداوند باشد و در غیر این صورت، حکام، به حکم قرآن کافر و ظالم و فاسق خواهند بود .
(مائده/۴۷، ۴۴، ۴۵)

وجود حاکم تحت عنوان رهبر، خلیفه، امیر المؤمنین یا هر عنوان دیگری که توسط شورای مسلمین انتخاب شده باشد برای مسلمین امری ثابت و پذیرفته شده و غیر قابل اختلاف است . با وجود این، در جهان اسلام تا به حال عالمی یافت نشده است از اینکه حاکمی آگاه بر اصول فقهی بر آنها حکم براند رضایت نداشته باشند، هر چند مخالفتها بی‌در برابر رهبریت مذاهب مخالف از آنها دیده شده است .

در این صورت امام، امیر، رهبر یا خلیفه باید عالم باشد. و اولین چیزی که باید به آن علم وافر و کافی داشته باشد، احکام شرعی است؛ زیرا خلیفه مکلف است تا احکام شرعی را نافذ کرده و دولت را مطابق حدود شرعی رهبری کند، پس اگر درین بخش علم جامع نداشته باشد، این مکلفیت را به هیچ صورت نمی‌تواند ادا کند و صلاحیت رهبر شدن را ندارد. حتی بعضی از فقهاء برای نظر اند که تنها علم داشتن به احکام شرعی به شکل تقلید برای خلیفه کافی نیست؛ زیرا تقلید (از نظر آنها) در حقیقت یک نوع نقص و کمبود به حساب می‌آید. لذا لازم می‌دانند که باید علم امام در حد اجتهاد باشد و چنین استدلال می‌کنند که چون منصب رهبریت برترین منصب است پس باید متصدی آن کاملترین شخص در تمام صفات باشد.

امام قرطبی می‌فرماید: «أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ فَاضِيًّا مِنْ قُضَاهُ الْمُسْلِمِينَ مُجْتَهِدًا لَا يَخْتَاجُ إِلَى عَيْرِهِ فِي الِاسْتِفْتَاءِ فِي الْخَوَادِثِ، وَهَذَا مُنْفَقٌ عَلَيْهِ». ^{۱۷۹} «باید علمش آنقدر باشد که توانایی داشته باشد که قاضی باشد از قاضیان امت مسلمانان، سپس مجتهد باشد و غنی از این باشد که از دیگران طلب فتوا نماید، این چیزی است که همه‌ی علمای امت بر آن اتفاق نموده اند».

جماعت دیگری از فقهاء علم کافی را شرط دانسته و مقلد بودن امام را جایز می‌دانند و ضرورتی به لزوم مجتهد بودن نمی‌بینند. البته برای امام کافی نیست که تنها عالم به احکام شرعی باشد، بلکه باید از تخصص عالی در زمینه‌ی مدیریت سیاسی جامعه بهره مند بوده و به علوم رایج عصر خود دسترسی کافی داشته باشد.

روی این اساس، ضرورت حضور فقیهی که توسط شورای فقهاء متخصص اسلامی انتخاب شده است جهت حکمرانی بر مسلمین از دو نظر روش می‌گردد:

۱. از نظر شناخت قوانین اسلام که از نخستین لحظه تشریع تا روز رستاخیز قانون رسمی خدا در جهان است، شناخت این قوانین بدون فقیه امکان پذیر نیست، تا شناخت نباشد، تطبیق نظام بر آن، که وظیفه قوه مجریه است، امکان پذیر نخواهد بود.
۲. در اسلام، در کنار قوانین ثابت، یک رشته مقررات متغیر و غیر ثابت داریم، که بر اساس قوانین ثابت شریعت جهت مصالح اجتماعی و نیازها وضع می‌گردد، و تا ضرورت و نیاز باقی است این احکام باقی می‌ماند و با از بین رفتن آنها نیز از بین می‌روند.

قوانین متغیر و موقت که بر اساس ضرورت ها و نیازها تدوین می‌گردد، همگی باید در چهار چوب قوانین اسلامی بوده و هرگز نباید از اصول کلی و قوانین ثابت بیرون باشد. ترسیم چنین خطوط و وضع چنین قوانین موسومی که از وظائف ناظران بر قوانین جامعه ای اسلامی است، بدون حضور رهبری که در شریعت فقیه گشته باشد و یا نمایندگان کارشناس او، امکان پذیر نمی‌باشد؛ زیرا فقیه متخصص در مدیریت جامعه است که می‌تواند مقررات موافق با اصول کلی اسلام و مخالف آنها را از هم تشخیص دهد.

اجراهی احکام الهی، و پیاده کردن نظام اسلامی، بدون هدایت و نظارت فقیه منتخب شورا، امکان پذیر نیست، خصوصاً احکام مربوط به جهاد و دفاع، اجرای حدود و تعزیرات، اخذ و توزیع امور مالی اسلامی، و تنظیم روابط سیاسی با دولت های خارجی، و بخشی از امر به معروف و نهی از منکر، هرگز بدون

^{۱۷۹} القرطبي، الجامع لأحكام القرآن ، تفسير القرطبي/1 ۲۷۰

نظرات فقیه، امکان پذیر نمی باشد، زیرا تطبیق احکام در این موارد آن چنان حساس و آسیب پذیر است که بدون سرپرستی متخصص اسلامی انجام نمی گیرد.

اگر در دو قوه‌ی یاد شده نظارت و هدایت فقیه لازم باشد، در مسائل قضائی که ارتباط مستقیم با جان و ناموس و مال مردم دارد، تصدی فقیه و مباشرت وی لازم تر و ضروری تر است. حل و فصل دعاوی مربوط به این امور بدون فقاہت و احاطه بر احکام اسلامی، امکان پذیر نیست و این مطلب بر کسانی که با مسائل قضائی کم و بیش در ارتباطند، واضح و روشن است.

۶- قریشی بودن :

قریشی و سید بودن رهبر مورد اختلاف است، برخی‌ها این شرط را شرط اولویت وبهتری می‌پندازند، و تعدادی هم شرط انعقاد می‌دانند. از دلایل لزوم این شرط حدیثی است که امام بخاری روایت نموده که او از پیامبر چنین شنیده است: "إِنَّ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَةُ اللَّهِ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ".^{۱۸۰} زمامداری مسلمانان مخصوص قریش می‌باشد تا زمانیکه دین را برپا می‌دارند، و هر که با آنها دشمنی کند، خداوند اورا سرنگون خواهد نمود.^{۱۸۱}

وروایت دیگر بخاری از ابن عمر چنین است: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقَى مِنْهُمْ أَثْنَانٍ.^{۱۸۲} همواره این امر (زعامت مسلمانان) مخصوص قریش است تا زمانیکه دوشخصی از آنها باقی باشند.

بر این اساس یکی از شروط ولی امر این است که قریشی باشد و جمهور علماء نیز قریشی بودن را شرط دانسته اند؛ بنا به فرموده‌ی: «الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ». «امامان از قریش اند». ^{۱۸۳} امام ماوردي در این مورد اجماع را نقل می‌نماید. هم چنین رسول الله ص در حدیثی دیگر فرموده اند: «الْأَمَّاءُ مِنْ قُرَيْشٍ». یعنی امراء و حاکمان از قریش هستند.

شیخ محمد الامین بن مختار الشنقطی درباره‌ی امامت گفته است: «يقدم القرشی على غيره ان توفرت فيه شروط الإمامة ما اقاموا الدين». «کسی که قریشی باشد مقدم می‌گردد بر افراد دیگر، هنگامی که شروط امامت در او باشد و دین را برپا کرده باشد». هم چنین می‌گوید: «أَنَّ الْإِمَّامَ الْأَعْظَمَ تُشْتَرَطُ فِيهِ شُرُوطُ الْأُولَى: أَنْ يَكُونَ قُرَشِيًّا».^{۱۸۴}

^{۱۸۰} صحیح البخاری ج ۹ ص ۱۲ / همان مأخذ ج ۱۲۸۹ ص ۲

^{۱۸۱} صحیح البخاری ت ج ۹ ص ۱۳

^{۱۸۲} منفق عليه

^{۱۸۳} الشنقطی، اضواء البيان في ايضاح القرآن/1 ۲۳

در مورد این شرط برای تعیین ولی امر بهتر است شرح مختصراً داده شود. شرط قریشی بودن همانطور که عرض شد از شروط اختلافی بین عموم اهل سنت و مذهب خوارج و معتزله است هر چند در میان اهل سنت هم اشخاصی بوده اند که این شرط را لازم ندانسته اند. از جمله قاضی ابویکر باقلانی، ابن خلدون و محمد ابو زهره و ...

اما ذکر این نکته اکنون پیش می‌آید که آیا این شرط اکنون لازم است؟ هر چند عده ای می‌گویند: "هم اکنون سزاست که درباره حکمت شرط نسبت گفتگو کنیم تا رأی صواب به مذاهب مختلف در این باره به ثبوت رسد. پس می‌گوییم: کلیه احکام شرعی ناچار دارای مقاصد و حکمت‌هایی هستند که شارع با در نظر گرفتن آنها، احکام مزبور را وضع کرده است و هرگاه ما حکمت شرط نسبت قریشی و هدف شارع را از آن بجوییم، خواهیم دید که نظر شارع، تنها به تبرک و فرخندگی پیوستگی به پیامبر متوجه نبوده، چنان که مشهور است، و هرچند این پیوند موجود و فرخندگی بدان حاصل است؛ لیکن فرخندگی از مقاصد شرعی نیست، چنان که دانستیم.

پس ناچاراً در این باره مصلحت دیگری را جستجو کرد و آن مقصود شارع بوده است و هرگاه موضوع را از طریق آزمایش و تجزیه و تحلیل مورد کنجکاوی قرار دهیم و هیچ علتی به جز در نظر گرفتن عصیت نخواهیم یافت؛ چه به وسیله آن نگهبانی و حمایت و توسعه طلبی حاصل می‌شود و اختلاف و پراکندگی مردم درباره دارنده این منصب به علت داشتن عصیت از میان می‌رود و ملت (مذهب) و اهل آن شاد می‌شوند و رشتہ الفت و دوستی در میان ملت استحکام می‌پذیرد، زیرا قریش گروه مهم قبیله (مضر) و ریشه اصلی آن قبیله به شمار می‌رفتند و صاحبان غلبه و استیلا از مضر بود و به سبب فرونی عدد و عصیت و شرف در میان همه گروه‌های قبیله مضر ارجمندی و عزت داشتند و همه تازیان نیز بدین پایه آنان اعتراف داشتند و در برابر استیلا و چیرگی آنان فروتنی می‌کردند و اگر امر خلافت به دسته دیگری جز آنان اختصاص می‌یافتد، به سبب مخالفت اعراب دیگر و نافرمانی آنان اختلاف کلمه روی می‌داد.

و به جز قریش دیگر قبایل مضر قادر نبودند عرب را از کار خلافت بازدارند و نه آنان را به اجبار و کراهت برانگیزند و در نتیجه اختلاف کلمه و پراکندگی جماعت روی می‌داد، در صورتی که شارع از چنین وضعی آنان را بحرذر می‌داشت و شیفتۀ اتحاد و همکاری مردم و دلبستۀ رخت بر بستن کشمکش و پراکندگی از میان آنان بود، تا عصیت حاصل آید و وضع حمایت نیکو شود، در صورتی که اگر امر خلافت در قبیله ای جز قریش می‌بود، چنین نتایجی حاصل نمی‌شد؛ چه ایشان توانا بودند

مردم را به نیروی غلبه به سوی آنچه از آنان می خواستند برانگیزند و با فرمانروایی ایشان بیم آن نمی رفت که هیچکس به ستیزه برخیزد یا تخم جدایی در میان آنان بپراکند، زیرا آنها در این هنگام ضامن و کفیل دفع اختلاف کلمه و منع مردم از آن بودند. اینست که در منصب خلافت، نسب قریشی را شرط قرارداده اند از این رو که ایشان صاحبان عصبیت نیرومند بودند تا به وسیله آنان امور ملت اسلام منظم تر و اتحاد کلمه و یک زبانی مستحکم تر گردد و هرگاه قریش یک دل و یک زبان می شدند، مانند آن بود که کلیه قبایل مضر یک دل و یک زبان شوند و در نتیجه همه اعراب تسليیم می گردیدند و به یک رنگی و یک جهتی می گراییدند و دیگر ملتها نیز از احکام مذهب فرمابری می کردند و منقاد می شدند و لشکریان ایشان می توانستند به اقصی نقاط جهان گام نهند چنان که در روزگار فتوحات و جهانگشایی ها این امر روی داد و پس از آن همچنان در دوران دو دولت امویان و عباسیان ادامه داشت تا هنگامی که حکومت آنان واژگون شد و عصبیت عرب مض محل گردید. و هر که اخبار و سیر عرب را بخواند و دراین باره از روی دقت ممارست کند، در می یابد که قریش از لحاظ قرونی عدد و جهان گشایی و استیلا نسبت به یکدیگر بطنون مضر در چه پایه ای بودند.

چنان که ابن اسحاق این موضوع را در کتاب «سیر» آورده است، و دیگران نیز (بدان اشاره کرده اند) پس چون ثابت شد که شرط کردن نسبت قریشی به منظور دفع تنازع و کشمکش است، چه ایشان را عصبیت و استیلا حاصل بوده است، و دانستیم که شارع احکام را به نسل یا عصر یا امت خاصی اختصاص نداده است، در می یابیم که این شرط بی گمان به منظور تحقق یافتن شرط کفايت است، از این رو آن را به شرط مزبور باز می گردانیم و علتی را طرد می کنیم که بر منظور نسب قریشی مشتمل است و آن هم داشتن عصبیت است.

آنگاه شرط می کنیم که امام یا خلیفه باید از قومی برگزیده شود که دارای عصبیتی نیرومند باشد. بدانسان که عصبیت او بر دیگر عصبیت های همزمانش برتری و تفوق یابد تا دیگران را به پیروی خود وادراد و همگان در حفظ و نگهبانی نیکو یک رأی و یک زبان شوند، و هیچ گونه عصبیتی نمی توانست مانند عصبیت قریش در سراسر کشورها و سرزمین ها گسترش و تعمیم یابد؛ زیرا دعوت اسلامی که به طایفه مزبور اختصاص یافته بود، جنبه عمومی داشت و عصبیت قوم عرب برای گسترش آن کافی بود و بر ملت های دیگر غلبه یافتند.

اما اکنون چنان شرایطی موجود نیست و به همین علت در این روزگار امر خلافت و امامت در هر کشور و ناحیه ای به کسی تعلق می یابد که در کشور خود دارای عصبیت نیرومندی باشد و دیگر

عصبیت‌ها را زیر تسلط و سیطره خود در آورد. و اگر به حکمت و سرّ خدا در امر خلافت بنگریم از این برتر نمی‌یابیم؛ زیرا خدای سبحان، خلیفه را جانشین خود قرار می‌دهد تا به کار بندگانش عنایت کند و آنان را به مصالحی که دارند رهبری نماید و از زیان‌ها و تباہی‌هایی که ممکن است دامن گیر آنان گردد برهاند و پیداست که خدا در این امر مهم کسی را مخاطب می‌فرماید که واجد شرایط یعنی عصبیت نیرومند باشد و هرگز کسی را که ناتوان و زبون باشد مخاطب قرار نمی‌دهد، چنان که می‌بینیم امام ابن الخطیب درباره زنان گفته است که ایشان را در بسیاری از احکام شرعی تابع مردان قرار داده اند. زنان به وضع مورد خطاب امری واقع نشده اند بلکه ایشان را به قیاس مردان درآورده اند؛ زیرا هیچ گاه امری به آنان محول نشده است، و مردان بر ایشان سمت کارگزاری و فرمانروایی دارند. و باید گفت مگر در عباداتی که هر فردی (از زن و مرد) آنها را به تن خویش انجام می‌دهد. گذشته از این عالم واقعیت و وجود گواهی بر این ادعایست؛ زیرا هیچگاه کسی فرمانروایی ملت یا طایفه‌ای نمی‌شود مگر آن که بر ایشان (به قدرت و قهر) غلبه و استیلا یابد. و کمتر ممکن است امر شرعی مخالف امر وجودی باشد و خدای تعالیٰ داناتر است.^{۱۸۴}

هم چنین شیخ محمد ابو زهره می‌گوید: بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که این نصوص در مجموع، مستلزم آن نیست که امامت فقط باید در قریش باشد و ولایت غیر قریشی اصلاً صحت نداشته باشد؛ لیکن ولایت غیرشان بدون شک صحت دارد و حدیث «الْأَمْرُ فِي قُرْيَشٍ» از قبیل اخبار به غیب است. مانند فرموده آن حضرت که «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ ثُمَّ تَصِيرُ مُلُكًا عَضُوضًا». «خلافت پس از من سی سال است و سپس پادشاهی گزنه به وجود خواهد آمد» و ازباب افضلیت است نه صحت^{۱۸۵}

منتظر از این که افضل است و نه صحت این است که: هرگاه شرایط خلافت در دو شخص موجود بود، مثلاً یکی از آن دو قریشی بود و دیگری غیر قریشی؛ در این صورت افضل و شایسته تر تعیین قریشی است و تعیین شخص دیگر هرچند بدون شک صحت دارد، اما از افضلیت برخوردار نیست.^{۱۸۶} سخنان ابن خلدون و شیخ ابو زهره و قاضی ابوبکر باقلانی برای زمانی صادق است که وجود شخص قریشی صاحب صلاحیت برای تصدی ولی امر ممکن نباشد.

چه کسی ولی امر مسلمین است؟

^{۱۸۴} ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون ۲۴۶-۲۴۴/۱، مقدمه ۱/۲۰-۵-نیز، اصول الدعوه ۱۱۳/۲

^{۱۸۵} محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ج ۱ ص ۹۶

^{۱۸۶} خلافت اسلامی ۵۷/۱

همچنانکه قبلای این آوری شد «ولی الامر» با «ولی امر» تفاوت دارد، یکی جمع است و دیگری مفرد؛ حالا اگر شورای اولی الامر به نمایندگی از خود ولی امر را مشخص نمود، در این صورت چنین ولی امری، تحت هر عنوانی مثل رهبر، رئیس، امیر، خلیفه یا هر عنوان دیگری که باشد، از نظر شرعی دارای جایگاه و موقعیت برجسته ای است که خدا و رسولش صلی الله علیه و سلم از طریق شروط و قوانینی و از کانال نخبگان موجود در شورای مسلمین چنین جایگاه و موقعیتی را تعیین و مشخص نموده اند نه افراد و دین فروشان خائن.

رهبریت با شروط و اصولی که دارد نمی توان آن را همچون یک لباس ارزان قیمت در نظر گرفت که هر کسی جهت عوام فریبی و سیج مردم آن را بر تن کند، بلکه عنوان و مفهومی اسلامی است که به فرمانروای منتخب شورایی اطلاق می گردد که مسلمان بوده و قانون شریعت الله را نیز پیاده کند.

خداآوند شرط اول را این گونه بیان فرموده است : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى**

"الْأُمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ"

(منکم) یعنی از خودتان هستند ، مسلمان و ایماندار ؛ ابن منذر هم اجماع تمام علماء اسلام را در این زمینه آورده است که اینگونه است : " أجمع كل من يحفظ عنه من أهل العلم أن الكافر لا ولاية له على مسلم بحال " به دنبال ان می بینیم که آیه با " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا " شروع شده است ، دلیل است بر اینکه فرمان متوجه مسلمین ایماندار می باشد و غیر مسلمان را در بر نمی گیرد چون به دنبال آن الله متعال از مخاطبین خود می خواهد چنانچه در میانشان مشکلی به وجود آمد " فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ " آن را به الله (قرآن) و رسولش صلی الله علیه و سلم (سنن صحیح) بر گردانند . با این شرط " إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ " اگر به الله و رزو آخرت ایمان دارید . حالا اگر به حزب ، شیخ ، ملا و اشخاص دیگری ایمان داشتند قاعده عوض می شود .

طبعی است که شخص غیر مسلمان آماده نیست که طبق قانون الله حکم کند و چنانچه مشکلی پیش آمد به این دو منبع مراجعه نماید. پس ولی امری که توسط شورا انتخاب شده است باید مسلمان و مطیع این دو منبع باشد نه هیچ قانون و برنامه دیگری . درهر صورت شرط ایمان داشتن این است که در هر چیزی که اختلافی به وجود آمد، آنرا به الله و رسولش بر گردانیم؛ به همین دلیل است که ما بارها گفته ایم که باید تابع دلایل افراد بود نه خود افراد و افراد تا زمانی محترمند که دلایشان شرعی و محترم باشد .

در اینجا شرط دوم نیز برجسته می گردد و آن اینکه ولی امر انتخاب شده توسط شورا ، باید طبق قانون الله حکم کند که امام مسلم از زبان رسول الله صلی الله علیه و سلم شروط و قیود روشن چنین مقامی را این چنین بیان فرموده است " اسْمَعُوا وَأطِيعُوا وَإِنْ أُمْرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشٌ مَا أَقَامَ فِيْكُمْ

کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ " گوش کنید و اطاعت کنید اگر برده ای حبشی نیز رهبرتان گشت تا زمانی که به قانون قرآن بر شما حکم می کند . و در روایت دیگری نیز آمده است : اسمعوا وأطيعوا ولو استعمل عليکم عبد يقودكم بكتاب الله " یعنی ... یقودکم بكتاب الله ... به وسیله «قرآن» قیاده و رهبری شما را انجام دهد .

در این صورت چنانچه حاکمی مسلمان باشد و شهادتین را نیز بر زبان آورد اما طبق قانون قرآن حکم نکند و تابع قانون دیگری مثل دین سکولاریسم باشد چنین شخصی شایستگی چنان مقامی راندارد و شخص ظالم ، فاسق و یا کافری است که باید کنار نهاده شود، اما اگر حاکمی طبق یکی از مذاهب اسلامی حکم قرآن را در جامعه پیاده کند مشمول این مقام می گردد و بر تمام مسلمین واجب است که تا زمان تشکیل حکومت واحد اسلامی در سراسر جهان و تشکیل شورای اولی الامر جهانی به چنین شخص و شورای حکومتی بیعت دهند هر چند که در مسائل ریز فقهی مذهبش با پیروان سایر مذاهب نیز اختلافاتی داشته باشد .

بر همین اساس بود که ابن تیمیه جهت دفع فتنه مغول و قانون یاسا به حکومت ظالم و اهل بدعت معاصر خود بیعت داد و مردم را نیز به زیر پرچم چنین حکومتی فرا خواند و اسامه بن لادن سلفی مسلک نیز در زیر پرچم حکومت طالبان ماتریدی مذهب قرار گرفت که خالی از بدعت و خرافات نبوده است .

حقوق رهبر برمردم و بیت المال

امام مسلمانان در مقابل مسؤولیتهايی که دارد، از حقوقی نیز برخوردار می باشد که به دو بخش تقسیم می شود:

- حق او برمردم .

- حق امام دربیت المال

الف- حقوق رهبر برمردم:

- اساسی ترین حق امام برمردم، سمع واطاعت در امور اجتهادی شریعت مربوط به رهبریت جامعه می باشد.

خداآوند می فرماید : هنگامی که پروردگار فرزندان آدم را از پشت آدمی زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنان گفتند آری گواهی می دهیم، تا روز قیامت نگوئید ما از این غافل و بی خبر بوده ایم یا اینکه نگوئید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیده اند و ما هم فرزندان آنان بودیم . آیا به سبب کاری که باطل گرایان کرده اند ما را نابود می گردانی؟"

وامام بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت می کنند که پیامبر فرمودند : یقال للرجل من أهل النار يوم القيمة : أرأيت لو كان لك ما على الأرض من شيء أكنت مفتديا به ؟ قال فيقول : نعم . فيقول : قد أردت منك أهون من ذلك، قد أخذت عليك في ظهر آدم أن لا تشرك بي شيئا فأبىت إلا أن تشرك بي . " در روز قیامت به یکی از جهنمیان گفته می شود : آیا اگر تمام آنچه که بر روی زمین است مال تو باشد آیا همه می آن را فدیه می دهی تا از جهنم آزاد شوی ؟ می گوید آری . و الله تعالى می فرماید : براستی که من بسیار کمتر از این را از تو خواسته بودم آنگاه که در پشت آدم بودی از تو عهد گرفتم که به من شرک نورزی و تو شرک ورزیدی . "

ابن عباس می فرماید : خداوند در روز عرفه ودر وادی نعمان کنار صحرای عرفات از ذریت آدم عهد گرفته است آنگاه که از پشت او تمام نسل او را خارج کرد و آنان را در رویه روی خود نگاه داشت سپس مستقیما با آنان سخن گفت و از آنان پرسید " أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا " آیا من پروردگار تان نیستم ؟ گفتند بله تو پروردگار مان هستی و ما بر این شهادت می دهیم .

و خداوند چنین مقرر داشته است که انسانها در عبودیت او به دو دسته تقسیم شوند : گروهی نسبت به این عبودیت وفادار و گروهی دیگر آن را انکار می کنند و از آن منحرف می شوند و خداوند به خاطر اینکه مردم را به این عهد و ميثاق یاد آور شود پیامبرانی فرستاده و کتابهایی نازل فرموده است : خداوند می فرماید : "پیامبرانی بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم تا بعد از ارسال این پیامبران حجت و دلیلی بر الله برای مردمان باقی نماند و خداوند با عزت و حکیم است ."

وابی بن کعب در تفسیر آیه میثاق چنین می فرماید : خداوند می فرماید براستی که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و پدرتان آدم را بر شما شاهد می گیرم که در قیامت نگوئید ندانسته ایم . پس بدانید که هیچ معبدی جز من نیست و هیچ پروردگاری جز من نیست و چیزی را برای من شریک نگیرید و من به زودی پیامبران را به سوی شما ارسال می کنم تا این عهد و ميثاق من را برای شما یادآور شوند و کتابهایم را نیز بر شما نازل می کنم . و ذریت آدم گفتند : شهادت می دهیم که تو پروردگار و معبد ما جز تو پروردگاری نداریم و جز تو معبدی نداریم پس در آن روز به اطاعت خداوند اقرار کردند و خداوند آدم را بر فرازی قرار داد تا به آن بنگرد و آدم در میان آنها ثروتمند و فقیر و نیکو صورت و غیر آن را دید . پس آدم گفت : پروردگارا حکمت تو از اینکه نعمتها را در بین آنها مساوی قرار نداده ای چیست ؟ گفت دوست دارم مرا شکر کنند و در میان آنان پیامبرانی دید که همانند چراغ بر فراز آنان نور و روشنایی بود .^{۱۸۷}

^{۱۸۷} عبدالله در مسند پرش آن را روایت می کند و حاکم آن را صحیح دانسته است.

و خداوند برای کسی که اطاعت کند جایگاهی قرار داده که بهشت است و برای کسانی که سرباز زنند جایگاهی قرار داده که آتش است " برای کسانی که پروردگارشان را استجابت کردند نیکی خواهد بود و کسانی که اجابت نکردند اگر تمام آنچه در زمین است و نیز مثل آن را دارا باشند همه‌ی آن را فدیه می‌دهند تا خلاص شوند و برای آنان حسابی ناگوار در پیش است و جایگاهشان جهنم است و چه بد جایگاهی است ".

و در صحیحین از حدیث انس بن مالک آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند که " خداوند در روز قیامت به کسی که کمترین عذاب جهنم را دارد می‌فرماید : اگر تمام آنچه در زمین است مال تو باشد آیا همه‌ی آن را فدیه می‌دهی تا خلاص شوی ؟ می‌گوید آری . پس خداوند جواب می‌دهد : از تو چیزی بسیار کمتر از این را خواسته بودم در حالی که تو در پشت آدم بودی . از تو خواستم که به من شرک نورزی اما تو شرک ورزیدی ."

حالا با در نظر گرفتن شرایط سختی که برای تعیین شورای اولی الامر و رهبریت جامعه در نظر گرفته شده است، الله متعال می‌خواهد قانونش را در اموری که مربوط به این اولی الامرها می‌باشد تنها از کanal آنها بگیریم و آشکارا اطاعت از آنها را اطاعت از خود و رسولش می‌داند و می‌فرمایند : " ای مؤمنان از الله و رسول وی اطاعت کنید واز صاحبان امورتان اطاعت کنید و اگر در چیزی باهم اختلاف ونزاع کردید، آنرا به الله ورسول وی (قرآن وسنّت) برگردانید، اگرایمان دارید به الله وروز آخرت، این کار ازنگاه عاقبت بهتر ونکوت است ". (النساء / ۵۹)

پس طاعت از امیر و رهبر در حدودی است که الله جل جلاله تعیین کرده است؛ زیرا الله جل جلاله دستور می‌دهد که در صورت بروز اختلاف، موضوع را به الله ورسول وی رجعت دهید، بنابراین اگر امیر مسلمانان اوامری مطابق اوامر الله جل جلاله صادر می‌کند، اطاعت از آن واجب است، و اگر اوامر او تاکتیکی در خدمت استراتژی کلان نبوده^{۱۸۸} و آشکارا خلاف قوانین الهی باشد، در آن صورت سمع واطاعت ازوی حرام و شرک به حساب می‌آید.

پیامبر حدود اطاعت از امام را مشخص کرده می‌فرماید : " لَا طَاعَةً فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ ". (متفق عليه)^{۱۸۹} طاعت از امیر و... در معصیت الله نیست، بلکه طاعت فقط در کارهای نیک نیک می‌باشد".

عَنْ أَبْنَى عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالظَّاهِرَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ إِلَّا أَنْ يُؤْمِرَ بِمَعْصِيَةِ فَإِنْ أُمِرَّ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعٌ وَلَا طَاعَةً. (متفق عليه)^{۱۹۰} از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله

^{۱۸۸} تشخیص این امر بر عهده‌ی شورای رهبری می‌باشد و از توان افراد خارج است .

^{۱۸۹} متافق عليه

^{۱۹۰} متافق عليه

فرمود: "برانسان مسلمان واجب است که سخن امیر خود را بشنود واز او اطاعت کند در کارهایی که مورد پسند او است و کارهایی که مورد پسندش نیست، تا وقتیکه او را به گناه دستور ندهد، اگر او را به گناه حکم می کند، در این صورت نه اطاعت وی واجب است ونه شنیدن سخنان وی".

در تمام این موارد در نظر گرفتن تاکتیکهای ضروری جهت خدمت به استراتژیهای دور و نزدیک توسط رهبریت (همچون مفاد صلح حدیبیه ، امتیاز دادنها ، عقب نشینی ها و...) جهت حفظ وحدت عمل و پرهیز از تفرق بسیار مهم و حیاتی می باشد.

در تمام تعاریفی که از دولت و حکومت شده است ، یکی از بحثهای اساسی که در آن مطرح می شود این است که این مفهوم دولت و حکومت دو تا مؤلفه اصلی دارد؛ یکی «حکم» است و دیگری «اطاعت». در تمام تعاریفی که برای دولت و حکومت می آید شما نمی توانید این دو مؤلفه را نادیده بگیرید. یعنی یکی از چیزهایی است که روی آن میان تمام انسانها اجماع وجود دارد . تمام انسانهای مسلمان و غیر مسلمان از گذشته های دور تا به امروز وقتی راجع به دولت صحبت می کنند، اشتراک آنها در دو مفهوم حکم و اطاعت حتماً وجود دارد .

قرآن کریم نیز، هم برای حکم و قانون روشنگری دارد، هم برای پیروی و اطاعت کردن .. خداوند به عبارات مختلف در تمام تعبیر قرآن در مفاهیمی مثل حکم، امر، ولی و در مؤلفه اطاعت و پیروی در مفاهیمی مثل اطاعت و عبودیت و تبعیت، در همه اینها این را مختص خودش می داند. می گوید حکم برای خدا است. فقط اوست که باید حکم کند. همین طور پیروی و اطاعت هم باید از آن او باشد و می گوید :

- **أَلَا لِهِ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** (الاعراف / ۵۴) . آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد . بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.
- **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** (یوسف / ۶۷) تنها حکم و فرمان از آن بیزدان است .
- **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْصُصُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ** (الأنعام / ۵۷) فرمان جز در دست خدا نیست . خدا به دنبال حق می رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می شود . لذا اگر خواست عذاب واقع می گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کننده (ی حق از باطل) است .
- **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** (الأنعام: / ۶۲) . ها ! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع ترین حسابگران است (و در کوتاه ترین مدت به حساب یکایک خلاائق می رسد و پاداش و پادافرہ آنان را می دهد) .

- وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (القصص / ۷۰) پروردگار تو الله است و خدائی جز او نیست، و هر گونه سپاس و ستایشی بدو تعلق دارد چه در این جهان و چه در آن جهان، و فرماندهی و داوری از آن او است، و بازگشت همه‌ی شما به سوی او خواهد بود. (او خالق، و او حاکم، و او قاضی است)
- وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَذَّبٌ لِحُكْمِهِ (الرعد / ۴۱) خداوند فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد.
- وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (الكهف / ۲۶) و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی‌گرداند.

در تمام این دستورات و اوامر دیگر الله متعال به بندگانش دستور می‌دهد که حکم و قانون تنها مال الله می‌باشد و نیازی به شریک ندارد و کسی حق ندارد در این زمینه به منبعی غیر از قانون شریعتش مراجعه نماید. در نتیجه تنها باید از وی اطاعت و پیروی شود نه هیچ کس دیگری.

اگر پدیده‌ای به اسم دولت و حکومت پیدا شد که در اساس شاکله و مؤلفه‌اش حکم و اطاعت است؛ یعنی باید یک طرفش حکم باشد و یک طرفش اطاعت، رابطه یک مسلمان با این پدیده چگونه شکل می‌گیرد؟ دولت و حکومت برای این شکل می‌گیرد که حکم و قانون صادر کند و از وی نیز پیروی و اطاعت شود. یک مسلمان ایمان دارد که حکم و اطاعت تنها متعلق به خالق وی می‌باشد، حالا اگر دولت و حکومتی به وجود آمد که حکم و قانونی بر خلاف قانون و شریعت الله را ارائه داد و از زیر دستان خواست که از چنین قوانینی پیروی و اطاعت نمایند، چگونه این تضاد را بر طرف می‌کند؟

یکی از بحثهای اساسی که وجود دارد این است که در این حکم و اطاعت، وقتی ما می‌گوییم دولت پدیده‌ای است که در آن باید یک طرف حکم باشد و طرف دیگر اطاعت؛ یعنی یک عده باید حکمرانی کنند و یک عده هم اطاعت کنند تا این شکل بگیرد و آن پدیده بتواند کارویژه‌های خودش را انجام بدهد. یکی از سؤالهای اساسی‌ای که در اندیشه سیاسی وجود دارد و راجع به آن زیاد بحث شده، این است که مبنای ارتباط این حکم و طاعت چیست؟ اینها بر چه مبنایی با هم شکل می‌گیرند؟ اگر پدیده‌ای است که یک طرفش حکم است و یک طرفش اطاعت، حالا این باید بر چه مبنای شکل بگیرد؟

کسی در اصل موضوع شک ندارد که دولت پدیده‌ای است که یک طرفش حکم است و یک طرفش اطاعت است اما راجع به این که این حکم و طاعت باید چگونه شکل بگیرد، نگاههای مختلف مطرح شده است. این موضوع، یکی از بحثهای اساسی در مذاهب مختلف دین سکولاریسم نیز می‌باشد.

در اینجا این بحث مطرح می‌شود : حالا این حکم و طاعت را که در قرآن بیان می‌شود و درباره آن سکوت نشده بلکه تجویز شده؛ تأکیدهای مکرر شده و گفته شده طاعت برای خداست، این حکم و اطاعت بر چه مبنای است؟

قرآن مسأله را به صورت ریشه‌ای مطرح نموده و صحبت از یک عهد می‌کند. عهدی که بین انسان و خداست : وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُلُّهُرِهِمْ دُرْيَتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلْسُنُتُ بِرْبِكُمْ قَالُوا بَلِّي شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلٍ وَ كُنَّا ذُرْيَةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ * وَ كَذِلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (الاعراف / ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴) (ای پیغمبر ! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که : آیا من پروردگار شما نیستم ؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند : آری ! گواهی می‌دهیم ، تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی خبر بوده‌ایم . یا این که نگوئید : نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حق را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم . لذا خویشن را بی‌گناه می‌دانیم . پروردگارا !) آیا به سبب کاری که باطل گرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران قوانین شرکی بوده‌اند) کرده‌اند ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی ؟ این چنین آیات (کتاب خواندنی آسمانی) را توضیح می‌دهیم (و نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی دال بر وجود خدا را می‌نمایانیم) بلکه آنان (که هم اینک یا در آینده می‌زیند از مخالفت با حق و تقليد از باطل) دست بردارند .

اگر دقت نمائید متوجه می‌شوید که الله متعال می‌فرماید هنگامی که خداوند فرزندان آدم را از او خلق کرد و آشهدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلْسُنُتُ بِرْبِكُمْ قَالُوا بَلِّي. این مفهوم را می‌رساند که خداوند از تک تک انسانها یک عهدی گرفت و آنها به این گواهی دادند . این یعنی چه؟ این عهد را کجا گرفته؟ شما یادتان هست؟ خب این عهد که گفته شده، در ادامه آیه بحثش این است که ما این را گرفتیم. شهdena می‌گویند. که چرا؟ که أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. برای این که روز قیامت نگویند نه؛ کدام عهد؟ کجا؟ ما یادمان نیست. الان همه شما می‌گویید ما همچین عهدی یادمان نیست. کی همچین چیزی گرفته شده تا چه برسد به روز قیامت. اما همه‌ی ما شهادتین « لا اله - الا الله و محمد رسول الله » را بر زبان رانده ایم و بیشتر ما به مفاد این توحید نیز ایمان هم آورده ایم

وقتی من از شما برای کاری عهدی می‌گیرم، برای این است که یادت باشد و بعداً به تو بگویم که آقا یا خانم تو روی این موضوع قول دادی. از همه مهمتر در روز قیامت. کما این که خود آیه در ادامه می‌فرماید که روز قیامت نگویند إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. می‌گوید این را گرفتیم و همه شما گواهی دادید که الاست بریکم. بعد گفتند قالوا بلى. همه هم این را گفتند. این را که خداوند دارد بیان

می‌کند. خب این چیست. این خیلی مهم است که شهادت انسان برای چه چیزی است؟ این که می‌گوید اشده‌هم علی انفسهم که السنت بر بکم یعنی چی؟ یعنی چه که ما از همه شهادت گرفتیم بر خودشان و چه وقت گرفتند؟

اصلاً اشهاد یعنی چه؟ مثلاً می‌گوییم یکی را به شهادت بگیر. می‌گویند احضار یک کسی نزد آن یکی دیگر. خب این جا کی را نزد آن یکی دیگر آورده‌اند؟ می‌گوید خودت را نزد خودت آوردم. اشده‌هم علی انفسهم. خب این چی بوده؟ تعبیرش این است. السنت بر بکم. می‌گوید خودت را نزد خودت آوردم و ازوی چه چیزی را شهادت گرفتیم. در مورد اینکه خودش هم می‌دانست که وی و زندگی دنیا یک رب دارد. السنت بر بکم. یعنی نیاز به یک مربی، یک مدیر، یک رب، یک ربی که در توحید ربویت و الحمد لله رب العالمین معرفی گردیده است. حالا که این ربویت حالت فطری داشته و برای همه‌ی انسانها آشناست، همین رب در آخرین پیام خود دستورات و قوانینی را صادر نموده است که باید اطاعت و پیروی شوند.

بر همین اساس بوده است که مهمترین مسئله مورد اختلاف رسولان و پیروان آنها با مشرکین بر سر اینکه چه کسی خالق آسمانهاست و روزی دهنده می‌باشد نیست چون «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (آل‌آلہ / ۳۸)، اگر از کفار بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ آنها چه جوابی می‌دهند؟ با تأکید می‌گویند خداوند آفریده. پس اینهمه گرفتاری و شکنجه و تبعید و کشت و کشتار اهل توحید توسط مشرکین به خاطر چیست؟ اگر آنها با این تأکید و با این صراحت می‌گویند خداوند آفریده، پس اختلاف اهل توحید با آنها بر سر چیست که اینگونه آنها را تحریک کرده و به چنان اعمالی و ادانته است؟

مشکل اصلی بر سر لا اله = کفر به طاغوت و الا الله = ایمان به الله بود :

- وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهَ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (نحل / ۳۶) ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردن و مردمان را به راه حق فرا خواندند). خداوند گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته‌ی مرحمت خدا شدند، به راه راست) هدایت داد، و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتنگی به داماشان چسبید) پس (اگر در این باره در شک و تردیدید، بروید) در زمین گردش کنید و (آثار گذشتگان را بر صفحه‌ی روزگار) بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی (که آیات خدا را)

تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است (و بر سر اقوامی چون عاد و ثمود و لوط چه آمده است).

- لا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ أَسْتَمْسَكَ بِالْعُرُوهَةِ الْأُنْقَى لَا أَنْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ (بقره ۲۵۶)

اجبار و اکراهی در (ورود) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گستن ندارد . و خداوند شنوا و دانا است .

همین امروز هم مشکل همان است . مشکل ما با طاغوتها و مریدان دین سکولاریسم و مذاهب مختلف آن بر سر کفر به طاغوت و دور ریختن تمام برنامه ها و قوانین بشری و ایمان به الله و اطاعت از قوانین و برنامه های الله می باشد . دعوایی که ما با سازمان ملل و امثال آمریکا داریم بر سر این است که او می‌گوید من هم به کلیسا می‌روم و از شما هم بهتر می‌روم . تازه روی پولم هم می‌نویسم: ما به خدا اعتقاد داریم .^{۱۹۱} اما دعوایش این است که این من هستم که می‌گوییم قانون و حکم باید چگونه باشد. مثلًاً کارتلها و تراستهای سرمایه دار، هم جنس بازان و مشروب خوران و زناکاران و ربا خوران و ... باید آزاد باشند و قصاص و حدود و قوانین الله چون قصاص و ... باید در جامعه اجرا گردند. می‌گوید این را من می‌گوییم. و قانون گذار من هستم . دعوای قانون و اطاعت از چنین قانونی است، دعوا بر سر خالقیت نیست. شما الان به هر یک از حکام آمریکا بگویید شما مدعی هستی که آسمانها را تو خلق کردی. می‌گوید نه. خداوند آفریده. تازه من به کلیسا هم می‌روم و به مسجد تو هم احترام می‌گذارم . پس بحث بر سر چیست؟ سر قانون و اطاعت از آن است.

عهدی که از انسان گرفته شده این است که الله رب آنهاست و حق ندارند کسی را در این زمینه با او شریک گردانند و بهانه ای از آنها در این زمینه پذیرفتندی نیست . این عهدی است که از آنها گرفته شده و از کانال پیامبران بارها و بارها به آنها یاد آوری شده است . این عهد است که گرفته شده و همه هم یادشان است. همه هم همین امروز به این معرفت هستند و روز قیامت نمی‌توانند بگوید نه، من از این غافلین هستم. ممکن است پرده‌ای غلتی این را بپوشاند اما این موضوع وجود دارد و هر کسی می‌تواند در وضع موجود آن را به خاطر آورد مگر کسانی که در جنگلهای متروک یا بیابانهای ناشناخته زندگی می‌کنند و نامی از پیام آخرین فرستاده به گوشش نرسیده باشد .

چه کسانی به این عهد پایبند هستندو رستگارند؟ کسانی که در برابر (لا الله = کفر به طاغوت و الا الله = ایمان به الله) تسلیم گشته و ایمان دارند : وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصِّلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (الرعد / ۲۱) . یعنی آن چیزی که در موضع حکم امر است را ادامه می‌دهند. مرتب به آن توجه دارند و منقطع نیست. این گونه نیست که یک روز باشد و یک روز نباشد. به همین

^{۱۹۱}IN GOD WE TRUST.

خاطر است که آن کسانی که این را نقض می‌کنند عکسش است. اصلاً فسق یعنی چه؟ یعنی شکستن یک عهد. یکی از نمودهای فاسق یعنی این..

در ادامه آیه دقیقاً همین را تعریف می‌کند که چه کسانی هستند؟ « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْوَضَهُ فَمَا فُوقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْمَلُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَثَلًا يُضْلِلُ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضْلِلُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . (البقره/ ۲۶ - ۲۷) خداوند شرم ندارد از این که مثال بزند به (کوچکترین موجودات)، پشهای یا کمتر از آن . کسانی که اهل ایمانند می‌دانند (هدف از این تمثیل چیست) و این صحیح و درست است و از جانب خدایشان می‌باشد . و اما کسانی که راه کفر و انکار را برگزیده‌اند، می‌گویند : خواست خدا از این مثل چیست ؟ (باید بدانند) خدا با بیان این نوع مثل، بسیاری را سرگردان و ویلان می‌سازد، و بسی را (به سوی حق) راهنمایی می‌نماید . و اما خدا جز کجروان و منحرفان را با آن گمراه و حیران نمی‌گرداندآن کسانی که پیمانی را که قبلًا با خدا (به واسطه فطرت و عقل و پیغمبران) محکم بسته‌اند، می‌شکنند و آنچه را که خدا دستور داده است که گسیخته نشود (از قبیل : صله رحم، مودت، مهربانی، رعایت حقوق انسانی، و غیره) آن را می‌گسلند، و در روی زمین به فساد و تیاهی دست می‌یازند، اینان بی‌گمان زیان بارانند . بعد از این که میثاق بسته شد آن عهدی ^{۱۹۲} که با خدا بسته شده و به آن امر کرده بود قطع می‌کنند. برخلاف آن مؤمنین که « يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْجِسَابِ »، که پیوسته آن چه را که در موضع حکم است اطاعت می‌کنند .

آن موقع این تعبیر بیان می‌شود که « وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَغَاسِقِينَ ». (الاعراف / ۱۰۲) اکثر این اقوام را بر سر پیمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم . یعنی این پیمانی را که خودش وقتی که نفسش را به خودش گواهی بگیرید. اشهدهم علی انفسهم که است بربکم و خودش می‌گوید بله. می‌گوید خیلی‌ها را می‌بینی که آن را می‌شکنند. در اینجا به همه من و شما به عنوان فرزندان آدم می‌گوید.. که أَلَمْ أُعَهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ، باز سؤال این است که کی چنین بحثی با ما شده است؟.

أَلَمْ أُعَهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنَّ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ أَعْبُدُنِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَصَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ. (یس / ۶۱ ، ۶۰) این همان عهد است که در توحید الهی به عنوان بخشی از شهادتین نیز آن را پذیرفتی. است بربکم قالوا بلی را گفتی .

^{۱۹۲} در زبان عربی عهد را در کلمه نگهداری و مراعات پی‌درپی یک چیز می‌گویند. چرا به پیمان عهد می‌گویند. مثلاً می‌گویند عهدنامه. چون لازم الامراعات دو طرف است. یعنی باید این را پی‌درپی مراعات بکنند. نقض نکنند. این جا معاهده یک چیزی می‌شود که دو طرفه باشد. عهد یک طرفه می‌شود. به معنی امر لازم الحفظ.

الله متعال نیز از کسانی یاد می کند که به این عهد وفادار ماندند : **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا** (الاحزان / ۲۳). در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند . برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند. آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند)

کسانی هستند که بر این عهدی که بسته بودند تا لحظه آخر پایدار بودند. یعنی یک توفیق بزرگ شهدا این است که به اصطلاح عاقبت به خیر شدند و در این عهدی که گفت یوصل و لا یقطعون، این را تا لحظه آخر دنبال کردند. البته حالا یک عده از آنها از این دنیا رفته و یک عده هم هستند که دارند این مسیر را ادامه می‌دهند. و منتظر هستند که بالاخره دوران این امتحان و عهدهشان به پایان خودش برسد.

اگر گفته می‌شود حکم و طاعت برای او است، او می‌آید و این را استمرار می‌دهد. **مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّ فَمَا أرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.** (النساء / ۸۰) هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس). حالا می‌گوید یک مصدق این عهد ، اطاعت پیغمبر است. بعد می‌گوید اطاعت از اولی الامر است .

در اینجا مفهوم دیگری به اسم میثاق برجسته می‌گردد . میثاق از وثاق می‌آید. وثاق یعنی آن چیزهایی که کارکردن مثل زنجیر و طناب بستن است. میثاق یعنی آن چیزی که می‌آید و آن عهد را محکم می‌کند. تعبیرش این است که کسانی که می‌خواهند در موضع حکم باشند، باید نسبت به این عهد خیلی قویتر باشند. باید این کار را محکم انجام بدهند. هم نسبت به بقیه این تلاش را داشته باشند، هم نسبت به خودشان. لذاست که شما این تعبیر را در قرآن مشاهده می‌کنید : **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا.** (الاحزان / ۷) (یادآور شو) هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مريم . (آری !) از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم. تعبیرش این است که می‌گوید از همه پیامبران و از خود توی پیامبر خاتم پیمان محکمی گرفتیم. او باید در آن عهدی که در این موضوع بسته است از همه قویتر باشد .

لذاست که شما درباره امتهای مختلف تعبیر مختلفی می‌بینید. وقتی که این موضوع بیان شده، یعنی این که این گونه نیست که با گفتن مسأله حل می‌گردد بلکه علاوه بر آن عمل مناسب با گفتار از شما خواسته می‌شود ؛ **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِ إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُنَّ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي**

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنَا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مَعْرِضُونَ (البقره / ۸۳). و (به ياد آورید) آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید. سپس شما جز عده‌ی کمی روی برتابتید و سرپیچی کردید (و از وفای به پیمانی که با خدا بسته بودید) روی گردان شدید.

حالا این باید روی زمین بباید و عملی و عینی گردد. یعنی چه؟ اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الا الله و بعد فهرست می‌کند. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفَسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أُقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ شَهِيدُونَ» (بقره / ۸۴) و دیگر احکامی که وجود دارد. همین تعییر باز درباره زمان پیامبر خاتم نیز وجود دارد. و اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقْنَاكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَنْقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدُورِ (المائدہ / ۷). و (ای مؤمنان!) به ياد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به ياد آورید پیمانی را که (توسط پیغمبر در عقبه‌ی دوم) با شما بست، بدان گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم!) . و از خدا بترسید که خدا از درون سینه‌ها آگاه است. که چی؟ دقیقاً همان حکم و طاعت است. إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. شما این اطاعت را پذیرفتید

بر این اساس قرآن نسبت به دو مقوله حکم و طاعت که دو مؤلفه اساسی دولت در هر اندیشه‌ای است، ساخت نمانده و درباره هر دو مقوله تعابیر بسیار بلندی داشته و تجویزهای بسیار قوی‌ای دارد. مبنای اسلام عهدی است بر مبنای پذیرش توحید الهی. این همان نکته‌ای است که باید به آن دقت کرد. وقتی دربینش سیاسی اسلام گفته می‌شود که نظریه دولت در اسلام چیست؟ آیا اصلاً حرف دارد یا ندارد؟ پس اولاً دولت را نمی‌شود از این مقوله که بگویند یک امر عرفی و سکولار است. قرآن را هم بخوان و مسلمان هم باش اما این بحث دولت یک بحث دیگر است. چون دولت لابد منه است. ناچار است که در مفهومش حکم و طاعت باشد و قرآن حکم و اطاعت را حصر و انحصاری کرده است و می‌گوید اصلاً کس دیگری نمی‌تواند در این قضیه شریک بشود مگر در طول آن که خود او بگوید: أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

اگر ما بیان می‌کنیم که ایمان و عمل صالح است که می‌تواند فرجام نیک را رقم بزند، این بر چه مبنایی شکل می‌گیرد؟ بر همین مبنای ایمان در التزام به این عهد است. به این توحید است. شاخص آن چه است؟ یکی از این شاخصها همین حکم و اطاعت است. فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مُّمَّا قَضَيْتَ وَيَسِّلَمُوا تَسْلِيمًا (النساء / ۶۵). اما، نه! به پروردگار سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آینند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاؤت و حکم تو) باشند.

اینها نمی‌توانند ادعای ایمان بکنند مگر این که تو را مبنای حکم قرار بدهند. پیامبر را مبنای حکم قرار بدهند. حالا هم بر این اساس که حکم قرار دادن رهبر، امیر، خلیفه و هرکسی که نمایندهٔ شورای اولی‌الامر باشد همان حکم قرار دادن رسول الله و اطاعت از الله و رسول است تا زمانی که آشکارا برخلاف این دو منبع حکم به معصیت و گناه نکند. این باید مبنا قرار گرفته و شاخص ایمان شود.

عده‌ای می‌آیند و ادعای ایمان می‌کنند : *إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمُرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَقَّتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَصْرُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارُهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَتَبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (محمد / ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۶) ... کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود برمی‌گردند، بدان خاطر است که اهربیمن کارهایشان را در نظرشان می‌آراید و ایشان را با آرزوهای طولانی فریفته می‌دارداین (چرخ زدن و از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است، گفته بودند : در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم ! خدا آگاه از پنهان کاری ایشان می‌باشد حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشت‌ها (و سایر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند ؟ ! این گونه (جان برگرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان بدنبال چیزی می‌روند که خدای را بر سر خشم می‌آورد، و از چیزی که موجب خوشنودی او است بدان می‌آید، و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را باطل و بیسود می‌گردد.*

می‌گویند ما در این جا از تو اطاعت می‌کنیم ، اما در دیگر قوانین نه . شاخص ایمان و عهد این جا است. این که می‌گوید فسق یعنی قطع کردن این عهدی که با گفتن شهادتین آغاز گشته و به اطاعت و پیروی از نمایندهٔ شورای اولی‌الامر تحت عنوانین رهبر، امیر، رئیس، خلیفه وغیره ختم می‌گردد .

رهبریت در واقع کانالی است که شورای نخبگان و اهل حل و عقد مسلمین آنرا جهت تبیین قوانین دین اسلام در امور اجرائی و حکومتی جامعه برای مردمان آن عصر انتخاب نموده است. در نتیجه کلام و روشنگریها و فرمان او دستور الله و رسول صلی الله علیه وسلم برای ظروف زمانی و مکانی وضع موجود مسلمین می‌باشد، که ممکن است در شرایط زمانی و مکانی دیگری، با توجه به وضع موجود مسلمین و دشمنان داخلی و خارجی آن، به نحو دیگری به مرحله‌ی اجرا در آمده باشد .

مهمنتین مساله و حساس ترین امر به مرحله‌ی انتخاب رهبر بر می‌گردد . به همین دلیل مسلمین باید رهبریتی را انتخاب نمایند که از شرایط یاد شده برخوردار باشد . رهبریتی که حفظ دین، جان،

ناموس، مال و وطن مردم به چگونگی تصمیمات او بستگی دارد . زمانی که چنین رهبریتی انتخاب گردید باید سمع و طاعه نیز برای او باشد، در سیاست هایی که دلیلش را می دانیم و یا از حکمت آنها بی خبریم؛ مهم اعتماد و وحدت عمل در برابر چنان رهبریتی می باشد .

در اینجا واکنش مسلمین در برابر قرار داد با دشمنان شماره یک جهت پیشبرد اهداف دعوت را می آوریم که می تواند مثالی روشنگر باشد :

آشکارا روشن است که در جنگ و دفع دشمن بزرگی چون سکولاریست های قریش در صدر اسلام با یهودیان و دیگر مشرکین سکولار نیز پیمان هایی بسته شده است^{۱۹۳} و بر این اساس امتیازاتی به کفار داده شده و حتی تنزلاتی هم مانند صلح حدیبیه از جانب رهبریت صورت گرفته و بر اساس بندهای آن بسیاری از معتقدات مسلمین نادیده گرفته شده و علاوه بر آن مسلمینی که از دارالکفر به سوی مسلمین مهاجرت نموده اند را نیز به کفار سکولار تحويل می دهند و...

رسول الله صلی الله علیه وسلم با حذف صفات الله، نام خود به عنوان پیامبر خدا، تحويل دادن مسلمین به کفار، نیمه کاره گذاشتن حج و... تاکتیکهایی را به کار برده اند که تنها عاملی که باعث جلوگیری از اغتشاش و فربیض مسلمین و سوء استفاده ای منافقین و دشمنان دین می گردد میزان اعتماد و اطمینان مومنین به رهبریتی است که از کمال شرعی آن انتخاب گشته و تحت کنترل بوده و سمع و طاعه خود را نسبت به وی اعلام نموده اند. در اینجا، میزان اهمیت و دقیقت در انتخاب رهبر جامعه و تاثیر آن بر سمع و طاعه و پرهیز از قضاوت‌های انحرافی و تفرقه انگیز خود را نشان می دهد .

در این میان واکنش مسلمین و میزان اعتماد و اطمینان آنها به رهبریت از اهمیت ویژه ای برخوردار است . مسلمین با آنکه ممکن است از حکمت چنین پیمانهایی بی خبر باشند، در برابر رهبری که شناخته اند از اصل «سمِعْنَا وَأَطَعْنَا» پیروی می کنند .

چه بسیار لازم است که مسلمین امروزین از یاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم الگو گرفته و انضباط سیاسی را رعایت نمایند و زمانی که رهبری در مقابل دشمن سکوت یا احياناً دشمن را تمجید می کند و یا امتیازی داده و موضع دیگری انتخاب می نماید، در مقابل این مواضع تسليم شوند؛ چرا که رهبری نسبت به شرایط سیاسی و عمق مبارزه آگاهتر و نسبت به سرشت و طبیعت دشمن آشناتر است و خوب می داند که آیا جنگ به صلاح است یا آتش بس و صلح و...؟ و همانا در این گونه امور رهبری است که تصمیم می گیرد و باید مجریان امور به روش های سیاسی رهبری پایبند باشند.

^{۱۹۳} نه اینکه از مشرکی بر علیه مسلمانی پشتیبانی و همکاری صورت گرفته باشد ، چون پشتیبانی ویاری مشرکین بر علیه مسلمین و پیروز گرداندن آنها بر مسلمین با قاعده ای کفر به طاغوت، ولاء و براء و نفی سبیل در تناقض قرار می گیرد

پیامبر خاتم و مشورت در تصمیم‌گیری :

یک تصمیم‌گیری سلیم تصمیمی است که همراه با مشورت از روی عقل و مصلحت اندیشه باشد. یک انسان حق طلب باید با افرادی مشورت کند که از صلاحیت کافی در این زمینه برخوردار باشند، در غیر این صورت تصمیم اتخاذ شده دارای نواقص فراوانی خواهد بود. مشورت در سیرهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. به طوری که ایشان در تصمیم‌گیریهایی که مجالی برای اجتهاد داشته است، هرگز مستبدالرأی نبوده و همیشه نظر اصحاب را جویا می‌شند. اهمیت این مسأله به قدری است که در قرآن کریم سوره‌ای جداگانه به نام «شوری» وجود دارد و مشورت در آن از مهمترین مسائل شمرده و در کنار استجابت دعا، نماز و انفاق مطرح شده است.

خداؤند می‌فرماید: وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (شوری/۳۸) و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند. در این آیه سخن از بهترین انسانها به میان آمده است و صفات آنان را بر می‌شمارد که یکی از این صفات وجود شوری و مشورت است.

یک انسان هر چه قدر هم که عاقل و اندیشمند باشد؛ اما ممکن است در مواردی دچار خطأ و اشتباه گردد؛ زیرا احاطه‌ی کامل به تمام زوایای مسأله ندارد؛ ولی در صورتی که خرد جمعی در یک موضوع به کار گرفته شود و تجارب دیگران نیز در تصمیم نهایی دخالت داده شود، می‌تواند تصمیم پخته و دارای ضریب خطای کمتری باشد.

برخی از نمونه‌های:

رسول الله صلی الله علیه و سلم در موارد متعددی به ویژه در غزوات از اصحاب خود دربارهٔ چگونگی روبرو شدن با دشمن و ادارهٔ جنگ مشورت می‌گرفتند.

۱- رسول الله صلی الله علیه و سلم در غزوهٔ بدر، دربارهٔ اصل جنگ، تعیین موضع نبرد و اسیران جنگی با اصحاب خود مشورت نمود.^{۱۹۴}

۲- رسول الله صلی الله علیه و سلم در نبرد احد شورایی تشکیل داد و در نحوهٔ مقابله با لشگر سکولارقریش مشورت کرد، سپس جهت عملی نمودن رای شورای جنگی، تصمیم گرفت.

^{۱۹۴} هرچند که الله ایرادات این تصمیمات جمعی در مورد اسیران را برطرف نمودند

۳- رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنگ احزاب (خندق) برای مقابله با سپاه کفر (متشکل از سکولاریستها و دین فروشان یهود)، بنا بر نظر سلمان فارسی خندقی به دور شهر حفر کردند.

۴- رسول الله صلی الله علیه و سلم در ماجرای صلح حدیبیه پس از آن که مشرکان سکولارمانع حرکت کاروان زیارتی مسلمانان به مکه شدند، با یاران خود مشورت کردند.

بر اساس اصل بنیادین شوری، از حقوق واجبه حاکم بر مسلمین نصیحت، خیرخواهی و راهنمائی رهبر در امور خیر است. پیامبر اصل واساس دین را نصیحت وسعادت طلبی برای دیگران قرار داده فرموده است : "الَّذِينَ النَّصِيحَةُ قُلْنَا لِمَنْ قَالَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكُتَابِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ" ^{۱۹۵} . "نصیحت و خیر اندیشی اصل واساس دین است. گفتیم : برای که باید نصیحت نمود؟ پیامبر فرمود : برای الله، کتاب وی، پیامبر وی، برای زمامداران مسلمانان و عامه مسلمانان".

نصیحت در حق زمامداران اینکه : آنها را به آنچه که صلاح وسعادت دین و دنیا و جامعه است، رهنمائی فرمود. حافظ ابن حجر نصیحت زمامداران مسلمانان را به مطالب زیر خلاصه می کند :

۱- با خلوص نیت - به اندازه توانایی - با آنها در اداره امور، و پیشبرد امور مملکت یاری داده شود.

۲- رهبر را- در صورت اشتباه- از اشتباهاتش به صورت مسالمت آمیز آگاه ساخت .

۳- در حالت اختلاف و یا شورش علیه وی، مردم را به اطاعت از وی وادر نمودن.

۴- گرفتن دست حاکم از ظلم و بی عدالتی از بزرگترین مصدق نصیحت بشمار میرود.

ب- حق رهبر دربیت المال:

این حق برای خلیفه برای این داده می شود که او مشغول امور مسلمانان بوده، نمی تواند به کسب و کاری بپردازد. صحابه نیز به این مسئله در زمان ابوبکر و عمر اجماع نمودند که مخارج خلیفه به طور متوسط مانند مخارج زندگی شخصی متوسطی از قبیله خود وی- نه مانند ثروتمند و نه فقیر- از بیت المال پرداخته شود..

- تعیین استاندار ، والی و امیر موکول به نظر ولی امر مسلمین است

دلیل این امر حدیث بریده است که می گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه امیری را بر ارتش یا سریه ای می گمارد او را با تأکید به تقوای خداوند سفارش می نمود و همچنین به

مسلمانانی که همراه او بودند، نیز سفارش به خیر می کرد.» ابن قدامه می گوید: «امر جهاد به نظر امام و اجتهاد او موکول است .. در هر گوشه از سرزمین اسلامی بایستی در جهت رسیدگی به امور جنگی و تدبیر جهاد در راه خدا امیری گمارده شود که دارای اوصافی چون رأی و عقل و کمک رسانی و آگاهی نسبی به جنگ و فریب دشمن باشد و نیز در او صفاتی مانند امانتداری و رفق و دلسوزی نسبت به مسلمانان وجود داشته باشد.»

تعیین چند امیر به ترتیب نیز از صلاحیات ولی امر است دلیل این امر هم کاری است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ مؤته در فرستادن امیران جنگی انجام داد. طوری که سه نفر را به ترتیب و پشت سر یکدیگر به عنوان امیر تعیین کرد تا اینکه اگر اولین امیر شهید شد نفر دومی جایگزین شود و همین طور تا آخر. این روایت متفقهٔ علیه را امام بخاری و امام مسلم هر دو در کتاب صحیح خود نقل نموده‌اند.

امام بخاری با سند خود از ابن عمر روایت کرده است که: «أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي غَزْوَةِ مَؤْتَهِ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفُرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفُرٌ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ، قَالَ ابْنُ عَمْرٍ: كَنْتُ فِيهِمْ فِي تَلْكَ الْغَزْوَةِ، فَالْتَّمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوُجِدَنَا مَا فِي جَسَدِهِ بَضْعًا وَتَسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمِيَّةٍ» «پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ مؤته زید بن حارثه را به امیری برگزید سپس فرمود: اگر زید کشته شد جعفر امارت گروه را بر عهده می‌گیرد و اگر جعفر کشته شد عبدالله بن رواحه به عنوان امیر محسوب می‌شود، ابن عمر می گوید: بنده در آن غزوه همراه آنها بودم دنبال جعفرین أبي طالب گشتم او را در میان کشته شدگان یافتیم در حالیکه در بدنش نود و اندی ضربه و نیزه وجود داشت.» امارت نفر دومی منعقد نمی‌گردد تا اینکه کسی که قبل از او به عنوان امیر گماشته شده بود کشته شود یا طوری آسیب ببیند که قادر به انجام مسئولیت محله نباشد و مادامی که نفر اولی امیر است، نفر دومی حق ندارد به این دلیل که او دارای امارت احتمالی و شبیه آن است با امیر اول وارد دعوا و نزاع شود بلکه بر همه لازم و ضروری است که بشنوند و اطاعت نمایند. در جنگ جسر مشهور علیه ایرانیان، امیر ابو عبید بن مسعود الثقفی وصیت کرد در صورتی که کشته شود، هشت نفر بعد از او به ترتیب امارت را بر عهده بگیرند، او و هفت نفر از امیران از ثقیف که بعد از خود تعیین نموده بود جملگی شهید شدند تا اینکه امارت به نفر هشتم رسید که همانا مثنی بن حارثه بود این در حالی بود که دومه همسر ابو عبید خوابی را دیده بود که کاملاً بر آنچه که اتفاق افتاده بود دلالت می‌کرد.^{۱۹۶}

این اتفاق در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال ۱۳ هجری رخ داد. و این بیشترین عددی بود که یک امیر بعد از خود عده‌ای را به امارت تعیین می‌کرد. این حادثه و تعیین امیر نمودن توسط ابو

^{۱۹۶} ابنکثیر ، بدایه والنهاية، ج ۷ ص ۲۸ و نگاه شود به «أحكام السلطانية» از أبي يعلى ص ۲۶

عبدید در زمان خلافت عمر که تعداد زیادی صحابه هم وجود داشتند اتفاق افتاد اما کسی آنرا انکار نکرد.

چه زمانی تعیین امیر به نظر مردم متخصص بر می‌گردد؟

از آنچه که گذشت روشن می‌شود که حکم امارت واجب و تعیین امیر از حق امام مسلمانان و یا کسی است که به تائید وی برگزیده شده است. مگر در بعضی حالتها که لازم می‌آید گروهی از مسلمانان متخصص خودشان مستقیماً برای خویش امیری انتخاب کنند. این حالتها از این قرار است:

حالت اول هنگامی است که امیر انتخاب شده از طرف امام به دلیل کشته شدن یا اسارت و یا ناتوانی مفقود شود و مسلمانان نتوانند به امام مراجعه نمایند و امیران نیز براساس ترتیب، تعیین نشده باشند و یا مشخص شده اند اما همگی آنان مفقودند.

حالت دوم زمانی است که مسلمانان یا گروهی از آنان در کاری از کارهای جمعی مخصوصاً تمرین و جهاد، امامی نداشته باشند. پس بر مسلمانان لازم است که یک نفر از خودشان را برای منصب امارت تعیین کنند زیرا بدون امیر بودن مسلمانان، به هیچ وجه قابل قبول نخواهد بود، حال اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم ضمن حدیث «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤْمِرُوا أَحَدَهُمْ» بدیشان دستور تعیین امیر داده است.

در باب تعیین امیر به فعل صحابه در غزوه‌ی مؤته استدلال می‌شود. پس از کشته شدن سه امیری که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم مشخص کرده بود صحابه بر امیر بودن خالدین ولید اتفاق کردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم از کارشان اعلام رضایت نمود. امام بخاری: از انس بن مالک روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: «أخذ الراية زيد فأصيب، ثم أخذها جعفر فأصيب، ثم أخذها عبد الله بن رواحة فأصيب، ثم أخذها خالد بن الوليد عن غير إمرة ففتح الله عليه، وما يسرهم أنهم عندنا» قال أنس «و إن عينه لتدريان»^{۱۹۷} «زید پرچم اسلام اسلام را بدست گرفت و شهید شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهید شد. سپس عبدالله بن رواحة آن را بدست گرفت، ایشان نیز به شهادت رسیدند. سرانجام، خالدین ولید بدون اینکه توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان امیر لشکر تعیین شود، پرچم را بدست گرفت و خداوند او را پیروز نمود.» و در روایت دیگر صحیح بخاری حدیثی که انس روایت کرده بدین مضمون است: «حتی أخذ

الرایه سیف من سیوف الله حتی فتح الله عليهم^{۱۹۸} «تا اینکه شمشیری از شمشیرهای خدا پرچم را بدست گرفت و خداوند آنان را پیروز نمود.»

ابن حجر بعد از اینکه عبدالله بن رواحه شهید شد می گوید: «سپس ثابت بن اقرم انصاری پرچم را به دست گرفت و گفت: بر یک نفر از خودتان به عنوان امیر اتفاق کنید عرض نمودند: خودت شایستگی این کار را داری گفت: من این شایستگی را ندارم، سپس بر خالد بن ولید اتفاق کردند و او را به عنوان امیر تعیین نمودند. و طبرانی از ابی یسر انصاری روایت کرده است که گفت: زمانی که عبدالله بن رواحه شهید شد پرچم را به ثابت بن اقرم سپردم و او هم پرچم را به خالد بن ولید داد و بدو گفت: تو به جنگیدن آگاهتر هستی.»^{۱۹۹}

ابن حجر نیز می گوید: «در این حدیث امیر شدن در جنگ بدون اینکه توسط امام، امیری تعیین شود جایز دانسته شده است»، طحاوی می گوید: «این حدیث اصلی است که این قاعده از آن اقتباس می شود که هرگاه امام به دلیلی غیبت کند یا به دلیلی حضور نداشته باشد بر مسلمانان ضروری است تا وقتی که امام بباید، یک نفر را به عنوان جایگزین او انتخاب کنند.»^{۲۰۰}

در جای دیگر ابن حجر می گوید این باب استنباط می شود هر کس که به عنوان والی تعیین شود به طوری که مراجعه به امام غیرممکن باشد، ولايت و فرماندهی برای شخص تعیین شده شرعاً ثابت می شود و واجب است از او اطاعت گردد.» و پوشیده نیست که این مسئله زمانی است که حاضران بر آن شخص اتفاق نظر داشته باشند.^{۲۰۱}

ابن قدامه می گوید: «نبود امام نباید موجب تأخیر جهاد شود؛ چراکه مصلحت جهاد بدینوسیله فوت خواهد شد. و اگر بعد از پیروزی در جهاد غنیمتی به دست آید آن را به موجب شرع تقسیم می کنند، قاضی عیاض گفته است: نصیب و سهم امام از غنیمت تا مشخص شدن امام به خاطر احتیاط در مسئله سبایا به تاخیر می افتد. اگر امام ارتشی را برای جهاد عازم صحنه ی جنگ نماید و بر آن امیری بگمارد سپس امیر کشته شود یا اینکه وفات کند، در این صورت حق ارتش است که برای خود امیری تعیین نماید همان کاری که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوه ی مؤته انجام دادند زمانیکه امیران تعیین شده، شهید شدند، خالد بن ولید را به عنوان امیر خود انتخاب کردند، وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، از کارشان اعلام رضایت کرد و نظرشان را تایید نمود و خالد را شمشیر خدا نامید.»^{۲۰۲}

^{۱۹۸} همان حدیث ۴۳۶۲

^{۱۹۹} ابن حجر، فتح الباری، ج ۷ ص ۵۱۲

^{۲۰۰} همان، ج ۷ ص ۵۱۳

^{۲۰۱} همان، ج ۶ ص ۱۸۰

^{۲۰۲} الشربینی، مفقی، و شرح الكبير) ج ۱۰ ص ۳۷۴

۳ - سرزمین (وطن)

الف- سر زمین اسلامی: تمام کره‌ی زمین وطن امت اسلامی است؛ زیرا تمام زمین در ملکیت الله و از آن او است.

- "ملکیت آسمانها و زمین از آن الله است". (آل عمران/ ۱۸۹)
- "الله جل جلاله برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل نیکو می‌کنند و عده کرده است تا ایشان را در زمین خلیفه بگرداند". (نور/ ۵۵)
- "هر آئینه نوشته‌یم درزبور بعداز تورات که بند گان نیکو کارمن زمین را به میراث خواهند برد". (انبیاء/ ۱۰۵)

بنابراین الله جل جلاله حق تملک زمین را برای مسلمانان عطا فرموده است، تا تمام زمین وطن شان باشد و اخذ این حق را بعهده شان فرض گردانیده است. البته ادای این فریضه را مقید به توانائی وقدرت ایشان گردانیده است تا تمام توانایی خود را بکارگرفته در فکر طرح پلانها و آمادگی کامل برای احراق این حق باشند.

- ای مؤمنان بجنگید با کافرانی که نزدیک شما اند و باید که بیابند درشما درشتی را (توبه/ ۲۳)
 - و بجنگید با کفار تا آنکه هیچ فتنه ای باقی نماند و دین خالص برای الله گردد. (انفال/ ۳۹)
- وتا زمانی که حکومت غیرالله بر زمین حاکم باشد، فتنه در زمین باقی خواهد بود. و تنها زمانی صلح و سلام به زمین بر می‌گردد که تمام عالم تسلیم و منقاد شریعت الله گردند؛ زیرا اسلام عبارت از صلح و سلام است و بدون آن صلحی وجود ندارد.

والله عزوجل و عده برق نموده که دینش را پیروز می‌گرداند و شریعتش را غالب می‌سازد. و این و عده ایست که در گذشته‌ها بوده است و در آینده خواهد بود." واوست آنکه فرستاد پیامبر خود را همراه با هدایت و دین حق تا پیروز گرداند دین خود را بر تمام ادیان، گر چند مشرکان بد پندارد." (صف/ ۹) پیامبر از پیروزی این دین خبر داده می‌فرماید : "لیبلغنَّ هذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، وَلَا يَتَرَكَ اللَّهُ بَيْتًا مَدْرَ وَلَا وَبِرًا إِلَّا دَخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينُ، بَعْزَعِيزٌ أَوْ بَذَلٌ ذَلِيلٌ عَزًّا يَعْزِزُ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَذَلِيلٌ بِهِ الْكُفَّارُ".^{۲۰۳}

"از تمیم داری روایت است که رسول الله فرمود : حتماً این دین به هرنقطه که در آن شب و روز می‌آید رسیدنی است. و الله جل جلاله این دین را به تمام خانه‌ها و خیمه‌ها داخل می‌سازد و انسان عزیز بوسیله این دین عزمند می‌شود و انسان ذلیل، ذلیل تر می‌شود، عزتی که الله جل جلاله بواسطه آن اهل اسلام را عزیز می‌سازد و ذلتی که الله جل جلاله اهل کفر را به آن ذلیل می‌گرداند".

^{۲۰۳} روایت احمد و طبرانی با سند صحیح

واین وعده حتما روزی تحقیق می یابد و به اذن الله عزوجل تمام روی زمین وطن مسلمانان خواهد بود و در آن روز است که بشریت با اطمینان و سعادت به حیات خود ادامه می دهند.

۴- امت اسلامی

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسالت های آسمانی به شکل محلی و قومی ظاهر می شد، به این معنی که پیامبران الهی هر کدام به سوی قوم خویش و یا منطقه خاصی فرستاده می شدند، و هر پیامبری فقط قوم خود را مخاطب قرار داده و به سوی اسلام دعوت می کرد. چنانچه در قرآن کریم داستانهای بعضی از این پیامبران به تفصیل بعضی دیگر به طور مختصر ذکر شده است، قرآن کریم از نوح، هود، شعیب، صالح و سایر انبیاء داستانهایی را نقل می کند که هر کدام قوم خود را مخاطب قرار داده وندای (یاقومی) را بلند کرده اند.

وعیسی فرمود: وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ . "من بسوی بنی اسراییل فرستاده شدم".

اما پیامبر خاتم می فرماید: " وَكَانَ النَّبِيُّ يُبَعِّثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ حَاصِّةً وَبَعْثَتُ إِلَى النَّاسِ كَافِفًا..." (متفق عليه)^{۲۰۴} و هر پیامبری خاص برای قوم خود فرستاده می شد و من برای تمام مردم مبعوث شده ام ... و با بعثت پیامبر خاتم دعوت اسلامی از دایره قومی و محلی فراتر رفته و تمام دایره جامعه انسانی را در بر گرفت، وندای دعوت اسلام از «یاقومی»، به «أَيُّهَا النَّاسُ»(ای انسان) تبدیل گردید، و تمام عالم انسانیت مکلف گردید تا از یک پیامبر خاتم پیروی کنند. زیرا پیامبر دیگری بعد از وی نمی آید و در موجودیت شریعت او، پیروی از پیامبران قبلی مورد قبول نمی باشد.

" ولی او فرستاده الله وخاتم پیامبران است" (احزاب/۴۰) و با این ندا، تمام بشریت با اختلاف نژادی، زبانی جغرافیائی و... که دارند همه امت یک پیامبر قرار میگیرند و بر ایشان فرض میگردد که فقط از یک پیامبر پیروی کنند و مطابق شریعت و دین وی، منقاد حکم الله جل جلاله گردیده از پیروی شریعتهای دیگر خود داری کنند.

این است که براساس وحدت عقیده، وحدت عبارت، وحدت سلوک، وحدت تاریخ، وحدت زبان، وحدت تشریع و قانون و وحدت قیادت و رهبری، امت اسلامی تشکیل می یابد و همین پیوند ها است که آنها را به یک امت متحد، مستحکم ، باعزمت و با وقار مبدل می سازد. امتنی که تمام اعضای آن باهم برادر و برابرند و همه به مثابه یک جسد و یک روح می باشند:

" تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى عُضُوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمْى"^{۲۰۵}. از نعمان بن بشیر روایت است که رسول الله فرمود: "مثال مؤمنین در

^{۲۰۴}. متفق عليه
^{۲۰۵}. صحیح مسلم

دوستی و مرحومت کردن و عطوفت با یکدیگر مانند یک جسد واحد میباشند که چون یک عضوی از آن بیمار شود، سایر اعضاء با بیدار خوابی وتب کردن با او همراهی و همدردی می کنند^{۲۰۶}

اما در برابر، "اهل ایمان هیچ نوع دوستی و ولاء و برادری با غیر مسلمان ندارند.^{۲۰۷}

از توضیحاتی که گذشت بخوبی دانستیم که مسلمانان از نگاه عاطفه، عملکرد، احساس و موالات، تنها مرتبط به امت اسلامی می باشند، نژاد و ملیت عقیدتی خود را از همین ارتباط کسب نموده تمام قدرت و توان خود را در همین راه بکار می گیرند، نه براساس ارتباط نژادی، وطنی و قومی و مرزی. مسلمان در هر جاییکه قرار دارد، و از هر نژادی که هست، وطن دینی وی دارالاسلام است؛ زیرا مسلمانان با گل و خاک یک منطقه ارتباط ندارند، بلکه با عقیده خود و وطنی که در آن عقیده شان حاکم است مرتبط می باشند.

مشخصه های کلان دولت اسلامی

مشخصه های کلان دولت اسلامی که «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خُوفٍ» را جهت تسهیل در امر عبادت الله فراهم می کنند به صورت فهرست وار عبارت اند از :

- مساوات
 - عدالت
 - شورا
- ۱- مساوات:

مساوات در لغت به معنی : برابری در میان دوچیز، یکسانی، برابری حق، تساوی حقوق و همانند.

مساوات از دیدگاه اسلام عبارت است از: اجرای قانون بصورت یکسان وارزش به حقوق و مسؤولیتهای هر انسان بدون درنظر داشت نژاد، مال و ثروت، موقع جغرافیائی و جایگاه اجتماعی آن.

مساوات یکی از پایه های اساسی نظام سیاسی اسلام است، اسلام همه مردم را در برابر قانون مساوی و یکسان قرار داده است، آنان را در حقوق سیاسی و غیر سیاسی یکسان میداند، هیچ فضیلت و برتری برای عرب بر غیر عرب، سفید پوست بر سیاه پوست، ثروتمند بر فقیر و غیره در نظر نمی گیرد، و بدین وسیله اسلام تمام نظامهای طبقاتی و نژاد گرائی و تفاوت قرار دادن در بین طبقات اجتماعی را در حقوق و واجباتی که به عهده دارند محو کرده و تمام امتیازات ناروا را باطل اعلام می دارد .^{۲۰۷}

اندکی دقت شود، آشکار می‌گردد، این آیه انسانها را مورد خطاب قرار میدهد، نه طبقه و گروه مخصوصی را، و آنان را دعوت میکند که اصل و منشاء پدر و مادر همه ایشان یکی است، و کسانی که از یک اصل بوجود آمده باشند سزاوار نیست که برخی از آنان برعض دیگر از جنبه نژادی ادعای برتری نمایند، و هرچند در نقاط مختلف پراکنده شده، و از لحاظ جنس و زبان باهم اختلاف داشته باشند، به هیچ وجه این اختلافات عارضی باعث از بین بردن رابطه برادری آنان نخواهد شد.

پیامبر اسلام در خطبه تاریخی خود در حجۃ الوداع مردم را از اسارت: «خون»، «زبان»، «رنگ»، «قبیله» و «نژاد» آزاد ساخته به مساوات وعدالت دعوت داده فرمود: " يا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَّاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلٌ لِعَرَبٍ عَلَى أَعْجَمٍ، وَلَا لِعَجَمٍ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرٍ إِلَّا بِالْتَّقْوَى".^{۲۰۸} ای مردم بدانید: خدای شما یکی است، و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد، و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گند مگون، و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوی".

معیار ارزش و برتری در اسلام:

- ۱- تقوی : إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَاُكُمْ
- ۲- علم و تخصص: از دیدگاه اسلام مقام علم و عالمان به توحید (مومنین) با جهل و جاهلان یکسان نیست، قرآن به عظمت علم توحیدی، و برتری انسان مومن بر اساس علم و ایمان به توحید اشاره نموده می فرماید: أَمَّنْ هُوَ فَانِتُ آنَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَنْذَكِرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر/۹) آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم ، بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت به دور می دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می گردد ؟ بگو : آیا کسانی که (وظیفه) خود را در قبال خدا) می دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی دانند، برابر و یکسانند ؟ ! (هرگز) . تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می دهند، و از آن) پند و اندرز می گیرند .
- ۳- تعهد پاک، فدایکاری و سابقه داری در دین : وَمَا لَكُمْ أَلَا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاءَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلُّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(حدید/ ۱۰) چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی ماند، و همه چیزهای) برجای ماندهی آسمانها و زمین به خدا می رسد ؟

کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده‌ی پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید

۴- ارزش‌های اخلاقی: "إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا" ^{۲۰۹} محبوب ترین شما نزد من با اخلاق ترین تان می‌باشد".

زندگی عملی پیامبر خاتم و خلفای راشدین نیز بیانگر این حقیقت است که در عصر نبوت انتخاب افراد برهمنی اصول صورت می‌گرفت.

ظاهر مساوات :

۱- مساوات در احکام شرعی:

اسلام مسلمانان را از هرنژاد، از هر رنگ، از هرمنطقه با تفاوت موقعیت‌های جغرافیایی و اجتماعی و با اختلاف وضع اقتصادی و سیاسی آن زیر پرچم واحدی جمع آوری نموده، مکلف ساخته است که همگی خدای واحد را پرستش کنند، واز کتاب آسمانی واحد، و پیامبر واحد اطاعت برند.

در برابر تمام احکام شرعی همگی - صرف نظر از رنگ و قبیله و... - بر آنها واجب است نماز بخوانند، جهاد کنند، روزه بگیرند، حج بروند و دیگر فرایض و دستورات قانون شریعت الله را بدون تبعیض انجام دهند.

۲- وحدت و مساوات در اجرای قانون:

یکی از امتیازات شریعت و قانون اسلامی بشریعتهای قدیمه، مساوات در تطبیق قانون شریعت بدون استثناء و تفاوت می‌باشد، و این امر خود گواهی است برای عدالت شریعت اسلامی.

قبل از اسلام، نظام طبقاتی در بین رومیها معروف بود، چنانکه در قانونشان آمده بود: "کسی که بیوه زن درستکار یا دوشیزه ای را مورد تجاوز قرار دهد، اگر بیوه زن یا دوشیزه ازیک خانواده شریف و محترم باشد، نصف ثروت متجاوز مصادره خواهد شد، و اگر از خانواده‌ی پست باشد، مجازاتش شلاق و تبعید است".

ولی اسلام در تطبیق قانون مجازات و اجرای آن برمجرم مساوات قرار داده است و در بین کسی تفاوت و فرق قابل نشده است، از عایشه همسر پیامبر خدا روایت شده است "موضوع قطع دست زنی از

قبيلهء مخزومی (فاطمه) که دزدی کرده بود، برای قریش خیلی مهم بود واز مجازات او بسیار ناراحت بودند، گفتند چه کسی جرأت دارد در این مورد پیش پیغمبر شفاعت کند، سپس گفتند هیچ کسی چنین جرأت را ندارد مگر اسمه پسر زید که عزیز و محبوب پیغمبر خدا است، اسمه با پیغمبر بحث کرد، پیغمبر فرمود:

"يا أسامه أتَشْفَعُ فِي حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ، ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الْمُضَعِيفُ أَقْامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِيمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقْطَعَتْ يَدَهَا".^{۲۱۰} (متفق عليه) "ای اسمه، در باره اجرای حدی از حدود خدا شفاعت می کنی و می خواهی اجرا نشود؟! سپس بلند شد و خطبه ای را خواند و فرمود : ملت‌های پیش از شما به خاطر این به هلاکت رسیدند که هرگاه یکی از اشرف دزدی می کرد او را رها می کردند، و اگر یک نفر ضعیف دزدی می کرد اورا مجازات می نمودند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد".

می بینیم که پیغمبر سوگند می خورد که مجازات شرعی را برهر کسی که باشد، اجرا مینماید هرچند بردخترش باشد، به راستی این حقیقتی است که هیچ شک و شبهه ای در آن نیست؛ چون هر وقت قانون در مورد قوی وضعیف به طور یکسان اجرا نشود، باعث تحريك و تشویق قوی برای تجاوز به حقوق ضعیف میشود، ضعیف مورد تجاوز قوی قرار میگیرد وقوی در امن وامان بسرخواهد برد، واين امر یکی از عوامل بی نظمیها و هرج و مرج هائی است که اساس پیشرفت و تمدن را از بین میبرد.

۳- مساوات در برخورد اجتماعی:

اسلام وحدت و مساوات را در همه ای ابعاد، از جمله امور اجتماعی، تأکید کرده، و تمام مظاهر تفرقه و پراگندگی ساخته و پرداخته بشریت را باطل اعلام می نماید.

در حدیثی از ابوذر غفاری میخوانیم که : یکبار ابوذر با برده ی سیاهی اختلاف پیدا کرد، وابوذر نسبت به آن برده به عنوان توهین گفت : "ای پسر زن سیاه پوست". پیامبر عصبانی شد وابوذر را مورد خطاب قرار داده فرمود : "إِنَّكَ إِمَرَّةٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ".^{۲۱۱} (متفق عليه) " تو شخصی هستی که جاهلیت در تو وجود دارد". پیامبر با این سخنان خود مبدأ مساوات را تأیید و تثبیت نموده، هرنوع تعصب و تبعیض را از شعار جاهلیت شمرد.

۴- مساوات در مسئولیت پذیری:

^{۲۱۰} بخاری و مسلم
^{۲۱۱} همان

یکی از مظاہر مساوات در اسلام، وحدت و مساوات در مسؤولیت پذیری است، اسلام بر عهده‌ی هریکی - قدر توانش - کاری گذاشته و در قبال آن اورا مسؤول می‌داند.

پیامبر محدوده‌ی کار و مسؤولیت هریک را مشخص نموده می‌فرماید: "كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رِعَيَّتِهِ فَالإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رِعَيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رِعَيَّتِهِ وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَّةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رِعَيَّتِهَا وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رِعَيَّتِهِ".^{۲۱۲}

«هر کدام از شما مسؤول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسؤول رعیت می‌باشد. مرد، مسؤول خانواده و زیر دستانش می‌باشد. زن در خانه شوهر، مسؤول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسؤول است و از او در مورد اموال صاحبیش و مسؤولیت‌های دیگرش، سوال خواهد شد».

۲- عدالت در اسلام

الف- مفهوم عدالت واژه‌ی عربی است ضد ستم، جور و بیداد، به معنی: استقامت، دادگری، داوری به حق، میانه رویو توازن در کارها بدون تمایل به سمت زیاده روی و کوتاهی. عدل: امر متوسط میان افراط و تغییر را گویند.

تعبیر دیگری که قرآن از مفهوم عدالت دارد، واژه «قسط» است، هرچند از لحاظ لغوی تفاوتی میان عدالت و قسط وجود دارد، ولی در مفهوم عام که عبارت از: رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار، و هر چیز را به جای خویش قراردادن است. باهم مساوی اند.

عدل و عدالت در اصطلاح فقهی: اجتناب کردن از گناهان کبیره، و اصرار نکردن بر گناهان صغیره، و انصراف از کارهای پست و خلاف مروت.

عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بمحور آن می‌گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات بر عدالت برباهستند . وَالسَّمَاءُ رَعَيَّهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (الرحمن/۹-۷) آسمان را برآفرشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشته (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانين و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید) و از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرر) تجاوز نکنید.

در این آیات اشاره است به اینکه: اساس جهان بر ضوابط و قوانین حساب شده بسیار دقیقی که همان عدالت است، استوار بوده، جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

عدل به معنی واقعی کلمه آن است که هرچیزی در جای خود باشد، بنابراین هرگونه انحراف، افراط، تغیریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدالت است. یک انسان سالم کسی است که دستگاه های بدن او هر یک، کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است. کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

ابن تیمیه می گوید: "إِنَّ اللَّهَ يَقِيمُ الدُّولَةَ الْعَادِلَةَ وَإِنْ كَانَتْ كَافِرَةً، وَلَا يَقِيمُ الظَّالِمَةَ وَإِنْ كَانَتْ مُسْلِمَةً". یعنی حکومت کافر عادل ادامه پیدامی کند، ولی حکومت مسلمان ظالم بقا ندارد.

خداؤند متعال مراعات عدالت را در میان مردم و در همه ابعاد زندگی واجب گردانیده، و آنرا یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران و فروفرستادن احکام و تعالیم الهی معرفی می نماید. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْنَا بِأَلْيَيْنَاتٍ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ(الحدید/ ۲۵) ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است . هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستاد گانش را بگونه‌ی نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می کنند . خداوند نیرومند و چیره است .

این آیه با صراحة اعلام می دارد که یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران اقامه عدل در میان مردم است، و به سه چیز به عنوان مقدمه اقامه عدل اشاره می کند:

- «بینات» به معنی دلایل روشن است، و شامل معجزات و دلایل عقلی حقانیت دعوت انبیا «واخبار» انبیای پیشین می شود.
 - «کتاب» اشاره به کتب آسمانی است و شامل بیان معارف و عقاید و احکام و اخلاق است.
 - «میزان» به معنی قوانینی است که معیار سنجش نیکی ها از بدی ها، و ارزشها از ضد ارزشها و حق از باطل است.
- تجهیز انبیای الهی با این سه نیرو به آنها امکان می دهد که بتوانند انسانها را برای اقامه عدل بسیج کنند.

عدالت شرط اساسی پذیرش شهادت شاهد است؛ زیرا شهادت فرد غیر عادل مردود و غیرقابل پذیرش است. این شرط بخاطر این است که تمایل قلبی به یکی از دو طرف مانع شهادت به حق نگردد، و

این عدالت است که او را به شهادت به حق و برای رضای خدا و میدارد. منظور از عدالت در شهادت اینست: صرفنظر از هر اعتبار وامتیازی از قبیل: رنگ، نژاد، ثروت، مقام، نسب و... در بین مردم، دادگرانه تنها با خاطر خدا بدون اندک ترین میل و انحراف، شهادت انجام یابد.

قرآن عدالت ودادگری را یکی از قوانین مهم اسلامی، و زیربنای جامعه سالم انسانی و پایه اساسی دولت در اسلام اعم از قضایی واجرائی قرارداده است. *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدِّوَا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعُدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمًا يَعْظُمُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا* (نساء ۵۸)

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید. (این اندرز خدا است و آن را آویزه‌ی گوش خود سازید و بدانید که) خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد (و شما را به انجام نیکیها می‌خواند). بیگمان خداوند دائمًا شنوای (سخنان و) بینا (ی کردارتان) بوده و می‌باشد (و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد ، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند).

این داوری دادگرانه که نص قرآنی به صورت مطلق بیان فرموده است، داوری دادگرانه ای است که در میان جملگی مردمان انجام پذیرد، و همگان را فرا گیرد، تنها دادگری مسلمانان در حق همیگر نیست. بلکه دادگری حق هر انسانی است که واژه «الناس» براو اطلاق می‌گردد، و این واژه همه‌هانسانها را دربر می‌گیرد، مؤمنان و کافران، دوستان و دشمنان، سیاهان و سفیدان، عربها و غیرعربها. یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوْنُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَيْئًا قَوْمٌ عَلَىٰ أَلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ* (مائده ۸) ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید. آیه فوق اقامه و گسترش عدل ودادگری راحتی در برابر دشمنان کینه توز اسلام لازم می‌گردد.

نمونه ای از این دادگری عادلانه :

۱- هنگامی که تعدادی از منافقان برپیکر نازیبای خود لباس زیبای ایمان و تقوی را پوشانده می‌خواستند که به نا روا شخصی یهودی را به دزدی متهم کنند، و در واقع خود تهمت گران مرتکب دزدی شده بودند، خداوند در این مورد نه آیه از سوره‌ی نساء(۱۰۴-۱۱۲) را نازل فرموده پیامبر را

توصیه می نماید که این کتاب، این دین و شریعت برای اجرای اصول حق و عدالت آمده است، پس نباید از خائنان حمایت نماید.

اگر اعتبارات زمین قاضی و حاکم می بود، واگر قوانین انسانها و معیارهای آنان مرجع این برنامه می بود، سبب های بی شماری، و بهانه های فراوانی وجود داشت. مثلا همین یک سبب و بهانه روش و بزرگ بس بود که: متهم یک یهودی است. و یهودیان چه کسانی بودند؟

۲- شاگردان مکتب قرآن و مدرسه نبوت حقیقت این نصوص را به صورت واقعی درک نمودند، و به این عدالت واقعیت بخشیدند، واژ مثال های واقعی و نمونه های بارز آن در زمان خلیفه دوم داستان شهروند نصرانی مصری است که از فسطاط مصر به حجاز به خاطر دفاع از حق خود این سفر طولانی و مشقت بار را متحمل میشود.

در ایامی که عمرو بن العاص از طرف عمروالی و فرمانروای سرزمین مصر بود، در یکی از میدانهای شهر که مقر فرمانروایی اش بود مسابقه اسب دوانی برگزار شد. سوارکاران ماهر نصرانی مصری و مسلمین عرب در این مسابقه شرکت کردند. یکی از اسب هایی که برای مسابقه به میدان آورد شده بود، اسب اصیل فرزند عمرو بن العاص بود که به وسیله یکی از سوارکاران عرب وارد میدان مسابقه شده بود؛ چون یکی از اسب ها شباهتی زیادی با اسب محمد بن عمرو داشت، درست در گرمگرم مسابقه از بقیه اسب ها سبقت گرفته، جلو می افتاد، محمد بن عمرو به تصور اینکه اسبش برنده شده از فرط خوشحالی از جای برخواسته می گوید: "فرسی و رب الکعبه" یعنی قسم به پروردگار کعبه این اسب من است".

ولی همین که اسب نزدیک می آید، معلوم می شود آن اسب، اسب یکی از نصرانیان است و چشم محمد بن عمرو خطای دیده است. لذا از شدت شرمندگی و برای فرون شاندن خشم قبطی صاحب اسب برنده مسابقه را با تازیانه میزند و می گوید: بگیر این ضربتها را از دست فرزند اشراف.

خبر این ما جرا به گوش عمرو بن العاص می رسد، او به جای اینکه فرزنش را ادب کند واژ قبطی عذر بخواهد، او را به زندان می افگند تامبادا به مدینه برسد و به عمر شکایت کند.

چون مدتی از این واقعه گذشت، عمرو بن العاص تصور کرد که قضیه کهنه شده و قبطی اقدامی نمی کند؛ لذا او را آزاد نمود ولی قبطی که از اعیان و اشراف شهر بود نمی توانست زشتی این ضربتها را که در انتظار مردم خورده فراموش کند؛ لذا راه مدینه در پیش می گیرد و شکایتش را به عمر عرض می نماید.

انس بن مالک راوی داستان می گوید: عمر شکایت قبطی را گوش داد و سپس گفت: "اینجا بمان". چندی نگذشت فهمیدیم که عمر فرمان داده تاعمر بن العاص و فرزنش از مصر به مدینه

آیند، چون دیدیم که ناگهان هردو آمدند. عمر آنها را به مجلس خلافت احضار و قبطی شاکی را نیز در آنجا حاضر گفت، تا مجدداً شکایتش را در حضور آنها تکرار نماید.

چون محمد بن عمرو در حضور خلیفه به جرم خود اقرار نمود، عمر تازیانه ای را که در دست داشت به دست قبطی داد و گفت: این تو و این فرزند اشرف که تو را به تقصیر زد، اینک او را بادست خود با این تازیانه بزن و قصاصت را از او بگیر.

قبطی تازیانه را برداشت و در حضور خلیفه و اهل مجلس، محمد بن عمرو را زیر ضربت تازیانه گرفت، عمر می گفت: "بزن فرزند اشرف را". سپس گفت: "بزن بر فرق سرخود عمرو بن العاص؛ چه فرزندش تورا بدین سبب زد که او در آنجا قرار دارد.

عمرو بن العاص عرض کرد: یا میرالمؤمنین! عفو بفرما؛ حقش را گرفتی و وجودانت را از این بابت راحت فرمودی.

قبطی نیز عرض کرد یا امیرالمؤمنین! کسی را که مرا زده بود، زدم. عمر فرمود: به خدا قسم اگر این فرمانرو را می زدی تو را باز نمی داشتم تا آنکه خودت از زدنش باز می استادی، عمر پس از آن رو به عمرو بن العاص نموده آن سخن تاریخی و ماندگار خود را می فرماید: "یا عمرو، متى استعبدتم الناس، وقد ولدتهم أمهاتهم أحرا؟"

ای عمرو! از چه وقت مردمی را که مادرشان آنان را آزاد به دنیا آورده اند، بر برداشت گرفته اید؟ "این است عدالتی که قرآن از پیروان خود می خواهد، می بینیم عمر بن خطاب دستور می دهد که از

محمد بن عمرو بن العاص، فرد عرب و مسلمان پسر حاکم، والی و فاتح مصر، به خاطر ضرب و شتم شهروند نصرانی مصری قصاص گرفته شود.

عدالت مانند توحید در تمام اصول و فروع اسلام اعم از مسایل عقیدتی، علمی، فردی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی ریشه دوانده، وهیچ یک از آنها را خالی از روح عدالت نخواهیم یافت؛ بنابراین جای تعجب نیست که قرآن عدالت را نزدیک ترین راه به تقوی و پرهیزگاری معرفی می کند: اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ .

خداآوند عدالت را حلقه ارتباط میان همه تعالیم و رهنمودهای دعوتی و اصلاحی رسالت رسول خدا در تمام ابعاد زندگی بشر قرار داده و به اجرای آن فرمان اکید داده است:

- خداوند به دادگری و نیکی دستور می دهد... (النحل / ۹۰)
- و به من دستور داده شده تا در میان شما داد گری کنم . (الشوری / ۱۵)

عدالت در قرآن صورت ها و مظاهر مختلفی دارد، مانند عدالت در گفتار، عدالت در معاملات، عدالت در امور خاص، در قضاوت حتی در برابر دشمنان و.....

فرق عدالت بامساوات:

عده ای واژه «مساوات» و یا «تساوی» را شبیه و هم ردیف عدالت می دانند، ولی در واقع در میان این دو واژه تفاوتی وجود دارد؛ زیرا مساوات مطلق برابری را گفته می شود- اعم از اینکه در میان اشیای متجانس بوده باشد و یا متغیر- و عدالت تنها برابری در میان اشیای هم جنس را دربر میگیرد.

مساوات همه وقت و در همه موارد دادگری نیست، هیچگاه انسان زحمت کش و تلاش گر با شخص کسول و تبلیغ یکسان نمی باشد. افراد صادق، وفا دار و امانتدار را با افراد خائن و فریب کار، از لحاظ ارزش و پاداش یکسان دانستن عین ظلم و بی عدالتی است.

قرآن کریم بدین تفاوت اشاره نموده، مقایسه ای در میان مؤمن نیکوکار با کافر بدکار برقرار نموده و مساوات در میان این هردو را دور از عدالت می داند . **أَفَنَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ*** مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (قلم/ ۳۵-۳۶) آیا فرمان برداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم ؟ شما را چه می شود ؟ ! چگونه داوری می کنید ؟ بطور مثال: اسلام برای هریک از مرد و زن حقوقی قابل شده که این حقوق عادلانه و دادگرانه متناسب با طبیعت و ساختار فیزیکی آنها است.

ولی حقوق مرد و زن در همه موارد مساویانه نیست، و مساوات در میان مرد و زن در همه امور عدالت نیست. همانگونه که مکلف ساختن زن به کارهای شاقه و طاقت فرسا و مسؤولیت های سنگین، نه عدالت است و نه باطیعت لطیف آن سازگار می باشد.

بر عکس سپردن کارهای حضانت و تربیت فرزندان و...- که رمز موفقیت های این کارها نهفته به موهبه های عاطفی می باشد- به مردان، و سلب آن از زنان مبارزه با فطرت و بی عدالتی محسوب میگردد. حقوق مرد وزن در اسلام عادلانه و دادگرانه است، نه مساویانه. و در مواردی چون: شهادت، میراث، امامت، زعامت، قوامت، حق طلاق، حق رجوع از طلاق، مکلفیت جهاد و جمعه و... حق مرد بازن یکسان نیست، ولی این تفاوت ها متناسب باطیعت هریک از آنها بوده و عین عدالت است.

۳- شوری

در اینجا به صورت مختصر در مورد شوری و جایگاه آن صحبت می شود و در صفحات بعدی تحت عنوان شورای اولی الامر و جایگاه آن در وحدت میان مسلمین به تفصیل تشریح می گردد .

معنی شورا: «شورا» و «مشاوره» واژه‌ای عربی است به معنی: ابراز رأی، نظرخواهی، مشوره و رایزنی با یکدیگر. شورا از دیدگاه اسلام عبارت است از: تبادل آرا و نظریات جهت تشخیص رأی مفید و سازنده در موردی از موارد، و مشورت و رایزنی با متخصصان امور در مسایلی که دلیل صریحی وجود ندارد.

فواید شورا:

- ۱- جلوگیری از اشتباه و خطاء
 - ۲- پاسداری از اندیشه‌های نوین و سازنده‌ی افراد
 - ۳- احساس مسؤولیت افراد در مقابل جامعه
- در صورت تطبیق قانون شورای اسلامی، هر فردی از افراد جامعه خود را عنصر مؤثر جامعه پنداشته و در برابر آن احساس مسؤولیت می‌نماید، و حمایت آنرا و吉بهء دینی و اجتماعی خود می‌داند.
- ۴- توزیع مسؤولیت بر همه :

کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد، و اگر احياناً مواجه باشکست گردد، زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم براو بسته است، زیرا کسی به نتیجه‌ی کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض خواهد کرد بلکه دلسوزی و غم‌خواری نیز می‌کند.

۵- تشخیص اشخاص مخلص :

یکی دیگر از فواید مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد، و این شناسایی راه را برای پیروزی او هموار می‌کند.

"و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن" (آل عمران/۱۵۹)

این نص قطعی و جزئی، اصل شورا را در کارهای اجتماعی و نظام حکومت بنیان می‌گذارد، حتی در آن زمانی که نظام حکومت به دست پیامبر خاتم هم باشد، چنین اصلی باید رعایت شود. و در سوره شورا هنگام بیان اوصاف برجسته مؤمنان راستین اصل شورا را در ردیف ایمان به خدا و نماز قرار داده است. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (الشوری/ ۳۸) و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به

شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که کار شورا در زندگی مسلمانان ژرف تر و مهم تر از این است که تنها به حکومت محدود گردد بلکه قالب اساسی و پیکره اصلی تمام فعالیتهای گروهی و اجتماعی مسلمین را در بر می‌گیرد.

در این زمینه امام ترمذی روایتی را نقل کرده که بیانگر اهمیت شورا در نزد پیامبر است: "ما رأیت أحداً أكثر مشورةً لأصحابه من رسول الله". "هیچ یکی را ندیدم که مانند پیامبر با اصحاب ویاران خود بسیار مشورت کند."

و در مورد مشورت در امور سیاست و رهبری نیز، امام بخاری چنین روایت نموده است: "مَنْ بَأَيَّعَ رَجُلًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَيِّعَ هُوَ وَلَا الَّذِي بَأَيَّعَهُ تَغْرِيَةً أَنْ يُقْتَلَا"^{۲۱۳}. کسی با مردی بدون مشورت مسلمانان بیعت نماید، نباید از او ونه از شخصی که با او بیعت شده اطاعت صورت گیرد، تا مباداً این کار موجب قتل هردو گردد.

وهم چنان از سیره عملی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در می‌یابیم که ایشان در مواردی که حکم خاصی از سوی خداوند نازل نمی‌شد، از قبیل مسائل جنگی و... و یا می‌خواست حکمی را بر وضع موجود با توجه به شرایط زمانی - مکانی و وضعیت داخلی مسلمین و موقعیت دشمنان داخلی و خارجی تطبیق دهد، مشورت می‌کرد؛ و به نظر اصحاب احترام داشته و رأی معقول آنان را مورد

امام بخاری راجع به اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین نیز چنین نقل می‌کند: "وَكَانَتِ الْأَئْمَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ يَسْتَشِيرُونَ الْأَمْنَاءَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فِي الْأُمُورِ الْمُبَاحَةِ، لِيَأْخُذُوا بِأَسْهَلِهَا، فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ وَالسَّنَةُ لَمْ يَتَعَدُوهُ إِلَى غَيْرِهِ". "خلفاً وزمامداران مسلمانان پس از پیامبر با علماء و دانشمندان معتمد در مورد مسائلی که حکم شرعی در آن وجود نمی‌داشت، مشورت می‌کردند، تا آنچه سهل و آسان و به مصالح جامعه می‌بود، بگیرند، و عملی کنند، در صورتیکه حکم آن از کتاب و یا سنت دانسته می‌شد، در تلاش حکم آن از طریق شورا نمی‌شدند و از آن حکم تجاوز نمی‌کردند".

در مورد افراد مورد در شورای مشورتی عمر بن خطاب آمده است: "وَكَانَ الْقَرَاءُ أَصْحَابُ مَشُورَةِ عُمَرٍ كَهُولًا كَانُوا أُوشِبَانًا"^{۲۱۴}. "اعضای مجلس شورای عمر را قاریان قرآن- چه جوانان و چه بزرگ سالان- تشکیل می‌دادند".

^{۲۱۳} صحیح البخاری

^{۲۱۴} صحیح البخاری

شورا در اسلام در محدوده موضوعات وطرز اجرای قانون است، نه در قانونگزاری. درسیرت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم ویاران گرامیش می‌توان دید که آنها هیچ وقت در قانونگزاری مشورت نمیکردند، و تنها در طرز اجرا و تطبیق قانون در وضع موجود نظر مسلمانان را می‌خواستند؛ لذا هنگامیکه پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم پیشنهادی را طرح می‌کرد، مسلمانان نخست سوال میکردند که آیا این حکم الهی است که قابل اظهار رأی نباشد، ویامربوط به چگونگی تطبیق قوانین و اجتهاد می‌باشد، اگر مانند دوم می‌بود، اظهار نظر می‌کردند، واگر جزو دسته اول می‌بود، بدون اظهار نظر آن را به مرحله ای اجرا در می‌آورند. و در روایت بخاری خواندیم : "فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ أَوْ السَّنَةُ لَمْ يَتَعَدَّهُ إِلَى غَيْرِهِ". "در صورت بودن حکم قرآن وسنت از آن تجاوز نمی‌کردند".

منظور از دولت و حاکمیت پیامبر خاتم

منظور از دولت پیامبر خاتم واحدی است که از تمام عناصر یک دولت برخوردار بوده و تحت اداره پیامبر خاتم قرار داشته است. عناصر اصلی این دولت عبارتند از:

الف. جمعیت: دو قبیله اوس و خزرج و مهاجرین پایه اساسی جمعیت دولت پیامبر را تشکیل می‌دادند. علاوه بر آن سه طایفه یهودی نیز در کنار دو قبیله مذکور زندگی می‌کردند. براساس تعهداتی که میان پیامبر و سران یهود انجام گرفته بود، آن‌ها از حقوق شهروندی برخوردار بودند. بنی قینقاع، بنی نصیر و بنی قریظه، اقتصاد شهر را در دست داشتند. بدین ترتیب پیامبر در نخستین اقدام خود جمعیت کثیری را تحت چتر واحد که "امت" خوانده می‌شدند گرد آورد. چنان‌چه در صحیفه می‌خوانیم:

واني يهود بنى عوف امت مع المؤمنين؛ لليهود دينهم و لل المسلمين دينهم، مواليهم و انفسهم الا من ظلم و اثم فانه لا يوتخ الانفسه واهل بيته.

يهود بنى عوف، خود وهم پیمانان (موالى) آن‌ها، با مؤمنین یک امت هستند؛ یهود به دین خود و مسلمانان به دین خود شان؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کنند و گناه نمایند و چنین کسی جز خود و خاندانش را دچار زحمت نخواهد کرد.

ب. سرزمین: پیامبر برای ایمن سازی دولت و حکومت خوبیش دست به اقدام دیگری زد و حدود فرمانروایی خود را تحت حرم نشانه گذاری نمود. چنان‌چه در بند ۲۹ صحیفه آمده است:

واين يثر حرام جوفها لاهل هذه الصحيفه؛ داخل شهر يشرب برای اهل اين صحيفه منطقه امن و حرم می‌باشد.

ج. حکومت: پیامبر در یک اقدام دیگر برای تنظیم امور، کارگزارانی را تحت نقیبان در مدینه مشخص ساخت و این نقیبان که تعداد آن‌ها به ۱۲ نفر می‌رسید (۹ از قبیله خزرج و ۳ از قبیله اوس) مسؤولیت داشتند تا به امور قبیله خویش رسیدگی نمایند.

همچنان گفته شده است: "رسول خدا پس از فتح عربستان، جهت اداره کشور پهناور خویش، استانداران، ولایتداران و امیرانی برای نواحی و شهرهای بزرگ معین و نصب نمودند. چنان که عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب نمودند و قیس بن مالک در همدان، عدی بن حاتم در منطقه طی و عمرو بن حزم در یمن... از جمله استانداران آن حضرت بودند، ایشان یمن را به مقاطعاتی تقسیم نمود و بر هر مقاطعه یکی از خانواده «لوذان» را که حاکم اصلی یمن بودند، نصب کرد."

د. حاکمیت: مدینه پایگاه دینی، اجتماعی، اقتصادی و اداری حاکمیت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم محسوب می‌گردید. پیامبر در همان ابتدای امر منشور اساسی اهل یثرب را براساس قوانین الهی و ضرورت وضع موجود و نیازهای روز مسلمین مدون ساخت. در این منشور جایگاه تمامی افراد، گروه‌ها، طبقات و اقلیت‌ها درنظر گرفته شده بود. در حقیقت این منشور تمامی رفتارهای سیاسی و مذهبی افراد و گروه‌ها را با قانون شریعت الله و تحت رهبریت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم هدایت و تعیین می‌نمود. با دگرگون شدن وضع موجود و به وجود آمدن اوضاع جدید این منشور نیز اهمیت و کارکرد خود را از دست داد و یهودیان و سایر مشرکین شامل قوانین دیگری در شریعت گشتند.

تشکیل حکومت اسلامی واجبی مانند دیگر واجبات

۱- ضرورت حکومت اسلامی

الف: «**فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا» (بقره/ ۲۱۳) پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بتراسانند . و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت (و عدالت) دعوت می‌کرد ، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند**

همان طور که از آیه‌ی فوق فهمیده می‌شود، حکومت اسلامی از آن خداوند و پیامبران است و مشروعیت حکومت باید با خواست و اذن خداوند صورت بگیرد. و یکی از اهداف پیامبران، تشکیل حکومت برای اجرای احکام الهی که از سوی پروردگار به آنها رسیده است، می‌باشد .

بنابراین از آیه‌ی فوق فهمیده می‌شود که مقصود از حکم کردن کتاب در اختلافات این است که حکم داوری بر اساس قوانین دین و شریعت آسمانی صورت بگیرد چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّا

آن‌لَنَا إِلَيْكَ الْكِتَابِ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَنْكُنْ لِلْخَائِنِينَ حَصِيمًا» (نساء / ۱۰۵) ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی، و مدافع خائنان مباش

و روشن است که حکم و داوری در اختلافات، مطلوب بالذات نیست؛ بلکه حکم و داوری مقدمه است برای رفع اختلاف و مهار کردن آن و جلوگیری از تعدی به حقوق افراد؛ و محقق شدن این هدف در گرو دو امر است:

۱- روشن شدن حق در واقعه‌ی مورد نزاع، که با حکم و داوری انجام می‌شود.

۲- اجرا کردن حکم و تنفيذ آن که در سایه‌ی حکومت امکان پذیر است.

ب: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرًا إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف / ۴۰). فرمانروایی از آن خدا است و بس . (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید) . خدا دستور داده است که جز او را نپرستید . این است دین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است و جز این پوج و ناروا است) .

روشن است که مقصود از این دسته آیات، آن نیست که خداوند همانند سلاطین دیگر حکومت کند، بلکه اگر حاکمی مجری دستورات خداوند باشد و خود و ارکان نظام خویش را کارمندان الهی قلمداد کند، مصدق این آیات خداوند می‌باشد. و حکومت آن با اذن شرعی خداوند همراه است و مطلقاً صدور حکم، از غیر خدا، نفی شده است، که دلالت بر این دارد که هیچ حکومتی بدون اذن خداوند شرعاً پیدا نمی‌کند.

ج: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُسْتَخْلَفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» (نور / ۵۵) خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند ، و عده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبدان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است) . همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد.

بی شک بدون تشکیل حکومت دینی، نمی‌توان به تمامی اجزا دین عمل کرد و خوف و نگرانی آنها به امنیت تبدیل نخواهد شد.

۲- نفی حکومت اهل باطل

الف: «أَلْمَ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضْلِلَهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء / ۶۰) (ای پیغمبر !) آیا تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی ، به هنگام اختلاف) می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند ؟ !) . و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند . و اهریمن می خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند

از این آیه استفاده می شود که اگر کسی به متون کتب آسمانی ایمان آورد لازمه اش نفی داوری طاغوت است و چنین نفی با حاکمیت غیر اسلامی منافات دارد؛ زیرا محتوای کتب آسمانی تحریف نشده، انسان ها را از طاغوت و حکومت غیر خدا باز می دارد.

ب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (احزان / ۱) ای پیغمبر ! بترس از (عذاب و خشم) خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن . بی گمان خداوند آگاه (از هر چیزی، و) دارای حکمت (در افعال و اقوال خود) است.

لازمه ای پذیرش حکومت کافران و منافقان، اطاعت از آنان است؛ پس هرگاه اطاعت آنان حرام شد، پذیرش حکومت آنان نیز جایز نخواهد بود.

ج: «وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَأَتَبْعَوْا أَمْرَ كُلٍّ جَبَارٍ عَنِيدٍ» (آل عمران / ۵۹)

مسئله ای (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسئله ای (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت : پدید آی ! و (بیدرنگ) پدید آمد .

از این آیه استفاده می شود که، اگر کسی معتقد به کتاب آسمانی و پیامبران خدا شد، نمی توان از حاکمان ستمگر پیروی کند؛ زیرا این دو در تضاد بوده، هست و خواهد بود.

۳- لزوم حاکمیت قانون الهی در جامعه

الف: «وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أُنزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذِرُهُمْ أَنْ يُقْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أُنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَأَعْلَمُ أَنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضٍ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»(مائده / ۴۹) و (به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحدتر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و

منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند).

این آیه با صراحة، حکم و قوانین موجود در اسلام را در جوامع بشری لازم‌الاجراء می‌داند و می‌گوید هر کس حکم به این قوانین نکند، ناچاراً در دام هوس گرفتار می‌شود، پس حکم کردن طبق دستور خداوند و احکام اجتماعی قرآن ضرورت پیدا می‌کند.

ب: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده / ٤٤) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند.

این، دلیل آن است که مقتضای ایمان و عدالت، اجرای قوانین خداوند بر روی زمین است و انکار این مسأله، با ادعای ایمان و عدالت و تقوا پذیرفته نیست.

۴- لزوم تبری از کافران و مشرکان

الف: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوّي وَعَدُوّكُمْ أُولَيَاءِ» (ممتuhe / ١) ای مؤمنان ! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید

ب: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح / ٢٩) محمد فرستادهی خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند

این آیه اشاره به تولی مؤمنان با یکدیگر و تبری از کافران دارد و تبری یعنی اینکه همه مسلمانان باید در مقابل همه کافران باشند و به آنان سخت بگیرند و در مقابل آنان به هیچ وجه کوتاه نیایند و زیر سلطه آنان نروند.

۵- عدم پذیرش سلطه کافران

الف: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء / ١٤١) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت .

طبق این آیه، هیچ راهی وجود ندارد که از طریق آن کافری بر مومنی حاکمیت داشته باشد .

ب: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّو كُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقِلُبُوا خَاسِرِينَ» (آل عمران/۱۴۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران، فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان دیده (از سوی دین و ایمان به سوی کفر و حرام) برمی‌گردید

اصل رعایت احترام متقابل و نزاکت بین المللی

یکی از مهم ترین ویژگی های دیپلماسی اسلام، اصل رعایت احترام و نزاکت در روابط بین الملل است.^{۲۱۵} باید یاد گرفت که رعایت احترام ظاهری با اصل ولاء و براء درونی متناقض نیستند.

این اصل در اندیشه اسلامی دارای اهمیت است و در اسلام به این نکته توجه شده: اولاً اسلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر دوستانه ناسازگاری نداشته است، ثانیاً اسلام به این نکته توجه داشته است که همیشه با ایجاد جو آرام و تفاهم است که انسان می‌تواند با مخالفان به گفت و گو بنشیند؛ در تاریخ روابط دیپلماتیک، اسلام تجلی گاه اصلی وفاداری رعایت ادب و احترام متقابل و مراعات بین الملل است.

اسلام در برخورد با اهل کتاب با مروت برخورد کرده و اقلیت های اهل کتاب را دارای حقوق ویژه‌ای دانسته و از سخت گیری پرهیز دارد. دارای تسامح دینی نسبت به رابطه با اهل کتاب است و به حسن سلوک و مهروزی دستور می‌دهد.^{۲۱۶} علاوه بر آن و به صورت کلی سیره‌ی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در برخورد با سفرا و نمایندگان همه‌ی ملل، محبت آمیز و به دور از هر نوع خشونت بود و کمترین مزاحمتی برای آنان ایجاد نمی‌کرد. که برخورد با سفیر مسیلمه کذاب نمونه‌ی برجسته‌ی این تعامل است.

در کتب تاریخی در خصوص رفتار سیاسی پیامبر(ص) روایت شده است که ایشان همیشه با فرستادگان ملل خارجی با احترام و مهربانی هر چه تمام تر رفتار می‌کرد. بنابر عادت و خوی متعالی خود به بسیاری از آنها تحف و هدایای فراوانی ارزانی می‌شده است و در مقام توصیه به اصحاب خود در این مهم می‌فرمود: «پس از من نیز بدین گونه عمل کنید»^{۲۱۷}

پیامبر خاتم و مساله قدر شناسی از کفار^{۲۱۸}

^{۲۱۵} سید خلیل خلیلیان، اسلاموحقوق بین الملل، ص ۲۵۳.

^{۲۱۶} مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه: مؤیدی، محسن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلام ۱۳۵۸، ص ۶۳.

^{۲۱۷} احمد رسید، اسلام و حقوق بین المللی عمومی، ترجمه حسین سیدی، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، مرکز مطالعات عالی بین المللی ۱۳۵۳ ش، ص ۸۴-۸۵.

^{۲۱۸} آن هم بدترین نوع از کفار، یعنی کفار سکولاریست

دو سال یا سه سال، بر تحریم مسلمین در شعب ابی طالب گذشت. در ماه محرم سال دهم بعثت، پیمان نامه نقض شد، و محاصره برداشته شد. ماجرا از این قرار بود که در اصل، برخی از کفار سکولارقریش از انعقاد این عهدنامه خشنود بودند، اما، بعضی دیگر خوشایندشان نبود. به تدریج، آن عده از سکولاریستها یکی که از انعقاد چنین پیمان نامه‌ای ناخشنود بودند، کوشیدند تا آن را نقض کنند.

فرد شاخصی که به این اقدام کرد، هشام بن عمرو، مردی از طایفه بنی عامربن لؤی بود. وی زهیر بن ابی امیه مخزومی، مُطّعم بن عدی، ابوالبختری بن هشام و زمعه بن اسود بن مطلب بن آسد را با خود همراه و هم‌صدا نمود. بامداد فردای آن روز، به سوی مراکز تجمع همه روزه خودشان به راه افتادند. و هریک بر علیه پیمان نامه‌ی محاصره سخنانی گفتند، ابوطالب نیز در آن سوی نشسته بود. آمده بود که به آنان بگوید: خداوند رسول‌گرامی خود را از وضع صحیفه‌ای که پیمان مذکور در آن نوشته شده است مطلع گردانیده، حاکی از آنکه خداوند موریانه را فرستاده است تا همه محتوای جفاکارانه و ستمکارانه آنان را که پایمال کننده روابط خویشاوندی بود بخورد، مگر آنجایی که نام خداوند عزوجل در آن ذکر شده است.

پس از اینکه گفتگوی ایشان با ابوجهل پایان پذیرفت، مطعم آهنگ آن صحیفه مربوط به عهدنامه کرد؛ دید که تمامی آن را موریانه خورده است، بجز جمله «باسمک اللهم» و هر جای دیگر آن قرارداد که نام «الله» آمده بود. به این ترتیب، قرارداد تحریم اقتصادی- اجتماعی سکولاریستها برعلیه بنی‌هاشم و بنی‌مطلوب نقض گردید، رسول‌خدا -صلی الله علیه وسلم- با همراهانشان از شعب ابی‌طالب بیرون آمدند. سکولاریستها نیز اینک معجزه بزرگی را در ارتباط با نبوت و رسالت آن حضرت مشاهده کرده بودند. اما، همینطور که خداوند درباره این قوم فرموده است: «إِنَّ يَرَوْا أَيَّهَا يُغْرِضُوا وَيَقُولُوا سِخْرُ مُسْتَمِرٌ» (قمر/۲) هرگاه معجزه‌ای را مشاهده می‌کردند، اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: همان جادوی همیشگی است!

با این احوال زمانی که در غزوه بدر ابوالبختری علیه مسلمین شمیر کشیده و در نهایت دستگیر شد، به دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم، به دلیل خدماتش در دوران محاصره اقتصادی مسلمانان در شعب ابی طالب، به همراه چند نفر دیگر از کشته شدن معاف گردیدند. ابن اسحاق از ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحابشان فرمودند: «من دریافته‌ام که مردانی از بنی‌هاشم و طوایف دیگر را به زور به عزیمت واداشته‌اند، و آنان سروکاری با جنگیدن با ما نداشته‌اند. اینک، هر کس به یکی از افراد بنی‌هاشم بخورد کند او را نکشد! و هر کس با ابوالبختری بن هشام بخورد کند او را نکشد! و هر کس با عباس بن عبدالمطلب بخورد کند، او را نکشد، زیرا که او را به زور به میدان جنگ آورده‌اند!»

چنانچه گفته شد نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم از کشتن ابوالبختری به آن خاطر بود که وی در مکه از همه کس بیشتر، از رسول الله صلی الله علیه و سلم حمایت می‌کرد، و خود او رسول الله صلی الله علیه و سلم را ننمی‌آزرد، و از او گزارشی که رسول الله صلی الله علیه و سلم را ناراحت کند به ایشان نمی‌رسید، و او از جمله کسانی بود که برای نقض پیمان نامه تحریم اقتصادی- اجتماعی بنی هاشم و بین مطلب قیام کرد. البته، به رغم همه اینها ابوالبختری بقتل رسید. داستان از این قرار بود که مجذربن زیاد بلوی با وی در میدان جنگ روبرو شد. رفیق او نیز همراه وی بود و در کنار هم می‌جنگیدند. مجذر گفت: ای ابوالبختری، رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را از کشتن تو نهی فرموده است؛ گفت: رفیقم را چه می‌کنید؟ مجذر گفت: نه بخدا، رفیقت را هرگز رها نخواهیم کرد، گفت: بخدا اگر چنین است من و او با هم خواهیم مرد؛ آنگاه درگیر شدند، و مجذر ناچار شد او را بکشد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به عنوان مجری قانون شریعت راهی را برای ابوالبختّری انتخاب کرده بود که مورد پذیرش وی قرار نگرفت و ابوالبختّری خودش تعیین کرد که چگونه با وی برخورد شود. در وضع موجود نیز تمام انسانهای مسلمان و غیر مسلمین این خودشان هستند که تعیین می کنند که قانون شریعت با آنها چگونه برخوردي داشته باشد.

تشریق خوب میان بدها به خوبی و بزرگداشت صفت خوبی که نزد آنها وجود دارد

در این نوع خطاب و دعوت، هیچ نوع تحریف اصول و از بین بردن ثوابت و یا مداهنه‌ی کفار و میل نمودن به سوی آنان وجود ندارد، بلکه این حق روشن و آشکاری است و از ثوابت و اصول دین ما است و بیان و اظهار آن برای مردم، بر هر داعی واجب است، و هیچ مانعی برای ترکیز بر آن و مباحثه حول آن با کسی که این محاسن را دوست دارد و یا کفار را بدان تعظیم می‌کند، وجود ندارد ..

گفت: گاوها و شتران قربانی را دیدم که آویزان شده و مورد احترام قرار گرفته بودند بنابراین فکر نمی‌کنم که خوب باشد جلوی آنان را بگیریم (بهتر است که مانع حج ایشان نشویم).^{۲۱۹}

اصل رفتار متقابل

استفاده از تجربه و توان سکولاریستها : پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق، عبدالله بن اریقط را طبق قرارداد قبلی اجیر کردند تا آنها را از راههای مخفی به مدینه راهنمایی کند، و او هر چند مشرک غیر اهل کتاب (سکولار) بود اما مردی نجیب و امین بود و خبر مسلمانان را به سکولاریستهای قریش انتقال نمی داد. این کار به معنای آن است که در هنگام ضرورت استفاده از تجربه و توان سکولاریستها ی کافر در صورت امین بودن از شخصیت آنها اشکالی ندارد. در این جا نیز نباید یک سکولار کافر را با یک سکولار مرتد یکی دانست .

امان و مصونیت سفیران و اصل رفتار متقابل : مصونیت سفیران نیز در حقوق اسلامی و رفتار مسلمانان اصل پذیرفته شده‌ای بوده است که ریشه در عقد و یا قرارداد امان دارد و در روایات نبوی به ویژه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آن تاکید شده است. مصونیت سفیران شامل مصونیت اموال آنان هم می‌شود و البته شامل اصل رفتار متقابل در مورد توقیف نمایندگان و سفرای اسلامی هم می‌باشد.

اصل نفی سبیل و عزت اسلامی

اصل نفي سبيل به لحاظ لغوي و اصطلاحي

یکی از اصولی که اساس و شالوده روابط خارجی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را تشکیل می‌داد و پیامبر در گفتار و رفتار خویش بر آن تأکید می‌ورزید، اصل نفی سبیل و عزت‌مداری است. این قاعده، چارچوب کلی سیاست خارجی نظام اسلامی را تنظیم و خط قرمهزهای آن را روشن می‌سازد.

سبیل در لغت به معنای راه است. در اصطلاح یعنی قانون و شریعت - واژه نفی یعنی به معنای بسته شدن - پس مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل چنین است: خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ گاه راه نفوذ و تسلط کفار پر مسلمین را باز نگذارد و راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است.

خداؤند در این زمینه می فرمایند: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيِّلًا» (نسا / ۱۴۱) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت. علاوه بر احادیث و سیره‌ی رسول الله صلی الله

علیه وسلم^{۲۲۰}؛ از دیگر دلایل و مستندات قاعده‌ی نفی سبیل، اجماع فقها و مسلمانان بر این مطلب است که در اسلام هیچ گونه قاعده‌ای مبنی بر جایز بودن تسلط کافران بر مسلمانان وجود ندارد.^{۲۲۱}

مفهوم و کارکرد قاعده‌ی نفی سبیل :

مفهوم و معنای «قاعده نفی سبیل» چنین است: «خداؤند در قوانین و شریعت اسلام هیچ گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذارد و هرگونه راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است. پس کافر در هیچ زمینه‌ای شرعاً نمی‌تواند بر مسلمانان مسلط شود». ^{۲۲۲}

در قاعده نفی سبیل، اجماع محصل و قطعی فقها بر این مطلب است که در اسلام، هیچ قانونی وجود ندارد که موجب تسلط کافر بر مسلمان گردد، بلکه جمیع احکام و قوانین شریعت اسلام، بر اساس علوٰ و آزادی مسلمان از سلطه غیر مسلمان می‌باشد. قاعده نفی سبیل از «قواعد ثانویه» فقهی است؛ یعنی در موارد ویژه به عنوان یک ضرورت در جهت رفع زیان اساسی از کیان اسلام و حاکمیت آن و یا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی «عنوان ثانوی»، قواعد اولیه را - از لحاظ عمل - خنثی می‌سازد.

در روابط و سیاست خارجی نیز «قاعده نفی سبیل» چنین نقشی را بر عهده دارد؛ یعنی حتی در صورتی که قراردادی بین مسلمانان و کفار بسته شده باشد، به محض اینکه کشف شود این قرارداد به زیان جامعه اسلامی است، قاعده نفی سبیل، خود به خود آن را لغو و باطل می‌سازد؛ هر چند که قرارداد، بسته شده باشد و بر طبق یک قاعده فقهی دیگر؛ یعنی «وجوب وفای به عهد»، فسخ آن جایز نباشد، اما به دلیل کشف ضرر، قاعده نفی سبیل، وارد میدان می‌شود و قاعده «أوفوا بالعهود» را خنثی و بی‌اثر کرده، حاکمیت خود را اعمال می‌نماید.^{۲۲۳} آیت... خمینی هر نوع روابط و قرارداد بین المللی را که منجر به نقض این اصل و نادیده گرفتن آن شود، بی‌اعتبار دانسته و انعقاد چنین معاهداتی را تحريم می‌کند.^{۲۲۴}

^{۲۲۰} شیعیان این روایت را نیز اورده اند که تحت عنوان حدیث اعتلا از پیامبر خاتم روایت شده که فرموده: «الاسلام يعلو و لا يعلو عليه و الكفار بمنزلة الموتى لا يحيطون ولا يورثون». (شیخ صدق، من لایحضره الفقيه، ج ۴، باب میراث اهل الملل، ص ۱۹، ترجمه: اسلام همیشه بر سایر مکاتب و ملل علو و برتری نسبت دارد و هیچ چیزی برآن برتری ندارد و کافران به منزله‌ی مرده‌ها هستند که نه مانع ارث می‌شوند و نه ارث می‌برند.

^{۲۲۱} ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی، ص ۳۳۰.

^{۲۲۲} ابوالفضل شکوری، پیشین، ص ۳۲۶.

^{۲۲۳} همان ص ۳۲۷.

^{۲۲۴} خمینی؛ تحریر الوسیله، ص ۴۸۵

تطبیق قاعده نفی سبیل وشیوه های برخورد پیامبران با نظام جاهلی در قرآن^{۲۲۵}

جنبش و بیداری در طول تاریخ به کرات دچار آسیبها و حتی انحرافهایی گردیده که نیاز به یک آسیب شناسی دقیق و عینی اسلامی داشت که ما را بر آن داشت سه شیوه بارز و مشخص ، اما کمتر مورد توجه قرار گرفته شده توسط مبارزین، را بیشتر بشناسانیم تا دریابیم در چنین جوامعی از چه متدهایی جهت مبارزه می توان استفاده نمود ؟

۱- شیوه سیدنا یوسف علیه السلام در جامعه ای غیر مسلمان با مردمانی غیرمسلمان و حکامی غیر معاند قانون شریعت و توحید .^{۲۲۶}

۲- شیوه سیدنا موسی علیه السلام جمعی مسلمان در میان مردمانی غیر مسلمان و حکامی معاند توحید.

شیوه سیدنا یوسف علیه السلام زمانی است که حاکمیت موجود و قوانین حاکم بر جامعه چنان زمینه ای را عملاً فراهم نموده اند که مبلغ و بیدار گر بتواند «تمام» آنچه را خداوند امر فرموده بی کم و کاست بصورت امانتی به صاحبانش رسانده و عملی سازد و هیچگونه مانع میان وی، اجرای احکام الهی و مردم وجود نداشته باشد. در چنین جوامعی تنها شیوه ای که مشروعیت اسلامی دارد «اصلاحات» است و بس هر گونه انحراف از آن گناه و خیانت به شمار می رود و انحرافی است آشکار در عدم تبعیت از متدهای مبارزاتی اسلام.

در این گونه جوامع چنین موضعگیری امر شده :

اگر ایمان آوردنند= پس هدایت شده اند؛ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكُفِّرُهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (بقره/۱۳۷) اگر آنان ایمان بیاورند ، همچنان که شما ایمان آورده اید ، و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند ، بی گمان (به راه درست خدای) رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند (و از حقیقت سرپیچی نمایند و دوباره به رسوم و آداب موروثی چنگ زند) پس راه اختلاف و دشمنانگی را (با شما) در پیش گرفته اند، و خدا تو را بسته خواهد بود و او تو را از (اذیت و آزار و نیرنگ و دسیسه های) ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است (و گفتار ایشان را می شنود و کردار آنان را می بیند)

^{۲۲۵} دوباره منذکر می شویم که انتساب مملکتی به اسلام یا جاهلیت بسته به قانونی است که در آن جامعه حاکمیت دارد نه عقاید ساکنانش یعنی هر چند جامعه ای تمام ساکنانش مسلمان و به فرض محل مسلمان موحدی باشند و قانون حاکم بر آنان جاهلی باشد باز آن جامعه، جامعه ای جاهلی محسوب می گردد.

^{۲۲۶} هر چند در مورد مسلمان بودن یا نبودن حاکمیت آن مستندات چشم گیری در دست نیست، اما اینکه یوسف به قانون اسلام و شریعت یعقوب حکم کرده قطعی است.

موضعگیری بی اندازه صلح جویانه نسبت به مخالفین . قُلْ أَتُحَاجِّوْنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (بقره/ ۱۳۹) بگو : آیا درباره‌ی (دین) خدا با ما به مجادله می‌پردازید ؟ (و گمان می‌برید که خدا پیغمبران را جز از میان شما بر نمی‌گزیند) و حال آن که او پروردگار ما و شما است (و رحمت خویش را به طور یکسان نصیب هر قومی که بخواهد می‌کند) و (نتیجه‌ی) کردار شما از آن شما است (و هر کس در گرو اعمال خویش است و حسب و نسب باعث امتیاز نیست) و ما با اخلاص او را پرستش می‌کنیم.

اگر روی گردانند و نپذیرفتند پس در مخالفتند و إِنْ تَوَلُّوْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكُفِّرُهُمُ اللَّهُ ؛ و تنها مسلمین نا آگاه وهمچنین افراد توصیف شده در سوره محمد آیات ۲۰-۲۱ هستند که در هنگام اصلاحات خواهان مبارزات مسلحانه اند .

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةً فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَعْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ طَاغِيٌّ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (محمد/ ۲۱، ۲۰) مؤمنان می‌گویند : کاش ! سوره‌ای فرود می‌آمد (و ما را به جنگ با دشمنان می‌خواند) . زمانی که سوره‌ی محکمی نازل می‌گردد و جنگ در آن ذکر می‌شود (و روشن و آشکار به جنگ دستور می‌دهد) منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است . پس مرگشان باد اطاعت (از خدا و پیغمبر) و بیان سخنان نیک (و سنجدیده‌ای که شرع پسند باشد ، برای آنان بهتر و به حالشان سودمندتر است) . هنگامی که کار جدی می‌شود (و جهادگران آماده‌ی حرکت به سوی رزمگاه می‌گردند) اگر با خدا راست باشند (و ایمان صادقانه و فرمانبرداری مخلصانه داشته باشند ، از دوروئی و بزدی) برای ایشان بهتر خواهد بود

اما شیوه سیدنا موسی علیه السلام زمانی است که چنین زمینه‌ای که شخصی بتواند « تمام » آنچه را که امر شده، نه بخشی از آن را، به مردم برساند و عملی سازد، وجود ندارد. سیدنا موسی در این مرحله چنین اوامر الهی را عملی ساخت :

الف : امر به رساندن پیام به اینان بدون سستی و با نرمی و مدارا (طه / ۴۲-۴۳)

ب: در برابر رسانیدن این مسئولیت عظیم « ترس » مسلط می‌گردد(طه/ ۴۵) ترس از اینکه :

۱- قصاص شود (فصلت/ ۳۳)

۲- وی را دروغگو بشمارند (قصص / ۳۴)

۳- پیش دستی شود به قتل برسد یا طغیان نمایند(طه/ ۴۵)

اما با راهنماییها ، پشتیبانی و قوت قلبی که به آن دست می یابد :

- بدون کمترین هراسی وارد عمل می گردند و خواسته خود را بدون کم و کاست بیان می کنند. (طه / ۴۷)

- و با تهدید جدی، عاقبت رویگردانی و تکذیب را بیان می نماید (طه / ۴۸) در چنین جوامعی درصورت کار آمد نبودن اصلاحات جهت رفع تسلط کافرین بر مسلمین ، اولین شیوه مبارزه روش فیزیکی مسلحانه با آنان است. در صورت عدم فراهم شدن وسایل و ابزارهای انسانی و مادی لازم جهت مبارزه مسلحانه، هجرت و دور شدن از ظالمین در مرحله «سوم» قرار می گیرد وسیدنا موسی علیه السلام با پیروی از روش مبارزاتی اسلام چون دریافت که :

«اسباب» قدرت و زمینه مبارزات مسلحانه وجود ندارد و مداهنه و سازش هم ممنوع است. پس:

- هجرت می کند، در این راه یاران به محض رسیدن فرعونیان می گویند ما گرفتار شدیم (الشعراء / ۶۱)

- اما چون خداوند با کسانی است که در راهش حرکت می کنند و ایمان به پیدا شدن راه چاره دارد(شعراء / ۶۲ ؛ عنکبوت ۶۹)

- خداوند هم راه را به موسی یاد داد و راهنمایش شد و پیروزش گردانید . (الشعراء / ۶۳) این الگو و نمونه عینی اسلامی، دومین نوع مبارزات اسلامی است که هر گونه تخطی از آن غیر از ذلت و خواری نتیجه ای را بدنبال نخواهد داشت. جامعه و قانون حاکم بر آن را باید شناخت و متناسب با آن یکی از دو روش را بکار برد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم با طی نمودن این مراحل مبارزاتی مکمل شیوه مبارزاتی اسلامی است که خداوند به آن امر فرموده و صحابه ای چون معاذبن جبل در درباررم که گفت : من بر فرشی که از اموال و حقوق ملت فقیر و ستمدیده تهیه شده است ، نمی نشینم پیروان حقیقی این متدهای مبارزاتی بودند.

در مسئله سید نا یوسف علیه السلام و وزارت یافتن حاکم غیر مسلمان باید روش نماییم که فرعون زمان یوسف علیه السلام همچون فرعون زمان موسی و دارالندوه و پارلمان قریش نبود. و موسی و پیامبر خاتم جایز نبودند وارد پارلمان شوند . همچنانکه هم اکنون هم در بعضی از سرزمینهای جایز نیست . فرعون زمان یوسف معتقد به خدا بود و خود را خادم و مجری قانون خدا می دانست و طبعا در برابر پیام سیدنا یوسف هم نایستاد و سید نا یوسف هم تمام پیام را بدون مخفی نمودن حقایقی و اهدافش اعلام و عملی نمود، حکومت هم در برابر وی سد و مانع نگردید و سیدنا یوسف جایز بود که در حکومت وی شرکت کند .

«تمام هدف و حقایق» را بیان کردن و مخفی ننمودن هدف خیلی مهم است. و مهمتر از آن مسئله استراتژیک «کفر به طاغوت و قاعده‌ی نفی سبیل» و تطبیق آن در زندگی شخصی و اجتماعی می‌باشد. پیامبر خاتم چون نمی‌توانست تمام هدف و حقایق را بیان نماید و نمی‌توانست به تمام پیام خداوند عمل کند وارد چنین پارلمانی نشد، هرچند در صورت کنار نهادن بخشی از قوانین شریعت وعده‌ی اعطای حکومت کل قریش و ثروت فراوان وزنهای زیبا به عنوان عالی ترین امتیازات دنیوی را داده بودند اما رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عملاً اعلام نمود : یا اسلام کامل یا هیچ .

مسلمین مترقبی ترین انسانهای جهان در زمان خود بودند، اما بدلیل عدم درک شیوه برخورد با حکام طاغی و قوانین ساختگی آنان در بکار گیری شیوه سیدنا یوسف علیه السلام یا شیوه سیدنا موسی علیه السلام، راهنمایی دینی مسلمین به دست وعاظ السلاطینی سپرده شد که بسیاری از آنان بتدریج به دگماتیسم و کج روی منحرف گردیده و با جاهلیت حاکم «عملاء» سازش نمودند و به تدریج زمینه‌های ذلیلی و عقب ماندگی مسلمین را فراهم نمودند .

این امر علاوه بر عامل شدن جهت «تفرق» بیشتر مسلمین موجب «سد» شدن مسیر بیداری مسلمین گردیده است. این امر زمانی تشدید شد که :

۱- با تبدیل شورای اولی الامر به سلطنت و پادشاهی حاکمیت فردی و استبداد کم کم پیشرفت و رشد نمود و قدرت دینی و همگام با آن بطور طبیعی قدرت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی اقتصادی از دست مردم، که شورای اولی الامر نماینده آن بود خارج گردیده و در دست صاحبان زر و زور و تزویر قرار گرفت. در نتیجه آزادی و اختیاری که بعنوان حاصل میان انسان و حیوان محسوب می‌گردید از میان می رود و بمور اندیشه و فکر و در کل جهانبینی و دین زیر نفوذ و سلطه مثلث شوم استکبار قرار می‌گیرد، کاری که هم اکنون نیز در اشکال مختلف آن در حال وقوع است.

۲- طبقه‌ای موحد مؤمن مسلمان متعهد قوى، متشکل و خطرآفرین چون امروز بوجود نیامده و بدین درجه نرسیده بود که برای پیشرفتهای سالهای گذشته شادی کنند و جشن بگیرند و برای هدفهای وحدت آفرین و پیروزمندانه آینده خود برنامه ریزی نمایند.

شادی :

بخاطر موقفیت و پیشرفت همه جانبه مؤمنین و مستضعفین در راه اتحاد با همدیگر ، به خاطر همه گیر شدن و عمومی شدن دانش مبارزه اسلامی در میان مؤمنین و محرومین مستضعف جامعه، به خاطر مطرح شدن و بیان آگاهانه و هدفمندانه خواستهای بحق و انسانی مستضعفین و مؤمنین جهان و به خاطر ...

پیامبر خاتم و رد هر گونه مذاکره و سازشی راجع به سپردن حکومت به سکولاریستها و کفار

شاید در قرآن کریم پس از جهاد ، مسأله سیاسی ای مانند نهی از تولای کفار وجود نداشته باشد ، که قرآن کریم به آن عنایت خاصی مبذول داشته است ، مسأله ای که اساس سیاست خارجی اسلام می باشد . قران کفر را ملت واحدی که به تمام وجود در مقابل اسلام به عناد برخاسته می داند ، و کافرین را دشمنان سرسخت اسلام می پنداشد . خداوند در آیات بسیاری اعلام می کند که در قلوب کفار و منافقین کینه و عداوت با مسلمانان وجود دارد^{۲۲۷}

خداوند متعال در این زمینه می فرمایند :

ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكُينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رِبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . (قره / ۱۰۵) کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند (به خواست و آرزوی ایشان توجهی نمی کند و) به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلَّهِ وَ إِذَا لَقُوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْنِظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدُورِ * إِنْ تَمْسِسُكُمْ حَسَنَةً تَسُؤُهُمْ وَ إِنْ تُصِبُّكُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَقَوَّلُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ . (آل عمران / ۱۱۹ - ۱۲۰) هان ! (ای مؤمنان !) این شمایید که آنان را (به خاطر قرابت یا صداقت یا مودت) دوست می دارید، و ایشان شما را (به خاطر تعصّب دینی خود) دوست نمی دارند ، و شما به همه‌ی کتابهای (آسمانی) ایمان دارید (اما آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) . و وقتی که با شما برخورد می کنند (برای گول زدن تان، به دروغ) می گویند : ایمان آورده‌ایم . اما هنگامی که تنها می شوند ، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می گزند ، بگو : با (درد همین) خشمی که دارید، بمیرید، بیگمان خداوند از آنچه در درون سینه‌ها می گذرد آگاه است اگر نیکی به شما دست دهد (و نعمتی همچون پیروزی و غنیمت بهره‌ی شما گردد) ناراحت می شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می شوند . و اگر (در برابر اذیت و آزارشان) برداری کنید و (از دوستی با ایشان) بپرهیزید، حیله‌گری (ودشمنانگی خائنانه‌ی) آنان به شما هیچ زیانی نمی رسانند،(چه) شکّی نیست خداوند بدانچه انجام می دهنند احاطه دارد (و قادر به دفع نقشه‌های خائنانه و نیرنگهای اهربیمانانه‌ی ایشان از شما است).

به همین دلیل خداوند ضمن آنکه مسلمین را به برایت از کفار و ولاء برای مسلمین فرامی خواند به آنها امر می کند که تا دائماً مجهز به انواع قدرت نظامی در برابر کفار باشند. (انفال / ۶۰)

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز الگو و شاهد این دستور صریح بود. ایشان بعد از فراگیر شدن دعوت در سال سوم بعثت، همیشه در ایام زیارت و موسم حج در بازار عرب به دعوت زائران و قبیله های مشرک عرب می پرداخت. در سال دهم بعثت، با سبک جدیدی برنامه‌ی خود را ادامه داد، در مجالس عمومی مشرکین سکولار شرکت می کرد، از هر فرصتی استفاده می نمود، به منزل حاجیان مشرک و بازار عکاظ و مجالس عمومی سرمی زد و چنانکه مقریزی می گوید :

رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال دهم بعثت در ایام زیارت و موسم حج قبیله های بنو عامر، غسان، بنو فزاره، بنو مرہ، بنو حنیفه، بنو سلیم، بنو عبس، بنو نصر، ثعلبه بنی عکابه، بنو کنده، بنو کلب، بنو حارت، بنو عذرہ، قیس بن خطیم و انس بنی رافع (ابوالحسیر) را به دین اسلام دعوت کرد. گفته اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت خود را به ترتیب با قبیله‌ی کنده، سپس قبیله‌ی بنی کلب، بنی حنیفه، و به دنبال آنها با بنی عامر در میان گذاشت و در درخواستهایش می فرمود : «چه کسی حاضر است همراه قبیله‌ی خود از من حمایت کند تا رسالت پروردگارم را آزادانه تبلیغ کنم؟ همانا قریش نگذاشتند که رسالت پروردگارم را تبلیغ نمایم! ابولهب که عمومی رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از او دست برنمی داشت؛ هرجا می رفت دنبال او بود و به مردم گفت به سخن وی گوش ندهند »^{۲۲۸}

قبیله های مشرک و سکولاری که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال یازدهم بعثت و بعد از آن اسلام را بر آنها عرضه داشت و از آنها درخواست حمایت کرد، شامل قبیله‌ای بنو عامر، شیبان بن ثعلبه، بنو کلب، بنو حنیفه و بنو کنده بودند. بنو حنیفه با زشت ترین شیوه برخورد کردند، قبیله‌ی کنده و کلب هم پاسخ منفی دادند، قبیله‌ی بنو عامر طمع داشتند که اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاری کنند، پس از وی زمام امور را به دست گیرند. وقتی به آنها گفت زمام امور در دست خداست و به هر کس بخواهد می سپارد از وی روی بر تائفند و مانند دیگران دعوتش را رد کردند و بحیره بن فراس سخنگوی بنو عامر گفت : «می خواهی گردن خود را به خاطر تو در معرض تیغ عرب ها قرار دهیم و چنانچه پیروز گشته دیگران سود ببرند؟ نه، دعوت تو به درد ما نمی خورد!»

برخورد بنی شیبان نیز جالب توجه است آنجا که پس از گفتگوهای دوجانبه مثنی می گوید : ای برادر قریشی سخنان تو را شنیدیم، اما پاسخ من نیز همان پاسخ هانی است و بهتر است بیشتر به این مسئله فکر کنیم؛ به ویژه ما در میان دو سرزمین مختلف یعنی یمامه و سماوه واقع شده ایم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : «منظور شما از این دو سرزمین کجاهاست؟»

^{۲۲۸} امتحان الاسماء، ج ۱، ص ۳۱-۳۰

او پاسخ داد : آب های کسری و آب های عرب. ما با کسری پیمان بسته ایم که هیچ نقشه ای پیاده نکنیم و به اقدام جدیدی دست نزنیم زیرا نقض پیمان با آنها جرم نابخشودنی محسوب می شود. به نظر من این برنامه‌ی تو پادشاهان را خشمگین می سازد و آنان عکس العمل نشان خواهند داد. اگر حاضر هستی در آنچه مربوط به اعراب است تورا یاری دهیم، از تو دفاع خواهیم کرد. چرا که اعراب عذر ما را می پذیرند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : پاسخ درست دادی، چرا که به حقیقت تصريح کردی اما تنها کسی قادر است دین خدا را یاری دهد که از تمام جوانب بر آن اذعان کند و تمام جوانب را در نظر بگیرد. ...در همین راستا از پیامبر درخواست کردند که پس از وی حکومت را به آنها واگذار کند که باز با مخالفت پیامبر مواجه شند و ...

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که دستان ابوبکر را گرفته بود برخاست و فرمود : ای ابوبکر! ای اباالحسن! در میان اخلاق های جاهلی چه چیزی بهتر از آن است که برخی ظلم و ستم را از برخی دیگر دفع کنند؟! قاسم بن ثابت می گوید : پس از نشست با بنی شیبیان وارد مجلس اوی و خرچ شدیم از آنجا برناخستیم تا همگی با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردند. همانان آنان شکیبایی و درستکاری و راستگویی خود را ثابت نمودند .

خداؤند را سپاس می می گوییم که سندهای مورد اعتمادی از پیمان و قراردادهای شرعی از سیره و روش حرکت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما به جای مانده که به نتیجه نرسیده است، و چنانچه به این مذاکره و گفتگوها برخورد نمی کردیم، از حدود حرکت سیاسی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی خبر می ماندیم. علت ناکام ماندن و به نتیجه نرسیدن گفت و گوی رسول الله صلی الله علیه وسلم با قبیله‌ی بنی عامر این بود که از رسول الله صلی الله علیه وسلم می خواستند به آنان تعهد بدهد که بعد از خود زمان امور را به دست ایشان بسپارند. با این رویداد تاریخی پیامبر نقشه ای را برای ما ترسیم کرده است که هرچند در مرحله‌ی ضعف به سر بریم بر اساس آن نمی توانیم به اهداف و افکار باطل دیگران اقرار کنیم یا اعتراف نماییم که بعد از خود حاکمیت را با معامله‌ی سیاسی به دست دیگران بدھیم چرا که حکومت ملکی نیست که به ارث رود، این قانون الله است که حاکمیت می کند.

بنابراین سران بنی عامر سر خود را پایین انداختند و بحیره بن فراس گفت : می خواهی گردن خود را به خاطر تو در معرض تیغ عرب قرار دهیم و چنانچه پیروز گشتی دیگران سود ببرند؟ نه، دعوت تو به درد ما نمی خورد. آری آنان به شرطی حاضر بودند با رسول الله صلی الله علیه وسلم قرارداد امضا کنند که بعد از خود زمام امور را به دست آنان دهند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم و رهبران مسلمان تاجر سیاسی نیستند، هدف آنان هدایت بشریت است و چه بسا بعد از مرگ آنان تحقق یابد.

بسیار اتفاق می افتد که حرکت اسلامی در عرصه‌ی فعالیت و مسیر پیشرفت خود با گروه، حزب یا دولت‌هایی مواجه می شود که حاضرند با مسلمانان برای مدتی پیمان بینند و آنان را یاری دهنند اما به شرط اینکه بعد از به حاکمیت رسیدن، آنان را در مقام اجرایی شریک کنند و اسلام و جاهلیت سکولاریسم همزمان و با هم حکومت کنند یا مدتی پس از حاکمیت اسلامی، بر اساس قرارداد زمام امور را به دست دیگران سپرده شود. اما این گونه قرارداد و پیمان‌ها در معیار اسلامی مردود و بی ارزش هستند و مسلمانان هرگز بدان گردن نمی نهند.

اصلاح طلبی و رفورمی که قاعده‌ی نفی سبیل را نادیده می گیرد

تغییرات ناچیز و جزئی در نهادهای موجود اجتماعی، بدون ایجاد دگرگونی در روابط اساسی و زیر بنایی قانون موجود حاکم بر جامعه را اصلاح یا رفورم گویند. اصلاح طلبان براین باورند که حکومت نماینده مستقیم مردم نبوده و می توان آنرا در مبارزات پارلمانی بدون اینکه عکس العمل خطرناک نشان دهد، از بین برد و دولتی مردمی که منطبق و خواهان برنامه‌های آنان است روی کار آورد.

اگرچه از نظر تئوریک، امکان پاره‌ای از تغییرات حاشیه‌ای و در پاره‌ای از جوامع تابع تفکر بشری با همان تفکر بشری برتر، امکان تغییرات اساسی غیر خشونت آمیز را می توان تائید نمود. و اگرچه احتمال می رود و ممکن است در صورت عدم هضم طالبین اصلاح طلبی در لنجزار بوروکراسی و بورژوازی و یا ایسمهای رنگارانگ و عدم فسیل شدنشان، آنان بتوانند با استفاده از تمامی ترفیدها و یا به اصطلاح حکمتها و مصلحت اندیشه‌ها و با گریز از تمامی دستگاههای اطلاعاتی و پلیسی و دادگاههای نماینده قانون حاکم، بتوانند به پاره‌ای از اهداف مندرج در برنامه‌ای که برایش به پا خواسته اند، برسند. اما آیا برای نمونه می توان یک دگرگونی اساسی و صلح آمیز را در کل تاریخ بشری مثال آورد که در انهدام تمام روابط جاهلی استثمار استضعافی انسان، موفق گردیده باشد؟ یا از زیر بنا حکم خدا را جایگزین حکم وسیستم ساخت بشر نموده باشد؟ و آیا در کل، چنین خیزشها ی توائب اند به حیات خود ادامه دهنند؟ و یا در صورت ادامه فعالیت به چه میزان از اصول اساسی که ابتدا برایش به پا خاسته بودند، فاصله گرفته اند؟ باز با وجود:

۱- شرایط حاکم بر انتخابات و همچنین موقعیت آگاهیهای اکثریت جامعه به استضعفاف کشیده شده

۲- میزان بهره وری طبقات حاکمه از تبلیغات و اهمیت مسئله رسانه‌های جمعی در برخورد با چنین مردمی

۳- تاثیر قدرت پول و امکانات در تعیین و موفقیت کاندیداها و سردرگمی و باز در بسیاری موارد فریب مردمانی آنچنانی

۴- و حتی در صورت چیره شدن احتمالی بر موارد فوق ضدیت و مبارزه علی حاکمیت با احزاب مردمی و خیانت بسیاری از رهبران احزاب عامه فریب به اصطلاح پیشرو

۵- و بالاتر از همه عدم اجازه عمل و تبلیغ تمام آنچه که بدان معتقد و پاییندند

۶- وجود فشارها و توطئه های خارجی مضاعف بر آنچه در داخل مرزهای قراردادی غیره انسانی علیه خیزشایی که منافع مادی یا معنوی مستکبرین و مترمنین را به خطر اندازد

چگونه می توان به رفورمیسم در چنین جوامعی دل بست و از انقلاب و سیر تکامل آن (با عمل و تاکید بر مراحل مختلف آن) دوری جست، کدامین جامعه با داشتن زمینه ها و شرایط زمان سیدنا نوح، لوط، موسی و... و پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم بدون جهاد و انقلاب به پایان رسیده است؟^{۲۲۹}

در جوامع شبیه جامعه سیدنا موسی علیه السلام و جاهلیت عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم اطلاح طلبی و ساخت هرگونه کارخانه، مدرنیته کردن، جاده سازی، پل سازی، شهرسازی مدرن، فراهم نمودن امکانات بهداشتی و رفاهی بهتر، تحت حاکمیت کفار؛ محکوم به شکست و تنها طولانی نمودن عمر جاهلیت حاکم بوده و چیز بهتر از وضع کنونی مسلمین نصیب نمی گردد. مدرسه ساخته می شود آموزشش باید تائید شده حاکم کافر باشد، رسانه های گروهی باید آنرا که وی می پسندد پخش نماید، کارخانجات هر آنچه را که سرمایه داران کافرحاکم می خواهند باید تولید کنند. ارتش مدرن با چنان فرماندهانی وضعش مشخص است و...

به وفور و کرات دیده و یا با مطالعه بدون پیرایه و عینی احزاب موجود و یا منهدم شده اسلامی که شیوه رفورم را در جامعه های شبیه زمان سیدنا موسی علیه السلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم در پیش گرفته اند، آگاهی یافته ایم :

برای خواست و اجرای اهداف خود با مسئولین قانون حاکم کافر به مذاکره می نشینند. از مذاکره نتیجه ای حاصل نمی گردد، در صورت وجود قدرت و پشتیبانی مردمی لاجرم به مراجع ذیصلاح همان قانون اعتراض می کند و شاید اعتراض را نیز به گوش همه از جمله تمامی همفکران و حامیان بین المللی قانون حاکم برساند و اگر بیشتر از این به وی «اجازه» داده شد و مجبور به «عقاب نشینی» از حکم خود نگردید، اولتیماتوم می دهد و با ضرب الاجلی با وجود حمایت صد در صد افکار عمومی خواهان عقب نشینی و یا پس گرفتن رأی دولتی و تصویب رای خود می گردد که در صورت عدم دفعش با هر وسیله ای در چنین مرحله ای در صورت مخالفت قانون حاکم، دستور

^{۲۲۹} باز تاکید می شود تزکیه ، که عده ای تحت عنوان جهاد عقیدتی از آن یاد کرده اند ، از ابتدای زندگی انقلابی شروع شده و با مرگ طبیعی و یا شهادت به پایان می رسد و جهاد مسلحانه در مرحله ای همراه آن می گردد نه اینکه آنرا منقطع گردانیده و یا طرد نماید که دچار عمل زدگی، فرصت طلبی، انقلاب نمایی و دیگر آسیبها و امراض ناشی از بیماری قلب و سیس فکر می گردد. تزکیه در تمام مراحل زندگی بخصوص در مراحل سخت و دشوار زندگی رکن اساسی را ایفا نموده و میدانهای جنگ مسلحانه بهترین مکان ارتقاء و تکامل آن بوده است.

اعتراض را صادر می کند آنهم اعتسابی که در چهارچوب قانونی گنجیده و مورد موافقت دولت حاکم قرار گیرد.

در صورت عدم موافقت و اجرای آن، شیوه های رایج سرکوب بخصوص در سرزمینهای مسلمان نشین مشخص و معلوم است، که هیچ یک از احزاب اصلاح طلب اسلامی یا به این مرحله هرگز نرسیده اند و یا در صورت رسیدن به آن هرگز نتوانسته اند به تغییر حتی یکی از پایه های اساسی قانون حاکمی که معاشر قانون الهی هم هست نائل گردند.

و حزب در این غایت مراحل مبارزاتیش در صورت عدم تجزیه و تولد گروههای رادیکال اغلب جوان در بطنش، ناچار عقب نشینی می نماید. زیرا معتقد است که این غایت مبارزه ویست و چاره ای جز این ندارد و هرگونه تعدی از آن منجر به خارج شدن از قانون حاکم و مزایای آن و یا حبس و اکثراً قتل عامشان می گردد.

زمانی که نمی گذارند مبارزه از راه صحیح به پیش برود و مبارزه علیه بسیاری از قوانین خط قرمز محسوب گردیده و سد می گردد در پیش گرفتن چنین روشی به چه معناست؟ اگر قبول داشته باشیم که عاقبت مبارزات به جدایی از چنین قوانینی منجر می گردد و اگر باور داشته باشیم که اسلام کامل را باید به همان صورتی که به ما امانت داده شده به صاحبانش یعنی مردم رسانید. چنین احزاب و حتی اتحادیه هایی را که حاضر نیستند امانتی را که به آنان سپرده شده است بی کم و کاست پس بدھند نمی توانیم گروههایی واقعاً آگاه و منطبق با قرآن و سنت پیامبران بنامیم.

باز یادآور می شویم که داشتن جهانبینی برتر و ایده های مناسب در جامعه ای طبقاتی و ظالم شبیه سیدنا موسی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و الله و سلم ، زمانی که کارائی و اعتبارشان به افراد مکتب و خود مکتب برسد، و تنها زمینه ساز برتری قدرت و استحکام طبقه حاکمه گردیده، و زنجیرهای زیردستان و مستضعفین را مستحکم تر گرداند ، هیچ که سودی ندارد، بلکه مایه دوام شر و فساد و ظلم بیشتری نیز می گردد. در نتیجه ، با توجه به وضع موجود ، چاره ای جز برگزیدن یکی از دو راه امامان پیشوامان سیدنا یوسف و یا سیدنا موسی علیه السلام و یا تکمیلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و الله و سلم وجود ندارد.

اصل وفای به عهد و احترام به قراردادها و پیمان ها

یکی از مهمترین اصول در روابط خارجی و بین المللی در اسلام، اصل وفای به عهد و پیمان است . از نظر اسلام، التزام به پیمان و وفای به عهد، یک سیاست راهبردی و بلند مدت است که به هیچ وجه

نباید نقض شود مگر اینکه از طرف مقابله نقض گردد، و وفای به این اصل به حکم شرع و عقل لازم است. ایجاد زمینه‌ی توافق بر رساندن دعوت توحید به مردم بدون انتخاب گزینه‌ی جنگ مسلحانه از حکمت‌های این سیاست راهبردی و بلند مدت می‌باشد.

به دیگر سخن: حکمت تأکید اسلام بر لزوم وفای بر عهد و پیمان، ایجاد زمینه توافق بر همزیستی و زندگی مسالمت آمیز است تا انسانها با آزادی و صلح و امنیت با یکدیگر زندگی کنند و اصول و قواعد حاکم بر زندگی مشترک بر اساس توافق و اراده مشترک تنظیم گردد.^{۲۳۰}

در قرآن کریم نسبت به وفای به عهد و پیمان تأکید شده است از جمله:

- **الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا غَاهَدُوا ... (بقره/۱۷۷)** و (نیکی کردار کسانی است که) وفاکنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند.
- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُوفُوا بِالْعَهْدِ ... (مائده/۱۱)** ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید.
- **الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيَثَاقَ . (رعد/۲۰)** (خردمدان، یعنی) آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند.
- **وَأُوفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا . (اسراء/۳۴)** و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره‌ی) عهد و پیمان پرسیده می‌شود.
- **وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَاهَدُوهُمْ رَاعُونَ . (مومنون/۸)** و کسانی‌ند که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند

سنن و سیره پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم نیز بیانگر تاکید بر وفای به عهد است به عنوان مثال انس ابن مالک از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: لا دین لمن لا عهد له؛ کسی که پایبند به عهد و پیمان خود نیست دین ندارد. همچنین رسول خاتم صلی الله علیه وسلم فرمود: «المؤمنون عند شروطهم»^{۲۳۱}

در آیات و روایت فوق، وفای به عهد به عنوان ممیز و علامت ایمان، معرفی می‌شود؛ گویی حس وفای به عهد از ایمان سرچشمه می‌گیرد و خیانت به عهد، ناشی از نقص یا فقدان ایمان شمرده می‌شود. بنابراین، از نظر اسلام، التزام به پیمان و وفای به عهد، علاوه بر جنبه حقوقی، یک سیاست بلندمدت است که تحت هیچ شرایطی، مجوزی برای نقض آن وجود نداشته و پیمان‌شکنی از گناهان بزرگ معرفی شده است.

نمونه‌های بسیاری در سیره سیاسی پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم وجود دارد که نشانگر علاقه رسول الله به عهد و پیمان و وفاداری نسبت به آن بوده است از جمله:

^{۲۲۰} عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳، ص ۴۷۶

^{۲۲۱} مرتضی بن محمد أمین انصاری، المکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی ۱۴۲۰ ق ص ۲۱۵

۱- پیمان عقبه

۲- منشور مدینه یا اولین قانون اساسی دولت اساسی، که مهم ترین و جامع ترین پیمانی است که بوسیله پیامبر اسلام با جوامع دیگر، از اهل کتاب و مشرکین تنظیم و تدوین گردید، و پیمانهای جداگانه دیگری که با قبایل و یهودیان و مسیحیان منعقد گردید.^{۲۳۲}

۳- صلح حدبیه

پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم بعد از تشکیل دولت خود در مدینه و از سر گذراندن جنگ‌ها و غزوه‌های گوناگون که معمولاً موفقیت‌هایی هم برای مسلمانان به همراه داشت در سال ششم هجرت تصمیم گرفت به همراه یاران خود برای انجام حج عمره به مکه برود. پیامبر یاران خود را از این تصمیم آگاه کرد و همراه ۴۰۰ نفر عازم این سفر شدند. در همین زمان سکولارهای قریش از تصمیم پیامبر آگاه شدند و در صدد بر می‌آیند که مانع ورود پیامبر به مکه شوند. پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم با آگاهی از تصمیم قریش و با راهنمایی راهنمایان راه در محلی به نام حدبیه فرود می‌آیند. از آنجایی که هدف پیامبر در ابتدا نیز جنگ نبوده و تنها این حرکت اقدامی بود جهت تجدید روحیه یاران خود اعلام می‌کند که حاضر است در این زمینه با قریش مذاکره کند. در نهایت شخصی به نام «سهیل بن عمرو» از طرف قریش مأموریت یافت تا به هر طریقی شده از ورود پیامبر به مکه جلوگیری کند. مذاکرات طرفین به انعقاد پیمان معروف صلح حدبیه منجر می‌شود. پیمان شامل هفت بند است:

- ۱- قریش و مسلمانان متعهد شدند که تا ۱۰ سال با هم جنگ نکنند.
- ۲- اگر فردی بدون اجازه به مدینه فرار کند، پیامبر در صورت تقاضای قریش او را به مکه بازگرداند ولی اگر مسلمانی به قریش پناهنده شد او را تحويل نخواهد داد.
- ۳- مسلمانان و قریش با هر قبیله‌ای که خواستند می‌توانند پیمان بینندن.
- ۴- محمد و یارانش از همینجا باز می‌گردند و سال بعد به زیارت خانه خدا می‌آیند، مشروط بر اینکه سه روز بیشتر در مکه نمانند.
- ۵- مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی خود آزادند و کسی حق تعرض و تمسخر آنها را ندارد.
- ۶- طرفین متعهد می‌شوند که اموال یکدیگر را محترم شمارند.
- ۷- مال و جان مسلمانانی که از مدینه وارد مکه می‌شوند محترم است. روند مذاکراتی که منجر به بستن این پیمان می‌شود غالب توجه و درس آموز است. یکی از امتیازاتی که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به قریش می‌دهد حذف کلمه بسم الله از صدر پیمان نامه

^{۲۳۲}ابن کثیر ، البدایه و النهایه ، ج ۳ ، ص ۲۲۶-۲۲۴ / و سیره ابن هشام ؛ ص ۱۳۸-۱۳۴

است. در قضیه ابوجنبل بعد از صلح حدیبیه و فرار وی از مکه به مدینه و استرداد آن از طرف پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم به مشرکین مکه نوعی واضح از رفتار سیاسی پیامبر خاتم و وفای به عهد مشاهد می شود.^{۲۳۳}

در برابر این وفای به عهد، در قرآن کریم از خیانت و فریب، شدیداً نهی شده است، چون:

- أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ. (یوسف/۵۲) و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند
- إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الظَّالِمِينَ أَمْنَوْا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَانِيْ كَفُورِ. (حج / ۳۸) به حقیقت خدا هیچ خیانت کار نا سیاسی را دوست ندارد.

و اگر از طرف مقابل نقض عهد و پیمان شود، قرآن این گونه دستور می فرماید: «وَإِمَّا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ(انفال/۵۸) و هر گاه (با ظهور نشانه هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمان شان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد.

پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم بر این مسئله اهتمام داشت، وقتی کسی را به فرماندهی لشکری بر می گزید توصیه های و رهنمودهایی را به او می گفت که از جمله آن نهی از غدر و فریب بود، در صحیح مسلم آمده است: هنگامی که پیامبر اسلام(ص) شخصی را فرمانده یک سپاه یاسریه می کرد، او را به طور خاص به تقدوا توصیه می نمود. و می فرمود: اغدوا باسم الله، قاتلوا من کفر بالله واغزوا و لا تغلوا و لا تغدوا و لا تمثلو ولیداً (با نام خدا صبح کنید، با کافران بخداوند کار وزرا کنید، بجنگید ولی غدر نکنید و کسی را مثله نکنید و خردسالان را نکشید).^{۲۳۴}

سید قطب رحمه الله در این باره می نویسد: گرچه دولت های غیر اسلامی برای حفظ مصالح خویش به نقض پیمان و خیانت و فریب متول می شوند، دولتی با دولت های دیگر پیمان می بندد ولی پس از آن که دولت های پیشرفت را پیدا می کند به نقض عهد با دولتها هم پیمان مباردت می ورزد، ولی اسلام چنین شیوه ای را مجاز نمی شمارد و به طور جزم به وفای به عهد نظر می دهد و به گرفتن پیمان بر غیر از مسیر نیکوکاری و تقوی نیز راضی نمی شود. و از اصل، هر گونه عهد و قرار داد که بر مبنای گناه و سرکشی بسته شد و مبتنی بر حق کشی از انسانها باشد و به فریب دولتها و ملت ها منجر شود را بر نمی تابد، پس چه دنیای با آرامش و اطمینانی است و چه روابط سالم فردی و اجتماعی خوبی دارد دنیایی که رهبری انسانیت را اسلام به عهده گیرد.^{۲۳۵}

^{۲۳۳} ابن الاشیر، *الکامل فی التاریخ*، ص ۲۳۵.

^{۲۳۴} کاظم قاضی زاده، *سیاست و حکومت در قرآن*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹،

ص ۵۱۸، به نقل از صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۲۷.

^{۲۳۵} سید قطب؛ *فی ضلال القرآن*، ترجمه دکتر مصطفی خرم دل، تهران، نشر احسان ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۱۹۲.

عهد و پیمان بر سر مبانی اسلام و تشکیل دولت اسلامی با پشتوانه‌ی اسلحه ، نظم و خودانتقادی

احمد بن حنبل همراه با شرح جابر روایت کرده است: جابر گفت: آن روز گفتیم ای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر سر چه چیزی با تو بیعت کنیم؟!

فرمود:

- ۱- فرمانبرداری در رنج و راحتی.
- ۲- انفاق در تنگدستی و توانگری.
- ۳- امر به معروف و نهی از منکر.
- ۴- در راه خدا سخن حق بگویید و از ملامت هیچ ملامت گری بیمناک نباشید.
- ۵- مرا مانند زنان و فرزندان خود حمایت کنید.^{۲۲۶}

در روایت کعب که ابن اسحاق آن را آورده است فقط بند آخر وجود دارد و کعب نقل کرده است: بعد از اتمام سخنان عباس به او گفتیم: گفتار تو را شنیدیم. سپس به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم روی کردیم و گفتیم: ای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم! لب بگشای تا آنچه را از طرف خود و پروردگار特 می خواهی تعهد نماییم.

رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قسمتی از آیات قرآن را تلاوت نمود و مردم را به راه خدا فراخواند و آنها را به اسلام تشویق کرد. سپس فرمود: از شما پیمان می گیریم که مرا مانند زنان و فرزندان خود حمایت کنید. براء بن معروف دست خود را به سوی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دراز کرد و گفت: قسم به خدایی که تو را به حق برانگیخته است پیمان می بندیم که از تو همچون زنان و فرزندان خود حمایت کنیم. ای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم! با ما پیمان ببند. به خدا ما اهل جنگ و پیکاریم و این خصلت را از بزرگان خود به ارث برده ایم. ابوالهیثم بن تیهان سخنان براء بن معروف را برید و گفت: ای پیامبر خدا! ما با یهودیان روابطی داریم که آنرا اقطع خواهیم کرد، آیا ممکن است که وقتی کار تو نتیجه گرفت ما را رها کنی و به سوی خویشاوندان خود برگردی؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لبخندی زد و فرمود: خون و جان ما در گرو یکدیگر است. شما از من و من از شما ایم با هر که جنگ کنید، می جنگم و با هر که صلح کنید، صلح می کنم.^{۲۲۷}

۱- بندهای پنج گانه بیعت از قوت وضوح چنانی برخوردارند که به هیچ وجه سستی و ضعف را به خود را نمی دهند. پیمان بر سر مبانی اسلام چیزی است و پیمان بر سر تشکیل دولت اسلامی چیز

^{۲۲۶} مبارکفوری، الرحیق المختار، ص ۱۶۶

^{۲۲۷} ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۸۵

دیگر. ابرمردانی که آماده اند تا در میان مسلمانان، گمنام بمانند، چیزی است و دلیر مردان دیگر که آماده اند تا دولت اسلامی با تکیه بر بازو و ارواح و اموال و خونهایشان برپا گردد و دیگر زمان بیعت عقبه‌ی اول که در آن به مسأله‌ی جنگ و جهاد اشاره نشده است، سپری شده واینک بیعت و پیمان تاریخی بر اساس جهاد و مبارزه بنیاد نهاد شده است.

با این وجود جهاد و جنگ در فرهنگ آنان ویرانی و نابودی نیست بلکه مبارزه‌ی منظم و سازندگی با اهداف مشخص و از پیش تعیین شده است، که با رسیدن رهبر اسلام به مدینه پیروزی را رقم می‌زند.

۲- پاسخ دور از تردید فرمانده‌ی انصار، براء بن معروف چه بجا و به موقع است!

«قسم به خدایی که تو را به حق برانگیخته است، پیمان می‌بندیم که همچون زنان و فرزندان خود از تو حمایت کنیم. ای پیامبر! با ما پیوند ببند. به خدا ما اهل جنگ و پیکاریم و این خصلت را از بزرگان خود به ارث برده ایم.»

براء سخنگوی رسمی و رئیس هیأت مذاکره کننده است که در راه حج با فعالیت و سعی و تلاش دعوتگران مسلمان به دین اسلام گرویده است و اینکه قدرت و امکانات قوم خود اعم از جنگجو و سلاح و تدارکات را به فرستاده‌ی خدا تقدیم می‌کند. و هر اندازه صاحبان توان و نیرو به تجربه‌های عملی و جنگ و مبارزه‌های عملی وارد شوند به همان اندازه به قدرت نقشه‌ی نظامی و توان جنگی و دفاعی آنان افروده می‌شود.

۳- تکلیف و دستور چیزیست و مذاکره و گفتگو چیز دیگر. به همین خاطر ذهن ابوالهیثم بن تیهان که مسلمان بزرگواری بود به نکته‌ی حساسی رسید که بدون تعارف و با صراحة آن را مطرح کرد و سخنان براء را برید و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم! ما با یهودیان روابطی داریم که آن را قطع خواهیم کرد، آیا ممکن است وقتی کار تو نتیجه گرفت ما را رها کنی و به سوی خویشاوندان خود برگردی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم لبخندی زد و فرمود: خون و جان ما در گرو هم است شما از من هستید و من از شما! با هر که جنگ کنید، می‌جنگم و با هر که صلح کنید، صلح می‌کنم. چه مذاکره‌ی نادر و بی‌نظیری که بین سرباز و فرمانده یا یک مسلمان و پیامبر به وجود آمده است!

بنابراین پیشنهاد ابی الهیثم بن تیهان، این شاگرد وفادار و با ایمان مصعب، به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بیهوده نیست که سرشار از حکمت و درایت است؛ زیرا قطع رابطه با یهود، به معنای اعلام جنگ با آنهاست و چنانچه با آنان قطع رابطه کنند و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم نیز بعد از پیروزی به میان کسان خود در مکه برگردد، این به معنای رها کردن مسلمانان زیر چنگ قدرت

یهودیان است تا هر کاری می خواهند بر سر آنان بیاورند و تر و خشک آنها را ریشه کن کنند. پس چنانچه ابی الهیشم می تواند درباره‌ی آینده بیندیشد و پیرامون این مسأله‌ی مهم با پیامبر خدا صلی اللہ علیه وسلم مذاکره کند کدام رهبر و پیشوای دنیا می تواند پیروان خود را از این حق محروم کند و کدام رهبر و پیشوای می تواند ادعا کند که فوق قانون و محاسبه و محاکمه است؟!

انعقاد قراردادهای همکاری، عدم تعرض و ترك مخاصمه

همزیستی مسالمت آمیز:

همزیستی مسالمت آمیز از جمله اصولی است که در سیاست خارجی پیامبر نقش مهم داشتند، اما در این زمینه سؤالاتی مطرح است که آیا اسلام در روابط خارجی خود اصل را بر جنگ قرار داده است و یا با صلح عدهای با استناد به بعضی آیات می آورند که اسلام تأکید به جنگ دارند تا صلح، که به نظر میرسد این عده دچار اشتباہ شدند، اما آیات زیادی داریم از جمله آیه ۲۰۸ از سوره بقره که بیان می دارد هدف غایی و نهایی اسلام دستیابی به صلح است، این چیزی است که در سیره پیامبر هم کاملاً مشهود است؛ زیرا پیامبر جنگ را به عنوان آخرین راه چاره می دیدند و در وهله نخست، دیپلماسی در حکم منادی و پیشاہنگی بود که رسالت اسلام را قبل از آغاز جنگ ابلاغ میکرد^{۲۳۸}

در ضمن این اصل، سه فرع وجود دارد که طریقی است برای صلح و همزیستی مسالمت آمیز :

۱ - تالیف قلوب :^{۲۳۹}

۲ - احسان :^{۲۴۰}

۳ - قاعده لاضرر و لا ضرار :

برخی بی اطلاع و یا مغرض، به خاطر رفتار و عملکرد نا صواب و ظالمانه بعضی از زمام داران مسلمان در طول تاریخ اسلامی، اسلام را همان می دانند و نتیجه می گیرند که دین اسلام، دین جنگ است نه صلح، در حالی که آن زمامداران نالایق و خودسر، نیز از نظر اسلام مردود است. زیرا صلح در صمیم اسلام نهفته است. کلمه «اسلام» از ماده «سِلَم» و کلمات «سَلَم» – «سَلَام» و «سَلَامَة» نیز از همان مشتق است و از نظر مفهوم، یعنی طلب سلامت بر جهان، و نیز مسالمت در رفتار با مردم است که به تبع آن، نوعی رضایت نفس، طمأنینه و آرامش حاصل می شود.^{۲۴۱} آیات قرآن نیز دلیل بر این مدعاست مانند آیه ۶۴ از سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی : یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَمِ كَافَةً وَلَا تَتَّبِعُوا حُطُّوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُوٌّ مُّبِينٌ. (بقره / ۲۰۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! همگی (اسلام

^{۲۳۸} مجید خدوری، جنگ و صلح در اسلام، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۹ش. ، ص ۳۷۲

^{۲۳۹} توبه / ۶۰

^{۲۴۰} تحل / ۹۰ و توبه / ۹۱ و متحنه / ۸

^{۲۴۱} محمد مهدی کریمی نیا؛ همزیستی مسالمت آمیز در اسلام و حقوق بین الملل، ص ۲۶۰

را به تمام و کمال بپذیرید و) به صلح و آشتی درآئید ، و از گامهای اهریمن (و وسوسه‌های وی) پیروی نکنید (و به دنبال او راه نروید) . بی‌گمان او دشمن آشکار شما است .

و در جایی دیگر دارد که: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّمْ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال/۶۱) اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است .

سیره سیاسی و روابط خارجی رسول الله صلی الله عليه وسلم بر همین دستورات قرآنی استوار بود، و همواره از نقاط مشترک در فتح باب مذاکره و دعوت، استفاده می کرد، تا سرآغاز توافق های مهم و کلان گردد.

پس، در روابط خارجی پیامبر اسلام (ص) اصل بر صلح است و جنگ حالت استثنایی دارد که بنابر ضرورت چهره می نماید. به همین دلیل «برخی از پژوهشگران ضمن اذعان بر ماهیت صلح گونگی روابط خارجی اسلام، جهاد را از لوازم استقرار عدالت اجتماعی و رفع ظلم در جوامع بشری عنوان می کنند. اسلام درین تقریر اصل را بر صلح محوری می گذارد: «ادخلوا فی السلم کافه». اما به دلیل آن که صلح استقرار نمی یابد مگر در پرتو عدالت، اسلام نمی تواند به لوازم و ابزارهای استقرار عدالت بی توجه باشد. بنابراین، نوعی تلازم دو سویه میان استقرار صلح و عدالت وجود دارد و عدالت نیز در بیشتر موارد با موانع جدی رو بروست که رفع آن جز از طریق جهاد امکان پذیر نیست.^{۲۴۲}

چنانچه قبلًا در این موضوع، مطالبی ذکر شد، برای تکمیل آن در اینجا نکته را یادآوری می کنیم که: روابط خارجی در اسلام وسیره سیاسی پیامبر خاتم صلی الله عليه وسلم نه بر اساس جنگ است و نه بر اساس صلح، بلکه بر اساس دعوت و تبلیغ است، منتها دعوت روشهای مختلفی دارد، گاهی در فضای صلح‌آمیز و گاهی از طریق جهاد و جنگ وصول می شود، اما اگر از طریق صلح آنجام شود، مسلمانًا نوبت به جنگ نمی‌رسد.

پیمان و ائتلاف با سرسرختترین دشمن اسلام ، یهود اهل کتاب و مشابهین آنها

بت پرستی تفکر و اندیشه نیست، بلکه بی فکری و بیچارگی است و به همین خاطر پیامبر خاتم صلی الله عليه وسلم در مراحل ابتدائی تشکیل حکومت اسلامی، آزادی را برای آنان نه به عنوان صاحبان فکر و اندیشه بلکه به عنوان تجمع قبیله ای تصویب و شرایط حضور مشرکان در جامعه ای اسلامی را در ضمن پیمان مدینه تعیین کرد :

^{۲۴۲} سجادی ، سیاست خارجی دولت اسلامی از دیدگاه امام علی(ع)، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۱، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵

۱- هیچ مشرکی حق ندارد مال و جان فردی از قریش را پناه دهد و یا علیه مؤمنی از او حمایت نماید

۲- هر کس از روی آگاهی و عمداً مؤمنی را بکشد در مقابل آن قصاص خواهد شد مگر آن که اولیای مقتول رضایت دهنده.

بدین صورت می بینیم هنگام تأسیس دولت اسلامی با رهبری پیامبر بزرگوار و مدیریت و درایت بی نظیر او، بین تمام شهروندان جامعه‌ی مدینه رابطه‌ی انسانی و شهروندی برقرار شد و تمام اقشار جامعه‌ی مدینه به عدالت کامل و آسایش و امنیت مطلوب نایل آمدند.

اینک در سایه حکومت نبوی حقوق همه محفوظ و مسؤولیت همه مشخص است و تنها دشمنی که جامعه‌ی مدینه و تمام اقشار آن را تهدید می کند مشرکان سکولارقریش هستند. بنابراین شهروندان مدینه باید با هم پیمان دوستی و همکاری امضا کنند و به مفاد آن در برابر این دشمن شماره یک و قدرتمند مشترک پایبند باشند.

یهودیان نیز از یک جنبه قدرتمند و توانا واز جنبه‌ی دیگر اهل کتاب آسمانی بودند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم به جای گشودن جبهه‌ی جنگ و ستیزه، چشم امید به هدایتشان دوخته بود و در ضمن پیمان مدینه که اصول روابط بین مهاجرین و انصار و مشرکان مدینه را تعیین می کرد، با یهودیان نیز پیمان دوستی و عدم تجاوز به اصول و ارزش‌ها منعقد و بر مبنای حفظ دین و مال بین اقشار مختلف مدینه رابطه‌ی دوستی برقرار نمود. این پیمان عموم مسلمانان را در برگرفته و یهودیان مدینه را به دو دسته تقسیم کرده بود و با توجه به شرایط ویژه‌ی هر یک از این دو دسته اصول روابط با آنان را تعیین می نمود.

اولاً : یهودیانی که در میان انبوه مسلمانان به سر می بردند.

۱- تا زمانی که مردم مدینه با بیگانگام می جنگند، یهودیان و مسلمانان هزینه‌ی جنگ و دفاع را با هم متحمل می شوند.

۲- یهودیان بنی عوف در کنار مؤمنان گروه مستقلی را تشکیل داده و هر یک از مسلمانان و یهودیان به علاوه‌ی غلامانشان آیین ویژه‌ی خود را خواهند داشت، مگر کسی که به ظلم و فساد و خیانت بپردازد که در آن صورت تنها او و خاندانش ضرر می بینند.

۳- یهودیان بنی نجار نیز از وضعیت یهودیان بنی عوف برخوردارند.

۴- یهودیان بنی حارث نیز از وضعیت یهودیان بنی عوف برخوردارند.

۵- یهودیان بنی ساعده نیز از وضعیت یهودیان بنی عوف برخوردارند.

۶- یهودیان بنی اوس نیز از وضعیت یهودیان بنی عوف برخوردارند.

- ۷- یهودیان بنی شعلبه نیز از وضعیت یهودیان بنی عوف برخوردارند.
- ۸- وضعیت جفنه که تیره ای از بنی شعلبه است، همانند خود بنی شعلبه می باشد.
- ۹- یهودیان بنی شعلبه همان وضعیت یهودیان بنی عوف را خواهند داشت. خطا و نیکوکاری با هم مساوی نیستند.
- ۱۰- غلامان بنی شعلبه از وضعیت خود بنی شعلبه برخوردارند و دوستان و خویشاوندان یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت. هیچ کس جز با اجازه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حق ندارد از ردیف آنها خارج شود، خون هیچ کس پایمال نشود و هر کس خون های کهنه را تازه کند یا به کشتن و اذیت و آزار دیگران برخیزد، مشکل این کار تنها دامنگیر خود و خاندانش می شود، مگر کسی که مظلوم واقع شده باشد و طبق مقررات به قصاص شرعی بپردازد. خداوند همراه و یاور آنان است که با نیکی و حساسیت و پرهیزکاری به محتوای این پیمان وفا می کنند.
- دوماً : یهودیانی که محل تجمع شان جدا و دور از زندگی مسلمانان است :**
- ۱- یهودیان مسؤول مخارج خود و مسلمانان مسؤول مخارج خود هستند، هر یک از آنها موظف است دیگری را در حمایت از محتوای این پیمان کمک کند و رابطه‌ی یهودیان و مسلمانان در حکومت اسلامی برمبنای نصیحت و حسن برخورد متقابل است نه گناه و نافرمانی. هیچ کس با انحراف و جرم شخص دیگر یا یکی از هم پیمانان مجرم شناخته نمی شود. یاری دادن ستم دیدگان یک اصل بنیادین است و یهودیان تا زمانی که همراه مسلمانان در جنگ شرکت کنند هزینه‌ها و مخارج جنگی را با هم متحمل می شوند.
 - ۲- سرزمین یشرب برای اعمال و اجرای بندهای این پیمان، محدوده‌ی امنیتی محسوب می شود و هرگونه جنگ داخلی ممنوع و حرام است.
 - ۳- پناهنه همچون پناه دهنده موظف است و اجازه‌ی آسیب رسانی و رفتار ناشایست ندارد.
 - ۴- به همسر و ناموس هیچ کس جز به اجازه‌ی خود او پناه داده نمی شود.
 - ۵- کلام خدا و داوری رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مرجع مشاجره و اخلف پیرامون این پیمان است.
 - ۶- خداوند بر پرهیزکاری و نیکی هایی که این پیمان بر آن مبنی است، گواه می باشد و به هیچ کس از افراد قریش و هم پیمانان و یاری دهنده‌گان آنان پناهندگی داده نمی شود و کسی حق ندارد آنان را یاری دهد.
 - ۷- البته تمام یهودیان موظف هستند علیه هر کس که به سرزمین یشرب هجوم آورد مسلمانان را یاری دهنده، اگر به صلح و آشتی دعوت شدند، صلح کنندو اگر آنان هم مسلمانان را به

چنین چیزی فراخواند، مسلمانان موظف هستند به یاریشان بشتاً بند مگر درخواست آنان مبنی بر یاری دادن کسی باشد که با دین درستیزد. هر یک از گروه‌های مردمی از طرف گروهی که وارد مصالحه شده است به ادای سهم خود می‌پردازند.

- یهودیان اوس و غلامانشان از محتوا و مزایای این پیمان برخوردار شوند و به نیکی با آنان رفتار شود، نیکی غیر از بدی است و هر کس پاسخگوی کاری می‌باشد که انجام داده است.

- خداوند گواه است که این راست ترین و درست ترین پیمان است و این پیمان از هیچ ستمکار و خیانتکاری حمایت نمی‌کند.

- هر کس از مدینه بیرون رود و هر کس در مدینه بماند در امان خواهد بود، مرگر کسی که به ظلم و خیانت بپردازد. خداوند پناه و پشتیبان کسی است که نیکواری و پرهیزکاری را پیشه کند و محمد نیز همراه چنین کسی است.

در اینجا، رسول الله صلی الله علیه وسلم با این شرط اساسی که «کلام خدا و داوری رسول الله صلی الله علیه وسلم مرجع مشاجره و اخلاف پیرامون این پیمان است» با سرسختترین دشمن اسلام، یعنی یهود، پیمان می‌بندد؛ آیا ما نمی‌توانیم با برادران مسلمان خود و حتی فرقه‌های اهل بدعتی که خود را مسلمان می‌دانند، جهت حفظ منافع مشترک مان، حول این محور پیمان ببنديم؟

آیا همین یهودیان در تاریخ قرآن به اهل غدر و خیانت مشهور نبوده اند؟ آیا باز در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم همین مسیر غدر و خیانت را در پیش نگرفتند؟ پس چرا پیمان؟ چرا از همان ابتدا بر علیه تمام یهودیان اعلام جنگ مسلحانه نشد؟ آیا اعلان جنگ بر علیه یک شریعت آسمانی یا یک فرقه و مذهب اسلامی، به جرم اینکه بخشی از آنها دچار غدر و خیانت و حتی ارتداد گشته اند، می‌تواند کار صحیح و شرعی باشد.

مذاکره با سفرا و نمایندگان قبایل، گروهها و دولتها

مذاکره به مفهوم چانه زنی، استدلال و مقاعده کردن طرف مقابل، یکی از رایج‌ترین و عمومی‌ترین ابزارهای ارتباط در روابط خارجی و اقدامات دیپلماتیک محسوب می‌شود به گونه‌ای که برخی از صاحب نظران، دیپلماسی را متراffد با آن معنا کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین دلایل روی آوردن به مذاکره کم هزینه بودن، ماهیت مسالمت جویانه آن و سابقه بسیار طولانی آن در حل منازعات ومهار جنگ‌های قبیله‌ای و ملی است.^{۲۴۳}

اهمیت مذاکره از دیدگاه اسلام به ماهیت و حقیقت این روش باز می‌گردد. اسلام به منظور دعوت و بسط تعالیم اسلامی، از روش موعظه، جدال احسن، استدلال و مناظره بهره می‌گیرد. در آیات مختلف قرآن به روش‌های موعظه حسن، حکمت و جدال احسن، جهت بسط تعالیم اسلامی و انجام دادن رسالت دعوت تاکید شده است. در تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص)، نمونه‌های متعددی از مذاکره‌های سیاسی و گفتگوهایی برای گسترش اسلام و جلوگیری از جنگ و درگیری مشاهده می‌شود. مذاکره‌های پیامبر با سفیران و نمایندگان طوایف و گروه‌ها و اقوام حاکی بر این امر می‌باشد که اسلام در زمینه دعوت، حل مشکلات اقتصادی، اعطای مسئولیت‌های سیاسی و اداری، امضای قراردادهای دو جانبه از این ابزار به بهره برده است.^{۲۴۴}

مذاکره در روابط خارجی پیامبر گرامی وسیره سیاسی آن حضرت از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است. در اهمیت مذاکره در سیره رسول خدا (ص) همین بس که ایشان سفیرانی را به ممالک غیر اسلامی گسیل می‌داشت و آنان را موظف می‌نمود تاماًکره رامقدم برشیوه‌های خشونت آمیز بدارند.^{۲۴۵}

پیامبر خاتم و دادن امتیاز جهت خنثی کردن نیروهای مخالف

بدیهی است، این کار، یکی از ابعاد سیاست خارجی و دیپلماسی فعال هر دولتی به شمار می‌رود و بنابراین، سیاست خارجی دولت، باید بر این محور استوار باشد تا به این وسیله، مانع از اتحاد قدرتهای دیگر علیه خود گردد. مثلاً با دادن امتیاز، با یکی از آنها رابطه برقرار کند و در مقابل با دیگری روی خوش نشان دهد و یا از دادن کمک یا انجام مذاکره دوستانه با سومی امتناع ورزد؛ به نحوی که نوعی رقابت منفی بین دشمنان خود با توجه به منافعی که در اتحاد دنبال می‌کنند، به وجود آورد.

چنان که می‌دانیم، پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم و پیروان ایشان در دوران صدر اسلام، به سبب نوپا بودن حکومت اسلام، بارها مورد هجمه کلامی و نظامی مشرکان قرار گرفتند، ولی نباید از یاد برد که عامل استقرار اسلام در آن عصر و استمرار آن تاکنون در چگونگی برخورد مدبرانه پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر آن یورشها نهفته است.

همچنین، در حوزه مدیریت سیاسی به منظور اقتدار اسلام با برخی از مخالفان و نه معاندان پیمان سیاسی منعقد کرده و به این وسیله عظمت نیروهای مشرک را خرد می‌کردد. آن چه در عرصه‌های مختلف زندگی پیامبر مشاهده می‌گردد گویای بیست و سه سال بحران و مبارزه است؛ مبارزه‌ای که در نهایت، توانست نطفه اسلام نوین را، نه فقط در خاک عربستان، که در دل مستضعفان و

ستمديدگان عالم بکارد و فراغير شود. همه اينها، مديون التزام به قانون شريعت ، تأمل و تحمل رسول اكرم صلی الله عليه وسلم و ياران وفادار و با اخلاص ايشان است.

به همين دليل، رفتارهای پیامبر صلی الله عليه وسلم بيشتر همراه با مدارا بودند تا مردم بتوانند اصل دين را در جامعه پذيرند. بدین روی، مخالفتها، استهزها و تمسخرها و حتى مخالفتها عملی بعضاً با گذشت پیامبر همراه بودند. اما چون اقدامات عملی مخالفان از حد می‌گذشت و پیامبر چاره‌ای جز مبارزه عملی نداشت، از مدارا دست می‌کشید. بيشترین تحمل و مدارا پیامبر صلی الله عليه وسلم با منافقان مدینه بود؛ چرا که برخورد شدید با آنها خطری عليه اصل اسلام به شمار می‌آمد.

امتياز دهی يكى از اهداف دипلماسي به شمار می رود. اصولا دипلماسي بر بنای امتياز دهی و امتياز بخشى استوار می باشد. پیامبر صلی الله عليه وسلم از اين اصل در دипلماسي خود استفاده می نمود. او در عين اين که امتياز هاي بيش تری را از طرف مقابل می گرفت، برای حسن نيت و جلب همكاری طرف ، امتياز هاي را نيز به او می بخشيد که به عنوان نمونه می توان از اين امتياز ها ياد کرد:

- امتيازاتی که پیامبر خاتم در آغاز هجرت به مدینه، به یهودیان يشرب، اعطای فرمودند
- امتيازی که پیامبر خاتم به وفود و هیأتهای نمایندگی اعطای می کردد
- صلح حدیبیه و شیوه ای که پیامبر خاتم در اعطای امتيازات مورد نظر نماینده قریش در پیش گرفتند

انعقاد پیمانهای سیاسی با قدرتهای بی طرف

همواره سعی پیامبر(ص) بر اين بود که تا جايی که مقدور است، در جنگها از تفرق جبهه ها جلوگيري شود. به همين سبب، پس از تشریع جهاد و هجرت به مدینه با اينکه تمامی داخل و خارج شبه جزبره عربستان هنوز در شرك به سر میبرندن، پیامبر ابتدا، متوجه کانون دشمن شدند. بنابراین، بيشتر تلاش خويش را مصروف تضعيف و مخالفت با قریش کردن. اين سياست، مستلزم اين بود که پیامبر، حتیالامكان از ایجاد تنیش با قدرتهای کوچک و بزرگ بیطرف بپرهیزد و خود این پرهیز از تنیش، گاه با نمایش قدرت و گاه با صلح بود. به اين ترتیب، پیامبر(ص) با اجرای يك دیپلماسي فعال، از يك سو مانع همبستگی غيرمسلمانان با قریش شده و از سوی ديگر، سعی می کرد تا از آنان گرچه هنوز اسلام نياورده اند، به عنوان متحдан خويش در برابر قریش استفاده کند^{۲۴۶}

انعقاد قراردادهای همکاری، اتحاد، عدم تعریض و ترك مخاصمه

پیامبر خاتم در دعوت خود، به رغم انحرافات عملی، وجود منفی و ضعف‌های عقیدتی که از مخالفین مشاهده می‌کرد، اعتماد و اعتقاد خود را نسبت به اصلاح‌پذیری و رشدطلبی و امید به کمال‌پذیری انسان از دست نمی‌داد و در هر مرحله‌ای، تولد جدید برای انسان را ممکن، تلقی می‌نمود.

گرچه پیامبر خاتم (ص) شخصا با سران کشورها و زمامداران زمانش ملاقات نکرد ولی با تعدادی از آنان به وسیله مکاتبه و نمایندگانش رابطه برقرار کرد و نمایندگانی را برای مذاکره یا دعوت به میان قبایل و اقوام مختلف فرستاد و خود شخصا با نمایندگان سران حکومتها و قبایل مختلف به مذاکره نشست و موافقنامه و قراردادهای صلحی را امضاء کرد. وی طی این مذاکرات و توافق‌ها، امتیازاتی داد و امتیازاتی نیز گرفت و قراردادهای صلحی نیز منعقد ساخت و همواره برای رسیدن به توافق در قدر مشترک‌ها از همه جهانیان خواست که با وی همکاری کنند و به مذاکره بنشینند^{۲۴۷}

پیامبر اسلام برای ایجاد انگیزه در مخالفان برای مذاکره و توافقهای اصولی و کشاندن آنان به صورت منطقی و معقولی به پای مذاکرات صلح آمیز، از توافقهای جزئی در مورد قدر مشترک‌ها هرگز صرف نظر نمی‌کرد و با توافق و قرارداد و معاهده در زمینه مسائل فرعی، برای رسیدن به توافقهای اصولی تر و بیشتر هموار می‌کرد، زیرا قصد دست یافتن به تمامی هدفها و توافقها در یک مرحله خود مانع بزرگ پیشرفت مذاکرات و ادامه روابط مثبت دیپلماتیک است، ولی با دستیابی به توافق بیشتر در مسایل ساده تر و کم اهمیت تر می‌تواند سر آغازی بر توافقها و حتی همکاری‌های مهمتر و اصولی تر باشد.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه انعقاد قراردادهای همکاری، اتحاد، عدم تعرض و ترک مخاصمه از نتایج شیوه مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی می‌باشد، لذا پیامبر خاتم با درک اهمیت این بعد از دیپلماسی از نخستین سالهای بعثت در این جهت، گام برداشته و با عقد پیمانهای متعدد، زمینه گسترش قلمرو دولت اسلامی را فراهم ساختند که در این زمینه می‌توان به پیمان اتحاد اهالی پسر، قبل از هجرت و پیمان سیاسی مدینه در بد و ورود به مدینه با ساکنان غیر مسلمان این شهر و پیمان با مشرکین مخالف قریش و قرارداد صلح حدیبیه که مهم‌ترین پیمان در طول حیات با برکت رسول گرامی اسلام بود و منجر به گسترش قلمرو دولت اسلامی گشت، اشاره نمود.

مذاکره و انعقاد قرارداد و پیمان سیاسی و عدم تعرض و نیز قرارداد دفاعی و نظامی

یکی دیگر از ابزار روابط خارجی پیامبر خاتم انعقاد قرارداد‌ها و پیمان‌های سیاسی بود که از جمله‌ی آن پیمان عقبه، منشور مدینه^{۲۴۸} و صلح حدیبیه را می‌توان برشمرد.^{۲۴۹}

^{۲۴۷} محمد موسوی، دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام، ص ۶۵

^{۲۴۸} سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام، تهران، انتشارات نهضت زنان ایران(۱۳۵۹)، ج ۲. ص ۵۴-۴۹

یکی از معا هدات رسول خد پیمانی است که بین ایشان و نصارای نجران منعقد شد. نجران با هفتاد دهکدهٔ تابع خود، در منطقهٔ مرزی حجاز ویمن واقع شده بود و در آغاز ظهور اسلام، تنها منطقهٔ نصرانی نشین حجاز محسوب می‌شد که از دین سکولاریسم دست برداشته و به این نصرانیت گرویده بود. پیامبر با فرستادن نامه‌ی به ابو حارثه اسقف نجران ساکنان آن دیار را به پذیرش دین مبین اسلام فرا خواند و هیأت نمایندگی نجران به مدینه آمدند تا با پیامبر گفتگو نمایند و صحت وسقم نبوت پیامبر خاتم را نیز بررسی نمایند.

پس از بحث فراوان در بارهٔ حقانیت اسلام و نبوت پیامبر نمایندگان نجران مذاکرات خودرا با رسول خدا قانع کنندهٔ نیافتند و هردو طرف آمادگی خود را برای مباهله اعلام نمودند. در این هنگام ایه مباهله نازل گردید و رسول خدار اماً مور کرد تا با کسانی که بالو به مجادله و محااجه برمی‌خیزند وزیر بار حق نمی‌روند مباهله نمایند.

پیامبر اسلام برخلاف انتظار سران هیأت نما یندگی نجران، همراه با تعدادی از اهل بیت خود در میان آنان آمد. نصرانیان به این نتیجه رسیدند که پیامبر در دعوت و ادعای خویش اعتقاد راسخ دارد. سر انجام، با وحشت نصرانیان از مباهله، پیمان صلح بین آنان و مسلمانان به امضاء رسید و نصرانیان متعهد شدند سالیانه مبلغی به عنوان جزیه به دولت اسلامی بپردازند و در برابر آن، پیامبر خاتم نیز مسؤولیت دفاع و جلوگیری از هر گونه ظلمی را از طرف مسلمانان به نصرانیان نجران و آزادی آنان در مراسم مذهبی را به عهده گرفت.

پیمان با سکولاریستها جهت تجزیهٔ دشمنان و تمرکز بر دشمن اصلی

دین سکولاریسم راهی سعدات انسانها و خدمت به مخلوقات خدا نیست، بلکه بی‌فکری و بیچارگی است و به همین خاطر پیامبر خاتم آزادی را برای آنان نه به عنوان صاحبان دین بلکه به عنوان تجمع قبیله‌ای تصویب و شرایط حضور مشرکان در جامعهٔ نوپا و ضعیف اسلامی را در ضمن پیمان مدینه تعیین کرد.

بدین صورت می‌بینیم که با رهبری پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم و مدیریت و درایت بی‌نظیر او، و به دلیل ضعف و نوپا بودن دولت اسلامی مشرکین غیر اهل کتاب توانستند دورانی را در کنار مسلمین با امنیت به سر برند.

اینک در سایهٔ حکومت نبوی مسؤولیت همه مشخص است و تنها دشمنی که جامعهٔ اسلامی مدینه و تمام اقشار آن را تهدید می‌کند سکولاریستهای قریش هستند. بنابراین ایجاد اتحاد و

همکاری میان تمام شهروندان مدینه و تجزیه و جدا نمودن صفات مشرکین غیر اهل کتاب (حتی با پرداخت مسائل مالی = مولفه قلوبهم) نیز یک ضرورت و نیاز روز جامعه‌ی اسلامی بود .

این یکی از برنامه‌های رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که با همسایگان و قبایل مجاور پیمان می‌بست و همراه آنان علیه دشمن مشترک جبهه‌ی واحد تشکیل می‌داد، به ندرت این پیمان‌ها شکسته‌می‌شد و چنان که در ابتدای دوران مدینه دیدیم گروهی از هم پیمانان به علت پایین آمدن شکوه و اقتدار مسلمانان در جنگ احمد، به ویژه در جنگ احزاب ، به پیمان خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم خیانت کردند و به انتلاف ضد اسلامی پیوستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از برخورد مسلحانه هیئتی را جهت تذکر و نصیحت پیش آنان فرستاد.

باید به یاد داشته باشیم با آنکه یهود و سکولاریستها دشمنان شماره یک مسلمین و قانون شریعت الله هستند، اما فتح مکه در نتیجه‌ی حمله‌ی سکولاریستهای قریش به قبیله‌ای از سکولاریستهای هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم صورت گرفت . این حمله‌ی سکولاریستهای قریش به سکولاریستهای بنی خزاعه که هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند به منزله‌ی نقض صلح حدیبیه تلقی گردیده و اسباب فتح مکه و نایبودی مرکزی سکولاریستها در جزیره‌ی العرب را فراهم ساخت .^{۲۵۰}

قریشیان، در کمتر از دو سال، بند اول صلح‌نامه را نقض کردند، زیرا طبق بند پایانی، قبیله سکولار بنی خزاعه با مسلمانان و قبیله سکولار بنی بکر با سکولاریستهای قریش هم پیمان شدند، اما در نبردی که در سال هشتم میان این دو قبیله رخداد، مردانی از سکولاریستهای قریش به نفع بنی بکر، افرادی از بنی خزاعه را کشتند. این به معنای نقض صلح حدیبیه بود و با اینکه ابوسفیان شخصاً برای عذرخواهی به مدینه رفت، عذرش پذیرفته نشد و در اندک مدتی، رسول الله صلی الله علیه وسلم با سپاهی انبوه، که در زمان صلح و گسترش اسلام گردآمده بودند، عازم فتح مکه شد .

در زیر به بخشی از پیمانهایی که با قبایل سکولار آن زمان بر علیه سکولاریستهای قریش بسته شد اشاره می‌شود :

• پیمان با بنی ضمره :

^{۲۵۰} در اینجا نیز باید دقت شود که پیمان با یک کافر بر علیه یک کافر دیگر است ، نه اینکه با یک کافر بر علیه یک مسلمان . این شبیه‌ای است که معمولاً دین فروشان خائن جهت توجیه خیانت اربابانشان در اتحاد با سکولاریستهای جهانی بر علیه مسلمین ، جهت انحراف افکار عمومی مسلمین، به کار گرفته و می‌گیرند .

در دومین سال هجرت و در ماه صفر، پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به عنوان اولین غزوه همراه گروهی از مهاجرین جهت تعقیب کاروانی که از مکه به قصد شام خارج شده بود مدینه را ترک کرد و سعد بن عباده را به جانشینی خود گماشت.

زمانی که به بین آبادی های «ابواء» و «ودان» رسیدند، متوجه شدند که کاروان گذشته و از دست آنان خارج شده است. اما همانجا با قبیله‌ی بنی ضمره به مذاکره و گفت و گو پرداختند و با عمرو بن مخشی ضمری که در آن زمان رئیس قبیله‌ی بنی ضمره بود پیمانی بستند که مفاد آن به قرار زیر است:

«این پیمانی است از محمد رسول خدا با بنی ضمره، مبنی بر اینکه حان و مال این طایفه در امنیت خواهد بود و «تا در دیا صدفی هست» این طایفه از یاری و حمایت مسلمانان برخوردار باشند مگر اینکه جنگ آنان علیه دین اسلام باشد و نیز هرگاه مسلمانان آنانرا به یاری طلبیدند باید به یاری مسلمانان بستابند».

• پیام عدم تجاوز با بنی مدلچ :

پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در جمادی الاولی سال دوم هجرت در غزوه‌ی «عشیره» که به هدفی مشخص همچون هدف قبل، از مدینه بیرون آمده بود همان طور که با بنی ضمره پیمان صلح و همکاری بسته بود با قبیله‌ی بنی مدلچ و هم پیمانان آنها نیز، پیمان صلح و عدم تجاوز منعقد کرد.

هدف پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مرحله‌ی راهبردی علاوه بر دعوت مردم، محکم کردن پایگاه دعوت و تجزیه صفات مشرکین غیر اهل کتاب و در انزوا قرار دادن دشمن اصلی بود. بنابراین با قبیله‌های مختلف تماس حاصل نمود تا به یک جبهه‌ی واحد علیه سکولاریستهای قریش در منطقه دست یابد و قبل از اینکه دست سران قریش به این قبیله‌ها برسد با آنها پیمان صلح و دوستی و همکاری بینند.

دوران حکمرانی و تسلط کامل قانون شریعت اسلام و تصفیه جامعه و باورها از دین سکولاریسم

زمانی که مکه پایتخت سکولاریستها در جزیره‌ی العرب توسط مسلمین فتح گردید و دین سکولاریسم و رهبران آن نابود و سرکوب گشتند، روش برخورد با پس مانده‌های دین سکولاریسم وارد مرحله‌ی جدید و تدریجی گردید.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از تبوک برگشت و عرب‌ها جهت اعلام دوستی خود راهی مدینه شدند. پیامبر بقیه‌ی ماه رمضان، شوال و ذوالعقده در مدینه ماندگار شد و در سال نهم

هجری ابوبکر را به عنوان امیر حجاج به موسم حج فرستاد، تا با مسلمانان مناسک حج را ادا نماید. این در حالی بود که هنوز مشرکان با سنت های پیشنهاد خود در حج حضور پیدا می کردند.

ابن اسحاق می گوید: حکیم بن حکیم بن عباد حنیف از ابو جعفر محمد بن علی روایت کرده است که گفت: «سوره ی برائت در حالی نازل شد که رسول خدا ابوبکر جهت ادائی مناسک حج با مسلمانان روانه ی کعبه کرده بود. گفته شد: ای رسول خدا چه خوب بود که این آیات را به اطلاع ابوبکر می رساندی!»

فرمود: «این کار از مردمی از خاندان من بر می آید.»

سپس علی را به حضور خواند و خطاب به وی فرمود: «این آیات صدر سوره ی برائت را همراه خود ببر و در روز عید قربان زمانی که مردم در منا گرد می آیند به آنان اعلام کن که: هیچ کافری به بهشت نمی رود، سال دیگر هیچ مشرکی در حج حاضر نشود، هیچ برنه ای به طوف خانه ی خدا نپردازد و هر کس با رسول خدا پیمانی دارد آن پیمان تا پایان مهلت خود معتبر است.»

علی بر شتر سفید رسول خدا سوار شد و حرکت کرد. ابوبکر صدیق در طول مسیر او را ملاقات کرد و گفت: «مأموری یا امیر؟ علی پاسخ داد: مأمور.»

سپس به راه افتادند و ابوبکر مناسک حج را برای مردم برگزار کرد و مردم در این سال هنوز بر اساس سنت های قبلی جاهلی خود مناسک حج را به جا می آوردند. روز قربانی فرا رسید و علی بن ابو طالب آنچه را که رسول خدا توصیه کرده بود با صدای بلند به مردم اعلام کرد و گفت: «ای مردم هیچ کافری به بهشت نمی رود، سال دیگر هیچ مشرکی در حج حاضر نشود، هیچ برنه ای به طوف خانه ی خدا نپردازد و هر کس با رسول خدا پیمانی دارد آن پیمان تا پایان مهلت خود معتبر است.»

و نیز از آن روز به مردم چهار ماه فرصت داد تا هر کس به سرزمین خود برگردد و از این پس عهد و پیمان هیچ مشرکی معتبر نیست، مگر کسانی که با رسول خدا عهد و پیمان داشته باشند که تا سررسی آن معتبر است. بعد از این سال هیچ مشرکی در مراسم حج حضور نیافت و هیچ برنه ای خانه ی خدا را طوف نکرد.^{۲۵۱}

حج سال نهم از لحاظ شعائر برای مسلمانان و مشرکان سکولاریست کاملاً آزاد بود و هیچ قدرتی این و آن را منع نمی کرد. در خلال حج سال پیش فقط از بین بردن بت ها میسر بود، عمره ی جعرانه هم قبل از حج نمایشی بیش نبود؛ اما اعلام احکام اسلامی در قربانگاه منا از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و بدین معنا بود که به دنبال سپری شدن این چهارماه یا نهایتاً تا سال بعد شریعت اسلامی کاملاً

^{۲۵۱} ابن هشام، سیره النبویه ، ۴۵۳/۲

و بر عموم مردم اجرا خواهد شد. در خلال این سال تا حج بعدی تساهل و چشم پوشی از برخی پدیده های شرک در بین حاجیان ممکن است و کسانی که از عهد و پیمانی با رسول خدا برخوردار بودند: «فَأَتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ» (توبه/ ۴)

اما استمرار دائمی دین سکولاریسم در شریعت الهی در مکه و جزیره‌ی عربی و تمام سرزمینهای تحت حاکمیت شریعت الله به طور کامل مردود است؛ بنابراین اعلامیه‌ی منا به پیمان‌های بدون قید و تجمع‌های سکولاریستها بدون عهد و پیمان چهار ماه فرصت داد که به مسلمانان بپیونددند یا تدبیر دیگری برای خود بیندیشند:

«بِرَآءَ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيَحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةً أَشْهُرٍ وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُعْجِزِي الْكَافِرِينَ * وَ أَذَنْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجَّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشَّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعِذَابِ أَلِيمٍ * إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظْهِرُوكُمْ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَقِينَ * فَإِذَا اسْتَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُوكُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوهُمْ كُلَّ مَرْضَدٍ فَإِنْ تَأْتُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ ؤَأْتُوا الزَّكُوَةَ فَخُلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَ إِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَسْتَجَارَكَ فَأُجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلَغُهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه/ ۱-۶)

(این ، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسط فرستاده خدا ، فرمانده کل قوا) با آنان پیمان بسته‌اید پس (ای مؤمنان ! به کافران بگوئید :) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری ، یعنی روز دهم ذی الحجه‌ی همان سال ، تا روز دهم ماه ربیع‌الآخر سال بعدی ، یعنی سال دهم هجری ، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن ، مغلوب قدرت خداید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید ، و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد . این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همه‌ی مردم (که در اجتماع سالانه‌ی ایشان در مکه) در روز بزرگترین حج (یعنی عید قربان ، توسط امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و به امیرالحاجی ابوذر صدیق ، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند . پس ای مشرکان عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است ، و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید . ای پیغمبر ! همه‌ی) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده . اما کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضد شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند) ، پیمان آنان را تا پایان

مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید . بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده‌ی به عهد) را دوست می‌دارد هنگامی که ماههای حرام (که مدّت چهار ماهه‌ی امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه‌ی کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید . اگر توبه کردند و (از) کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند ، (دیگر از زمره‌ی شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید . بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه‌کنندگان از گناهان)، و رحمت گسترده (برای همه‌ی بندگان) است (ای پیغمبر !) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنو (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد . اگر آئین اسلام را پذیرفت، از زمره‌ی شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محل آمن (و مأوى و منزل قوم) خودش برسان (تا از خطرات راه برهد و بدون هیچ گونه اذیت و آزاری به میان اهل و عیال خویشتن رود) . این (پناه دادن) بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان (و ناآگاه از حقیقت اسلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشناهی با اسلام ، نور ایمان در دلها یشان روشن گردد) .

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بازگشت پیروزمندانه از هوازن، حنین و حومه می‌توانست این حج را بربا و در خلال یک ماه رسوم قبلی را که با قانون شریعت اسلام همخوانی نداشتند منع نماید؛ اما باید دانست که انجام عبادات با آزادی سازگار است نه امر و نهی تنها . رسول خدا عتاب بن اسید جوانی را که دو سه ماه از مسلمان شدن وی نگذشته بود، به امارت مکه گذاشت و معاذ بن جبل را به عنوان معلم در مکه مأمور کرد تا دین و قرآن را به مردم بیاموزد و اندکی قبل از حج مکه را ترک کرد، تا این جوان تازه مسلمان شده حج را برای مردم برگزار کند . یک سال کامل سپری شد که معاذ تحت امارت عتاب به آموزش دینی مردم می‌پرداخت.

به نظر می‌رسید که برای اسلامی کردن حج یک سال کافی است، بنابراین از معاذ درخواست شده بود برای ادائی مسؤولیت دعوت عازم یمن گردد؛ اما رسول خدا مأموریت او را یک سال دیگر در مکه تمدید کرد تا تربیت اسلامی و آموزش دینی در این سرزمین به سطح عالی خود نایل گردد.

تصویری که جوانان مسلمان حماسی از دولت اسلامی در ذهن خود طراحی کرده اند چنین است که با تبلیغات جنگی و قدرت نظامی حکومتی تشکیل شود، قبل از هر چیز دولت اسلامی رسماً اعلام گردد و در بیانیه‌های پی در پی و در خلال چند روز تمام مظاهر کفر و شرک در رسانه‌های گروهی رادیو و تلویزیون و تمام مظاهر فساد و بی بند و باری در صحنه‌های تئاتر ، سالن‌ها و سینماها حذف و حجاب اسلامی بر همه الزام گردد.

این تصویر شگفت آور که ذهن بسیاری از جوانان مسلمان را اشغال کرده است تصوری غیراسلامی است. این جوانان به این هم اکتفا نمی کنند، بلکه با کمال تأسف زمانی که مراحل تدریجی تحکیم پاره ای از احکام را درک نمی کنند رهبریت خود را به انحراف متهم می نمایند. و این آغاز جرقه های تفرق و شکستی است که منافقین داخلی و دشمنان خارجی به آن دامن می زند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با فتح مکه قدرت جزیره‌ی عربی را به دست گرفت؛ اما پس از دو سال کامل زمینه سازی مناسب، آموزش علمی و تربیت روحی به احکام اسلامی برای تازه مسلمانان رسمیت بخشید و در این مدت حرم کعبه از مشرکان و برهنگان موج می زد. جوانان را دوستانه ندا می زنیم که از نخستین و بزرگ ترین تصویربرخورد اسلام با پس مانده های دین سکولاریسم این درس را فرا گیرند.

اسلام بعد از اعلام دولت اسلامی کامل و جنگ علیه دین سکولاریسم در موقعیتی که صدا به همه می رسید چهار ماه فرصت را اعلام کرد و این مدت یک سال به طول انجامید، تا امری غیرواقعی بر مردم تازه مسلمان تحمیل نگردد و به آنها فرصت داده شود که از روی فهم و شناخت حقیقت ها را بپذیرند و در نهایت سکولاریستها هموار از چنان فرصتی برخوردارند که در کمال امنیت و حمایت اسلامی به تحقیق بپردازنند و چنانچه اسلام را نپسندیدند بر مسلمانان است که امنیت بازگشت به مکان خود را برای آنان تأمین نمایند و چنانچه قصد حرکت به سوی حزب خود داشته باشند، زمینه را برای آنان فراهم کنند.

مسلمین تنها با بت برخورد نمی کنند که با شکستن آن همه چیز تمام شود! بلکه با افرادی مواجه هستند که قرار است آنان را به آغوش اسلام درآورند. رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنکه حاکمیت عربستان در دست وی بود، مظاهر فساد همچنان در مکه جاری بود! و با اعلام جنگ بر علیه حاکمیت پس مانده های دین سکولاریسم و نابود کردن عبادتگاههای آنها ، در برخورد با عادتهای جاهلی تازه مسلمانان و اصلاح باورهای آنها ، رعایت کار تدریجی و فرصت دادن به جامعه را الزامی می دانست .

اسلام و ارائه شکل و ساختار مشخصی از حکومت داری

اسلام با معرفی شوری و مشورتی بودن امور ، مدل خاصی برای حکومت ارائه نداده است؛ بلکه قوانین و چارچوب های خاصی را بیان کرده که باید در حکومت رعایت شود. بنابراین، حکومت اسلامی می تواند در قالب و اشکال متفاوتی بروز و ظهور پیدا کند. این حالت منشأ مطرح شدن شبهه ای شده است که گروهی آن را بیان می کنند و این شباهات گاهی صریحاً و گاهی تلویحاً رسانه های بیگانه و خارجی روی آن مانور می دهند.

گروهی می گویند که اسلام شکل خاصی را برای حکومت تعیین نکرده است، پس باید بپذیریم که اسلام این امر را به عهده مودم نهاده است و مردم خود شکل و فرم حکومتشان را بر می گزینند و قانون را نیز خودشان انتخاب می کنند، و همین طور سایر امور حکومتی به خود مردم مربوط می شود.

هیچ کس مدعی نیست که اسلام غیر از ابزار شورا ، شکل و ساختار مشخصی را برای حکومت تعیین نکرده است. نه در قرآن، نه در روایات، نه در سیره و رفتار عملی امامان سلف و سایر رهبران ادعا نشده که حکومت اسلامی حکومتی است که ساختار و سلسله مراتب آن از سوی خداوند و اولیائی دین تعیین شده است. زمانی که ملاک اسلامی بودن نظام، به این نیست که ساختار حکومت، تشکیلات حکومتی و تفکیک قوا از طرف خداوند تعیین شده باشد، باید ملاک اسلامی بودن نظام را در جای دیگر جستجو کرد. نهادهای مدیریتی متدهای ساخته شده توسط بشر هستند که به مرور زمان همچون سایر ابزار متناسب با پیچیدگی و نیازهای جامعه دگرگون می شوند . پس مردمی بودن نظام با اسلامی بودن آن تعارضی ندارد بلکه اسلامی بودن، مربوط به مشروعیت آن حکومت و مردمی بودن نظام مربوط به مقبولیت آن است .

سیاست خارجی خلفای راشدین در برابر حکومتهای عرفی

پس از رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم، دو مساله مهم در درون جامعه اسلامی توجه مسلمانان را به خود جلب کرد . یکی نحوه شکل گیری نظام سیاسی آینده و مساله جانشینی پیامبر؛ دوم بازگشت (ارتداد) بخش زیادی از قبایل عرب از اسلام یا از برخی احکام اسلامی مانند ندادن زکات به دولت اسلامی .

اولین خلیفه پیامبر در شرایطی قدرت را به دست می گرفت که هم بحران مشروعیت و هم بحران نفوذ و امنیت، حاکمیت او را تهدید می کرد . بحران مشروعیت با رهیافت سنتی و قبیله ای به سرعت مهار شد؛ اما بحران نفوذ که به اصل نهاد خلافت بر می گشت - نه شخص خلیفه - ثبات سیاسی جامعه را همچنان تهدید می کرد . ابوبکر در اولین سخنرانی پس از قبول خلافت محور

سیاست خارجی خود را چنین اعلام کرد: «هیچ قومی در راه خدا از جهاد کوتاهی نکردند مگر آن که خدا زبون شان ساخت ». ^{۲۵۲}

درباره استراتژی سیاست خارجی گفت و گوهای جدی میان ابوبکر و عمر و برخی صحابی دیگر رخ داد . مشاوران ابوبکر از استراتژی مماشات و صبر و انتظار در روابط خارجی سخن می گفتند . اصول دیپلماسی خلفا از همینجا به تدریج شکل می گرفت . در واقع دیپلماسی و سیاست خارجی خلفای نخستین کاملا از دیپلماسی پیامبر متاثر بود و این البته طبیعی بود، از این رو می توان چنین ارزیابی کرد که تفاوت محسوس ولو از نظر سیاست اعلانی میان دیپلماسی پیامبرخاتم و خلفای نخستین مشاهده نمی شود . ویژگی های دیپلماسی خلفای نخستین در محورهای زیر خلاصه می شود:

۱- صراحت، قاطعیت و شفافیت

۲- دعوت محور بودن

۳- ایمان محور بودن

۴- رنگ و ماهیت نظامی داشتن

ابوبکر برای این که عدم ظهور تحول در سیاست خارجی عصر پیامبر را برای داخل و خارج عملا نشان دهد، اولین حرکت در عرصه سیاست خارجی را با فرستادن لشکر اسامه بن زید به جانب شام که ترتیبات آن در حیات پیامبرخاتم چیده شده بود، آغاز کرد .

پس از استقرار خلافت مدینه در سراسر بلاد اسلامی، به علت این که دیپلماسی دعوت محور پیامبرخاتم برای قبصه روم و کسرای ایران، زیاد مؤثر نبود، ابوبکر که از سیاست دو قدرت بزرگ همسایه اش به خوبی آگاه بود، بدون از دست دادن فرصت و با الهام از سیاست اسلام در برابر سکولاریستها و حکومتهای سکولار و وعده های پیامبر مبنی بر فتح ایران و روم، نیروهای نظامی را به سوی شام و عراق اعزام کرد . ابوبکر در روابط با دو امپراتوری بزرگ آن روز، دیپلماسی یکسان در پیش گرفته بود . این دیپلماسی همان طور که اصول آن را پیامبرخاتم ریخته بود بر سه پایه استوار بود:

۱- گسترش اسلام (دعوت) به عنوان یک دین

۲- گسترش حاکمیت سیاسی اسلام بدون دخالت در اعتقادات و ادیان اهل کتاب و شبیه اهل کتاب

۳- جنگ و مبارزه (جهاد و قتال)

^{۲۵۲} حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران: کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۳۸ ، ج ۱ ، ص ۲۰۶

ابوبکر صدیق این اصول را مرحله به مرحله در شام که تحت قلمرو روم بود و عراق که تحت قلمرو ایران قرار داشت تعقیب می کرد . همین سیاست در دوران خلافت عمر نیز رعایت می شد ؛ اما امتیاز دیپلomaticی عمر، تحرک و سرعت آن است، زیرا در دوران عمر، خلافت اسلامی در عرصه داخلی با هیچ گونه مشکل جدی روبه رو نبود . امنیت و ثبات داخلی، به خلیفه فرصت داد تا تمام نیروها را به سوی ماورای شبه جزیره عربستان روانه کند .

عمر بدون ایجاد کمترین تغییری در سیاست خارجی خلیفه اول، تمام فرماندهانی را که در جبهه های شام و عراق حضور داشتند (غیر از خالد بن ولید)، به ادامه سیاست جهادی تشویق و تحریص کرد . او دیپلomaticی فشرده با پشتوانه نظامی را در روابط با دولت روم و ایران آغاز کرد .

گرچه دیپلomaticی پیامبر با این دو قدرت عمدتاً بر اصل دعوت و تبلیغ به عنوان مقدمه‌ی یک پروسه و استراتژی متکی بود، اما سرسختی پادشاهان روم و ایران در رویارویی با توسعه مسالمت آمیز اسلام، سبب شد تا در دوران ابوبکر و عمر، دیپلomaticی به مراحل بلوغ و تکامل خود نزدیک شده و ماهیت نظامی بیابد و با پشتوانه نظامی، روند موفقیت آمیز خود را طی کند .

در زمان خلافت عمر دیپلomaticی او پس از تقدم دعوت و تبلیغ در سایه شمشیرها فعال بود، برای مثال در هنگام رویارویی در جبهه ایران، هیاتی را نیز به سرپرستی مغیره این شعبه به دربار ایران فرستاد تا مذاکره کنند که با شکست مذاکرات، جنگ تنها راه بود . عمر با اعتماد بر وعده های پیامبرخاتم به فتح سرزمین ایران، پیشروی نظامی به سمت داخل ایران را ادامه داد .

یکی از عوامل مؤثر در دیپلomaticی خلیفه دوم که زمینه های پیشرفت سریع سیاسی اسلام را در بلاد ایران فراهم کرد، کنار آمدن با دولت ها یا حاکمان محلی با شرایط بسیار مناسب تر از آنچه ایرانیان در حاکمیت یزدگرد داشتند، بود؛ فرماندهان مسلمان در برابر دریافت جزیه مختصر، حق حاکمیت افراد بومی و آزادی های مذهبی مردم را به رسمیت می شناختند .

در دوران خلیفه سوم نیز تا حدودی دیپلomaticی مسلمانان بر روش گذشته ادامه یافت ؛ اما به نظر می رسد که شکاف هایی نیز در درون جامعه مسلمین به وجود آمده و با ایجاد تفرق و از میان بردن ابهت، شکوه و وحدت مسلمین قصد داشت زمینه های ذلیلی و شکست مسلمین در روابط دیپلomaticی خارجی را فراهم نماید .

بعد از درگذشت عثمان و روی کار آمدن علی، اصلاحات در سیاست های دولت اسلامی آغاز شد . علی در نظر داشت قبل از فعال سازی سیاست خارجی، ساختار و بدنه دولت اسلامی را بازسازی کلی کند، اما این سیاست باعث شد تا آشوب های داخلی از نو سربر آورده و علی هرگز فرصت اتخاذ یک سیاست فعال خارجی را به دست نیاورد . در دوران حسن بن علی نیز همین روند ادامه داشت .

